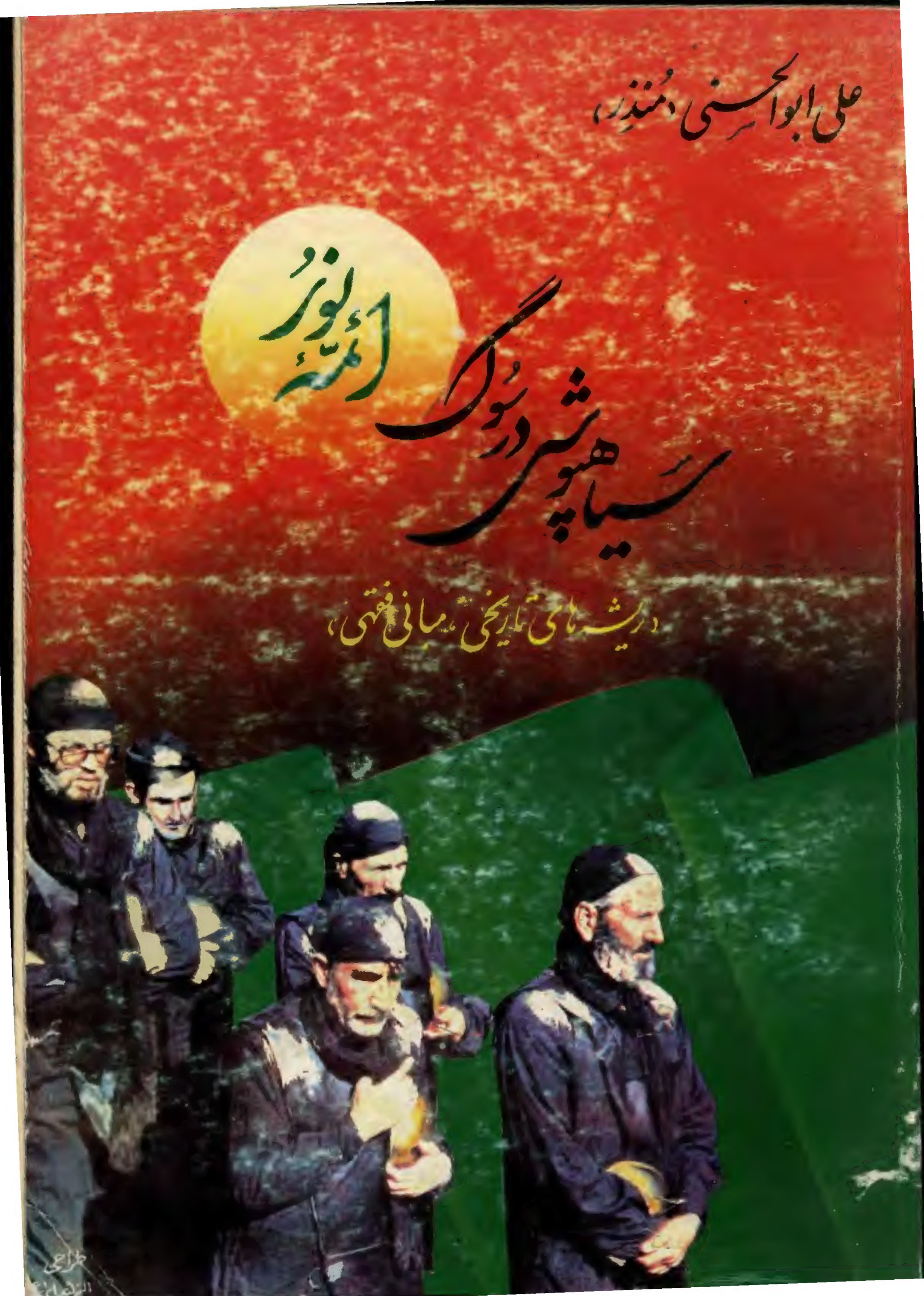


علی ابوالحسنی (منذر)
سیاهپوشی در سوگ ائمه نور
(ریشه‌های تاریخی، مبانی فقهی)


سیاهپوشی در سوگ ائمهٔ نور علیهم‌السلام
علی

سیاهپوشی در سوگ امامان پاک علیهم‌السلام بویژه در مصیبت جانسوز کربلا، در عصر ما یکی از شعائر مهم شیعه است؛ شعاری چشمگیر و مؤثر که رونق و رواجی عامّ دارد.

شیعه، در ایام عادی و روزهای معمول زندگی (بجز دو سه مورد عبا و عمامه ...) از پوشیدن لباس سیاه پرهیز می‌کند؛ امّا به دهۀ اول محرّم یا آخر صفر، و نظایر آن، که می‌رسد جامۀ مشکین می‌پوشد و در و دیوار و کوی و برزن را سیاهپوش می‌کند ... و قرنهاست که تاریخ، در بلاد شیعه نشین، ناظر این صحنه است.

کتاب حاضر، طیّ بحثی مستند و مفصّل، ثابت می‌کند که این رویّه، سابقه‌ای به درازای تاریخ اسلام داشته و کاملاً متناسب با دیدگاه جامع و ظریف اسلام دربارۀ رنگ سیاه، و منطبق بر سیرۀ خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در سوگ امامان معصوم علیهم‌السلام است.

بها: ۷۰۰ تومان


بسم الله الرحمن الرحيم

سیاهپوشی در سوگ ائمهٔ نور علیهم‌السلام

(ریشه‌های تاریخی، مبانی فقهی)

علی ابوالحسنی (مُنذِر)

بهار ۱۳۷۵

شعارها و شعائر شیعه

۲

سیاهپوشی در سوگ ائمهٔ نور علیهم‌السلام

(ریشه‌های تاریخی ، مبانی فقهی)

علی ابوالحسنی (مُنذِر)

۳۰۰۰ نسخه

حروفچینی جوادالأئمه علیه‌السلام . لیتوگرافی کوثر (قم)

چاپ و صحافی : مؤسسهٔ چاپ الهادی (قم)

چاپ اول: بهار ۱۳۷۵

ناشر: مؤلف

قم ، صندوق پستی ۵۵۶

تقدیم

به پدرم: مرحوم حجة‌الاسلام حاج شیخ محمد ابوالحسنی؛

که برای نخستین بار، به صاحب این قلم آموخت: راه نجاتی جز طریق اهل بیت عصمت و طهارت (سلام‌الله علیهم اجمعین) وجود ندارد، و بقیه، هر چه هست، ضلالت و گمراهی است: **مٰا قٰالَ محمدٌ وَ آلُ محمدٍ قُلْنٰا وَ مٰاداٰنَ محمدٌ وَآلُ محمّدٍ دِنّٰا.**

و به مادرم؛

که با شیرِ اشک آمیز خویش، که در مجلس عزای عزیز فاطمه علیهاالسلام در کامم ریخت، مرا از همان آغاز بر سر سفرهٔ امام حسین علیه‌السلام «نمک‌گیر»(۱) ساخت.

---

۱. بــه درد دل مــن، تسکــینی ای اشک   تــو بــا شــوری، بســی شــیرینی ای اشک!

وَ الْبَسْ ثیابَ الْحُزنِ یَومَ مُصابِه

مٰا بَینَ أَسودَ حالِكٍ أَو اَخْضَر[1]

سیف بن عَمیره

صحابی بزرگ امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

---

۱ . در روز عاشورا، جامه‌های عزا بر تن کن؛ جامه‌هایی به رنگ سیاه تند یا سبز.

(نقل و شرح ابیات دیگری از قصیدهٔ سیف، همراه با معرّفی شخصیت والای وی، در فصل ششم همین کتاب آمده است).

سفارش می‌کنم ... به اینکه لباس سیاه ی که در ماههای محرّم و صفر می‌پوشیدم جهت حزن و اندوه در مصیبتهای آل رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ، با من دفن شود؛

و سفارش می‌کنم ... سجّاده‌ای که هفتاد سال بر روی آن نماز شب به جا آورده‌ام با من دفن شود؛

و سفارش می‌کنم ... تسبیحی از تربت امام حسین علیه‌السلام که با آن در سحرها به عدد آن استغفار کرده‌ام با من دفن شود؛

و سفارش می‌کنم ... دستمال ی را که اشکهای زیادی در رثای جدّم حسین مظلوم و اهل بیت مکرّم او ریخته و صورت خود را با آن پاک می‌کردم بر روی سینه در کفنم بگذارند ...

از وصایای مرحوم

آیةالله العظمی سیّد شهاب الدین نجفی مرعشی

فهرست مطالب

فصل هفتم:

فصل هشتم:

فصل نهم:

فصل دهم:

فصل یازدهم:

پیشگفتار

باید از فقدان گل خونجوش بود
در فراق یاس، مشکی پوش بود
احمد عزیزی

سیاهپوشی در سوگ امامان پاک علیهم‌السلام بویژه در مصیبت جانسوز کربلا، در عصر ما یکی از شعائر مهم شیعه است؛ شعاری چشمگیر و مؤثر که رونق و رواجی عامّ دارد.

شیعه، در ایام عادی و روزهای معمول زندگی (بجز دو سه مورد عبا و عمامه ...) از پوشیدن لباس سیاه پرهیز می‌کند؛ امّا به دههٔ اول محرّم یا آخر صفر، و نظایر آن، که می‌رسد جامهٔ مشکین می‌پوشد و در و دیوار و کوی و بر زن را سیاهپوش می‌کند ... و قرنهاست که تاریخ، در بلاد شیعه نشین، ناظر این صحنه است.

بر اهل درک و درد پوشیده نیست که در عصر ما (به رغم اقدامات مفیدی که در جهت تبلیغ فرهنگ نماز و جهاد و شهادت، ترویج هنر قدسی، و ... صورت می‌گیرد و در حدّ خود نیز مؤثر است) آثار فساد و تباهی ـ تباهیِ دل و فساد اندیشه ـ از در و دیوار جلوه گر است. بدحجابیها، آرایشهای کذایی، مُدهای آنچنانی، استعمال واژه‌های بیگانه بر سر در مغازه‌ها و عنوان کالاها، رواج نامهایی که بعضاً هیچگونه بویی از «اسلام» ـ بلکه «ایران» ـ در آن نیست، نشستن پول به جای ایمان و عاطفه، فرو ریختن حریم و حیا در آداب معاشرت و نظام معماری، و دیگر مظاهر نفوذ تعلیم و تربیت غربی (ممزوج به بوالهوسیهایِ دیرینِ بومی) به گونه‌ای رو به گسترش است که اگر سریع و پخته علاج نشود، می‌رود که گوشها و چشمها، بلکه مغزها و دلها را پر سازد و عالَمی نو بسازد که «توده‌های انبوه» ش عروسکهایی شَمّاطه دارند که با ماهواره کوک می‌شوند و از ویدئو خط می‌گیرند ... ! در این حَول و وَلا، طبعاً آنچه که

رنگی از اسلام عزیز و بویی از قرآن شریف دارد و یادآور اصالتها، ارزشها، و آرمانهای بزرگ انسانی و الهی است سخت مغتنم است؛ خاصّه اگر بارز و چشمگیر و دلنشین باشد؛ و **سیاهپوشی در سوگ ائمهٔ نور** علیهم‌السلام چنین است: شعاری مذهبی که جلوهٔ آن برچشمها می‌نشیند و پیامش، تا عمق دلها ـ دلهای بیزار از ظلم و جنایت، و شیفتهٔ قسط و عدالت ـ نفوذ می‌کند.

لباس سیاه، نشانهٔ عشق و دوستی به ساحَتِ امامانِ پاک است و اعلام جانبداری از سرور آزادگان در جبههٔ ستیز حق و باطل؛ جبهه‌ای که پهنهٔ میدان آن از بام تا شام تاریخ است و جز به شمشیر حجّت آخرین (عج) پایانِ خوش و محتومِ خویش را باز نخواهد یافت.

شیعه در عزای حسین ـ که درود و رضوان خدا بر او باد ـ لباس مشکین می‌پوشد تا دردِ درون را از مصیبتی که با قتل عزیز فاطمه علیهاالسلام بر اسلام ـ بلکه بر انسان ـ رفته است فریاد کند، و نفرت خویش را از خیل ظالمانی که «چراغ هدایت» را کشته و حرمت عدل و فضلیت را شکستند اعلام دارد. لباس سیاهی که شیعه در هر محرّم می‌پوشد، بحقیقت، جلوهٔ دودِ آهی است که خانهٔ دل او را ـ دل پر عشق او را ـ در عزای حسین علیه‌السلام اندوده است. آری، تنها «اشک دیدگان» نیست که، در خانهٔ چشم، نشان از عشق استوار شیعه به امام عدل و آزادی دارد؛ شیعه را صد نشانِ دیگر از عشق و اخلاص در آستین است که یکی از آنها نیز **جامهٔ سیاه عزایی** است که در عاشورا به تن می‌کند و در غدیر بَدَل به **لباس سپید سرور** می‌سازد.

شیعه با سیاهپوشی خویش در عاشورا، می‌رساند که در منطق وی، «بی حسین» جامعه تاریک است، و جهان بیفروغ، و تاریخ؟ هیچ! شب سرد و سیاه و تلخی که در آن شغالان زوزه می‌کشند، روبهان می‌فریبند، گرگان می‌درند، و ... غنچه‌ها می‌پژمرند.

با تو یک گلشن قناری؛ بی تو هیچ
با تو ساری، با تو جاری؛ بی تو هیچ

با تو دریا، با تو باران، با تو نور،
با تو گلهای بهاری؛ بی تو هیچ ...

بـا تـو هـجرت از خـودی تـا بیخودی،
با تـو اوج سـربداری؛ بـی تـو هـیچ...(۱)

در عرصهٔ طبیعت، با غروب خورشید، همه چیز یکسره در تاریکی می‌رود و کسب و کار و زندگی تعطیل می‌شود. در پهنهٔ حیات انسانی نیز، به عین، ماجرا از همین قرار است: قتل امام نور، که در حکم کشتنِ چراغ راه و فانوس هدایت است، آفاق حیات معنوی را تیره می‌سازد و از جمع بشر، گروهی شب زده ـ بل ـ رمه‌ای گرگ زده می‌سازد که در تاریکی شب این سوی و آن سو می‌دوند و یکان یکان، بلکه گروه گروه، طعمهٔ گرگانی می‌شوند که در جلد میش یا هیئت چوپان رفته‌اند ...

تــو بــودی و، آیـــنه و آب بــود   غــزل بــود و شـبهای مـهتاب بـود
تو بـودی و، دنـیای مـا شب نـداشت   و پـــیشانی آســـمان تب نـــداشت
تـو بـودی و، بـاران غـزل مـی‌سرود   نگـــاهت ره عشـــق را مـــی‌گشود
تـو بـودی و، تشـویش مـعنا نـداشت   سکوتِ شب اندیش مـعنا نـداشت ...
نگـــاه تــو خــورشید را نشــر داد   و لبـــخند تــو عــید را نشــر داد ...
تــو چـون سـورهٔ نـور نـازل شـدی   تــو از مشـعل طـور نـازل شـدی ...

امّا:

تــو رفــتی، دل از داغ لبــریز شـد   غــزلهای بــاران غــم انگــیز شــد
تــو رفــتی و، لبـخند بـر لب فسـرد   و بـــغضی گــلوی غــزل را فشــرد
تو رفتی و، دنـیا سـیه پـوش مـاند   و فانوس خورشید خاموش ماند(۲)

و آیا بشریت را مصیبتی بدتر از این متصور است که شب پرستانِ روز ستیز، به «شیشهٔ»

---

۱ . شعر، از حسین نوروزی ـ شاعر معاصر ـ است که در مجلهٔ **اهل قلم** (صاحب امـتیاز: عـباسعلی مهدی اسفریزی) شمارهٔ ۴، مرداد ۱۳۷۴ شمسی، ص ۶۴، درج شده است.

۲ . سرودهٔ علی هوشمند ـ ایضاً از شعرای معاصر ـ است (همان، ش ۳، خرداد و تیر ۱۳۷۴ ش، ص ۵۲). شاعر، شعر فوق را البته در سوگ رهبر فقید انقلاب، امام خمینی قدّس سرّه، سروده است.

چراغ هدایت ـ وجود نازنین فاطمه علیهاالسلام ـ سنگ زنند و چندی بعد خودِ چراغ هدایت ـ حسین بن علی علیهماالسلام ـ را نیز کشته و بیجان سازند؟! (هر چند که خدای جهان ـ جلّت عظمته ـ این چراغ را یکسره خاموش نخواست و نور تابناک آن را در وجود مستمر امامان پاک علیهم‌السلام نسلاً بعد نسل پایدار ساخت). پس به شیعه حق دهید که یاد آن فاجعه را تا طلوع آفتاب عدل (عج) در صبح ظهور، همواره بزرگ و گرامی دارد و به رهنمود امامان خویش علیهم‌السلام از محفل سوگ آن امام همام، پایگاهی ماندگار جهت نشر و تبلیغ پیام وی سازد.

لباس مشکین در عزای امامان نور علیهم‌السلام، جسمی تیره ولی جانی روشن دارد؛ بظاهر سیاه است و در باطن سپید!

یکی از دوستان می‌گفت: زمانی که اول بار توفیق تشرّف به حج دست داد و در مسجد الحرام برای نخستین دفعه چشمم به خانهٔ کعبه ـ با آن پردهٔ سیاه و تیره ـ افتاد، ناگهان از جذبهٔ آنچه دیدم، دقایقی چند بر جای خویش میخکوب شدم و قدرت هرگونه تحرک را از کف باختم. زیرا تن‌پوش سیاه خانه را، یکپارچه، سبز دیدم؛ آن هم چه رنگ سبزی ؟! گویی از چهار سوی کعبه، بر روی زمین نورافکنهایی بسیار قوی (با نور سبز) کار نهاده‌اند که سَمتِ تابش آنها به سوی خانهٔ خدا ـ جلّ و علا ـ است و پرتو آنها کعبه را، از سر تا به بُن، در موجی از نور برده است!

آری آن منظرهٔ شگفت، قریب بیست دقیقه مرا ـ ساکت و بیحرکت ـ بر جای خویش میخکوب کرد و سپس ... آرام آرام آن نور سبز تند زایل شد و خانه را همچون دیگر اوقات، سیاهپوش دیدم. آنگاه بود که توان خویش را باز یافتم و به سمت کعبه پرکشیدم ...

به دوستم گفتم: آنچه گفتی، نوعی کشف و شهود بوده است؛ کشف حجاب از رخسار حقیقت، و شهود باطن کعبه. چشم تو، در یک تجربهٔ معنوی و سیر روحانی، از پردهٔ سیاه خانه گذشته و جانِ روشن آن را به عین عیان دیده است. چنانکه خاقانی بزرگ، قصیده سرای بی‌بدیل قرن ششم، در قصیدهٔ مشهور خویش به همین باطن رعنا و روسپید کعبه، و چشمهٔ آب حیاتی که در دل سنگهای تیرهٔ آن جاری است اشاره دارد:

شبروان چون رخ صبح آینه سیما بینند
کعبه را چهره در آن آینه پیدا بینند
گر چه ز آن آینه، خاتون عرب را نگرند
در پس آینه، رومی زنِ رعنا بینند ...[۱]
محرمان چون ردی از صبح در آرند به کف
کعبه را سبز لباسی فلک آسا بینند
خاک پاشان که بر آن سنگ سیه بوسه زنند
نور در جوهر آن سنگ، مُعَبّا بینند
از بسی سنگ سیه بوسه زدن وقت وداع
چشمهٔ خضر ز ظلمات، مُفاجا، بینند

صبح روشن سعادت، از گریبان شب قدر سر می‌زند؛ و نور دانش، مرهون اشک سیاه قلم بر گونهٔ اوراق دفتر است. به قول ادیب پیشاوری، خطاب به قلم:

هر آن نقش زیبا که آری پدید — چنان چونکه بر نسترن شنبلید
شب وصل را ماند اندر نوید — به صورت سیاه و به معنی سپید! ...
چو از لیلة القدر رنگی گرفت — سیاهیّ شیرت نباشد شگفت[۲]

و خاک نمناک نیز، گرچه سیاه و قیرگون می‌نماید، امّا صد خرمن گل در آستین دارد ـ خاصّه آن گِل تیره که با نفخهٔ روح قدسی، بَدَل به انسان شد و در صدر صُفّهٔ افلاکیان نشست. بیخود نیست که گفته‌اند:

ای خاک، چه خوش طینت قابل داری

---

۱ . مقصود کعبه است که به علت پوشش سیاه آن به خاتون سیه چردهٔ عرب تشبیه شده است و به اعتبار معنویت‌و نورانیت باطنش، به زن رومی خوش اندام و سپید روی (ر.ک، مجلهٔ **نشر دانش**، سال ۱۳، ش ۵، مرداد ـ شهریور ۱۳۷۲ شمسی، مقالهٔ «بزم دیرینه عروس»، دکتر رضا انزابی نژاد، صص ۳۷ ـ ۳۸).

۲ . ر.ک، **آینه‌دار طلعت یار؛ سیری در زندگانی و افکار ادیب پیشاوری**، از همین قلم (چاپ و نشر بنیاد مستضعفان، تهران ۱۳۷۳) صص ۳۳۰ ـ ۳۳۵.

گُلهای لطیف است که در گِل داری

در مخزنِ «کُنتُ کَنز»، هر گنج که بود

تسلیم تو گردیده، تو در دل داری

و شاعری دیگر، در همین معنی، گوید:

صورت خاک ارچه دارد تیرگی در تیرگی

نیک بنگر کز ره معنی صفا اندر صفاست

این همان خاک است کاندر وصف او صاحبدلی

نکته‌ای گفته‌ست کز وی دیدهٔ جان را جلاست

جُستن گوگرد احمر، عمر ضایع کردن است

روی برخاک سیه آور که یکسر کیمیاست(۱)

---

۱. شبستری نیز در **گلشن راز** گوید:

سیاهی گر بدانی نور ذات است / به تاریکی درون، آب حیات است

سیه جز فایض نور بصر نیست / نظر بگذار، کاین جای نظر نیست

سیهرویی ز ممکن در دو عالم / جدا هرگز نشد، واللّه اعلم

سَوادُ الوجه فی الدّارین درویش / سواد اعظم آمد بی کم و بیش

چه می‌گویم، که هست این نکته باریک / شب روشن میان روز تاریک

اصولاً سیاهی، همه جا، بد نیست و سپیدی نیز در هر جا مطلوب نی؛ تا چه باشد و کجا باشد؟ شاعر می‌گوید:

یکی ماهرخسار با فروّجاه / تنفر نمود از غلامی سیاه

غلام سیه چهره شد تنگدل / چنین گفت با آن بت سنگدل

خدا گر ترا عالم افروز کرد / مرا خال پیشانی روز کرد

خدا گر ترا چهرهٔ بدر داد / مرا چهرهٔ لیلة القدر داد

اگر نقطه‌ای از سیاهیّ من / به روی تو افتد، به وجه حسن

از آن خال، حُسنت یکی صد شود / خریدار حسن تو بیحد شود!

←

جامهٔ سیاه نیز بر تن عاشقان ائمه علیهم السلام در مجلس سوگ آنان چنین است. منتهیٰ دیده‌ای تیز و جان بین خواهد که موج تابش نور را در رویه و آستر این جامه ببیند ...

در عصری که کفر به شبیخونی عظیم و بی امان دست زده و با مسلسل فیلم وتیاتر و رمان (بویژه ویدئو)، مغز و دل میلیونها پیر و جوان را در چهارگوشهٔ جهان ـ خاصّه شرق اسلامی و ایران شیعی ـ هدف گرفته است و از منجنیق استعمار ـ دمادم ـ سنگ فتنه می‌بارد، چاره‌ای نیست جز آنکه، آنچه راکه نشانی از دوست و پیامی از فرهنگ و سنن الهی گذشته مان با خود دارد، سخت و سُتوار، از دستبرد دشمن پاس داریم، بلکه از آن نور و گرما گیریم و تنور

→ و گر از بیاض تو بر عکس خال — بــه رویــم شـود نـقطه‌ای آشکـار
مرا خلق، مبروص خـوانـند و بـوم — گــریزند از مـن ز هـر مـرزو بـوم!

ابو اسحاق صابی، ادیب مشهور عصر آل بویه، نیز با اشاره به غلام سیاه مورد علاقه‌اش (رشد) و در پاسخ به ملامتگران می‌گوید:

ابـصرت فـی رشـد و قـداحـبیته — رشدی، و لم احفل بمن قد ینکر
یـالائمی أَعَلَی الســواد تلومنی — مــن لونـه و بـه عـلیك المـفخر
دَعْ لی السَّوادَ و خذبیاضك إنّـنی — أدری بـما آتـی و مـا أتـخیّر
مثوی البصیرة فی الفؤاد سـواده — و العـــین بـالمسود مـنها تـبصر
والدیــن أنت مــناظر فــیه بـذا — و كذلك فـی الدنـیا بـهذی تـنظر
بسواد ذینك تستضیء ولو هـما ابــــــیـضا تـغشاك الظـلام الأكـدر
فـغدا بـیاضك و هـو دلیـل امس — و غدا سـوادی و هـو فـجر انـور

و نیز در شعری دیگر (که ظاهراً الهام بخش گویندهٔ شعر پارسی فوق بوده است) گوید:

قد قال رشد و هـو أسـود للـذی — بــــبیاضه اسـتعلی عــلومباین
ما فخر خدّك بالبیاض و هل تری — أن قد أفـدت بـه مـزید مـحاسن
و لو أن مــنی فـیه خـالا زانــه — و لو أن مــنه فــی خـالا شـاقنی

(**یتیمة الدهر فی محاسن اهل العصر**، ابو منصور ثعالبی، تحقیق: محمد محیی‌الدین عبدالحمید، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ط ۲، بیروت ۱۳۹۲ ق ـ ۱۹۷۳ م، ۲/۲۶۵ ـ ۲۶۶).

جنگ با آفات زمانه را ـ که همچون شُموم سرد خزان به باغ معنویت شرق زده است ـ هرچه بیشتر، داغ و روشن نگهداریم، که در تیر بارانِ خصم، سپر از کف نهادن و تیغ از دست دادن را، جز ننگِ شکست فرجامی در پی نیست. بهوش باشیم که دشمن، ما را ـ به دست خویش ـ خلع سلاح نکند ...

کتاب حاضر، به تبیین ریشه‌های تاریخی و اعتقادی یکی از همین سنّتها ـ سنّت سیاهپوشی در عزای ائمهٔ نور علیهم‌السلام بویژه سالار شهیدان علیه‌السلام ـ می‌پردازد، و شیوهٔ تدوین و نگارش آن چنان انتخاب شده که در عین بهره‌مندی خواص، عوام را نیز سودمند افتد. همچنین، اگر چه موضوع آن بحث در باب سیاهپوشی است و نویسنده بر بحث حول این موضوع، ثابت و استوار مانده است؛ اما خوانندهٔ تیزبین با نکته‌های بسیار دیگری نیز ـ در طول کتاب ـ آشنا خواهد گشت.

امید است که اهل فکر و ذکر و نظر در مطاوی این دفتر بدقت نظر کنند و وراقم این سطور را نیز از نظریات اصلاحی و تکمیلی خویش بی بهره نگذارند.

قم . حوزهٔ مقدسهٔ علمیه

علی ابوالحسنی (مُنذر)

صفر ۱۴۱۶ هجری قمری، مرداد ۱۳۷۴ شمسی

فصل یکم:

طـرح مسئلـه

فرشته‌ای از فرشتگان بهشتی بر دریاها فرود آمد و ... گفت: ای اهل دریاها، جامه‌های عزا بپوشید که فرزند رسول خدا ﷺ را سر بریدند.

کامل الزیارات

قرآن کریم، دوستی خاندان پیامبر ﷺ را بر امّت اسلام فرض و واجب ساخته و حتی آن را در حکم پاداش زحمات گرانقدر پیامبر ﷺ در راه ابلاغ رسالت شناخته است: «**قُلْ لا أَسْئَلُكُم عَلَيْهِ اَجْراً اِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبیٰ**».(۱)

و ما ـ جماعت شیعه ـ مفتخریم که بر پایهٔ این حکم صریح و قاطع قرآنی، که حکمت آن حفظِ دین از دستبرد منحرفان است، به خاندان پاک آن حضرت عشق می‌ورزیم.

پیدا است که عشق و دوستی، لوازمی دارد و یار و محبّ صادق، کسی است که شرط دوستی را ـ چنانکه باید و شاید ـ به جا آورد. وگرنه این دوستی، صرفاً یک دوستی زبانی و ظاهری خواهد بود. به قول شاعر:

دلا، یاران سه قسمند ار بدانی: زبانی‌اند و، نانی‌اند و، جانی
به نانی نان بده از در برانش نوازش کن به یاران زبانی
و لیکن یار جانی را به دست آر به جانش جان بده تا می‌توانی(۲)

---

۱. شوری: ۲۳.

۲. **نخبة الحکایات**،حاج میرزا سید مهدی‌خان مفاخرالدوله(کتابفروشی‌علمی،قم۱۳۴۶ش) ص۸۹.

شک نیست که از مهمترین شروط و لوازم دوستی، همدردی و همدلی با یاران و عزیزان در مواقع سوگ یا شادی آنان است و درست از همین روست که در روایات ما، بر جشن و سرور در ایّام شادی اهل بیت علیهم‌السلام و ابراز حزن و اندوه در مواقع سوگ و ماتم آنان، تأکید فراوان شده است و اصولاً امتیاز شیعه از دیگران، نه در صِرفِ محبت قلبی به خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، بلکه در «اظهار و ابرازِ» این محبت است. به بعضی از روایات در این زمینه توجه کنید:

۱. قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام **إنَّ اللّٰه تَبارَكَ وَ تَعالیٰ اِطَّلَعَ اِلَی الأَرْضِ فَاخْتارَنا وَاخْتارَ لَنا شیعةً یَنْصُرُونَنا وَ یَفْرَحُونَ لِفَرَحِنا وَ یَحْزَنُونَ لِحُزْنِنا وَ یَبْذُلُونَ اَمْوالَهُمْ وَاَنْفُسَهُمْ فینا، اولئك مِنّا وَ اِلَیْنا.**(۱)

مولای متقیان علیه‌السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی به جانب زمین توجه فرمود، پس برگزید ما را [برای خویش] و برگزید برای ما پیروانی راکه یاری ما می‌کنند و در شادی و حزن ما شرکت دارند و مال و جان خویش را در راه ما بذل می‌کنند؛ آنان از مایند و نزد ما [باز می‌گردند].

۲. عن الصادق علیه‌السلام قال: **شیعَتُنا جُزْءٌ مِنّا خُلِقُوا مِنْ فَضْلِ طینَتِنا، یَسُوؤُهُمْ ما یَسُوءُنا وَ یَسُرُّهُم ما یَسُرُّنا، فَأَذا اَرادَنا اَحَدٌ فَلْیَقْصُدْهُم، فَاَنَّهُم الَّذینَ یُوصَلُ مِنْه اِلَیْنا.**(۲)

---

۱. **بحارالانوار**، علامه مجلسی، تصحیح محمد باقر بهبودی (المکتبة الأسلامیة، تهران، صفر ۱۳۸۵ ق) ۲۸۷/۴۴.

۲. **امالی**، شیخ طوسی (مقدمهٔ سید محمد صادق بحرالعلوم، مؤسسة الوفاء، طبع ۲، بیروت ۱۴۰۱ ق.) ص۳۰۵؛ **بشارة المصطفی** صلی‌الله‌علیه‌وآله **لشیعة المرتضی** علیه‌السلام، عمادالدین طبری (نجف ۱۳۸۳ ق) حدیث ۳۸۹.

در **ارشاد القلوب** نوشتهٔ شیخ ابی محمد حسن بن محمد دیلمی (منشورات شریف رضی، قم، بی‌تا، ۴۲۳/۲) نیز به نقل از ابن عباس می‌خوانیم که: قال رسول اللّٰه صلی‌الله‌علیه‌وآله لعلی: یا علی ... انت منّی و انامنک و روحك من روحی و طینتك من طینتی و شیعتك خلقوا من فاضل طینتنا و من احبّهم فقد احبّنا و من ابغضهم فقد أبغضنا ...

امام صادق علیه‌السلام فرمود: شیعیان ما پاره‌ای از خود ما بوده و از زیادی گل ما خلق شده‌اند، آنچه که ما را بدحال یا خوشحال می‌سازد آنان را بدحال و خوشحال می‌گرداند. پس هرگاه کسی ارادهٔ ما را دارد قصد آنان کند که آنان واسطهٔ ارتباط و اتصال با مایند.

۳. قال ابوعبدالله علیه‌السلام **رَحِمَ اللّٰهُ شیعَتَنا، شیعتُنا واللّٰهِ هُمُ المؤمنون فقد واللّٰه شَرَکُونا فی المصیبة بِطولِ الحُزن وَالْحَسْرَة.**(۱)

امام صادق علیه‌السلام فرمود: خداوند شیعیان ما را مشمول رحمت خویش قرار دهد. به خدا قسم، شیعیان ما همان مؤمنین‌اند. آنان، به خدا قسم، با حزن و حسرت طولانی خویش [در عزای ما] شریک و همدرد مصیبتهای ما خانداننند.

۴. قال [الرّیّان بن شبیب] **دَخَلْتُ عَلَی الرّضا علیه‌السلام فی اَوَّلِ یومٍ مِنَ المحرّم فقال لی ... یابن شبیب إنْ سَرَّکَ أَن تکونَ مَعَنا فی الدّرجاتِ العُلیٰ من الجنان فَاحْزَنْ لِحُزْنِنا وَافْرَحْ لِفَرَحِنا و عَلَیك بولایتنا، فلو أَنَّ رَجُلاً تَوَلیٰ حَجَراً لَحَشَرَهُ اللّٰه مَعَهُ یَومَ القیامة.**(۲)

ریّان بن شبیب گوید در نخستین روز ماه محرّم به محضر امام هشتم علیه‌السلام رسیدم، به من فرمود: ... ای پسر شبیب اگر می‌خواهی در درجات عالی بهشت با ما باشی، پس در حزن ما اندوهگین و در شادی ما مسرور باش، و محبت و دوستی ما پیشه کن، که اگر مردی [در این جهان] به سنگی مهر ورزد، خدای متعال او را در روز قیامت با همان سنگ محشور می‌کند.

و این اظهار سوگ و سرور در غم و شادی آن بزرگواران، از مصادیق بارز «احیای امر» و زنده داشتن نام و یاد و مرام آنان است.

---

۱. بحار الانوار، همان، ۲۲۲/۴۳.

۲. **امالی**، شیخ صدوق، مقدمهٔ شیخ حسین اعلمی (مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، طبع ۵، بیروت ۱۴۱۰ ق - ۱۹۹۰ م) مجلس ۲۷، رقم ۵، صص ۱۱۲ - ۱۱۳؛ **عیون اخبار الرضا** علیه‌السلام، شیخ صدوق، تصحیح و تذییل: سید مهدی حسینی لاجوردی (ناشر: رضا مشهدی) ۲۹۹/۱ - ۳۰۰؛ بحار، همان، ۲۸۵/۴۴ - ۲۸۶.

قال الرضا علیه‌السلام **مَن تَذَکَّرَ مُصابَنا وَ بَکیٰ لِمَا ارتُکِبَ مِنّا، کان مَعَنا فی درجتنا یوم القیامة؛ و مَنْ ذُکِّرَ بمُصابِنا فَبَکیٰ و أَبْکیٰ لَم تَبْکِ عَیْنُهُ یَومَ تَبکِي العُیون؛ و مَن جَلَسَ مَجْلِساً یَحییٰ فیه أَمْرُنا لم یَمُتْ قَلْبُهُ یَوم تَموتُ القُلوب.**[۱]

امام هشتم علیه‌السلام فرمود: هر کس مصائب ما خاندان را یادآور شود و به خاطر آنچه که بر ما وارد شده بر ما بگرید، روز قیامت در مقاماتی که خواهیم داشت همراه ما خواهد بود؛ و هر کس با یادآوری مصائب ما بگرید و دیگران را بگریاند، دیدگان وی در روزی که چشمها می‌گریند نخواهد گریست؛ و هر کس در مجلسی بنشیند که در آن امر ما احیا می‌شود [= معارف و مناقب ما در آن یاد می‌شود] قلبش در روزی که دلها در آن روز می‌میرند، نخواهد مرد.

باری، این وظیفه که مورد تأکید عقل و شرع است ایجاب می‌کند که در ایام عزای اهل‌بیت علیهم‌السلام حزن و اندوه خویش را به اشکال گوناگون، به زبانِ گفتار و کردار و خوراک و پوشاک و ... نشان دهیم.

اظهار اندوه به زبان **گفتار و کردار**، با اشک و آه و ناله و زاری در سوگ آن عزیزانِ عالَمِ وجود صورت می‌گیرد، و لعن و نفرین بر قاتلان و دشمنان آنان، و سر سلامتی دادن به دوستان و یارانشان ... (چنانکه زیارت عاشورا، آینهٔ تمام نمای این «تولّی» و «تبرّی» است).

اظهار اندوه به زبان **خوراک** نیز به این است که، طبق فرمودهٔ پیشوای ششم علیه‌السلام به معاویة بن وهب، عزاداران سید الشهداء علیه‌السلام در روز عاشورا، از آب و غذا دوری جویند تا آنکه یکساعت از وقت فضلیت نماز عصر بگذرد (یعنی زمانی که امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسیده و اندک اندک حَصرِ شدید آب از اهل بیت داغدار آن حضرت برداشته شد، فرا رسد = مقارن حدود ساعت ۴ بعد از ظهر) آنگاه در حدّ

---

۱. بحار، همان، ۲۷۸/۴۴.

لزوم، به غذای معمول صاحبان مصیبت، سدّ جوع و عطش کنند ...[۱]

و بالأخره، اظهار همدلی و همدردی با اهل بیت سید الشهداء علیه‌السلام در **لباس و پوشاک**، بدان است که دوستان آن حضرت در روز عاشورا و دیگر ایام عزا به‌گونه‌ای لباس بپوشند که، از حیث نوع و جنس و رنگ لباس یا نحوهٔ پوشش آن، عرف و عادت اجتماعْ آن را نشان همدردی با بستگانِ عزیزِ از دست رفته می‌شمارد ـ چیزی که، چنانکه خواهیم دید، عرف و عادت بشری در بسیاری از مناطق جهان، خاصّه در سرزمین وحی و زیستگاه امامان معصوم (یعنی حجاز و عراق عرب)، مصداق بارز آن را در **رنگ سیاه** و **پارچهٔ خشن** می‌جوید و می‌بیند.

---

۱ . معاویة بن وهب گوید: روز عاشورا وارد خانهٔ سرورم امام صادق علیه‌السلام شدم، دیدم حضرت در محراب عبادت سر بر سجده دارند. پشت سرشان نشستم تا از سجده فارغ شوند. حضرت سجده را، که با گریه همراه بود، طول دادند. صدایشان را می‌شنیدم که با خدا سخن می‌گفتند و مکرّر برای خود و برادران و زوّار حضرت ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام طلب غفران می‌کردند ...

زمانی که سرورم سر از سجده برداشتند نزد ایشان رفتم و سلام کردم و در چهره‌شان نگریستم. چهره‌ای گرفته و کدر، و حالی منقلب داشتند و اندوه از سرو رویشان می‌بارید و قطرات اشک بسان لؤلؤتر بر گونه‌های ایشان جاری بود. گفتم: سرور من، خدای متعال هرگز چشمی را بر شما نگریاند، برای چه می‌گریید و چه حادثه‌ای برایتان رخ داده است؟ فرمود: آیا غافلی که امروز چه روزی است؟! پس من هم از گریهٔ حضرت به گریه افتادم و از حزن ایشان اندوهگین شدم.

سپس پرسیدم: سرور من، در چنین روزی چه باید کرد؟ فرمود: ای پسر وهب، [هر جا هستی] از دورترین نقطه یا نزدیکترین مکان، حسین علیه‌السلام را زیارت کن و غم خویش را در عزای وی تازه کن و بر آن حضرت گریهٔ بسیار نما ...

گفتم: سرور من، در باب روزهٔ این روز چه می‌فرمایید؟ ... فرمود: در این روز، روزهٔ کامل نگیر و با شربتی آب یک ساعت پس از [وقت فضلیت نماز] عصر افطار کن. زیرا در این وقت، هیجان و نگرانی از اهل بیت پیامبر برداشته شد ... (**تاریخ النیاحة علی الأمام الشهید الحسین بن علی** علیهما‌السلام ، سید صالح شهرستانی، الجزء الأول، مطبعة الأتحاد، تهران ۱۳۹۳ ق، صص ۱۵۷ ـ ۱۵۹ ، نقلاً عن: إقناع اللائم علی إقامة المآتم، للسید محسن امین عاملی).

آنچه گفتیم (یعنی لزوم همدردی با خاندان وحی علیهم‌السلام در عزای سالار شهیدان به زبان «لباس و پوشاک») بوضوح در روایات نیز آمده است.

عالم بزرگوار شیعی، ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه مشهور به ابن قولویه، درکتاب معروف خویش ـ کامل الزیارة یا کامل الزیارات ـ از حسین بن علی زعفرانی ازمحمد بن عمر نصیبی از هشام‌بن‌سعد و او نیز ازمشایخ خویش نقل کرده است که:

فرشته‌ای که نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و خبر قتل حسین بن علی علیهماالسلام را به آن حضرت داد، فرشتهٔ [موکّل بر] دریاها بود ...

فرشته‌ای از فرشتگان بهشتی بر دریاها فرود آمد و بالهای خویش را بر فراز آن گسترد، سپس صیحه‌ای کشید و گفت: ای اهل دریاها، **أَلْبِسُوا أثوابَ الحُزنِ فأنّ فَرْخَ رسولِ اللّهِ مَذبوحٌ (جامه‌های عزا بپوشید که فرزند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را سر بریدند!)**. آنگاه مقداری از تربت آن حضرت را در میان بالهای خویش نهاده به آسمانها برد و فرشته‌ای در آسمانها نماند مگر آنکه آن تربت را بویید و نزد وی اثری از آن باقی ماند و بر قاتلان سید شهیدان علیه‌السلام و پیروان و همدستان آنها لعنت فرستاد.(۱)

---

۱ . **کامل الزیارات**، جعفر بن قولویه، تصحیح و تعلیق علامه امینی (مطبعهٔ مر تضویه، نجف ۱۳۵۶ ق) صص ۶۷ ـ ۶۸؛ بحارالانوار، همان، ۲۲۱/۴۵.

مضمون حدیث کامل الزیارات در مآخذ مختلف اهل سنت نیز آمده است. مرحوم علامه امینی، صاحب الغدیر، درکتاب گرانسنگ خویش «**سیرتنا و سنّتنا سیرة نبیّنا و سنّته** صلی‌الله‌علیه‌وآله » (طبع مطبعة الآداب نجف، ۱۳۸۴ ق، صص ۵۷ ـ ۶۳) به نقل از مآخذی همچون مسند احمد بن حنبل (ج ۳، ص ۲۴۲)، دلائل حافظ ابونعیم (۲۰۲/۳)، المعجم الکبیر حافظ طبرانی (ج ۱، بخش مربوط به شرح حال امام حسین علیه‌السلام)، دلائل النبوة حافظ بیهقی (باب إخبار رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله بقتل الحسین)، تاریخ شام ابن عساکر (۳۲۵/۴)، طرح التثریب حافظ عراقی (۴۱/۱) مجمع حافظ هیثمی (۱۹۰/۹ و ۱۸۷)، مختصر التذکرة قرطبی (ص ۱۱۹)، صواعق ابن حجر (ص ۱۱۵) و غیره، روایاتی را آورده است که مضمون کلّی آنها ـ با اندکی تفاوت در الفاظ ـ چنین است: فرشتهٔ موکّل بر باران از خداوند متعال اجازه خواست که به خدمت حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله

←

ابن حماد ـ شاعر بزرگ شیعی ـ می‌گوید:

کیف لا اسلب العزاء إذا ما — أنا مثّلته سلیب الرّداء ؟!

کیف لاتسکب الدُّموع جفونی — بعد تضریج شیبه بالدّماء ؟![1]

حاصل مضمون آنکه: زمانی که وجود نازنین ابی عبدالله علیه السلام را ـ بر پردهٔ ذهن ـ عریان و جامه ربوده شده بر روی خاکهای گرم کربلا تصور می‌کنم، چگونه لباس عزا نپوشم؟! پس از خون آلود شدن فرق مبارک آن حضرت ـ که برف پیری بر آن نشسته بود ـ چرا پلکهای چشمم اشکبار نباشند ؟!

← برسد. به وی اجازه داده شد و او به حضور پیامبر رسید. پیامبر به ام سلمه فرمود: در اتاق را ببند که کسی بر ما وارد نشود. ام سلمه گوید: چندی نگذشت که حسین علیه السلام از راه رسید و خواست نزد پیامبر رود. من مانع شدم ولی او پرید و داخل اتاق شد و (به عادت معمول) روی زانوی پیامبر نشست و پیامبر نیز (همچون همیشه) به وی ابراز محبت کرد. فرشتهٔ باران که این صحنه را دید بـه حضرت گفت: آیا او را دوست می‌داری؟ پیامبر فرمود: آری. گفت: آگاه باش که امت تو او را خواهند کشت، و اگر بخواهی، مکانی را که فرزندت در آنجا به شهادت می‌رسد نشانت خواهم داد. پیامبر فرمود: آری می‌خواهم. پس فرشته مشتی خاک از مکان شهادت حسین علیه السلام برگرفت و به حضرت نشان داد؛ خاک سرخی بود. سپس آن خاک را پیامبر به امّ سلمه داد [و آن همان است که توسط ام سلمه در شیشه‌ای نگهداری می‌شد تا آنکه در روز عاشورا، به هنگام قتل سید الشهداء علیه السلام ، آن گونه که پیامبر خبر داده بود، تبدیل به خون شد] ...

علامه امینی سپس از کتاب مقتل الحسین علیه السلام نوشتهٔ خوارزمی (۱۶۲/۱) نقل می‌کند که می‌نویسد: شر حبیل بن ابی‌عون می‌گوید: إن الملک الذی جاء الی النبی صلی اللّٰه علیه [وآله] انّما کان ملک البحار، و ذلک أن ملکاً من ملائکة الفرادیس نزل الی البحر ثم نشر اجنحته علیه و صاح صیحةً قال فیها: یا اهل البحار، البسوا ثیاب الحزن فأنّ فرخ محمد مقتول مذبوح ... (سیرتنا و سنّتنا ... ، همان، ص ۶۳).

مرحوم طریحی نیز در منتخب آورده است: «روی شر حبیل بن ابی عون أنه قال: لمّا ولدالحسین علیه السلام هبط ملک من ملائکة الفردوس الأعلی و نزل الی البحر الأعظم و نادی فی اقطار السموات و الأرض یا عباداللّٰه البسوا ثوب الأحزان و اظهروا التفجّع والأشجان فأن فرخ محمد مذبوح مظلوم مقهور ...

(**المنتخب للطریحی فی جمع المراثی و الخطب المشتهر بالفخری**، شیخ فخرالدین طریحی نجفی، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، طبع مصحح، بیروت ۱۴۱۲ ـ ۱۹۹۲ ، جزء ۶۲/۱ ـ ۶۳).

۱ . المنتخب، همان، ۴۸۸/۲.

شیخ فخرالدین طُرَیحی - عالم برجستهٔ شیعی در قرن ۱۱ هـ، و صاحب مجمع البحرین - می‌نویسد: «**فَیا إخوانی ماعُذرُ اهل الایمان فی اضاعة البکاء و لبس اثواب الأحزان لمصاب سید الشهداء؟**».(۱)

و عالم برجستهٔ شیعی دیگر، رضی الدین سید بن طاووس، که با امام عصر (عج) سَر و سِرّی خاص داشت، می‌گوید:

إعلم أنّ المواساة لأئمة الزمان و اصحاب الأحسان فی السرور و الأحزان من مهمات اهل الصفا و ذوی الوفاء و المخلصین فی الولاء و فی هذا العشر کان اکثر [ل] اجتماع الأعداء علی قتل ذرّیة سید الأنبیاء صلوات اللّه علیه و آله و التّهجم بذلك علی کسر حرمة اللّه جلّ جلاله - مالک الدنیا و الآخرة - و کسر حرمة رسوله علیه‌السلام - صاحب النعم الباطنة و الظاهرة - و کسر حرمة الأسلام و المسلمین، و لبس اثواب الحزن علی فساد امور الدنیا و الدین فینبغی من اوّل من هذا الشهر أَنْ یظهرَ علی الوجوه و الحرکات و السکنات شعار آداب اهل المصائب المعظّمات فی کلّ ما یتقلّب الأنسان فیه و أن یقصد الأنسان بذلك اظهار موالات اولیاء اللّه و معاداة أعادیه.(۲)

---

۱ . همان، ۳۹۵/۲. نیز می‌نویسد: ایها المؤمنون جودوا بماء العیون المحزون، و ایها السامعون جدّدوا ثیاب الأشجان و الحزون، و تساعدوا علی النیاحة و العویل، و اسکبو العَبَرات علی الغریب المقتول ... و نوحوا ایها المحبّون لآل الرسول و ابکوا علی مصاب ابناء البتول (همان، ۳۴۰/۲) و نیز: فیا إخوانی تساعدوا علی النیاحة و العویل و اسکبوا عبراتکم علی الغریب القتیل الذی اهتزّ لمُصابه عرش الجلیل، و لئن حجبتکم عن نصرتهم الأقدار علی مایشاء القادر المختار فلا عذر لکم عن لبس جلابیب العزاء و اظهار شعائر الحزن و البکاء ... (همان، ۴۰۷/۲).

۲ . **اقبال الأعمال**، سید بن طاووس (دارالکتب الأسلامیة، ط ۲، تهران ۱۳۹۰ ق - ۱۳۴۹ ش) بخش مربوط به اعمال شب اول محرم. مرحوم سید همچنین در مقدمهٔ «**الملهوف علی قتلی الطفوف**» **مشهور به لهوف** (مطبعة العرفان، صیدا ۱۳۲۹ ق) صص ۵ - ۶ می‌نویسد:

←

حاصل مضمون آنکه: همدلی و همراهی با ائمهٔ زمان (که بر سر سفرهٔ لطف و احسانشان نشسته‌ایم) در سرور و احزان، از مهمترین (رسوم) اهل صفا و صاحبان وفا و دوستان مخلص است و این معنی، در این ده روز (اوّل محرّم) جا و جلوهٔ بیشتری دارد. چرا که در این ده روز، دشمنان اسلام جهت قتل فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله اجتماع کردند و با این کار، در مقام شکستن حرمت خدای متعال و رسول گرامی او و ـ اصولاً ـ شکستن حرمت اسلام و مسلمین بر آمدند. به خاطر این فاجعه، که فساد دین و دنیای مسلمین را در برداشت، (بایستی) لباسهای اندوه برتن کرد.

پس شایسته است که انسان، از نخستین شب این ماه، به شیوهٔ کسانی که مصیبتی سخت بر آنان وارد شده، حزن و اندوه خویش را در تمامی حرکات و سکنات ابراز دارد و قصد وی نیز از این عمل، اظهار دوستی با اولیای خداوند و دشمنی با اعدای وی باشد.

همو، در جای دیگر، اهل سقیفه را شدیداً مذمّت می‌کند که چرا پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جای آنکه سیاه بپوشند و از آب و غذا امساک ورزند و به

← «اگر کتاب و سنت، به خاطر نابودی پیشوایان هدایت توسط سران گمراهی و ضلالت، دستور به پوشیدن لباس جَزَع (بی تابی) و ماتم نداده بود؛

و اگر اندوه و تأسفمان بر محرومیّت از سعادتِ (شهادت در رکاب سالار شهیدان علیه السلام درکربلا) و نیز دریغ و افسوسی که بر این گونه شهادت وجود دارد، نبود؛

همانا به خاطر آن نعمت بزرگ (که شهدای کربلا بدان نائل شدند: فیض و فوز شهادت در راه خدا) لباس شادی و سرور برتن می‌کردیم. ولی چون رضای خداوند و خشنودی بندگان نیک او، در بی تابی و اندوه و گریه بر امام حسین علیه السلام است، لذا ما هم لباس جَزَع می‌پوشیم و با ریختن قطرات اشک انس می‌گیریم و به چشمان خویش می‌گوییم با گریه‌های پیاپی ببار ... که امانتهای پیامبر (در میان امت)، روز عاشورا خونشان مباح شمرده شد و وصایای آن حضرت در باب اهل بیت خویش علیهم السلام به دست افراد این امّت و دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله پایمال گشت.

خدایا از این فاجعهٔ بزرگ و مصیبت سترگ، که همواره دلها را جریحه‌دار و جانها را غصّه‌دار می‌سازد، به تو پناه می‌بریم ...».

عزاداری و سوگواری بپردازند، به دنبال ریاست دنیا رفتند و بر سر حکومت با هم به نزاع پرداختند ... ؟!(۱)

چه خوش می‌گوید شاعر معاصر پارسی زبان، خطاب به شیعیان، که با رسیدن فصل ماتم، یعنی ماه محرّم، در غم شهیدان کربلا و اسیران نینوا فرو می‌روند:

تکیه‌ها را، باز هم، بر پا کنید — راه اشک دیده‌ها را، وا کنید
مسجد و صحن و حرم را، عاشقان — با قلم رنگ عزا زیبا کنید
سوگواران، فصلْ فصلِ ماتم است — با نوای نینوا، غوغا کنید
در عزا و ماتم آلاله‌ها — ز اشک و خون دیده‌ها، دریا کنید
عاشقان، رخت عزابرتن‌خوش است — جامه‌های زینتی را، تا کنید
بغض اندوه نشسته در گلو — بشکنید و، ناکسان افشا کنید
خون زخم سینه‌ها را برکَنید — دشمن آل عبا رسوا کنید
ماجرای ذبح نامردانه را — در رگ تاریخ، باز احیا کنید
درس ایثار و خلوص و بندگی — در کتاب کربلا پیدا کنید
یاد طفلان صغیر کربلا — روز عاشورا برهنه پا، کنید
یاد حلقوم و لب خشکیده‌شان — از زلال آب هم، پروا کنید
با نثار اشکها در سوگشان، — با خدای لاله‌ها سودا کنید
یادی از مشک دریده، همرهان — یادی از قطع ید سقّا کنید
همچو زینب در کنار قتلگاه — با ذبیح پاره تن نجوا کنید
هر کجا بار غمی بیتوته کرد — اقتدا بر زینب کبری علیها‌السلام کنید
در رسوم داغداری، زائران — یادی از زینب ـ گل زهرا علیها‌السلام ـ کنید

---

۱. **کشف المحجّة لثمرة المهجة**، سید رضی الدین علی بن طاووس (دارالمرتضی، بیروت ۱۴۱۲ ق ـ ۱۹۹۱م) فصل ۹۲، ص ۸۲ : «و کان من جملة حقوقه [ای حقوق رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله] بعد وفاته و خاصة یوم الممات أن یجلس المسلمون کلهم علی التراب بل علی الرماد و یلبسوا افضل ما یلبسه اهل المصاب من السواد و یشتغلوا ذلک الیوم خاصة عن الطعام و الشراب و یشترک الرجال و النساء فی النّیاحة و البکاء و المصائب ... فیالها من نکبة و فضیحة علیهم تبکی منها القلوب و العیون ...».

فصل دوم:

رنگ سیاه؛ رنگ پوشش، هیبت، و عزا

رنگ سیاه ... مورث اندوه و موجب همّ و غمّ است.

امام صادق علیه السلام

رنگ سیاه، از جهات گوناگون، آثار و خواص مختلف داشته و به اعتبار هر یک از این خواص، در مورد یا مواردی خاص، فرد یا گروهی مخصوص برای منظور ویژهٔ خویش از آن بهره می‌گیرند. به برخی از این آثار و خواص اشاره می‌کنیم:

۱. رنگ سیاه؛ رنگ پوشش و حجاب

نخست آنکه، رنگ تیره موجب استتار و اختفای اشیا، و مانع دیده شدن آنهاست. چشم در تاریکی جایی را نمی‌بیند و پارچه یا پردهٔ سیاه، مایهٔ احتجاب اشیایی است که در پس آنها قرار دارد. از همین روست که بانوان عفیف و هوشمند مسلمان ـ خاصه درکشورمان ـ رنگ لباسهای رو را، از چادر و مانتو و روسری گرفته تاپیچه و چشم آویز[۱] و مقنعه، رنگهای تیره (سیاه یا سُرمه‌ایِ سیر) بر می‌گزینند و از رنگهای روشن و جذاب و چشم‌نواز دوری می‌جویند تا اندامشان از چشم

---

۱. پیچه، روبند مشبّک زنان است که سیاه بوده است و چشم آویز، نقابی سیاه و شبکه‌دار که از موی دم اسب می‌بافتند و زنان آن را جلو صورت خود می‌آویختند به طوری که آنان همه چیز را می‌توانستند ببینند ولی کسی چهرهٔ ایشان را نمی‌دید (فرهنگ جهانگیری، آنندراج، نفیسی). نقل از: **یادداشتهایی در زمینهٔ فرهنگ و تاریخ**، دکتر غلامحسین یوسفی (انتشارات سخن، تهران ۱۳۷۱ ش) صص ۲۷۲ ـ ۲۷۳.

نامحرمان پوشیده‌تر، و در نتیجه گوهر عفافشان در دُرج عصمت محفوظتر باشد. در معنی، هرگونه دلبری و مجلس‌آرایی را به خلوت خانه وا می‌گذارند تا پهنهٔ اجتماع ـ که محیط کار و فعالیت است، نه بزم و عشرت ـ از فساد و تباهی پاک، و به همان میزان، کانون خانواده گرم و تابناک باقی بماند. چه نیکو گوید ادیب پیشاوری در قیصرنامه:

بپوشند عنبرفشان مویها — ستیران، زنامحرمان رویها

امّا:

در آید چو مَحَرم در ایوانشان — چو گل بشکفد لعل خندانشان

ضمناً رنگ سیاه، مایهٔ کاهش قوهٔ شهوت است (کلام امام صادق علیه‌السلام در این باب قریباً خواهد آمد) و ظاهراً یکی از انگیزه‌های راهبان مسیحی و نیز دراویش مسلمان از پوشیدن جامه‌های تیره و کبود، همین امر بوده است: تقلیل شهوت و کنترل قوای شهوانی خویش (چنانکه، برپایهٔ روایات متعدد، ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام، نیز البته در زیر لباسهای نرم و سفید خویش، به منظور ریاضت نفس، پلاس سیاه و خشن می‌پوشیده‌اند).(۱)

۲. رنگ سیاه؛ رنگ هیبت و تشخّص

خصوصیت دیگر رنگ سیاه آن است که رنگ تشخص و هیبت است و در میان رنگها اُبُهتی بیشتر دارد. لباس رسمی شخصیتها (از رؤسای جمهور و نخست وزیران و وزیران گرفته تا قضات و وکلا و ...) در همه جای دنیا، نوعاً سیاه یا سُرمه‌ای سیر است. حتی ورزشکاران زمانی که در رژهٔ رسمی شرکت می‌کنند کت مشکی یا سرمه‌ای می‌پوشند؛ چنانکه رنگ رسمی ماشین شخصیتها نیز مشکی است.

گذشته از شکوه و تشخص رنگ سیاه، بایستی از هیبت و ابهت آن یاد کرد. تصور کنید کسی برقامت رسای خویش، سراپا لباسهای مشکین پوشانده (و احیاناً گره

---

۱. ر.ک، ضمیمهٔ شمارهٔ ۲ در پایان همین کتاب.

برپیشانی و خم بر ابرو افکنده و خنجری نیز از کمر آویخته) باشد، و مقایسه کنید همورا با همان اطور شگفت، امّا فی المثل در رنگهای سفید یا زرد روشن. پیداست که تُرُشرویی در جامهٔ سیاه اُبهت و صلابتی دیگر دارد.

از امام باقر علیه‌السلام نقل شده که فرمود: زمانی که ملک الموت در مقام ستاندن جان کافران بر می‌آید، با قیافه‌ای زشت و کریه، و بانگی رعد آسا، و رنگی سیاه چونان پاره‌های شب تاریک بر آنان ظاهر می‌شود؛ همراه با ۵۰۰ فرشته که در دست خویش تازیانه‌هایی آتشین دارند و پلاس سیاه پوشیده‌اند.(۱) نیز در روایت دیگر آمده است که حضرت ابراهیم علیه‌السلام از فرشتهٔ مرگ در خواست کرد به هیئتی که با آن روح فاجر را می‌گیرد بر او ظاهر شود، و لحظه‌ای بعد فرشتهٔ مزبور به شکل مردی سیاه در آمد که جامه‌ای سیاه پوشیده بود و از دهان و بینیش آتش و دود زبانه می‌کشید ...(۲)

«بالاتر از سیاهی رنگی نیست»، مثلی سائر است. به نوشتهٔ مجمع الفُرس، چاووشانی که قدیم، پیشاپیش موکب شاهان حرکت کرده و دور باش می‌گفتند سیاه می‌پوشیدند تا «مَهیب نمایند» و از همین روی بدانان «سیاهپوش» گفته می‌شد.(۳) برهان قاطع نیز در برابر واژهٔ «سیاهپوش» آورده است: «شب گرد و عسس و میربازار و میرشب را گویند، و چاووش را نیز گفته‌اند و آن کسی باشد که پیشاپیش پادشاه دور باش گوید، و این جماعت در قدیم به جهت هیبت و صلابت و سیاست سیاه می‌پوشیده‌اند».(۴) افزون بر این، پرچم شُرطگان (شرطیون) نیز که رئیسشان

---

۱. بحارالانوار، همان، ۳۱۷/۸ و نیز ر.ک، به روایت صف کشیدن ملائکهٔ رحمت (با لباسهای سبز) و ملائکهٔعذاب (با لباسهای سیاه) بترتیب در طرف راست و چپِ انسانِ محتضر (بحار،همان،۱۷۲/۶ ـ ۱۷۳).

۲. همان، ۱۴۳/۶ و ۷۴/۱۲ ـ ۷۵.

۳. **مجمع الفُرس**، محمد قاسم کاشانی متخلص به سُروری، به کوشش دبیرسیاقی (کتابفروشی علی اکبر علمی، تهران ۱۳۴۰ ش) ۷۵۷/۲ ـ ۷۵۸.

۴. **برهان قاطع**، محمد حسین تبریزی متخلص به برهان، تصحیح و اهتمام: محمد عباسی (مؤسسهٔ مطبوعاتی امیرکبیر، تهران ۱۳۳۶ ش) ص ۶۸۳.

«صاحب الشُرَط» خوانده می‌شد، به رنگ سیاه بود.[۱]

به علت هیبت و تشخصّی که در رنگ سیاه نهفته است، جبّاران برای اظهار جلال و جبروت خویش از سیاه بهره می‌جسته‌اند. از مولای متقیان علیه‌السلام[۲] و نیز امام سجاد علیه‌السلام[۳] نقل شده که فرموده‌اند: فرعون سیاه می‌پوشید، و امام صادق علیه‌السلام نیز نعلین سیاه را جزئی از لباس و شعار جبّاران شمرده است.[۴] چنانکه یکی از انگیزه‌های بنی‌عباس در انتخاب شعار سیاه (بویژه پس از دستیابی به قدرت و حکومت) بهره‌گیری از همین خصوصیت بود: بر اساس پاره‌ای از روایات، جبرئیل زمانی که می‌خواست داستان سلطهٔ مهیب و رعب انگیز آل عباس بر آل رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله را برای پیامبر بازگو کند، در قبایی سیاه ظاهر شد که در میان آن کمربندی بود و بر آن کمربند، خنجری آویخته. پیامبر، هولناک از مشاهدهٔ این صحنه، پرسید: این چه هیئتی است که به خود گرفته‌ای؟! گفت: این هیئت فرزندان عمویت، عباس، است، ای محمد، وای بر فرزندان و ذراری تو از دست فرزندان عمویت عباس![۵]

ابن اثیر می‌نویسد: ابومسلم خراسانی روزی خطبه خواند. مردی برخاست و پرسید: این علامت سیاه که بر تو می‌بینم چیست؟ گفت: ابو زبیر از جابربن عبداللّٰه

---

۱ . **مفاتیح العلوم**، خوارزمی، ترجمهٔ حسین خدیوجم (تهران ۱۳۶۳ ش) ص ۱۱۳ ؛ **کتاب الوزراء**، هلال صابی، تصحیح: احمد فراج (قاهره ۱۹۵۸ م) ص ۲۰.

۲ . **وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة**، شیخ حرّ عاملی، تحقیق: شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی، (داراحیاء التراث العربی، طبع پنجم، بیروت ۱۴۰۳ ق ـ ۱۹۸۳ م) ۲۷۸/۳ ـ ۲۷۹، باب ۱۹ از ابواب لباس المصلّی، حدیث ۵، به نقل از علل الشرایع و خصال شیخ صدوق.

۳ . **کتاب الغیبة**، شیخ طوسی، تحقیق: شیخ عباداللّٰه تهرانی و شیخ علی احمد ناصح (مؤسسة المعارف الإسلامیة، قم، شعبان ۱۴۱۱ ق) صص ۴۶ ـ ۴۷، حدیث ۳۱.

۴ . وسائل الشیعة، همان، ۳۸۶/۳، باب ۳۸ از ابواب احکام الملابس.

۵ . **فقیه من لایحضره الفقیه** (از سری: موسوعة الکتب الأربعة فی احادیث النبی و العترة)، شیخ طوسی، مقدمه و تصحیح و تعلیق: محمد جعفر شمس الدین (دارالتعارف للمطبوعات، بیروت ۱۴۱۱ ق) ۲۳۲/۱؛ وسائل الشیعة، شیخ حرعاملی، همان، همان باب، ۲۷۹/۳.

انصاری روایت کرد که گفت: پیغمبر هنگام فتح مکه عمامهٔ سیاه بر سر داشت، و این لباس هیبت و لباس دولت است.(۱) و بلعمی آورده است که، «بنی امیه رنگ سبز دوست داشتندی و ... گفتندی که این رنگ سبز از بهشت است. پس ابومسلم خواست رسمهای بنی امیه بگرداند و خواست که سلطان جامه بر آن رنگ پوشد که با هیبت‌تر بود پس ... بفرمود که جامهٔ سلطان سیاه کنند».(۲)

* *

آنچه گفتیم، مواردی از استفادهٔ جبّاران از «تشخص» و «مهابت» رنگ سیاه بود. اسلام نیز از این ویژگی سود جسته است؛ با این تفاوت که جبّاران در استفاده از این دو خصوصیت افراط کرده‌اند ولی اسلام، همچون سایر موارد، جانب اعتدال را از دست نداده است:

به نوشتهٔ مورخان و محدثان، روزی که رسول خدا (به رغم انف ابوجهل، که خواستار ازدواج با خدیجه بود و در این راه از اینکه اوباش مکه را گرد خویش جمع کند و دست به شمشیر برد ابایی نداشت) با شکوه و جلال بسیار همراه حمزه و عباس و ابو طالب علیه‌السلام و سایر بنی هاشم، برای خواستگاری از خدیجه به سمت منزل وی حرکت کرد، عمامهٔ سیاه بر سر نهاد(۳) و سالها بعد از این تاریخ نیز، در جریان فتح مکه و ورود به مسجد الحرام ـ که پرشکوهترین صحنهٔ نمایش قدرت اسلام و شکست کفر بود ـ عمامهٔ مشکین بر سر داشت و مسلّح بود.(۴) نیز چنانکه

---

۱. **الکامل**، ابن اثیر، ترجمهٔ عباس خلیلی (تهران، بی تا) ۱۱۴/۹.

۲. **تاریخ بلعمی**، تصحیح محمد تقی بهار (انتشارات ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ، تهران ۱۳۴۱ ش).

۳. بحار، همان، ۶۷/۱۶.

۴. **مناقب آل ابی طالب** علیهم‌السلام، ابن شهر آشوب (دارالأضواء، بیروت) ۱۷۱/۱؛ **مکارم الأخلاق**، طبرسی (منشورات شریف رضی، ط ۲، قم ۱۴۰۸ ق) ص ۱۱۹؛ الکامل، ابن اثیر، ترجمهٔ عباس خلیلی، همان، ۱۱۴/۹؛ وسائل الشیعة، شیخ حرعاملی، همان، ۳۷۹/۳، حدیث ۱۰.

گفته‌اند، برخی از رایات و بیرقهای آن حضرت در جنگها سیاه رنگ بوده است.(۱) سیرهٔ حلبی آورده است که: آن حضرت در جنگ بدر کبری سه پرچم داشتند. یک سفید و دو سیاه؛ سفید را به مصعب بن عمیر دادند و دو پرچم سیاه را به مردی از انصار و علی بن ابی طالب علیهما‌السلام.(۲)

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در بسیاری از اوقات، در سفر و حضر، عمامه‌ای از خز سیاه بر سر می‌نهاد(۳) و در زندگی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نیز کراراً به رنگ سیاه ـ به عنوان رنگ هیبت و دولت ـ بر می‌خوریم: در جنگی که آن حضرت در عصر پیامبر با جلندی در شهر عمّان نمود، عمامهٔ سیاه بر سر و استرشهباء در زیر پاداشت.(۴) در جنگ صفین نیز، زمانی که خواست به حمله‌ای سخت علیه معاویه دست زند، بر استرشهباء پیامبر سوار شد و عمامهٔ سیاه آن حضرت را بر سر نهاد. گفتنی است، در جریان همین حمله بود که سپاه شام یکسره درهم شکست و مقدمهٔ سپاه حضرت به خیمهٔ معاویه رسید و از آن تاریخ، معاویه را (برای نجات جان خویش) به اندیشهٔ

---

۱ . **طبقات،** محمدبن سعد کاتب واقدی، ترجمهٔ محمود مهدوی دامغانی (تهران ۱۳۶۵ ش) ص ۴۵۳؛ **تاریخ بغداد،** خطیب بغدادی (دارالکتاب العربی، بیروت) ۳۳۲/۱۴. مدرک اخیر از ابن عباس نقل کرده که رایت پیامبر سیاه و لواء آن حضرت سپید بود.

مجمل التواریخ و القصص (تصحیح محمد تقی بهار، تهران ۱۳۱۸ ش، ص ۲۶۳) نیز در «وصف سلاحهای پیغامبر علیه‌السّلام» به نقل از شرف النبی می‌نویسد: «رایتی سیاه که آن را عقاب گفتندی، ولوایی سپید بود». شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی، عالم برجستهٔ شیعی در قرن ۶ هجری، می‌گوید: «... مذهب شیعت بر آن است که رسول (ص) سفید و سیاه وزرد داشت؛ سیاه به عباس داد ... » (**نقض، معروف به بعض مثالب النواصب فی نقض «بعض فضائح الرّوافض»**، عبدالجلیل قزوینی رازی، تصحیح: محدث ارموی، انجمن آثارملی، تهران، اسفند ۱۳۵۸ ش، ص ۵۵۹).

۲ . **تاریخ تمدن اسلام،** جرجی زیدان، ترجمهٔ علی جواهر کلام (تهران ۱۳۳۳ ش) ۱۷۱/۱.

۳ . بحار الانوار، همان، ۲۵۰/۱۶.

۴ . همان، ۷۷/۴۱. استر شهباء، استری سفید رنگ است که خالهای سیاه دارد.

فریفتن و خریدن امثال اشعث بن قیس و دیگر حیله‌ها افکند...[۱] چنانکه، به نقل زیدبن صوحان، آن حضرت زمانی که در ابتدای خلافتش در ذیقار خطبه خواند، عمامهٔ سیاه بر سر داشت.[۲]

اصولاً به علت شکوه و هیبتی که در رنگ سیاه نهفته است سَواد (سیاهی) با سُؤْدَد و سیادت (سروری)، نه تنها در عالَمِ لغت، که در جهان خارج نیز همراه و خویشاوندند و ظاهراً انتخاب رنگ سیاه برای عمامهٔ سادات و ذراری پیامبر نیز (که تأسّی به رفتار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام و دیگر ائمهٔ طاهرین علیهم‌السلام است) به همین اعتبار بوده است.

در باب عمامه، و مفهوم سیاسی آن، اشاره به یک صحنهٔ تاریخی خالی از لطف نیست: پیامبر اکرم، در غدیر خم، زمانی که آن خطبهٔ طولانی و مشهور را در معرفی علی بن ابی‌طالب و اولاد طاهرین وی علیهم‌السلام به مسلمین به عنوان جانشینان بر حق خویش، ایراد فرمود، با دست مبارک خود عمامه‌ای بر سر مولا پیچید و یک طرف آن را بر دوش وی افکند و فرمود: خداوند در روز بدر و حُنَین مرا به وسیلهٔ ملائکه‌ای که این چنین عمامه‌ای بر سر داشتند یاری نمود. و بر پایهٔ روایت دیگر، دست او را گرفته فرمود: **یا ایها الناس من کنت مولاه فهذا مولاه**. و در روایت دیگر آمده است که چون عمامهٔ سحاب را بر سر مولا نهاد، فرمود: **العمامة تیجان العرب** (عمامه، تاج عرب است) و با این تعابیر فهماند که پس از ایشان، سلطنت حقهٔ الهیّه بر امت اسلام، از آنِ علی و اولاد معصوم علیهم‌السلام اوست[۳]؛ و عمامهٔ سادات، خاصّه

---

۱. همان، ۵۱۰/۳۲ و صفحات بعد.

۲. همان ۶۲/۳۲.

۳. ر.ک، وسائل الشیعة، شیخ حرّعاملی، همان، ۳۷۹/۳ و نیز: **الغدیر فی الکتاب و السّنة والأدب**، علامه امینی (دارالکتاب العربی، بیروت ۱۳۸۷ ـ ۱۹۶۷) ۲۹۰/۱ ـ ۲۹۳؛ **عوالم‌العلوم والمعارف و الأحوال ...** ، الأمام علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام ، شیخ عبدالله بحرانی‌اصفهانی، مستدرک از: سید محمد باقر موحدابطحی (تحقیق و نشر: مؤسسة الأمام المهدی ـ عج ـ قم، رمضان۱۴۱۳ق) ج۳/۱۵،صص۱۹۹ـ۲۰۱.

←

با رنگ سیاه آن، جلوه‌ای (محدود) از همان ولایت و شعاعی برخاسته از همان آفتاب است. مولوی در داستان مشهور باغبان با شیخ و سید و عامی، از زبان باغبان با اشاره به شخص سید می‌گوید:

و آن دگــر شــهزاده و ســلطان مـاست

سید است؛ از خـاندان مـصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله است

و اینکه مخالفین سیاسیِ فاطمیین مصر و صفویهٔ ایران (در بغداد عباسی و ترکیهٔ عثمانی) سعی در مخدوش جلوه دادنِ «سیادتِ» این دو سلسله داشتند، برای همین بود که «زیربنا و اساسِ مشروعیتِ» حکومتِ آن دو را در چشم مسلمین سست و منهدم سازند.

به موردی دیگر از کار برد رنگ سیاه در زندگانی اهل بیت علیهم‌السلام توجه کنید: روایات بسیاری در کتب شیعه و سنّی وجود دارد که نشان می‌دهد طلایه‌داران پیروز قیام مهدی (عج)، که از خراسان بر می‌خیزند و در قُطر عربی قدرت را به وی تقدیم می‌دارند، بیرقهای سیاه (رایات سُود) با خود دارند (روایات مربوط به اصحاب رایات سود را در **ضمیمهٔ شمارهٔ ۵** پایان کتاب آورده‌ایم). نیز در روایتی می‌خوانیم: عبدالله بن شریک عامری، که در برابر حضرت ولی عصر (عج) ناظر تکبیر و حملهٔ چهار هزار تن از اصحاب ایشان است، عمامهٔ سیاهی بر سر دارد که دو گوشهٔ آن را بین شانه‌هایش آویخته است.[۱] و بر پایهٔ روایت دیگر، آن حضرت (عج) با بیرق

← امام کاظم علیه‌السلام نیز در شرح خوابی که دیده بودند، «عمامه» و «شمشیر» و «کتابی» را که از دست امیرالمؤمنین گرفته بودند، بترتیب نشانهٔ «سلطنت»، «عزت» و «نورالهی» دانستند (بحار، همان، ۱۱/۴۹ ـ ۱۲).

۱. کشّی در کتاب رجال خویش از خلف بن حمّاد، از سهل بن زیاد، از علی بن حکم، از علی بن مغیره، و او از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود:

گویا می‌بینم که عبدالله بن شریک عامری، «عمامه‌ای سیاه»، که دو گوشهٔ آن را بین شانه‌هایش افکنده، بر سر دارد و در پای کوه، روبروی قائم ما اهل البیت علیهم‌السلام ایستاده است، در حالیکه چهار هزار نفر تکبیر

←

رسول خدا ﷺ خروج می‌کند که از پارچهٔ مخمل سیاه و چهارگوش بوده و در آن حجر (سختی و صلابت) است ...[۱]

در اینجا نیز، سیاهی «رایات سود» و نیز عمامهٔ عبدالله بن شریک و بالأخره بیرق حضرت، می‌تواند ناشی از همان نکته‌ای باشد که گفتیم: هیبت و شدت و صلابت.[۲]

← می‌گویند و حمله می‌کنند (وسائل الشیعة، شیخ حرعاملی، همان، ۲۸۰/۳ : باب ۱۹ از ابواب لباس المصلی، حدیث ۱۰).

توجه داشته باشید که عبدالله بن شریک عامری، ظاهراً از سادات وذراری پیامبر نمی‌باشد تا رنگ سیاه عمامهٔ وی نشان از بستگی نَسَبی به پیامبر داشته باشد.

۱ . **الملاحم و الفتن فی ظهور الغائب المنتظر عجل الله فرجه**، سید بن طاووس (منشورات الرضی، طبع ۵، قم ۱۳۹۸ ـ ۱۹۷۸) ص ۷۳ و نیز : **الملاحم والفتن ...** ، سید بن طاووس، ترجمهٔ محمد جواد نجفی (کتابفروشی اسلامیه، تهران، بی تا) ص ۵۷.

۲ . احتمال هم می‌رود که رنگ سیاه در «رایات سود» مزبور و غیر آن، جنبهٔ اظهار عزا و اندوه (بر مصائب عترت پیامبر) را داشته باشد. توضیح اینکه: می‌دانیم یکی از اهداف و مقاصد قیام حضرت حجة ابن الحسن العسکری ـ ارواحنا فداه ـ در آخر الزمان، انتقام از قاتلان حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام است. شعار اصحاب آن حضرت، بر پایهٔ برخی روایات، «یالثارات الحسین» می‌باشد و بخشی از منتظران مهدی (عج) فرشتگان معتکف در کنار تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام هستند که در روز عاشورا به عزم یاری امام حسین علیه السلام حرکت کردند ولی به موقع نرسیدند و اینک چشم براه ظهور آخرین پیشوای معصوم علیه السلام اند تا بپاخیزد و انتقام نیای خویش را بستاند (ر.ک، بحار، همان، ۲۲۰/۴۵ ـ ۲۲۶). نیز در باب انتقام حضرت ولی عصر از قاتلان سید الشهداء علیه السلام، و وعدهٔ الهی به فرشتگان نالان و غمین از شهادت آن حضرت، ر.ک، **اربعین حسینیه یا چهل حدیث حسینی**، حاج میرزا محمد ارباب، انتشارات اسوه، حدیث ۴۰، ص ۳۷۱، به نقل از: علل الشرایع صدوق و کامل الزیارات و ...). در زیارت معروف عاشورا، دو جا، ضمن اظهار اندوه شدید خویش از فاجعهٔ قتل سالار شهیدان علیه السلام، از خدای متعال می‌خواهیم که توفیقمان دهد در رکاب حضرت ولی عصر (عج) از قاتلان آن حضرت انتقام بگیریم. نیز به فرمایش امام باقر علیه السلام در روز عاشورا مستحب است که مؤمنین چون به هم رسند بگویند: اعظم اللّه أجورنا بمُصاب الحسین ←

اینک به ویژگی مهم دیگری در رنگ سیاه اشاره می‌کنیم که متناسب با «موضوع اصلی» کتاب حاضر است: سیاهپوشی در عزای ائمهٔ نور علیهم‌السلام .

۳. رنگ سیاه؛ رنگ عزا و اندوه

دیگر از خواص و آثار رنگ سیاه، آن است که این رنگ، ذاتاً و طبعاً، رنگی حزن‌آور و دلگیر، و مناسب با عزا و ماتم است و به همین علت، عرفاً و عادتاً، از آن در نقاط مختلف جهان به نشانهٔ اظهار غم و اندوه در مرگ دوستان و عزیزان استفاده می‌شود، و هر چه هم زمان بیشتر می‌گذرد، این رسم (یعنی استفاده از رنگ سیاه در مراسم و مواقع عزا) رسمی عمومیتر و جهانیتر می‌گردد. شواهد این امر، در صفحات آینده، بتفصیل خواهد آمد.

← (یا بمصابنا بالحسین) و جَعَلَنا و ایّاکم من الطالبین بثاره مع ولیّه الامام المهدی من آل محمد علیهم‌السلام (ر.ک، **مفاتیح الجنان**، حاج شیخ عباس قمی، بخش مربوط به زیارت عاشورا). چنانکه پرچم خونرنگی که بر فراز گنبد مطهر سالار شهیدان در کربلا همیشه در اهتزاز است، یادآور خونی است که بنا حق ریخته شده و هنوز انتقام آن گرفته نشده است. اصولاً بر پایهٔ روایات بسیار «رجعت»، قیام جهانی حضرت مهدی (عج)، مبدأ بازگشت دیگر ائمهٔ هدی علیهم‌السلام و یاران شایسته و ممتاز ایشان، همراه با رجعت خلفای جور و دستیاران و اعوان برجستهٔ آنان به این دنیا بوده و بساط جنگ سخت حق و باطل، از نو بر پا خواهد گشت. با این تفاوت، که این بار فتح و ظفر، از آنِ ائمهٔ نور و جبههٔ حق بوده و آن بزرگواران به مصداق آیهٔ شریفهٔ «**إنّا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة الدنیا**» انتقام لازم را از غاصبان حقوق خویش می‌گیرند، ان شاءالله تعالی. در مورد خود حضرت (عج) نیز گفته شده که پیکر آن دو تن را که بر دخت گرامی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ستم رانده‌اند، به عنوان انتقام بیرون آورده و بردار خواهد آویخت (در باب رجعت و اخبار آن ر.ک به آثاری نظیر: **رجعت از نظر شیعه**، نجم الدین طبسی، قطع جیبی، بی نا، ۱۴۰۰ ق؛ **الرجعة بین العقل و القرآن**، حسن طارمی، تعریب: عبدالکریم محمود، تهران ۱۴۰۷ ـ ۱۹۸۶؛ **رجعت یا دولت کریمهٔ خاندان وحی** علیهم‌السلام ، محمد خادمی شیرازی، ویرایش: علی اکبر مهدی پور، مؤسسهٔ نشر و تبلیغ، ۱۴۰۶ ق ـ ۱۳۶۵ ش).

با توجه به آنچه گفتیم، بُعدی ندارد که رنگ سیاه در بیرق طلایه‌داران قیام «انتقامجویانهٔ» مهدی عزیز (عج)، جنبهٔ اظهار عزا در مصائب اهل‌بیت علیهم‌السلام را داشته باشد. والله اعلم.

طبیبان، به کسانی که گرفتار بیماری شدید عصبی‌اند و توان خویش را در تحمل این بیماری از کف داده‌اند سفارش می‌کنند که از رنگ سیاه (پوشیدن جامهٔ سیاه، نظر به پردهٔ سیاه و ...) بپرهیزند و کسانی نیز که با این گونه بیماران، برای عیادت یا پرستاری، نشست و برخاست دارند، برای رعایت حال وی، سیاه نپوشند. امام صادق علیه‌السلام نیز خطاب به حنّان بن سُدَیر، که نعلین سیاه پوشیده بود، فرمود: آیا نمی‌دانی که رنگ سیاه مایهٔ ضعف بینایی و تقلیل شهوت و **مورث غم و اندوه** است؟ و آنگاه که وی از امام پرسید چه نوع نعلینی به پا کنم؟ پاسخ داد: بر تو باد به پوشیدن نعلینِ زرد که در آن سه خاصیت است: چشم را جلا می‌بخشد، قوّهٔ باه را تقویت می‌کند، و غم و اندوه را زایل می‌سازد ...(۱)

---

۱. وسائل الشیعة، همان، ۳/۳۸۵ ـ ۳۸۷.

نیز از زبان آن حضرت می‌خوانیم که: المرأة الجمیلة تقطع البلغم و المرأة السوداء تهیّج المرة السوداء (زن زیبا بلغم ـ یکی از اخلاط اربعهٔ بدن ـ را قطع می‌کند و زن سیاهروی مهیّج صفر است ← الفروع من الکافی، کلینی، تصحیح و مقابله و تعلیق: علی اکبر غفاری (افست دار صعب ودار التعارف للمطبوعات، ط ۳، بیروت ۱۴۰۱ ق) ۵/۳۳۶.

همچنین در روایت دیگر از همان حضرت می‌خوانیم که به زراره فرمود: یا زرارة إنّ السماء بکت علی الحسین اربعین صباحاً بالدّم و **إنّ الأرض بکت اربعین صباحاً بالسّواد** و إنّ الشمس بکت اربعین صباحاً **بالکسوف** و الحمرة ... .

یعنی، ای زراره، همانا آسمان در سوگ حسین علیه‌السلام چهل صبح خون گریست و **زمین چهل صبح گریست به سیاهی** و خورشید چهل صبح گریست به **کسوف** [= تیرگی و گرفتگی] و سرخی ... و هیچ زنی از ما (اهل بیت) بر چهرهٔ خویش خضاب نبست و روغن نمالید و سرمه نکشید و شانه بر موی نزد تا آنکه سر ابن زیاد ملعون برای ما آورده شد و پس از آن نیز پیوسته در حال گریه و ریختن اشک بودیم (بحار، ۴۵/۲۰۶ ـ ۲۰۷).

شاهد بر سر گریستنِ زمین و خورشید، در عزای سالار شهیدان علیه‌السلام، به «تیرگی و سیاهی» است که این روایت نیز اجمالاً نشان می‌دهد که رنگ سیاه، رنگی متناسب با عزا و اندوه می‌باشد (در باب احادیث ←

بدینگونه، می‌بینیم که پیشوای ششم علیه‌السلام نیز بر این قانون طبیعی ـ که رنگ سیاه ذاتاً دلگیر و حزن‌آور است ـ تصریح دارد. چنانکه همان حضرت پس از شرح وظایف زن در مرگ شوی خویش (مبنی بر اینکه بایستی ۴ ماه و ۱۰ روز عدهٔ وفات نگه‌دارد و در این مدت از پوشیدن لباسهای رنگین، سرمه زدن، بوی خوش به کار بردن و زینت کردن بپرهیزد) می‌افزاید که، «**اشکالی ندارد که لباسهای سیاهرنگ بپوشد**».[۱] زیرا روشن است که لباسهای سیاه، بر خلاف جامه‌های رنگین، نه تنها با عزا و اندوه منافات ندارد، که تناسب هم دارد. در این باب، همچنین می‌توان گفتار امام هشتم علیه‌السلام را شاهد آورد که روز عید غدیر را ـ که روز جشن و سرور شیعیان بوده و بلکه «عید اکبر» خوانده شده است ـ روز بیرون آوردن لباسهای سیاه (یومَ نَزْعِ السَّواد) خوانده است.[۲] از این کلام شریف نیز بروشنی بر می‌آید که رنگ سیاه، رنگی مغایر با جشن و سرور، و طبعاً ملازم با حزن و اندوه است.

انتخاب رنگ سیاه در ایام عزا، گذشته از دلگیری ذاتی آن، علتی منطقی نیز دارد. توضیح این معنی، موضوع گفتار آتی ماست.

← مربوط به گریهٔ زمین و آسمان، و گرفتگی قرص ماه و خورشید در عزای سالار شهیدان، همچنین بنگرید به: بحار ۲۰۱/۴۵ ـ ۲۰۹ و **الصواعق المحرقة**، ابن حجر عسقلانی، تخریج احادیث و تعلیق و مقدمه: عبدالوهاب عبداللطیف، طبع ۲، مکتبة القاهرة، ۱۳۸۵ ق ـ ۱۹۶۵ م، ص ۱۹۴. در احادیث متعددی که مرحوم مجلسی در صفحات مزبور آورده گریستن آسمان به خون، بدینگونه تفسیر شده است که پس از شهادت حضرت ابی عبدالله علیه‌السلام تا مدتها خورشید به هنگام طلوع و غروب سرخ رنگ بوده و در برخی از روایات آمده است که تا ۴۰ روز از آسمان خون یا خاک سرخ و خونرنگ بارید).

۱ . **دعائم الأسلام**، قاضی ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی مغربی، تحقیق: آصف بن علی اصغر فیضی (دارالأضواء، بیروت ۱۴۱۱ ق ـ ۱۹۹۱ م) ۲۹۱/۲.

۲ . اقبال الأعمال، سید بن طاووس، بخش مربوط به روز ۱۸ ذی حجه (عید غدیر)، فصل روزهٔ عید غدیر. متن روایت در فصل سیزدهم همین کتاب آمده است.

فصل سوم:

رمز انتخاب رنگ سیاه در ایام عزا

بـی مـهر رخت، روز مـرا نـور نـمانده است
و ز عمر، مرا جزشب دَیْجور[1] نـمانده است

حافظ

انتخاب رنگ سیاه در ایام عزا، گذشته از دلگیری طبیعی و ذاتی این رنگ، علتی منطقی ـ عاطفی نیز دارد: کسی که در ماتم عزیزان خویش جامهٔ سیاه می‌پوشد و در و دیوار را سیاهپوش می‌کند، با این عمل می‌خواهد بگوید و بفهماند که: تو، مایهٔ روشنی چشم من و در حکم فروغ دیدگانم بودی و دفن پیکر تو در دل خاک ـ به مثابهٔ افول ماه و خورشید در چاه مغرب ـ پهنهٔ حیات و زندگی را در چشمم تیره و تار ساخته و زمین و زمان را در سیاهی و ظلمت فرو برده است.

در خسوف دل خاک، آن رخ چون ماه، دریغ!
آفـتابی بـه زوال آمـده نـاگـاه، دریـغ!

قَدمَضَتْ بِیضاً لَیالِینا بِکُم   فَغَدَتْ بَعدَکُمُ الأَیّامُ سُودا[2]

شواهد این معنی نیز، در کلام بزرگان، نثر ادیبان و نظم شاعران بسیار است:

۱ . به روایت جالب و خواندنی فضّه عليها‌السلام، کنیز با وفای اهل بیت عليهم‌السلام، زمانی

---

۱ . دیجور: شب بسیار تاریک.

۲ . شعر عربی از مرحوم شیخ عباس بغدادی نجفی ـ ادیب و شاعر شیعی برجستهٔ قرن ۱۳ ـ است (**ادب الطف او شعراء الحسین**، شهید سید جواد شبّر، مؤسسة البلاغ ـ دارالمرتضی، بیروت ۱۴۰۹ ـ ۱۹۸۸، ۸۶/۷).

که حضرت صدیقهٔ طاهره علیهاالسلام با آن حالت و هیئت حزن انگیز، در جمع زنان بنی هاشم، روز هشتم رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر سر قبر آن حضرت رفت ... فریاد برآورد:

یا ابتاه، انقطعت بک‌الدنیا بأنوارها و زوت‌زهرتها، وکانت ببهجتك زاهرة فقد اسودّ نهارها فصار یحکی حنادسها رطبها و یابسها... والأسی لازمنا...(۱)

یعنی: ای پدر (تو رفتی و) با رفتن تو دنیا روشنیهای خویش را از ما برگرفت و نعمت و خوشیش را از ما دریغ کرد.

جهان، به حسن و جمال تو، روشن و درخشان بود (ولی اکنون با رفتن تو) روز روشن آن سیاه‌گشته و تر و خشکش حکایت از شبهای بس تاریک دارد ... و حزن و اندوه، همواره، ملازم ماست...

به قول حافظ شیراز:

بی مهر رخت، روز مرا نور نمانده است   و ز عمر،مرا جز شب‌دیجورنمانده است

نیز می‌فرمود:

صُبَّتْ عَلَيَّ مَصائبُ لَوْ أَنَّها   صُبَّتْ عَلَى الْأَيّامِ صِرْنَ لَيالِيا(۲)

یعنی، به قول شاعر پارسی زبان:

در این بلا به جای من ار روزگار بود   روز سپید او شب تاریک می‌نمود

و نیز، با خاموشی آن سراج منیر هدایت، افق آسمان را تیره ـ چهرهٔ خورشید را گرفته ـ و زمین را ماتمسرایی غمبار می‌دید:

---

۱. بحار الانوار، همان، ۱۷۴/۴۳ ـ ۱۸۰.

۲. **ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری**، احمد بن محمد قسطلانی (دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا) ۴۰۷/۲؛ **المجالس الفاخرة فی مآتم العترة الطاهرة**، عبدالحسین شرف الدین موسوی، مقدمهٔ سید محمد بحرالعلوم (مطبعة النعمان، نجف ۱۳۸۶ ق) ص ۲۴. ضبط ارشاد الساری چنین است:

صبّت علیّ مصائب لوأنّها   صبّت علی الأیّام عدن لیالیا

إغــبرّ آفــاق السّـــماء فكــوّرت — شـــمس النــهار و أظــلم العــصران
و الأرض من بعد النبی صلی الله علیه و آله کـئيبة — اســفاً عــليه كــثيرة الأحــزان(۱)

۲ . مولای متقیان علی علیه السلام زمانی که در دل شب، پیکر همسر مظلوم خویش را به خاک سپرد، بر سر مزار او، سخن از تیرگی زمین، پایان خوشیها و تشدید اندوه راند: «**و لقد اسودّت عليّ الغبراء و بعدت عنّي الخضراء، فواحُزناه ثم وا اسفاه!**».(۲)

۳ . حسّان بن ثابت انصاری، شاعر شهیر عصر پیامبر صلی الله علیه و آله، در رثای آن حضرت می‌گوید: پیامبر اسلام، روشنی و نوری بود که، پس ازخداوند، از وی پیروی می‌کردیم و نیز گوش و چشممان بود [که با آن نوای دلنواز وحی را می‌شنیدیم و جمال دل آرای حقیقت را می‌دیدیم]. ای کاش روزی که پیکر وی را در قبر نهاده و بر روی آن خاک ریختند، خداوند یکی از ما را پس از وی باقی نمی‌گذاشت ...

كــان الضــياء و كــان النّــور نــتبعه — بعد الألَه و كــان الســمع و البــصرا
فـــليتنا يـــوم واروه بـــملحده — و غـــيّبوه والقــوا فــوقه المــدرا
لم يـــترک اللّـــه مـــنّا بـعده احــداً — و لَم يُعِش بـعده أُنـثى ولاذَكَـرا(۳)

همچنین در رثای حمزهٔ سید الشهداء علیه السلام می‌گوید: فقدان او زمین را در ظلمت فرو برد و ماه تابان را بیفروغ ساخت:

---

۱ . **الفصول المهمة فی معرفة احوال الأئمة** علیهم السلام، ابن صبّاغ مالکی (مطبعة العدل فی النجف، افست منشورات الأعلمی، تهران، بی تا) ص ۱۴۸.

۲ . بحار، ۱۸۰/۴۳. نیز در **دیوان** منسوب به مولا علیه السلام قافیهٔ الف در رثای پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است:

أمِــن بــعد تكــفين النبيّ و دفـنه — بأثوابه آسى عـلى هـالكٍ ثَـوى ...
وكـنّا بـمرآه نـرى النّـور والهـدى — صـباح مساء راح فـينا او اغـتدى
لقـد غَشِـيَتْنا ظـلمةٌ بـعد مـوته — نهاراً فقد زادت على ظلمة الدُّجىٰ

(و نیز ر.ک، بحار، ۵۴۸/۲۲؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ۲۴۰/۱)

۳ . **دیوان حسّان بن ثابت،** شرح و مقدمهٔ استاد عبدا. مهنّا (دارالکتب العلمیة، بیروت ۱۴۰۶ ق - ۱۹۸۶م) ص ۱۰۲.

أظــــلمت الأرض لفـــــقدانـــه   واســـودّ نـــورُ القـمر النّـاصل[۱]

۴ . کعب بن مالک انصاری، صحابی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، در رثای جعفر طیّار و دیگر شهیدان جنگ مؤته می‌گوید: درود خدا و بارش ابر رحمت وی بر آن جوانمردان باد (که در سرزمین مؤته، در جدال با کافران، به شهادت رسیدند) ... چهرهٔ ماه تابان از مرگ آنان دگرگون شد و خورشید در حجاب کسوف رفت و نزدیک بود که یکباره غروب کند:

صَـــلّی الألٰـــهُ عـــلیهم مِـن فِـتیةٍ   وسقی عظامهم الغـمام المسـبل ...

فـــــتغیّر القـــمر المـــنیر لفـــقده   والشمس‌قدکسفت و کادت تأفل[۲]

۵ . در رثای امیرمؤمنان علی علیه‌السلام نیز گفته‌اند:

واصبحت الشمس المـنیر ضـیاءها   لقتل علیّ لَوْنها لون دلهـم (مـظلم)

و ظــلّ له افــق الســماء کآبــة   کشــقة ثــوب لونــها لون عــندم

والشـــمس کـــاسفةٌ لفـــقد امـامنا   خـیر الخـلائق والأمـام العـادل[۳]

۶ . عبداللّٰه بن عفیف اَزْدی، در قصیدهٔ بلند و پرشوری که در مدح سالار شهیدان علیه‌السلام در حضور ابن زیاد سرود (و به همین جرم! نیز به فرمان آن طاغی به شهادت رسید) می‌گوید:

و قد کسفت شمس الضحی لمصابه   واضحت له الآفاق جهراً بواکـیا[۴]

شعری که خواهر داغدار آن حضرت، زینب ـ سلام اللّٰه علیها ـ، با مشاهدهٔ سر بریدهٔ برادر در کوفه سرود، مشهور آفاق است:

---

۱ . همان، ص ۱۹۵.

۲ . بحار، ۵۱/۲۱؛ **اقناع اللائم علی اقامة المآتم**، سید محسن امین (مطبعة العرفان، صیدا ۱۳۴۴ ق) ص۱۳۵.

۳ . بحار، ۲۹۳/۴۲ ـ ۲۹۴.

۴ . **مقتل الحسین ومصرع اهل بیته و اصحابه فی‌کربلا، المشهور بمقتل ابی مخنف** (منشورات شریف رضی، طبع۲، قم ۱۳۶۲ ش) ص ۱۷۴.

یـا هـلالاً لمّـا اسـتتم کـمالا غـالَه خسـفة فأبـدی غـروباً[۱]

چنانکه ابن متوّج، شاعر شیعی، نیز در رثای خامس آل عبا از همین مضمون ـ خسوف ماه ولایت ـ سود جسته است:

أَلاٰ نُـوحُوا عـلی قـمر مـنیر عراه الخسف مـن بـعد الضـیاء[۲]

۷ . در شعر و ادب پارسی هم، سخنوران زبر دست این زبان، باذوق لطیف خویش در این باب سنگ تمام‌گذارده‌اند: فردوسی، با اشاره به قتل سیامک توسط دیوان می‌گوید:

چو آگـه شـد از مـرگ فـرزند، شـاه از انـدوه، گـیتی بـر او شـد سیاه

فرخی سیستانی در سوگ چامهٔ مشهور خویش در مرگ محمود ـ که ابیاتی از آن در فصل بعد خواهد آمد ـ می‌گوید:

میر ما خفته به خاک اندرو، ما از بـر خـاک
این چه روز است بدین تاری یا رب، زنهار

فیضی دکنی در مرگ فرزند خویش آورده است:

ای روشـنیّ دیـدهٔ روشـن، چگـونه‌ای
من بی تو تیره روز و، تو بی من چگونه‌ای؟!
مـا تـمسراست خـانهٔ مـن در فـراق تـو
تـو زیـر خـاک سـاخته مسکـن چگـونه‌ای
باخاک و خس که‌بستر وبالین‌خواب توست
ای یا سمین عذارِ سَمَن تـن، چگـونه‌ای؟!

بر تراز همه، به خاقانی، قصیده سرای بزرگ قرن ششم، می‌رسیم که در این باب همچون موارد دیگر، داد سخن داده است. در مرثیهٔ یکی از علمای عصر خویش،

---

۱ . **نَفَسُ المهموم**، حاج شیخ عباس قمی، ترجمهٔ حاج میرزا ابوالحسن شعرانی (کتابفروشی علمیهٔ اسلامیه، تهران، محرم ۱۳۷۳ ق) ص ۲۹۲.

۲ . المنتخب، طریحی، همان، ۱۴۸/۱.

امام ابو عمرو اسعد، می‌گوید:

خبر بر آمد کآن آفتاب شرع فروشد
هزار آه زِهَر کآن خبر شنود، بر آمد

فلک ستاره فرو برد و، خور ز نور تهی شد
زمانه مایه زیان کرد و خود ز سود بر آمد ...

مرا ز ماتم او جان به رنگ رنگرزان شد
لباس جان سیه از رنگ و دل کبود بر آمد

در رثای فرزند می‌گوید:

در فراق تو، از این سوخته‌تر باد پدر
بی چراغ رخ تو، تیره بصر باد پدر

و در رثای اهل بیت خویش:

آه و دردا ! که چراغ من تاریک بمرد
باورم کن که از این درد بتر، کس را نی

غلطم من، که «چراغ» ی همه کس را میرد
لیک «خورشید» مرا مرد و دگر کس را نی

دل‌خاقانی از این‌درد،برون، پوست بسوخت
و ز درون، غرقهٔ خون گشت و خبر کس را نی

یا:

بی باغ رخت، جهان مبینام — بی داغ غمت، روان مبینام
بی وصل تو، کاصل شادمانی است — تن را دل شادمان مبینام
بی لطف تو کآب زندگانی است — از آتش غم امان مبینام
دل، زنده شدی به بوی بویت — کآن بوی ز دل نهان مبینام
بی تو، من و عیش؟! حاش لِلّه — کز خواب خیال آن مبینام

و نیز در یکی از غزلها گوید:

در سایهٔ غم، شکست روزم　　خورشید سیاه شد ز سوزم
از دود جگر، سلاح کردم　　تاکین دل از فلک بتوزم

در چکامه‌ای که خاقانی در سوگ خواجه ابوالفوارس (یکی از رجال مهم عصر) سروده، خطاب به دوستان و بستگان خواجه، نخست (از باب تجاهل العارف) می‌گوید: شیون مکنید که هیچ سودی ندارد. سپس خود می‌افزاید که: خیر، سخن من ـ به منطق فطرت و قانون طبیعت ـ سخنی بیجا و مخدوش است؛ چراغ دل شما خاموش شده و عرصهٔ زندگی بر شما تاریک گشته است. چرخ گردون، با غروب ماه وخورشید، جامهٔ کبود می پوشد و شمایان نیز، رواست اگر سوگوار ومحنت زده‌اید!

یوسفی از برادران گم شد　　آفتاب از میان انجم شد ...
روی فریاد نیست، دم مزنید　　رفته، رفته بود؛ جَزَع مکنید
نتوانید هیچ درمان کرد　　گر جهانسوز و آسمان شکنید
غلطم من! چراغ دلتان مرد　　شاید ار سوگوار و ممتحنید
ماهتان در صفر سیاه شده است　　ز آن، چو گردون، کبود پیرهنید(۱)

---

۱ . در مرثیهٔ خاقان اعظم منوچهر پسر فریدون شروانشاه نیز می‌گوید:

ای خاصگان، خروش سحرگه بر آورید　　آوازهٔ وفات شهنشه بر آورید ...
اندر سِکاهَنِ شب و نیلاب آسمان　　نو جامهٔ دو رنگ به هرمه برآورید
هر لحظه بر موافقت جامه، آه را　　نیلی کنید در دل و آنگه بر آورید ...

(سکاهن، رنگ سیاهی راگویند که از سرکه و آهن ترکیب دهند و بدان، جامه و چیزهای دیگر را رنگ کنند و بیشتر، کفشدوزان به جهت چرم رنگ کردن سازند).

و نیز در رثای امیر عضدالدین فریبرز و خواهر او که دو فرزند پادشاه بودند گوید:

ای روز رفتگان، جگر شب فرو درید　　آن آفتاب از آن جگر شب بر آورید
شب چیست؟ خاک، خاک نگرآفتاب خوار　　خاکی که آفتاب خورد خون او خورید
ای رفته آفتاب شما در کسوف خاک　　چون تختهٔ محاسب از آن خاک برسرید
رفت آفتاب و صبح ره غیب در نوشت　　چون میغ و، شب پلاس مصیبت بگسترید...

ذکر شواهد بیشمار برنکتهٔ منطقی و ذوقی فوق را با نوشتهٔ مرحوم سید بن طاووس ـ عالم برجسته و دل آگاه شیعه ـ در مقدمهٔ کتاب لهوف به پایان می‌بریم که پس از نقل روایت مربوط به حزن و اندوه بی پایان امام سجاد علیه‌السلام در سوگ شهیدان کربلا علیهم‌السلام، به عنوان زبان حال امام چهارم علیه‌السلام به شعر ابن زیدون مغربی تمثل جسته که بیتی از آن چنین است:

حالت لفقدهم ایّامنا فغدت   سوداً و کانت بهم بیضاً لیالینا(۱)

یعنی، مرگ عزیزانی که شبهای (تار) مان به وجودشان روشن بود، سبب شد که روزهای (روشن) ما دگرگون گشته و سیاه و تیره شود.

تیره شد آینهٔ صبح درخشان بی تو   تار شد مشرق روحانی ایمان بی تو
نزهت این چمن از نکهت انفاس تو بود   زرد شد سبزی احساس بهاران بی‌تو...
ناله‌ها می‌دمد ای نور دل شب خیزان   ازستونهای سیه پوش شبستان بی‌تو ...
بی جمال تو، دل آینه و آب گرفت   آتشین شد نَفَس باد پریشان بی تو
پاره شد رشتهٔ نورانی منظومهٔ شوق   گشت آفاق همه کلبهٔ احزان بی تو
من چه گویم که چسان آینهٔ روز گرفت   رنگ دلگیرترین شام غریبان بی تو(۲)

---

۱ . الملهوف علی قتلی الطفوف (لهوف)، سید بن طاووس، همان، صص ۱۵۱ ـ ۱۵۳. ابواسحاق اسفراینی در **نور العین فی مشهد الحسین** (طبع مصر، ۱۳۰۰ ق، ص ۵۷) قرائت اشعار را به خود امام سجاد علیه‌السلام نسبت داده است.

ابیات فوق، بخشی از قصیدهٔ ابن زیدون مغربی است. برای اطلاع از تمامی قصیده، ر.ک، **مُثیر الأحزان**، ابن نما (تحقیق و نشر: مؤسسة الأمام المهدی عج، قم ۱۴۰۶ ق) ص ۱۱۶. در پاره‌ای از ابیات، البته میان ضبط مثیر الأحزان و لهوف، اندکی تفاوت وجود دارد.

۲ . شعر از شاعر معاصر، زکریا اخلاقی، است که در سوگ پیشوای فقید انقلاب اسلامی سروده است (**طلایه**؛ ماهنامهٔ فرهنگی ـ ادبی ـ سیاسی ـ اجتماعی، صاحب امتیاز : بنیاد پانزده خرداد، سال اول، خرداد ۱۳۷۴ش).

همهٔ این تمثیلها، بر پایهٔ همان مناسبت ذاتی و منطقیی است که گفتیم میان رنگ سیاه با حزن و اندوه در فقد عزیزان وجود دارد، و مصیبت زدگان با سیاهپوشی در و دیوار و پیکر خویش می‌خواهند بگویند که با مرگ یار، مایهٔ روشنی دیده و قلب خویش را از دست داده و دنیا و ما فیها در چشمشان تیره و تار شده است ...

* *

بر پایهٔ همین رسم «طبیعی» و سنّت «منطقی» است که به گواه شعر و ادب و حدیث و تاریخ، رنگ سیاه از دیر باز، نشان حزن و اندوه بوده و ملل و اقوام گوناگون در ایام عزا از آن بهره می‌جسته‌اند. چنانکه بر همین اساس، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و دوستان آنان نیز، از دیر زمان، در عزای عزیزان آل البیت علیهم السلام بویژه در مصیبت جانسوز «مصباح هدایت»، حضرت مولی الکَونَین، ابی عبدالله الحسین (علیه و علی اولاده و اصحابه السلام) که آن را ـ بحق ـ «اَعظَمُ المصائب»[1] خوانده‌اند، از رنگ سیاه بهره می‌جویند: لباس سیاه می‌پوشند، دستار سیاه می‌بندند، پرچمهای سیاه برمی‌افرازند، پردهٔ سیاه می‌زنند، و در و دیوار و کوی و برزن را سیاهپوش می‌کنند ...

در فصول آتی، نخست نگاهی به سابقهٔ سیاهپوشی در میان ملل و اقوام جهان افکنده، و سپس این معنی را، مقدمهٔ مرور بر پیشینهٔ سیاهپوشی در میان اعراب و نیز خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله قرار می‌دهیم.

---

۱ . امام صادق علیه السلام در حدیثی طولانی می‌فرماید: **إن یوم قتل الحسین اعظم مصیبة من جمیع سائر الأیام ...** (مصیبت عاشورا از مصائبی که در دیگر ایام سال بر آل الله وارد شد سخت‌تر بوده است). راوی از علت این امر می‌پرسد و امام می‌فرماید: چون امام حسین علیه السلام عصاره و یادگار اصحاب کسا بود و با رفتن وی تمامی اصحاب کسا از بین رفتند (بحار، ۲۶۹/۴۴).

فصل چهارم:

سیاهپوشی در ملل و اقوام

در میان ملتهای متمدن عصر اخیر، لباس عزا در بین طبقات مختلف یکسان است و آنان رنگ سیاه را برای عزا مناسبتر از دیگر رنگها می‌دانند.

دائرة المعارف بستانی

شواهد فراوان تاریخی و ادبی، حاکی است که بسیاری از ملل و اقوام جهان، از دیر زمان، در ایام عزا سیاه می‌پوشیده و به انواع و اشکال گوناگون از این رنگ بهره می‌جسته‌اند. به پاره‌ای از این شواهد توجه کنید:

۱. بنا به روایت فردوسی در شاهنامه، زمانی که سر بریدهٔ ایرج (فرزند فریدون) را در تابوتی زرّین و پوشیده در حریر، نزد پدر آوردند، به نشان عزا، تبیره [= دُهُل، کوس، و طبل] و نیز فیلی را که برای استقبال از ایرج آماده و آراسته کرده بودند، سیاهپوش کردند و براسبان تازی، رنگ کبود پاشیدند:

ز تابوت چون پرنیان برکشید — بریده سر ایرج آمد پدید
بیفتاد از اسپ آفریدون به خاک — سپه سر بسر جامه کردند چاک
سیه شد رُخان، دیدگان شد سفید — که دیدن دگرگونه بود از امید
چو خسرو بر این گونه آمد زراه — چنین باز گشت از پذیره سپاه
دریده درفش و نگون کرده کوس — رخ نامداران شده آبنوس
تبیره سیه کرده و روی پیل — پراکنده برتازی اسپانْش نیل

فریدون هم که از جهان درگذشت، نواده و جانشین وی

منوچهر، یک هفته با درد بود / دو چشمش پراز آب و، رخ زرد بود
سپاهش همه کرده **جامه سیاه** / نوان گشته شاه و، غریوان سپاه

نیز به روایت شاهنامه، آن زمان که خبر قتل فجیع سهراب (به دست پدرش رستم) به گوش تهمینه (مادر سهراب) رسید، گیسوان برکند، سرو روی بخراشید، گریبان درید، خاک بر سر ریخت و ... در و دیوار را سیاهپوش کرد و جامهٔ نیلگون ـ که کنایه از عزاست ـ در پوشید:

غریو آمد از شهر توران زمین / که سهراب شد کشته بر دست کین...
به مادر خبر شد که سهراب گُرد / به تیغ پدر، خسته گشت و بمرد
بزد چنگ و بدرید پیراهنش / درخشان شد آن لعل زیبا تنش
بر آورد بانگ و غریو و خروش / زمان تا زمان، او همی شد ز هوش...
در کاخ بر بست و تختش بکند / ز بالا در آورد و خوارش فکند
در کاخها را **سیه** کرد پاک / ز کاخ و ز ایوان بر آورد خاک
بپوشید پس **جامهٔ نیلگون** / همان نیلگون غرق کرده به خون
به روز و به شب نوحه کرد و گریست / پس از مرگ سهراب سالی بزیست

همچنین زمانی که رستم به دست برادرش، شغاد، ناجوانمردانه کشته شد،

به یک سال در سیستان سوگ بود / همه جامه‌هاشان **سیاه و کبود**

در عصر ساسانیان نیز، هنگامی که بهرام گور درگذشت، ولیعهدش یزدگرد

چهل روز سوگ پدر داشت راه / بپوشید لشگر **کبود و سیاه**

نکتهٔ قابل توجه این است که فردوسی ـ چنانکه خود کراراً در شاهنامه تصریح دارد و محققان عصر ما نیز بر همین عقیده‌اند ـ در گزارش وقایع، هیچگاه مطلبی از خویش بر آنها نیفزوده و تنها آنچه راکه در متون کهن تاریخی (تدوین یافته در عصر ساسانی یا پیش و پس از آن) یافته، با پرداختی هنری ـ حماسی، به رشتهٔ نظم کشیده است.(۱) بنابراین، سابقهٔ پوشیدن جامهٔ کبود و سیه‌پوش کردن در و دیوار

---

۱ . در این باب، بتفصیل در کتاب «**خدنگ سخن از کمان خرد؛ بحثی در باب حکیم فردوسی و جایگاه تاریخی شاهنامهٔ او**» توضیح داده‌ایم.

درعزای عزیزان، به زمانهای بسیار دور و عهود باستان باز می‌گردد (حتی اگر داستان سوگ سهراب و ایرج را، برساختهٔ ذهن تدوینگرانِ «خْوَتایْ نامَک» ـ خدایْ نامهٔ ـ عصر ساسانی بدانیم، باز نشان می‌دهد که عرف ایران پیش از اسلام، رنگ سیاه را رنگ عزا و ماتم می‌شناخته است).

۲ . در اساطیر یونان باستان (منظومهٔ ایلیاد) آمده است زمانی که تیتس از قتل پاتروکلوس به دست هکتور شدیداً اندوهگین شد، به نشانهٔ عزا، سیاهترین جامه‌هایش را پوشید؛ و این امر نشانگر آن است که قدمت رسم سیاهپوشی در یونان به عصر هومرِ (سرایندهٔ «ایلیاد») باز می‌گردد.

رومانیاییها در ایام عزا از خانه بیرون نمی‌آمدند و از لذات و ملاهی دوری می‌جستند و **سیاه** می‌پوشیدند، و این رسمی بود که ـ گفته می‌شود ـ از مصریان فراگرفته بودند. در عهد شیوخ، **سیاهپوشی** رسمی شایع میان زن و مرد بود ولی در دوران امپراتوری، از آنجا که پوشیدن لباسهای رنگین رسم شده بود، زنان (به عنوان پرهیز از پوشیدن لباسهای رنگین) جامهٔ سپید بر تن می‌کردند ... رنگ **سیاه** نزد رومانیاییها و یونانیها اشارت به خانهٔ تاریک (گور) داشت که منزلگاه مردگان است.[۱]

۳ . در میان عبرانیها ـ یهودیان قدیم ـ رسم آن بود که در عزای بستگان خویش سرها را می‌تراشیدند و بر آن خاکستر می‌پاشیدند و لباسشان در این گونه مواقع، **سیاهرنگ یا نزدیک به آن** بود ... آنان عادت داشتند قباهایی از پلاس مویین بپوشند و این رسم، میان زنان و مردانشان مشترک بود ... یهودیان اخیر، لباس خاصی برای عزا ندارند و هرکدام، از رسم رایج درکشور خویش تقلید می‌کنند.[۲]

---

۱ . **دائرة‌المعارف؛ قاموس‌علم لکلّ‌فنّ ومطلب**، پطرس‌بستانی (دارالمعرفة،بیروت)۶/۷۱۰ ـ ۷۱۲.

۲ . همان، ص ۷۱۰.

۴ . مرحوم ابن فهد حلّی، فقیه وارسته و بنام شیعی، درکتاب التحصین[1] گوید: به راهبی مسیحی که **جُبّهٔ موبین سیاه** پوشیده بود گفتند: چه چیزی سبب شده که لباس سیاه بر تن کنی؟ پاسخ داد: لباس سیاه جامهٔ محزونان است و من در میان آنان اندوهی بیشتر دارم. گفتند: از چه چیز اندوهناکی. گفت: من فردی مصیبت زده‌ام، زیرا خویشتن را در معرکهٔ [آلودگی به]گناهان کشته‌ام و ازینروی بر آن اندوهگینم. این راگفت و اشکش جاری گشت ...[2]

آقای دکتر رجایی بخارایی، با اشاره به خرقهٔ «کبود» درویشان آورده‌اند:

... رنگ سیاه و کبود، از دیرباز مورد نظر پارسایان و گوشه‌گیران بوده و بدین رنگها جامه می‌پوشیده‌اند، و حتی بدین سبب، رُهبانان نسطوری راکه در اطراف و اکناف ایران برای تبلیغ پراکنده بوده و دیر و صومعه داشته‌اند سوگواران می‌خوانده‌اند ـ به قیاس آنکه لباس کبود و سیاه، نشانهٔ سوگواری است.

چنانکه فردوسی در مرگ یزدگرد، که او را کشته و بر آب افکنده بودند و جسدش به وسیلهٔ راهبان مسیحی از آب گرفته شده است، آنان را صریحاً به نام سوگواران می‌خواند:

چو شب روز شد، مردم آمد پدید　　دو مرد گرانمایه آنجا رسید
از آن سوگواران پرهیزگار　　بیامد یکی تا لب رودبار

---

۱ . **التحصین فی صفات العارفین من العزلة و الخمول ...** ، ابن فهد (تحقیق و نشر: مؤسسة الأمام المهدی ـ عج ـ، قم ۱۴۰۶) ص ۱۵ و ۱۶. این کتاب به همراه کتاب مثیرالأحزان ابن نما (همان) چاپ شده است.

۲ . نظیر این گفتگو در مآخذ زیر نیز آمده است:

ربیع الأبرار و نصوص الأخبار، زمخشری، تحقیق: دکتر سلیم نعیمی (منشورات شریف رضی، قم ۱۴۱۰ ق) ۷۴۷/۳؛ **العقد الفرید**، ابن عبدربه، شرح و ضبط و تصحیح: احمد امین و احمد زین و ابراهیم ابیاری (دارالکتب العربی، بیروت ۱۴۰۳ ق) ۳۶۷/۳.

تـــن او بـرهنه بـدید انــدر آب　　بر آشـفت و آمـد هـم انـدر شـتاب
دوان تـــا درِ خـانِ **راهب** رسـید　　بـدان **سوگواران** بگـفت آنـچه دیـد
که شاه زمـانه بـه غـرق انـدر است　　بـرهنه بـه گـرداب زرق انـدر است
بـــرفتند از آن ســوگواران بسی　　شُکوبا و رُهـبان زهـر دو کسـی(۱)

ادیب پیشاوری نیز در باب جامهٔ کبود راهبان، و مناسبت رنگ آن با عزا و ماتم، می‌گوید:

چو دیدم چرخ را انـدر کـبودین‌جامه چـون تـرسا
بـدانسـتم کـه جـز مـاتمسرایـی نیست زنگـاری

در این زمینه، باز هم در آینده توضیحاتی خواهیم داشت.(۲)

می‌دانیم که صوفیان نیز، همچون راهبان، خرقهٔ کبود می‌پوشیده‌اند. ابو سعید ابوالخیر، در مذمت صوفیانِ بیحقیقتِ عصر خویش گوید: «اکنون خود کار بـدان آمده است که مرقّعی(۳) **کبود** بدوزند و در پوشند و پندارند که همهٔ کارها راست گشت! بر سر آن خُم نیل بایستند و گویند که یک بار دیگر بدان خُم فرو بر تا کبودتر گردد، که چنان دانند که صوفیی این مرقّع کبود است»!(۴)

حافظ نیز، با تعریض به همین گونه کسان گوید:

غـلام هـمّتِ دُردی کشـانِ یکـرنگم　　نه آن‌گروه که **اَزرَق‌لباس** ودل سیه‌اند

و یا:

پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پوشان　　رخصت خبث نداد،ارنه‌حکایتها بود!

---

۱. **فرهنگ اشعار حافظ**، دکتر احمد علی رجایی بخارایی (طبع دوم با اضافات، انتشارات عـلمی، تهران، زمستان ۱۳۶۴)، ص ۲۱۰ به بعد.

۲. ر.ک، ضمیمهٔ شمارهٔ ۲ در پایان همین کتاب.

۳. مرقّع: جامهٔ وصله‌دار و پاره پاره به هم دوخته.

۴. **اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید** (تصحیح ذبیح اللّه صـفا، تـهران ۱۳۳۲ ش) ص ۲۸۶. نیز گوید: «بامداد پگاه به میهنه رسیدم. چون چشم من بر میهنه آمد، جملهٔ صحرا کبود دیدم از بس صوفی کبودپوش که به صحرا بیرون آمده بودند (همان، ص ۱۹۴).

رمز انتخاب جامهٔ تیره از سوی صوفیان نیز، از جمله، اعلام عزا و مصیبت بوده است. هجویری می‌نویسد:

اما معنی آنکه بیشترین جامه‌هاء ایشان کبود باشد، یکی آن است کی اصل طریقت ایشان بر سیاحت و سفر نهاده‌اند و جامهٔ سفید اندر سفر بر حال خود نمانَد و شستن وی دشوار باشد و هر کسی بدان طمع کند. و دیگر آنک **کبود پوشیدن، شعار اصحاب فوات و مصیبات است و جامهٔ اَنذُهگنان**، و دنیا دار محنت است و ویرانهٔ مصیبت ...

مریدان چون مقصود دل اندر دنیا حاصل ندیدند کبود اندرپوشیدند و برسوگ وصال فرو نشستند، و گروهی دیگر اندر معاملت جز تقصیر ندیدند، و اندر دل بجز خرابی نه، و اندر روزگار بجز فوت نه، کبود اندر پوشیدند کی الفوتُ اشدُّ من الموت.

یکی بر موت عزیزی کبودی پوشید، و یکی بر فوت مقصود. یکی از مدعیان علم، درویشی را گفت این کبود چرا پوشیدی؟ گفت از پیغامبر ـ عم ـ سه چیز بماند: یکی فقر و دیگر علم و سه دیگر شمشیر. شمشیر، سلطانان یافتند و نه درجاء آن کار بستند؛ و علم، علما اختیار کردند و به آموختن تنها پسنده کردند؛ و فقر، فقرا اختیار کردند و این، آلت غنا ساختند. **من بر مصیبت این سه گروه، کبود پوشیدم.**(۱)

۶. از حوادث تاریخی دوران سامانیان و آل بویه بر می‌آید که در قلمرو این دو سلسلهٔ مشهور ایرانی، از رنگ سیاه به عنوان عزا و ماتم استفاده می‌شده است. چنانکه بررسی تاریخ سلاجقه و ایلخانیان و تیموریان نیز نشانگر همین امر است:

تشییع جنازهٔ مشهوری که نصربن احمد سامانی، پیش از مرگ برای خود ترتیب

---

۱. **کشف المحجوب**، هجویری، تصحیح: و. ژوکوفسکی، با مقدمهٔ قاسم انصاری (کتابخانهٔ طهوری، طبع ۲، تهران ۱۳۷۱ ش) صص ۵۹ ـ ۶۰.

داد چنین بود: چند هزار غلام نوجوان ترک، **جامهٔ سیاه** پوشیده، گریبان چاک داده و خاک بر سر ریزان، در جلوی او گام بر می‌داشتند و در پی آنها حدود دو هزار کنیز، از نژادها و زبانهای گوناگون، به همان هیئت در حرکت بودند و دنبال آن غلامان و کنیزان، عموم سپاهیان و رؤسای آنان ـ در حالیکه اسبهای خویش را یدک کشیده و زینهای آنها را (به رسم عزا) وارونه گذاشته و پیشانی آنها را **سیاه** کرده بودند و خود خاک به سر می‌ریختند ـ گام بر می‌داشتند. پشت سرایشان افراد رعیّت و بازرگانان ... و مکاریها و شترداران ... و بالأخره قضات و عدول دارالقضاء و علما، با حزن و اندوه، حرکت می‌کردند.(۱)

در باب آل بویه نیز، سید ظهیرالدین مرعشی آورده است که رسم دیلمیان در سوگواری، برسینه کوفتن و **نمدسیاه** ازگردن آویختن است: «در میان خاک و خون غلطان و آب حسرت از دیده ریزان و دست برسینه کوبان، **نمدهای سیاه درگردن**، و خارو خاشاک در سر و تن می‌گردیدند ... مراسم تعزیت به تقدیم رسانیده، جامهٔ سوگواری در بر کرده ...».(۲)

سلاطین آل بویه در هنگام سوگواری **جامهٔ سیاه** می‌پوشیدند. صمصام الدولهٔ دیلمی، فرزند عضدالدوله، در سوگ پدر **لباس سیاه** در بر کرد. نیز در سال ۳۸۸، زمانی که فرزندش ابوشجاع را از دست داد، تمام مردم شیراز در سوگ او **سیاه** پوشیدند.(۳)

در باب صاحب بن عَبّاد، وزیر مشهور آل بویه، نوشته‌اند که چون در شهر ری پیک حق را لبیک گفت «صدای ناله وگریه از مرد و زن اهل ری بلند گردید و بازارها بسته و مردم دسته دسته بر در قصر گرد آمدند و امیر فخر الدوله [سلطان دیلمی]

---

۱ . **مُعجَم البُلدان**، یاقوت حُمَوی (چاپ لایپزیک آلمان ۱۸۷۳ م)، ۴۵۲/۳.

۲ . **تاریخ گیلان و دیلمستان**، میرسید ظهیر الدین مرعشی، تصحیح: دکتر ستوده (بنیاد فرهنگ ایران، تهران)، ص ۲۲۳.

۳ . نکت الهمیان، صفدی، ص ۲۸۹.

پای پیاده، و امرا و سفرا با **لباس سیاه** برای تشییع حاضر شدند و مردم در گریه بی‌اختیار جامه‌ها را بر تن می‌دریدند و لطمه به صورت می‌زدند».[۱]

از وصیتنامهٔ بدیع الزمان همدانی، ندیم صاحب بن عباد، نیز بر می‌آید که در آن روزگار، چون کسی از دنیا می‌رفت، برای او مجلس نوحه‌گری بر پا می‌کردند، در سوگ مردگان سیلی به صورت می‌زدند و روی می‌خراشیدند، موی سر پریشان می‌کردند و ... به رسم عزا درب خانه را **سیاه** می‌کردند ...[۲]

فرخی سیستانی، شاعر مشهور و زبر دست عصر غزنوی، در چکامهٔ بلندی که در سوگ سلطان محمود سروده، گوید:

شهر غزنین، نه همان است که من دیدم پار
چه شد امسال که یکباره دگرگون شد کار؟!
خانه‌ها بینم پر نوحه و پر بانگ و خروش
نوحه و بانگ و خروشی که کند روح فگار ...
حاجبان[۳] بینم خسته دل و پوشیده سیه
کله افکنده یکی از سر و، دیگر دستار ...[۴]

ابن بطوطه، جهانگرد مشهور اسلامی در قرن هشتم، در سفرنامهٔ خویش، بخش مربوط به خاطرات سفر ایذج (بین خوزستان و اصفهان)، ضمن شرح عزاداری دولت و مردم در مرگ سلطان اتابک افراسیاب (از اتابکان لرستان) می‌نویسد: «بر سر هر یک از آنان **خرقه یا ملحفه‌ای سیاه** بود. آنان تا روز چهلم بدین هیئت بودند

---

۱ . **هدیة العباد در شرح حال صاحب بن عَبّاد**، شیخ عباسعلی ادیب اصفهانی (بی نا، اصفهان ۱۳۸۵ ـ ۱۳۸۶ ق) صص ۲۹۷ ـ ۲۹۸.

۲ . **رسائل الهمدانی** (چاپ بیروت ۱۸۹۰ م) ص ۵۸ به بعد.

۳ . حاجبان: دربانان.

۴ . برای کل قصیده، ر.ک، **چند مرثیه از شاعران پارسیگوی**، به کوشش دکتر ابوالقاسم رادفر (انتشارات امیرکبیر) صص ۱۹ ـ ۲۳.

و این امر، نهایت اندوه را نزد آنان می‌رساند».(۱)

همو دربارهٔ تدفین اموات در آسیای صغیر (در عصر سلاجقه) می‌نویسد: هنگام تشییع جنازهٔ مادر ابراهیم بیک، پسرش و نیز امرا و غلامان، با سرِ گشوده و جامهٔ وارونه حرکت می‌کردند، و قاضی و خطیب و فقیهان به جای عمامه، دستارهایی از **پشم سیاه** بر سر نهاده بودند.(۲)

به نوشتهٔ سیفی هروی، وقتی خبر مرگ ملک علاءالدین انتشار یافت «به هر خطّه و بلد از خطط و بلاد خراسان، خصوصاً شهر هرات ... سه روز سُکّانِ ... آنجا بر پلاس ماتم نشستند و **لباس دود اندود** پوشیدند ...».

نیز آورده است که چون خبر مرگ شمس الدوله به ملک فخرالدین رسید و از مرگ پدر آگاه شد «در مسجد جامع عزاداری پدر بداشت ... تمامت سکّان و قطّان و اهالی شهر هرات ... چون سپهر کبود **لباس دود اندود** در پوشیدند و غلغلهٔ آه و واویلا ... به فلک رسانیدند».(۳)

زمانی که محمد سلطان، فرزند و ولیعهد جوان تیمور، در ۸۰۶ ق درگذشت «همهٔ لشگریان **البسهٔ سیاه یا کبود** بر تن کردند، حتی سوار شدن بر اسب سفید ممنوع بود» و زمانی که جنازه را به مزار «قیدار پیغمبر» - در حوالی سلطانیه - بردند، به هنگام برگزاری تشریفات سوگواری «شاهزادگان ... مجدداً لباسهای سوگواری **سیاه و کبود** به تن کردند ... و پس از [پایان] عزاداری، مردم از شعار سوگواری و جامه‌های سیاه بیرون آمدند».(۴)

---

۱ . **رحلة ابن بطوطة**، شرح و هوامش: طلال حرب (دارالکتب العلمیة، بیروت ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷) صص ۲۱۱ - ۲۱۲.

۲ . همان، ص ۳۳۲.

۳ . **تاریخنامهٔ هرات یا تاریخنامهٔ سیفی**، سیف بن محمد یعقوب هروی، تصحیح: محمد زبیر صدیقی (کلکته ۱۹۴۳) ص ۶۰۱ به بعد و ص ۴۵۸ به بعد.

۴ . **گزیدهٔ مقالات تحقیقی**، و . و . بارتولد، ترجمهٔ کریم کشاورز (تهران ۱۳۵۸ ش) ص ۱۴۴ به بعد.

شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه، در شرح سوگواری و عزاداری عمومی به مناسبت مرگ جهانگیر (فرزند دیگر تیمور) می‌نویسد:

«همه جامه کرده **سیاه و کبود** ... ز خون دل از چشمها رانده رود

همه بر سر افشانده از غصه خاک ... چو جامه همه سینه‌ها کرده چاک

... مجموع خلایق همه سرها برهنه ساخته و پلاسها و **نمدهای سیاه** در گردن انداخته ...

... به ماتم نشستند یکسر سپاه ... همه جامه‌هاشان **کبود و سیاه**

سر سرکشان گشت پرتیره خاک ... همه‌دیده پرخون و،دل چاک‌چاک ...»

به نوشتهٔ همو، زمانی که طغی شاه، دختر تیمور، درگذشت، تیمور «از حدوث این واقعهٔ هایله چنان متألم و متغیر شد که یکباره عنان التفات از دنیا و مافیها برتافت ... جامه چاک، و تارک پُرخاک ساختند و **پلاس سیاه** درگردن افکنده از بس گریستن و نوحه کردن خون در جگر کوه سنگین دل انداختند ... ».

از نوشتهٔ ابن عربشاه بر می‌آید که در سوگ نوادهٔ تیمور نیز،گذشته از خود تیمور، کلّیّهٔ مردم سمرقند **جامهٔ نیلی** پوشیدند(۱) و به گفتهٔ بار تولد: زمانی که خود تیمور درگذشت «مراسم سوگواری را بر طبق رسوم صحرانشینان برگزار کردند، سرها را برهنه کردند و صورتها را خراشیدند و **سیاه** کردند، موی سر کندند و بر خاک افکندند و ... شاهزادگانی که در شهر اقامت داشتند و اعیان و حتی روحانیان مسلمان، مانند شیخ الاسلام، عبدالأول و عصام الدین لباس عزا بر تن کرده در مراسم یاد شده حضور یافتند ...».(۲)

در مرگ بایْسُنقُر، شاهزادهٔ فرهنگ دوست و هنرمند تیموری، نیز «... امرای عظام و اکابر انام نعش را برداشتند ... از درون باغ تا مدرسهٔ گوهر شادآغا، که حالا

---

۱. **عجائب المقدور فی نوائب الدهور**، ابن عربشاه، ص ۱۹۷ (نقل از: **تاریخ اجتماعی ایران**، مرتضی راوندی، نشر ناشر، تهران ۱۳۶۳ ش، ج ۶، بخش اول، ص ۳۶۰).

۲. گزیدهٔ مقالات تحقیقی، همان، ص ۱۵۴.

مدفن شاهزاده است، دو رویه مردم ایستاده بودند و ازدحام به مرتبه‌ای روی نمود که هیچکس قریب به آن یاد نداشت و مجموع خواص و عوام، تغییر لباس کرده **سیاه پوشیدند** و تابوت شاهزاده را در هودج و محفّه نهادند و با عظمت هر چه تمامتر به مدرسهٔ مذکور رسانیدند ...».(۱)

۷. دیوان شاعران پارسیگوی، مالامال از ابیاتی است که در آن، از رنگ سیاه، به عنوان نشانهٔ عزا و ماتم یاد شده است:

حکیم فردوسی گوید:

همه، جامه کرده کبود و سیاه همه، خاک بر سر به جای کلاه

فرخی گوید:

بسا جنگجویا که نزد تو آمد **سیه کرده در سوگ او جامه مادر**

اسدی طوسی گوید:

سَلَب(۲) هر چه بُدشان **کبود و سیاه** فکندند یکسر ز شادی شاه

---

۱. تاریخ اجتماعی ایران، همان، ص ۳۵۸.

برای آگاهی از رنگ لباس و مراسم عزاداری علاوه بر مأخذ فوق، و آنچه که قبلاً از آن یاد شد، مطالعهٔ آثار زیر مغتنم است:

زندگی مسلمانان در قرون وسطا، دکتر علی مظاهری، ترجمهٔ مرتضی راوندی (سپهر، تهران) صص ۶۸ ـ ۶۹؛ **تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری**، آدم متز، ترجمهٔ علیرضا ذکاوتی قراگُزلو (مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲ ش) ۱۲۷/۲ به بعد؛ **فصلنامهٔ مطالعات تاریخی**، صاحب امتیاز و مدیر مسئول: دکتر محمد کاظم خواجویان، معاونت فرهنگی آستان قدس (رضوی)، سال ۱، ش ۱، مقالهٔ دکتر مریم میراحمدی، با عنوان: رنگ در تاریخ ایران، ص ۱۱۵ به بعد؛ **فرهنگ البسهٔ مسلمانان**، دُزی، ترجمهٔ دکتر حسینعلی هروی (از انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵ ش ـ ۱۹۶۶ م) صص ۳۴۲ ـ ۳۴۹. مشخصات اصلی مأخذ اخیر چنین است:

Dozy.R.P.A: Dictionnaire détaillé des noms des vêtements chez les Arabes

۲. سَلَب: جامه.

نظامی گنجوی گوید:

تا جهان داشت تیزهوشی کرد | **بی مصیبت سیاهپوشی کرد**

و نیز:

نرفت از حرمتش بر تخت ماهی | **نپوشید از سَلَبها جز سیاهی**

فخرالدین اسعد گرگانی (در ویس ورامین):

که زرد است این؛ سزای نابکاران | **کبود** است این؛ سزای سوگواران

کبودش جامه همچون سوگواران | رُخانش لعل همچون لاله زاران

مولوی گوید:

گر نبودی او **کبود** از تعزیت | کی فسردی همچو یخ این ناحیت

و نیز:

زاغ پوشیده **سیه** چون نوحه‌گر | در گلستان نوحه کرده بر خضر

عرفی :

جهان‌بگشتم‌و دردا،به‌هیچ شهرودیار | ندیده‌ام که فروشند بخت در بازار

ز منجنیق فلک سنگ فتنه می‌بارد | من ابلهانه گریزم در آبگینه حصار

کفن بیاور و تابوت و جامه **نیلی** کن | که‌روزگار طبیب است وعافیت بیمار

خاقانی شروانی، قصیده سرای کم نظیر ایرانی در قرن ششم هجری، در مرثیهٔ یکی از بزرگان خراسان ـ امام محمد یحیی ـ که در زمان سلطان سنجر به دست غُزان خراسان دستگیر و خفه شد، می‌گوید:

خاقانیا به سوگ خراسان **سیاه پوش** | کاصحاب فتنه،گرد سوادش سپاه برد

عیسی به حکم رنگرزی بر مصیبتش | نزدیک آفتاب، **لباس سیاه** برد

دهر از سر محمد یحیی ردا فکند | گردون ز فرق دولت سنجر کلاه برد

و در رثای فرزند جوان خویش گوید:

چون‌شب آخر ماهم،به **سیاهیّ لباس** | کی قبایی ز سپیدیّ قمر در گیرم؟ ...

در **سیه** کرده و جامه **سیه** و روز **سیه** | به **سیه خانهٔ**[1] چرخ آیم و در درگیرم

---

۱ . سیه خانه، همان سیه چادر است که خانهٔ مردم صحرانشین باشد.

و در سوگ شیخ الأسلام عمدةالدین محمد بن اسعد طوسی نیشابوری، مشهور به حفده، گوید:

خاقانیا به سوگ پسر داشتی **کبود**   بر سوگ شاه شرع **سیه پوش** بردوام
کارواح سبز پوش **سیه جامه** اند پاک   بر مرگ زادهٔ حفده خواجهٔ همام

نیز گوید:

گیتی سیاه خانه شد از ظلمت وجود   گردون **کبود جامه** شد از ماتم وفا

و نیز:

در سوگ آفتاب وفا، زین پس ابروار   پوشم **سیاه** و بانگ معزّا بر آورم

مجد همگر، در مرثیهٔ خواجه شمس الدین صاحبدیوان (دستور دانشور و باتدبیر ایرانی در عصر ایلخانیان) گوید:

در ماتم شمس، از شفق خون بچکید   مه چهره بکند و، زهره گیسو ببرید
شب جامه **سیاه** کرد در ماتم و، صبح   بر زد نَفَسی سرد و گریبان بدرید

امیر شاهی سبزواری در مرگ بایسنقر (فرزند هنرمند تیمور) آورده است:

در ماتم تو دهر بسی شیون کرد   لاله همه خون دیده را دامن کرد
گل جَیبِ قبای ارغوانی بدرید   قمری **نمدسیاه** در گردن کرد

ربیع، شاعر افغانی سدهٔ ۱۱، نیز می‌گوید:

پراست دامن صحرا ز اشک ریزهٔ ما   به ساق سبزه رسیده است دست سبزهٔ ما
به روز ماتم ما بیدلان نبود کسی   **سیاهپوش** بجز سایهٔ جنازهٔ ما[1]

این معنی، گذشته از شعر، به کتب لغت نیز راه یافته است: دو کتاب مشهور لغت فارسی، برهان و آنندراج، یکی از معانی واژهٔ «سیاهپوش» را «سوگوار ماتمی، و صاحب تعزیت» خوانده‌اند.

---

۱ . **صحنه‌های خونینی از تاریخ تشیع در افغانستان از ۱۲۵۰ تا ۱۳۲۰ ق**، حسینعلی یزدانی «حاج کاظم» (ناشر: مؤلف، مشهد، پاییز ۱۳۷۰ ش) صص ۹۱ ـ ۹۳.

۸ . پطرس بستانی، فرهنگ نویس مسیحی لبنانی، به برخی ازکشورهای غربی (نظیر پرتغال و اسپانیا) اشاره دارد که در قرون وسطی به هنگام عزا لباس سپید می‌پوشیدند ولی در قرون اخیر جامهٔ سیاه را برگزیده‌اند. به گفتهٔ همو: پوشیدن لباس سیاه در مراسم سوگواری، اینک رسم عامّ و جاری در میان ملل متمدن شده است. وی می‌نویسد:

«درکشور پرتغال زمانی که یوحنّای دوم (پادشاه وقت) در سال ۱۴۹۵ م درگذشت، کلیهٔ رجال دولتی قباهای زبر و خشن پوشیدند و جمیع اهالی لیسبون (پایتخت پرتغال) به مدت ۶ ماه از تراشیدن موی ممنوع شدند. پوشیدن قبای زبر و لباس سپید در ایام عزا، علاوه برکشور پرتغال، در اسپانیا نیز مرسوم بود و این رسم در اواخر قرن ۱۵ م از هر دوکشور برچیده شد ...».[۱]

در پایان فصل ششم خواهیم گفت که در همان دوران سپید پوشی اسپانیاییها نیز، شواهدی در دست است که شیعیان اندلس، در عزاداریهای مذهبی خویش رنگ سیاه را نشان اندوه و عزا می‌شناخته‌اند. به ادامهٔ سخن بستانی توجه کنید:

«عادت پادشاهان فرانسه به پوشیدن جامهٔ بنفش در ایام عزا عادتی دیرینه نیست. زیرا شارل هفتم (۱۳۸۰ ـ ۱۴۲۲ م) و لویی یازدهم (۱۴۶۱ ـ ۱۴۸۳ م) در مرگ پدرخویش **جامهٔ سیاه** پوشیدند و درفوت شارل مزبور ماتم بزرگی بر پا شد که در آن دوفین اعظم (پسر بزرگ شارل) و فیلیپ ـ دوک بُرغونیا (از بلاد قدیمی فرانسه) ـ **لباس مشکی** به‌تن کردند. ملکه‌های فرانسوی اوایل امر جامهٔ سپید می‌پوشیدند و ...[۲] انگلیسی نخستین شهبانویی بود که در مرگ شوی خویش سیاه پوشید. ملکه‌هایی نیزکه پس از مرگ همسر تاجدار خویش تن به ازدواج نمی‌دادند در اجتماعات **برقع سیاه** می‌پوشیدند و این رسم تا انقلاب کبیر فرانسه باقی بود ...

---

۱ . دائرة المعارف بستانی، همان، ۷۱۲/۶.

۲ . یک کلمهٔ ناخوانا.

در میان ملتهای متمدن عصر اخیر، لباس عزا در میان طبقات مختلف مردم (بر خلاف ادوار پیشین) لباسی یکسان است و آنان رنگ سیاه را، برای عزا، از دیگر رنگها مناسبتر می‌دانند و گاه نیز سیر تدریجی خویش از حالت اندوه شدید به سرور را، با تبدیل تدریجی رنگ سیاه به رنگهای ارغوانی و بنفش ظاهر می‌سازند. طول دوران عزاداری، بر حسب درجهٔ نزدیکی به میّت، از یک هفته تا یک سال طول می‌کشد و بیوه زنان دست کم تا یک سال عزا می‌گیرند و در این مدت لباسهای آنان سیاهرنگ و خالی از هرگونه نقش و نگار و زیور آلات است ...».[۱]

شواهد تاریخی و ادبی فوق نشان می‌دهد که:

اوّلاً، رنگ سیاه از دیرباز در میان بسیاری از ملل و اقوام، نشان عزا و اندوه شناخته می‌شده و این امر اختصاص به محیط ایران یا دوران اسلام نداشته است، بلکه ایرانیان و یونانیان و رومانیاییها و مصریان و یهودیان باستان ونیز راهبان نسطوری، از قرنها پیش از طلوع اسلام به رسم عزا جامهٔ سیاه یاکبود می‌پوشیده‌اند.

ثانیاً، در بعضی مناطق (همچون پرتغال و اسپانیا) و نیز برخی جماعات (نظیر راهبان مسیحی) رسم سفید پوشی در عزا بتدریج جای خود را به سیاهپوشی داده و اصولاً هر چه که در تاریخ جلوتر می‌آییم بر وسعت دامنهٔ سیاهپوشی در ایام عزا افزوده می‌شود، به گونه‌ای که در زمان ما مردم مختلف جهان در عزای بستگان و دوستان خویش، به علامت اظهار اندوه در سوگ شخص فقید و همدردی با بازماندگان داغدار وی، به شیوه‌های گوناگون از رنگ سیاه (لباس سیاه، پردهٔ سیاه، پرچم سیاه، دستار سیاه، شال سیاه، و حتی کراوات و پاپیون سیاه و ...) بهره می‌جویند.

ثالثاً، در برخی جوامع (نظیر رومانیاییها در عصر امپراتوری) که در سوگواریها لباس سپید می‌پوشیده‌اند، استعمال این رنگ، نه جنبهٔ تقابل با رنگ سیاه، که جنبهٔ

---

۱ . همان، همانجا.

پرهیز از لباسهای رنگینِ مرسوم در محافل جشن و سرور را داشته است. نیز، به کارگیری رنگ سپید در فقد شهید، در میان برخی جماعات، چه بسا به اعتبار نجات و رستگاریِ «سرور انگیزِ» وی از محبس تنگ و ظلمانی و دردناکِ «دنیا» انجام می‌گرفته و در حقیقت، سپیدپوشی مزبور، نه جنبهٔ عزا، که به نوعی، عنوان سرور داشته است. با توجه به جشن مسیحیان در (به اصطلاح) شهادت مسیح علیه‌السلام، به نظر می‌رسد که سفید پوشی عارفان مسیحی «گنوستیکها»[1] به همان اعتبارِ یاد شده باشد.

مرحوم استاد مطهری، در کتاب «شهید»، ذیل عنوان «فلسفهٔ گریه بر شهید»[2]، سخن را به تأکید پیشوایان دین در باب گریه بر سالار شهیدان حسین بن علی علیهما‌السلام کشانده و به مقایسهٔ این سنّت مؤکّد اسلامی با «روش مسیحیان دربارهٔ شهادت مسیح (البته به عقیدهٔ خودشان)» می‌پردازند «که روز شهادت مسیح را جشن می‌گیرند، نه اینکه به عزا بنشینند». به تصریح استاد شهید: «شادی کردن در شهادت شهید از بینش فرد گرایی مسیحیت ناشی می‌شود، و گریهٔ بر شهید از بینش جامعه‌گرایی اسلام».[3]

ایشان در توضیح مطلب فوق، ضمن بحثی ممتّع در باب دیدگاههای گوناگونی که مکاتب و مذاهب مختلف پیرامون رابطهٔ انسان با جهان (و روح با بدن) داشته و هر یک از آنها تلقّی خاصی از نسبت میان مرگ و زندگی (یا دنیا و آخرت) را ایجاب می‌کند، برای مرگ و شهادت (به لحاظ آثار و پیامدهای آن) دو جنبهٔ فردی و اجتماعی قائل شده و می‌نویسند:

---

۱. سفیدپوشی شعار عارفان مسیحی (گنوستیکها) بود (تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، آدم متز، همان، ۱/۸۰).

۲. ر.ک، **قیام و انقلاب مهدی (عج) از دیدگاه فلسفهٔ تاریخ، به ضمیمهٔ شهید،** مرتضی مطهری (دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم، تابستان ۱۳۶۳ ش) صص ۱۰۷ ـ ۱۲۱.

۳. همان، ص ۱۰۹.

شهادت از نظر اسلام، از جنبهٔ فردی، یعنی برای شخص شهید یک موفقیت است، بلکه بزرگترین موفقیت است؛ آرزوست، بلکه بزرگترین آرزوست.

امام حسین فرمود: جدّم به من فرموده است که تو درجه‌ای نزد خدا داری که جز با شهادت به آن درجه نائل نخواهی شد. پس شهادت امام حسین، برای خود او، یک ارتقاء است، عالیترین حد تکامل است. تا اینجا ما مسئلهٔ مرگ و شهادت را از جنبهٔ فردی تحلیل کردیم و رسیدیم به اینجا که اگر مرگ به صورت شهادت باشد، واقعاً یک موفقیّت است برای شهید؛ جشن و شادمانی دارد. لهذا سید بن طاووس می‌گوید اگر نبود که دستور عزاداری به ما رسیده است، من روز شهادت ائمه را جشن می‌گرفتم.

اینجاست و از این جنبه است که ما به مسیحیت حق می‌دهیم، به نام شهادت مسیح که می‌پندارند شهید شده، برای مسیح جشن بگیرند. اسلام هم در کمال صراحت، شهادت را موفقیت شهید می‌داند نه چیز دیگر.

اما از نظر اسلام، آن طرف سکّه را هم باید خواند. شهادت را از نظر اجتماعی ـ یعنی از آن نظر که به جامعه تعلق دارد [و] پدیده‌ای است که در زمینهٔ خاص و به دنبال رویدادهایی رخ می‌دهد و به دنبال خود رویدادهایی می‌آورد ـ نیز باید بسنجید. عکس العملی که جامعه در مورد شهید نشان می‌دهد صرفاً به خود شهید تعلق ندارد. یعنی صرفاً ناظر به این جهت نیست که برای شخص شهید موفقیت یا شکستی رخ داده است. عکس العمل جامعه مربوط است به اینکه مردم جامعه نسبت به شهید و جبههٔ شهید، چه موضعگیری داشته باشند و نسبت به جبههٔ مخالف شهید چه موضعگیری داشته باشند.

استاد شهید می‌افزایند:

رابطهٔ شهید با جامعه‌اش دو رابطه است: یکی رابطه‌اش با مردمی که اگر زنده و باقی بود از وجودش بهره‌مند می‌شدند و فعلاً از فیض وجودش محروم مانده‌اند؛ و دیگر رابطه‌اش با کسانی که زمینهٔ فساد و تباهی را فراهم کرده‌اند

و شهید به مبارزه با آنها برخاسته و در دست آنها شهید شده است. بدیهی است که از نظر پیروان شهید، که از فیض بهره‌مندی از حیات او بی‌بهره مانده‌اند، شهادت شهید تأثر آور است. آن که برشهادت شهید اظهار تأثر می‌کند در حقیقت، به نوعی، برخود می‌گرید و ناله می‌کند.

اما از نظر زمینه‌ای که شهادت شهید در آن زمینه صورت می‌گیرد، شهادت یک امر مطلوب است به علت وجود یک جریان نامطلوب. از این جهت مانند یک عمل جرّاحی موفقیت آمیز است که مطلوب است؛ اما در زمینهٔ آپاندیس یا زخم روده یا زخم معده یا چیزهایی از این قبیل. بدیهی است که اگر چنین زمینه‌هایی درکار نباشد، جرّاحی ضرورتی ندارد بلکه کار غلطی است. درسی که از جنبهٔ اجتماعی، مردم باید از شهادت شهید بگیرند این است که اولاً نگذارند آن چنان زمینه‌ها پیدا شود. از آن جهت، آن فاجعه به صورت یک امر نبایستنی بازگو می‌شود و اظهار تأسف و تأثر می‌شود که به قهرمانانِ ظلم و قاتلین شهید مربوط است، برای اینکه افراد جامعه از تبدیل شدن به امثال آن جنایتکاران خودداری کنند. همچنانکه می‌بینیم نام یزید و ابن زیاد و امثال آنها به صورتی در آمده که هرکس در مکتب عزاداری واقعی امام حسین تربیت شده باشد، از کوچکترین تشبّه به آنها در عمل ابا دارد.

درس دیگری که باید جامعه بگیرد، این است که به هر حال بازهم در جامعه زمینه‌هایی که شهادت را ایجاب می‌کند پیدا می‌شود. از این نظر، باید عمل قهرمانانهٔ شهید از آن جهت که به او تعلق دارد و یک عمل آگاهانه و انتخاب شده است و به او تحمیل نشده است بازگو شود، و احساسات مردم شکل و رنگ احساس آن شهید را بگیرد. اینجاست که می‌گوییم: «گریه برشهید، شرکت در حماسهٔ او و هماهنگی با روح او و موافقت با نشاط او و حرکت در موج اوست». اینجاست که باید ببینم آیا جشن و شادمانی و پایکوبی و احیاناً هرزگی و شرابخواری و بدمستی ـ آنچنان که در جشنهای مذهبی مسیحیان دیده

می‌شود ـ همشکلی و همرنگی و هم احساسی می‌آورد، یا گریه؟ ...[۱]

بدینگونه، می‌بینیم که بینش «فردگرایانهٔ» مسیحیت، از (به اصطلاح) مرگ و شهادت مسیح علیه‌السلام تلقّی عزا و اندوه ندارد و بر این اساس، می‌توان گفت که سپیدپوشیِ عارفانِ مسیحی «گنوستیکها»، و نیز سپید پوشیِ راهبان نسطوری در دو سه قرن نخست میلادی[۲] ریشه در همین تلقّی فردگرایانه و سرورانگیز داشته است و مؤیّد آن اینکه راهبان نسطوری، بعدها با ملاحظهٔ مناسبات عزا، رنگ سپید را بَدَل به سیاه ساخته‌اند؛ چنانکه مردم پرتغال و اسپانیا نیز در قرون اخیر از سپیدپوشی در وَفَیات به سمت سیاه‌پوشی رفته‌اند.

نقطهٔ مقابل بینش فردگرایانهٔ مسیحیت، بینش جامعه گرایانهٔ اسلام است: اسلام، با ملاحظات اجتماعی دقیقی که از خسارات سنگین جامعه در فقد مظلومانهٔ ائمهٔ نور علیهم‌السلام به دست جانیان و جور پیشگان دارد، به جای سرور و پایکوبی در قتل فجیع آن بزرگان، بر اشک و آه و نوحه و ماتم تأکید می‌کند و چنین فضا و حال و هوایی، طبعاً مقتضی استعمال رنگهای تیره و کبود عزاست.

البته تاریخ اسلام نشان می‌دهد که در بعضی مناطق و ازمنه (نظیر «اندلس»، مقرّ حکومت امویان در قرون میانه) هنگام عزا (احتمالاً به تبعیت از سفیدپوشی عارفان گنوستیک، و یا به عنوان تداوم شعار امویین که سفید بوده است[۳]) از لباس سپید استفاده می‌شده است؛ اما باید توجه داشت که در بخش شرقی جهان اسلام ـ از مصر تا ایران و ... ـ رنگ سیاه نوعاً نشانهٔ عزا و اندوه بوده است. آدم متز می‌نویسد:

---

۱. همان، صص ۱۱۶ ـ ۱۱۹.

۲. راهبان سیاهپوش مسیحی در دو سه قرن اوّل سپید می‌پوشیدند و بعداً آن را به رنگ تیره بدل ساختند (**تاریخ تصوف در اسلام**، دکتر قاسم غنی، انتشارات زوّار، طبع ۲، تهران ۱۳۵۶ ش، ص ۷۳).

۳. کان البیاض شعار الأمویین الی ذلک الحین فاتخذ العباسیون السواد شعاراً لهم حداداً علی الشهداء من آل البیت (**تاریخ الأسلام**، دکتر حسن ابراهیم حسن، مکتبة النهضة المصریة، ط ۷، قاهره ۱۹۶۴ م، ۴۰۸/۱).

«در شرق اسلامی کبود، رنگ عزا بود امّا در اندلس برای عزا سفید می‌پوشیدند».(۱) بویژه در قُطر عربی (و از آن جمله: حجاز و عراق، که مهد پرورش و زندگی اهل‌بیت وحی علیهم السلام بوده) به نشان عزا تنها از رنگ سیاه استفاده می‌شده است.

تبیین نکتهٔ اخیر، موضوع گفتار بعدی ماست.

---

۱ . تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، همان، ۱۲۹/۲. مأخذ گفتار آدم متز کتب زیر است: الموشی، ص۱۲۴ و۱۲۶؛ الطراز الموشی، ص ۲۰۲؛ المرواة، ثعالبی، ص ۱۲۹؛ دیوان کشاجم، ص ۱۶۹؛ کتاب العیون، ورقهٔ ۱۱۰؛ مسکویه، ۵۲۸/۵؛ کتاب الوزراء، ص ۱۷۶.

در باب سفیدپوشی اهالی اندلس در مواقع عزا، ابوالحسن قیروانی می‌گوید:

إذا کانَ الْبیاضُ لِباسَ حُزنٍ   بِأَنْدُلس، وَ ذاکَ مِنَ الصَّوابِ
أَلَمْ تَرَني لَبِستُ بَیاضَ شَیبی   لأَنّی قَدْ حَزَنْتُ عَلَی الشَّبابِ!

(نقل از : **آل بویه؛ نخستین سلسلهٔ قدرتمند شیعه ...** ، علی اصغر فقیهی، بی‌نا، طبع ۳، ۱۳۶۶ش، ص۸۰۹).

و شاعر دیگر خطاب به آنان می‌گوید:

اَلا یـا اهـل انـدلس فـطنتم   بـفطنتکم الی امـر عـجیب
لبسـتم فـی مأتـمکم بـیاضاً   وجـئتم مـنه فـی زیٍّ غـریب
صـدقتم، فـالبیاض لبـاس حزن   ولاحـزن اشـدّ مـن المشـیب!

(**شرح مقامات حریری**، شرشی، کتابخانهٔ کشوری فرانسه، مخطوط عربی، به نشانهٔ ۳۹۴۲، ج۱، ظهر ورقهٔ ۴۷ م).

اینکه شاعر عرب، سفیدپوشی اندلسیها را «امر عجیب» و «زیّ غریب» خوانده، شاهدی دیگر بر رواج سیاهپوشی در ایام عزا میان اعراب است. و بهرروی، چنانکه در متن خواندیم، رسم سفید پوشی در دیار اندلس (اسپانیا و پرتغال امروزی) در قرن ۱۵ میلادی بر افتاد و جای خود را به سیاهپوشی داد.

فصل پنجم:

سیاهپوشی در عرب

وَكَمْ مِنْ سَوادٍ حَدَدْنا به

عبدالله بن معتز

تاریخ، شعر، لغت، و سیره، نشان می‌دهد که اعراب ـ از مصر و شامات گرفته تا عراق و حجاز ـ رنگ سیاه را رنگ عزا می‌شناخته‌اند.

درکتاب «اخبار الدولة العباسیة»، که در قرن سوم هجری نوشته شده، می‌خوانیم که: «عرب، در مواقع مصیبت، جامهٔ خویش به **رنگ سیاه** می‌کرد».[1] زَمَخشَری، ادیب و مفسّر مشهور قرن ششم، می‌نویسد: یکی از ادبا گوید راهبی سیاهپوش را دیدم و بدو گفتم که چرا سیاه پوشیده‌ای؟ گفت عرب زمانی که کسی از آنها می‌میرد چه می‌پوشد؟ گفتم **سیاه** می‌پوشد. گفت من نیز در عزای گناهان سیاه پوشیده‌ام.[2]

در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله پس از پایان جنگ بدر، که ۷۰ تن از مشرکین قریش به دست مسلمین بر خاک هلاکت افتادند، زنهای مکّه در سوگ کشتگان خویش

---

۱ . **اخبار الدولة العباسیة (و فیه اخبار العباس و ولده)**، مؤلف؟ ظاهراً از نویسندگان قرن ۳ هجری، تحقیق: دکتر عبدالعزیز دوری و دکتر عبدالجبار مطّلبی (دارالطلیعة للطباعة والنشر، بیروت ۱۹۷۱ م) ص۲۴۷.

۲ . ربیع الأبرار، زمخشری، همان، ۷۴۷/۳.

جامهٔ سیاه پوشیدند[۱] و چندی بعد که ارتش اسلام در نبرد احد ۷۰ تن شهید داد، این بار نوبت زنان مسلمان مدینه بود که در عزای شهیدان خویش **جامهٔ سیاه** در بر کنند.[۲] از پیمانی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از فتح مکه، از زنان قریش (نظیر هند، همسر ابوسفیان) گرفت، بر می‌آید که آنان، در سوگ مردگان خویش، روی می‌خراشیده، موی می‌کنده، گریبان چاک می‌داده، فریاد به گریه بلند می‌کرده، و **سیاه می‌پوشیده‌اند**.[۳]

تاریخ نشان می‌دهد که فضل بن عبدالرحمن ـ بزرگ بنی‌هاشم ـ در سوگ زید (فرزند امام سجاد علیه‌السلام)[۴]، پیروان محمد بن علی (نوادهٔ عبداللّه بن عباس) در فقد رهبر خویش[۵]، کنیز و خدمهٔ دربار عباسی در عزای مهدی (فرزند منصور

---

۱ . در قصیده‌ای منسوب به حضرت امیر علیه‌السلام مربوط به جهاد مسلمین با کفار قریش در جنگ بدر آمده است که شمشیر مسلمین کسان بسیاری را از کفار در این نبرد به خاک هلاکت افکند و

تبیت عیون النائحات علیهم ... تجود باسبال الرَّشاش و بالوَبْل
نوائح تنعی عتبة الغیّ وابنه ... و شیبة تنعاه و تنعی ابا جَهل
و ذاالرّجل تنعی وابن جدعان فیهم ... مُسَلِّبَةً حَرَّی مبیّنة الثُکل ...

یعنی زنان نوحه‌گر، شب را تا به صبح برکشتگان کفار، کم یا زیاد، اشک ریختند و در حالیکه لباس سیاه عزا پوشیده و دلهاشان از شدت اندوه آتش گرفته بود، از مرگ عزیزان خویش (عتبه و شیبه و ابا جهل و ...) خبر می‌دادند (**السیرة النبویّة**، ابن هشام، تحقیق و ضبط و شرح: مصطفی سقا و ...، دار إحیاء التراث العربی، بیروت، ۳/۱۰ ـ ۱۱).

۲ . ر.ک، شعر حسان در رثای کشتگان احد (سیرهٔ ابن هشام، همان، ۳/۱۵۹ ـ ۱۶۰).

۳ . **البرهان فی تفسیر القرآن**، سیدهاشم بحرانی (موسسهٔ مطبوعاتی اسماعیلیان، ط ۳، قم، بی تا) ۴/۳۲۵ ـ ۳۲۶، ذیل آیهٔ ۱۲ سورهٔ ممتحنه: یا ایهاالنبی اذا جائك ...

۴ . **المواعظ و الأعتبار بذکر الخطط و الآثار المعروف بالخطط المقریزیة**، مقریزی (مکتبة الثقافة الدینیة، طبع ۲، قاهره ۱۹۸۷) ۲/۴۴۰ و نیز: **معجم الشعراء**، ابو عبیداللّه مرزبانی (دار احیاء الکتب العربیة، مصر، ۱۹۶۰ م) ص ۱۷۹.

۵ . **الأخبار الطوال**، ابن قتیبهٔ دینوری، تحقیق: عبدالمنعم عامر (افست منشورات شریف رضی، قم ۱۴۰۹ ق ـ ۱۳۶۸ ش) ص ۳۳۹.

دوانقی)[۱]، و سلیمان بن ابی‌جعفر (عموی هارون) در تشییع پیکر مطهّر امام‌کاظم علیه‌السلام[۲]، **جامهٔ سیاه پوشیدند** و در روز عاشورای ۳۵۲ قمری نیز، زمانی که زنان شیعهٔ بغداد، به عنوان عزای سالار شهیدان علیه‌السلام با حالت گریان و گیسو پریشان و سینه زنان و نوحه‌گران از خانه‌هاشان بیرون آمدند، روی خویش را **سیاه کرده بودند.**[۳]

رسم سیاه‌کردنِ روی (با دودهٔ ته دیگ، یا امثال آن) در قدیم توسط زنانِ عزادار، ظاهراً شیوع بسیار داشته و تاریخ، نمونه‌های متعددی از این امر را ـ بویژه در میان زنان عرب ـ ضبط کرده است.

بشّار غزنوی گوید:

دیدم سیاه روی عروسان سبز موی　　کز غم دلم به دیدن ایشان بیارمید

رویْ سیاه کردن زنان شیعهٔ بغداد در عاشورای ۳۵۲ را دیدیم. به دیگر شواهد تاریخی این رسم در میان اعراب توجه کنید: زمانی که ریحانه (جاریهٔ حبشیِ متوکل عباسی) درگذشت زنان در سوگ او موی پریشان کردند، گریبان دریدند و روی سیاه

---

۱ . **مروج الذهب و معادن الجوهر**، مسعودی (دار الأندلس، بیروت) ۳۰۹/۳؛ **تاریخ فخری (در آداب مُلکداری و دولتهای اسلامی)**، محمد بن علی بن طباطبا (ابن طقطقا)، ترجمهٔ محمد وحید گلپایگانی (بنگاه ترجمه و نشر کتاب، طبع دوم، تهران ۱۳۶۰ ش) ص ۲۴۶.

۲ . بحارالانوار، همان، ۲۲۷/۴۸. پیرامون شواهد تاریخی فوق، در فصل آینده بتفصیل سخن گفته‌ایم.

۳ . شمس الدین ذهبی (م ۷۴۶) در **دول الاسلام** (مؤسسة الأعلمی، بیروت ۱۴۰۵ ق، ص ۱۹۵) بخش مربوط به حوادث سال ۳۵۲ ق می‌نویسد: خرجت نساء الرافضة منتشرات الشعور مسخّمات الوجوه یلطمن و ینحن.

سُخمه و سَخَم، به معنی سیاهی، و اَسخَم نیز به معنی سیاه است. قد سَخَّمَ وَجْهَه ای سوّده (لسان العرب، ابن منظور، همان، ۲۰۵/۶).

ابن اثیر در **الکامل فی التاریخ** (دارالصادر، بیروت ۱۳۹۹ ق، ۵۴۹/۸ ـ ۵۵۰) با عنوان «مسوّدات الوجوه» به این مطلب تاریخی اشاره دارد. آدم متز نیز ماجرای فوق را از مآخذ زیر نقل کرده است: المنتظم، ص ۹۳ ب؛ کتاب الوزراء، ص ۳۷۱؛ ابن اثیر، ۴۰۳/۸ و ۴۰۷؛ ابوالمحاسن، ۳۶۴/۲.

کردند.[۱] آدم متز می‌نویسد: «در مصر، در عزای مرده گریبان چاک زده، صورت سیاه نموده و موی کوتاه می‌کردند ... باکشتار حاجیان به دست ابو سعید گناوه‌ای قِرمَطی، زنان بغداد با روی سیاه کرده و موی آشفته بر سر و صورت زنان و فریادکنان به خیابانها ریختند».[۲] تاورنیه، سیاح مشهور فرانسوی، که در اواسط عصر صفوی از ایران و عراق گذر کرده است، می‌نویسد: در بغداد وقتی که شوهر می‌میرد، زنش سر را برهنه و گیسوان را پریشان می‌کند، و صورتش را به ته دیگ می‌مالد و سیاه می‌کند.[۳]

موارد فوق، و آنچه ذیلاً می‌آید، همگی نشانگر آن است که سیاهپوشی در ایام عزا در میان اعراب رسمی رایج بوده است:

اوزاعی - فقیه بلند پایهٔ سنّی در منطقهٔ شامات، که در اواخر عصر اموی و اوایل عهد عباسی می‌زیست ـ لباس سیاه را ناپسند می‌داشت و می‌گفت که لباس ماتم است.[۴] ابن عبدربه اندلسی شعری از یک شاعر عرب آورده است که می‌گوید خانمی بصری را در مجلس عزا **سیاهپوش** دیده است.[۵]

شعر لُبَیْد (ابو عقیل لبید بن ربیع عامری، سرایندهٔ قصیدهٔ مشهور هائیه از معلّقات سبع) در وصف سیاهپوشی زنان نوحه‌گر، مورد احتجاج و استشهاد بسیاری از کتب لغت است:

---

۱. المنتخب، طریحی، همان، ۳۳۳/۲ (ماجرای زید مجنون).

۲. تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، آدم متز، همان، ۴۳۳/۲.

۳. **سفرنامهٔ تاورنیه**، ترجمهٔ ابو تراب نوری (نظم الدوله)، با تجدید نظر کلی و تصحیح: دکتر حمید شیرانی (کتابفروشی تأیید اصفهان، طبع دوم، اصفهان ۱۳۳۶ ش) ص ۲۲۳.

۴. **محاضرات الأدباء**، راغب اصفهانی (چاپ بیروت) ۳۷۲/۴.

۵. عقد الفرید، ابن عبدربه اندلسی، همان، ۴۶۱/۳ : قال اعرابی، و قد نظر الی جاریة بالبصرة فی المأتم:

و بصریّةٍ لم تُبصر العینُ مثلَها   غَدَتْ بِبیاضٍ فی ثیاب سواد

یَخمِشْنَ حُرَّ اَوْجُهٍ صِحاحٍ فی السُّلُبِ السُّودِ وَ فِی الأَمْساحِ

یعنی: آن زنان، در حالیکه **لباسهای سیاه عزا** و پلاس مویین بر تن کرده بودند، گونه‌های خویش را (با ناخن) می‌خراشیدند.

کُمَیْت بن زید اسدی، شاعر شهیر و شهید شیعه در عصر اموی، در چکامهٔ مشهور بائیّهٔ خویش (که در مدح خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و قدح خلفای جور سروده و وضعیت سخت و دردناک آل‌اللّه را در زیر فشار حاکمیت بنی‌امیه شرح داده است) از صحراهای خشک و سوزانی سخن می‌گوید که گویی بر سرکوههای بلند آن زنان **سیاهپوش** نشسته و با دستمالهای سیاهی که به همراه دارند نوحه سرایی می‌کنند:

إذا قَطَعَتْ اَجوازَ بیدٍ کأنّما بِأَعلامِها نَوْحُ المَآلي الْمُسَلِّبِ(۱)

در همان روزگاران، سیف بن عَمیره (صحابی بزرگ امام صادق و کاظم علیهما السلام) در قصیدهٔ استواری که در سوگ سالار شهیدان سروده، شیعیان را دعوت به پوشیدن لباس عزا در روز عاشورا می‌کند؛ لباسهایی به رنگ **سیاه پر رنگ** یا سبز:

وَالْبَسْ ثیابَ الحزن یومَ مُصابه ما بَینَ اَسوَدَ حالكٍ أَوْ أَخْضر(۲)

سبط ابن جوزی می‌نویسد: ابو عبیداللّه نحوی در مصر نقل کرد که یکی از علما در روز عاشورا [برای تقویت دیدگان] برچشمان خویش سرمه کشید. وی را به علت این کار سرزنش کردند، گفت:

و قائلٌ لِمَ کحلتَ عَیْناً یَومَ اسْتَباحُوا دَمَ الحسینِ؟!
فَقُلْتُ کُفُّوا، أَحَقُّ شَیءٍ تَلبَسُ فیه السَّوادَ عَیْنی!(۳)

یعنی: شخصی به من گفت: چرا در روزی که [بنی امیّه ریختن] خون حسین علیه السلام را مباح شمردند، برچشمت سرمه کشیده‌ای؟! بدو گفتم: دست از اشکال بردارید، سزاوارترین چیز به پوشیدن **سیاه** در روز عاشورا، چشم من است!

---

۱. **الروضة المختارة؛ شرح القصائد الهاشمیات لکمیت بن زید الأسدی**، صالح علی صالح (مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت ۱۳۹۲ ـ ۱۹۷۲) ص ۴۵.

۲. المنتخب، طریحی، همان، ۲/۴۳۶.

۳. **تذکرة الخواص**، سبط ابن جوزی (مؤسسة اهل البیت علیهم السلام، بیروت ۱۴۰۱ ق) ص ۲۴۵.

مضمون فوق، به «توارد» یا «تقلید»، پسند بسیاری از اهل ذوق و ادب افتاده و آن را با تعابیر گوناگون در شعر خویش آورده‌اند؛ و این نشان می‌دهد که در تلقی رایج، رنگ سیاه در محیط عربی رنگ عزا بوده است.

حسن بن جکینا، شاعر ظریفه گوی بغدادی (متوفی ۵۲۸) گوید:

ولائــــمٌ لاُمَ فـــی اکـــتحالی　　　یــــوم اســتباحوا دَمَ الحســـین

فـــقلتُ دَعْـــنی؛ أحـــقُّ عُـــضوٍ　　　ألبس فـــیه السّـــوادَ عـــینی!(۱)

احمد بن عیسی هاشمی ـ والد واثق باللّه، و معروف به ابن غریق ـ متوفی ۵۹۳، که در روز عاشورا سرمه کشیده بود در عذر خواهی از این امر گفت:

لم اکـــتحل فـــی صـــباح یـــوم　　　اریـــق فـــیه دم الحســـین

إلاّ لحـــــزنی، و ذاك أنّـــــی　　　سَـــوَّدتُ حـتی بـیاض عـینی!(۲)

یعنی: در بامداد روزی که در آن خون حسین علیه‌السلام بر زمین ریخته شد، جز از سرِ اندوه، سرمه بر چشم نکشیده‌ام، و این بدان معنی است که حتی سپیدی چشمم را نیز سیاهپوش کرده‌ام! (صاحب خلاصة الأثر، شعر فوق را ـ با تبدیل «حتی» به «فیه» در مصرع چهارم ـ به عمر بن عبدالوهاب عرضی شافعی متوفی ۱۰۲۴ منسوب داشته است).(۳)

---

۱. **فوات الوفیات و الذیل علیها**، محمد بن شاکر کتبی، تحقیق: دکتر احسان عباس (دارصادر، بیروت ۱۹۷۳ م) ۳۲۰/۱. کتبی پس از نقل دو بیت فوق می‌افزاید: «احسن منه قول ابی الحسین الجزار:

و یـــعود عـــاشوراء یـــذکرنی　　　رزءَ الحســـین فـــلیت لم یَـــعُدِ

یـــالیت عـــیناً فـــیه قـــد کـــحلت　　　لشَـــماتةٍ لم تـــخلُ مـــن رمـــد

و یـــداً بـــه لمســـرّةٍ خـــضبت　　　مـــقطوعة مـــن زنـــدها بـــیدی

امـــا و قـــد قـــتل الحســـین بـــه　　　فأبـــوالحســـین أحـــقُّ بـــالکمد».

۲. **تراجم رجال القرنین السادس و السابع المعروف بـالذیل عـلی الروضتین**، حـافظ ابـوشامهٔ مقدسی دمشقی (طبع قاهره) ص ۱۱.

۳. ادب الطف ... ، سید جواد شبر، همان، ۷۰/۵، به نقل از: **خلاصة الأثر فی الأعیان القرن الحادی عشر**، محبّی (جزء ۲۱۸/۳).

و بالاخره به ابوبکر عمری دمشقی نسبت داده‌اند که گفته است:

فی یوم عاشورا لم اکتحل و لم أزیّن ناظری بالسواد
لکن علی من فیه حَیناً قضی ألبست عینیّ ثیاب الحداد!(۱)

یعنی: در روز عاشورا سرمه بردیدگان نمی‌کشم و آنها را به رنگ سیاه زینت نمی‌بخشم، لکن در سوگ کسی که در این روز به شهادت رسیده، بر دو چشمم جامهٔ سیاه عزا (حِداد) پوشانده‌ام!

* *

زیدبن سهل موصلی نحوی (م ۴۵۰) در شعر خویش اشارتی ظریف و تلمیحی لطیف به اشک چشم و جامهٔ سیاه عزا در سوگ ابی عبدالله علیه‌السلام دارد. می گوید: اگر باران در اندوه فقدان آن حضرت نمی‌گریست بعد از حسین علیه‌السلام دیگر ابری بر ما سایه نمی‌افکند، و اگر شب جامهٔ (سیاه) اش را غمگنانه چاک نمی‌داد دیگر پس از حسین علیه‌السلام ظلمت جای خود را به روشنی نمی‌داد.

فلولا بکاء المزن حزناً لفقده لما جاءنا بعد الحسین غمام
ولو لم یشقّ اللیل جلبابه اسی لما انجاب من بعد الحسین ظلام(۲)

شاعر دیگر ـ شیخ عبدالنبی بن مانع الجد حفصی، مربوط به اوایل قرن ۱۳ ق ـ در رثای امام حسین و اهل بیت مکرّمش از سیاهی شب، به مثابهٔ «ثوب المُصاب» و جامهٔ عزا، یاد می‌کند:

یا راکباً، و سواد اللیل یلبسه ثوبَ المُصاب، و منه الطرف لم ینم
عج بالغریّ، وَ قِفْ بعد السلام علی مثوی الوصی، و ناج القبر، و التزم
وانع الحسین، و عرض بالذی وجدت بالطف اهلوه من هتك و سفك دم
سینضح القبر دمّاً من جوانبه بزفرة تقرع الأسماع بالصمم(۳)

---

۱. ادب الطف ... ، همان، ۷۰/۵۰.

۲. همان، ۳۱۳/۲.

۳. همان، ۳۶۳/۵.

از سیاهپوشی خاندان نبوت علیهم‌السلام و دوستان آن در عزای شهدای آل‌اللّه در فصل بعد بتفصیل سخن خواهیم گفت. برای آشنایی بیشتر با رسم سیاهپوشی عرب در ایام عزا، توجه به مفهوم سه واژهٔ «مِئلاة»، «حِداد» و «سِلاب» (و لغات همخانوادهٔ آنها) خالی از فایدت نیست.

الف ـ مِئلاة، مَآلی

مآلی (جمع مئلاة) پارچه‌هایی است که زنان عرب هنگام نوحه سرایی در دست گرفته و هنگام کوبیدن دستها بر سر و روی، آن را حرکت می‌دهند و یا با آن به میّت اشاره می‌کنند.[۱] لُبَید، شاعر مشهور عرب، در وصف ابر و غرّش آن می‌گوید:

کأنّ مُصَفَّحاتٍ فی ذُراه　　و اَنواحاً علیهنّ المآلی[۲]

یعنی: گویی بر بالای آن، زنهایی نشسته‌اند که ـ به رسم عزا ـ دستها را به هم می‌کوبند و در حالیکه مآلی با خویش (یا برخویش) دارند نوحه سرایی می‌کنند.

نکتهٔ قابل توجه آن است که این پارچه‌ها به **رنگ سیاه** بوده است. ابن ابی الحدید می‌نویسد: **المآلی خِرَقٌ سودٌ یحملها النوائح و یَسِرْنَ بها بأیدیهنّ عنداللَّطْم** (مآلی پارچه‌های سیاهی است که زنان نوحه‌گر همراه خویش حمل می‌کنند و زمانی که با دست بر سر و روی می‌کوبند، آنها را حرکت می‌دهند).[۳]

---

۱ . المآلی جمع مئلاة، بوزن سِعلاة، ... هی خرقة النائحة (**النهایة فی غریب الحدیث والأثر**، ابن‌اثیر، تحقیق: محمود محمد طناحی، افست مؤسسهٔ مطبوعاتی اسماعیلیان، طبع چهارم، قم ۱۳۶۴ ش، ۲۹۰/۴). المئلاة ... خرقةٌ تمسکها المرأة عندالنوح، و الجمع: المآلی (**لسان العرب**، ابن منظور، نسقه و علق علیه و وضع فهارسه: علی شیری، دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۰۸ ـ ۱۹۸۸، ۱۹۵/۱). المئلاة جمع مآل: الخرقة التی تمسکها المرأة عند النوح و تشیربها (المنجد، ذیل «الا»).

۲ . لسان العرب، همان، همانجا.

۳ . **شرح نهج البلاغه**، ابن ابی الحدید، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم (دار احیاء التراث العربی، طبع ۲، بیروت ۱۳۸۷ ـ ۱۹۶۷) ۳۹/۱۲.

ب ـ حِداد، اِحداد، حادّ، مُحِدّ

جوهری، شاعر شیعی مشهور، در قصیده‌ای خطاب به آل پیامبر می‌گوید:

عاشورُنا ذا أَلاٰ لَـهْفی عـلی الدّیـن — خُـذوا حِـدادَکـم یـا آل یـا سـین
الیوم شُقِّقَ جَـیْبُ الدیـن وانـتهبت — بناتُ احمد نهبَ‌الروم والصّین ...[1]

یعنی: روز دهم محرم، روز دریغ و افسوس بر [حال و روز] دین اسلام است، ای آل‌یاسین جامهٔ اندوه [= حِداد] بپوشید. روز عاشورا، گریبان دین پاره شد و دختران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همچون [کفار] روم و چین غارت شدند ...

مرحوم مجلسی در بحارالانوار، پس از ذکر تمامی قصیده، در توضیح برخی از کلمات آن، از جمله آورده است که: «الحداد» بالکسر ثیاب المأتم السود ... یعنی، حِداد، **جامه‌های سیاه ماتم** را گویند.

حداد، در لغت، به معنی ترک زینت و آرایش، و پوشیدن جامهٔ سوگ و اندوه در عزای عزیزان است.

ابو جعفر احمد مقرّی بیهقی (متوفی ۵۴۴ ق) لغت شناس مشهور می‌نویسد: «الحداد: سوگ داشتن زن بر مرده» و محمد بن ابی بکر رازی (متوفی ۶۶۶)، لغت‌شناس مشهور دیگر اسلامی، در ضمن معانی «حداد» آورده است که: «الحداد ایضاً ثیاب المأتم السّود».[2] یعنی، حداد همچنین به معنی جامه‌های سیاه ماتم است.

---

۱ . مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، همان، ۱۲۵/۴؛ بحار الانوار، مجلسی، همان، ۲۵۳/۴۵ ـ ۲۵۴؛ المنتخب، طریحی، همان، ۹۱/۱.

ضبط منتخب طریحی در بیت اول چنین است:

یا اهل عاشور یالهفی علی الدین — خـذوا حـدادکم یـا آل یـا سـین

۲ . **تاج المصادر**، ابو جعفر احمد مقرّی بیهقی، ۵۹/۱؛ **مختار الصحاح**، محمد بن ابی بکر بن عبدالقادر رازی (دارالکتاب العربی، بیروت ۱۹۶۷) ص ۱۲۶.

شیخ فخرالدین طریحی صاحب مجمع البحرین گوید: «حداد، ترک زینت است و از همین ماده است: حدیث «الحداد للمرأة المتوفّی عنها زوجها» (حدادِ زن در مرگ شوی خویش). حدّت المرأة علی زوجها. تحدّ حِداداً بالکسر فهی حادٌّ بغیرهاء زمانی به کار می‌رود که زن بر مرگ شوهر محزون باشد و لباسهای اندوه بر تن کند و زینت و آرایش را ترک نماید ...».[۱]

ابن منظور، محدث و لغوی بزرگ قرن هفتم، ذیل عنوان «حدد» می‌نویسد:

حداد، جامه‌های سیاهی است که در عزاها می‌پوشند. زنِ حادّ یا مُحِدّ، زنی است که آسایش و استعمال بوی خوش را ترک می‌کند. ابن‌درید گوید: آن، زنی است که پس از مرگ شوهر، به خاطر عدّهٔ وفات، آرایش و استعمال بوی خوش را ترک کند.

حَدَّتْ تَحِدُّ و تَحُدُّ حَدّاً و حِداداً به معنی سیاهپوشی زن در مرگ شوی خویش است. و اَحَدَّتْ نیز به همین معناست و اصمعی این معنا را تنها در باب اَحَدَّتْ تُحِدُّ ـ که اسم فاعل آن مُحدّ می‌شود ـ پذیرفته و حَدَّتْ را به این معنی نشناخته است. و حداد، ترک کردن زن است آنها را [که گفتیم]. و در حدیث آمده است که: که زن بیش از سه روز حداد نکند و [نیز] جز در مرگ شوی حداد نکند. و در حدیث است که: روا نیست بر کسی که بیش از سه روز در عزای مرده‌ای حداد کند، جز زن در مرگ شوی خویش که او تا چهار ماه و ده روز اجازهٔ حداد دارد.

ابو عبید گوید: اِحدادِ زن بر [مرگ] شوی خویش به معنی ترک زینت اوست. و گفته شده است که احداد، زمانی صدق می‌کند که بر شوی خویش محزون باشد و لباسهای حزن و اندوه بر تن کند و آرایش و خضاب را ترک

---

۱. **مجمع البحرین**، طریحی، اعاد بناءه علی الحرف الأول من الکلمة و ما بعده ... : محمود عادل (دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۶۷ ش) ۴۷۳/۱: «والحداد ترک الزینة و منه الحدیث «الحداد للمرأة المتوفی عنها زوجها». و منه حدّت المرأة علی زوجها تحدّ حداداً بالکسر، فهی حادٌّ بغیرهاء، اذا حزنت علیه و لبست ثیاب الحزن و ترکت الزینة ...».

گوید: ابو عبید گوید: ما چنین می‌انگاریم که احداد و حداد، از [حدد به معنی] منع گرفته شده است زیرا زن ـ در عزای شوهر ـ از این گونه چیزها ممنوع شده است. و از همینجاست که به دربان، حدّاد می‌گویند، چراکه وی مردم را از ورود مانع می‌گردد.(۱)

دهخدا، فرهنگ نویس معاصر ایرانی، نیز با تتبّع در متون کهن لغوی و غیر لغوی، آورده است:

حداد: ترک زینت زن که شوهر او وفات کرده (اقرب الموارد) جامهٔ سوگ پوشیدن زن در عزا و سوگواری شوی، سوگ داشتن زن بر مرده (تاج المصادر بیهقی. مصادر زوزنی. مهذّب الأسماء) جامهٔ ماتم پوشیدن: تا آنگاه که عدّهٔ زن منقضی نشده، مکلّف به حداد است.

حداد: جامه‌های سیاه و کبود که در سوگ پوشند (اقرب الموارد) جامهٔ سوگ (مهذب الأسماء) رنگینی جامه‌های ماتم چون سیاه و کبود: از چه رهگذر است که لباس حداد در برگرفته‌اید؟ (ترجمهٔ یمینی، چاپ تهران ۱۲۷۲، ص ۴۵۵) شب خود جامهٔ حداد بر سر دارد و گریبانی چاک از دو طرف در بر (ترجمهٔ یمینی، همان، ص ۴۵۱) زنانِ اَیامیٰ همه جامهٔ حداد در بر، و به فجع و شیون اندر (ترجمهٔ یمینی، ص ۴۵۴).(۲)

---

۱. لسان العرب، ابن منظور، همان، ۸۲/۳ : «والحداد: ثیاب المأتم السود. والحادّ و المُحِدّ من النساء: التی تترك الزینة والطیب؛ و قال ابن درید: هی المرأة التی تترک الزینة و الطیب بعد زوجها للعدّة. حَدَّتْ تَحِدُّ و تَحُدُّ حَدّاً و حِداداً، و هو تُسَلُّبُها علی زوجها، وَ أَحَدَّتْ، و أبی الأصمعی الاّ أحَدَّتْ تُحِدُّ، و هی مُحِدٌّ، و لم یَعْرِف حَدَّتْ؛ والحِدادُ: ترکُها ذلك. و فی الحدیث: لاتُحِدّ المرأةُ فوق ثلاث و لاتُحِدّ الاّ علی زوج. و فی الحدیث: لایحلّ لأحد أنْ یُحدّ علی میّت اکثر من ثلاثة ایام الا المرأة علی زوجها فأنّها تُحِدُّ اربعة اشهر و عشرا. قال ابو عبید: و احدادُ المرأة علی زوجها ترک الزینة؛ و قیل: هو اذا حزنت علیه و لبست ثیاب الحزن و ترکت الزینة و الخضاب؛ قال ابوعبید: و نری أنّه مأخوذٌ من المنع لأنها قد منعت من ذلك، و منه قیل للبوّاب: حدّاد، لأنه یمنع الناس من الدخول».

۲. **لغتنامهٔ دهخدا**، زیر نظر دکتر معین (تهران ۱۳۳۰ ش) بخش ح ـ حدیث، ص ۳۸۱.

و نیز در ضمن معانی «حد» گوید:

[حد، به معنی مصدری] جامهٔ سوگ پوشیدن زن در سوگ شوی. جامهٔ سوگ پوشیدن زن بعد از وفات زوج (از منتهی الأرب).[۱]

مفهوم واژهٔ حداد (و همخانواده‌های آن: حادّ، مُحِدّ و اِحداد) را دیدیم. نکتهٔ قابل توجه، آن است که در میان اعراب، جامه‌ای که در حداد از آن استفاده می‌شده، سیاه رنگ بوده است:

گزارش زمخشری از گفتگوی یکی از اعراب با راهب سیاهپوش مسیحی را، در آغاز همین فصل آوردیم. نکتهٔ جالب توجه آن است که راهب مزبور پس از اشاره به رسم سیاهپوشی عرب در ایام عزا، می‌گوید: **فأنا فی حداد الذنوب** (من نیز در عزای گناهان خویش، سیاه پوشیده‌ام).

به نمونهٔ تاریخی دیگر توجه کنید: عبداللّٰه بن معتزّ، خلیفهٔ معزول و مقتول عباسی، در شعری منسوب به وی که با مدح مولای متقیان علیه‌السلام آغاز شده و به رثای سالار شهیدان علیه‌السلام پایان می‌یابد، با اشاره به فاجعهٔ قتل حسین علیه‌السلام در کربلا می‌گوید:

ولاعجب غیر قتل الحسین ظمآن یقصی عن المشرب ...
و کم قد بکینا علیه دماً بسُمر مُثَقَّفَة الأَکْعُب ...
وَکَمْ مِنْ سَوادٍ حَدَدْنا به و تَطویلِ شَعرٍ علی المنکب ...[۲]

شاهد بر سر بیت اخیر است که می‌گوید: چه بسیار که در عزای آن حضرت **سیاه پوشیدیم** و از اصلاح سر و روی پرهیز کردیم ...

در شعر و ادب تازی، بر جامهٔ سیاه عزایی که مصیبت زدگان در ماتم عزیزان

---

۱ . همان، ص ۳۷۷.

۲ . ادب الطف ...، سید جواد شبّر، همان، ۳۱۶/۱ ـ ۳۱۷. می‌دانیم که بنی عباس (البته ریا کارانه) به عنوان عزای شهیدان اهل بیت علیهم‌السلام جامهٔ سیاه می‌پوشیدند و محاسن سرو صورت را بلند می‌کردند.

خویش می‌پوشند فراوان اطلاق «ثوب حداد» شده است و اشارت به این معنی بویژه در مراثی سالار شهیدان حسین بن علی علیهما السلام مکرر در مکرر آمده است.

۱. شیخ لطف اللّه میسی عاملی ـ که مسجد شیخ لطف اللّه اصفهان به نام اوست ـ از فقهای معاصر شیخ بهائی، و معتمد وی بوده است. وی خطاب به هلال شهر محرم می‌گوید: از چه روی، گرفته و مکدّر می‌نمایی، چندانکه گویی جامهٔ حداد پوشیده‌ای؟ آیا تو نیز از قتل سبط پیامبر صلی الله علیه و آله مطلع شده و در سوگ وی سیاه برتن کرده‌ای؟!

أَهِلالَ شهرِ العشر مالك كاسفاً   حتى كأنك قدكسيت حداداً؟
أفهل علمت بقتل سبط محمد صلی الله علیه و آله   فلبست من حزنٍ عليه سواداً؟[۱]

۲. شیخ زین الدین، نوهٔ صاحب معالم و حفید شهید ثانی، عالم برجسته و وارستهٔ عصر صفوی است که در ۱۰۶۴ ق درگذشته است. او در قصیده‌ای گوید: من برفقد جوانی نمی‌گریم ... بلکه گریهٔ من بر مصیبت بزرگی است که دل خلیل صلی الله علیه و آله و قلب بتول علیها السلام را از آتش اندوه پرساخته و به رنج و تعب افکنده است. مصیبتی که اشک از هر دیده‌ای روان ساخته و از سوز وگداز آن، اسلام ـ این آئین هدایت ـ جامهٔ حداد پوشیده است.

لست ابكى لفقد عصر شباب ...
بل بكائى لأجل خَطبٍ جليل   اضرم الحزن فى فؤاد الخليل
و رمى بالعناء قلب البتول   و أسالَ الدُّموع كلَّ مسيل
فتردّى الهدى بثوب الحداد[۲]

۳. آیة اللّه سید محمد جواد عاملی صاحب مفتاح الکرامه (متوفی ۱۲۲۶)، فقیه برجسته و شهیر قرن ۱۳، پس از اشاره به حوادث جانسوز کربلا و اسارت آل‌اللّه،

---

۱. همان، ۳۴۸/۹.

۲. همان، ۱۱۰/۵.

می‌گوید: نور خدا رخ در نقاب خاک برده و ضروری است که جهان جامهٔ حداد پوشد:

أبکی و ما فی العمر مایسع البکا   فالحزن أن أبکی الحسین لتغفرا
هذا الحسین ابن النبی و سبطه   امسی طریحاً فی الطّفوف معفّرا
هذی بنات محمد صلی الله علیه و آله و وصیّه   امست سبایا ضائعات حسرا ...
لو أنّ فاطمة تشاهد ماجری   أجرت من الآفاق دمعاً احمرا
فلتلبس الدنیا ثیاب حدادها   فالنور، نوراللّٰه، غُیِّبَ فی‌الثَّری[1]

۴. شیخ نصراللّه یحیی (متوفی ۱۲۳۰) سخن از اشک خونین آسمان و فرشتگان، گرفتگی چهرهٔ افق، و جامهٔ حداد پوشیدن زمین در ماتم سالار شهیدان علیه‌السلام رانده است:

بکت السماء دماً و املاك السماء   تبکی له من فوق سبع شدادها
و اغبرّت الآفاق من حزنٍ له   و الأرض قد لبست ثیاب حدادها
رزءٌ یقلّ من العیون له البکاء   بدمائها و بیاضها و سوادها[2]

۵. حاج سلیمان عاملی (متوفی ۱۲۷۲)، از اهل خیر و صلاح و کمک کنندگان به طلاب جنوب لبنان، در وصف عاشورا گوید: روزی است که مبانی دین در آن روز متزلزل شده و ارکان بلندش شکسته و منهدم گردید؛ زمینها (ی هفتگانه) بیتاب و مضطرب گشتند و ام القری ـ مکّه ـ جامهٔ حداد پوشید. فاجعهٔ بزرگی که ملائکهٔ آسمان از آن به گریه افتادندو خورشید و ماه تابان بر اثر آن تیرگی پذیرفتند.

هَلَّ المحرَّمُ فاستهلّ مکدّرا   قد اوجع القلب الحزین و حیّرا
و ذکرت فیه مصاب آل محمد صلی الله علیه و آله   فی کربلا فسلبت من عینی الکری
یومٌ مبانی الدین فیه تزلزلت   وانهدّ من ارکانها عالی الذّری
وارتجّت الأرضون من جزعٍ، و قد   لبست ثیاب حدادها ام القری

۱. همان، ۱۷۱/۶.
۲. همان، ۱۸۴/۶.

خَطْبٌ له تبکی ملائکة السماء والشمس والقمر المنیر تکوّرا[۱]

۶. مرحوم آقا شیخ عبدالصمد تبریزی خامنه‌ای، امام جمعهٔ ادیب و دانشور خامنه در عصر ناصرالدینشاه، در قصیده‌ای که به مناسبت پایان یافتن ایام عزاداری محرم و صفر و فرا رسیدن عید میلاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله سروده، می‌گوید: ای‌کسی که در ماه محرم جامهٔ سیاه اندوه (ثوب حداد) پوشیده‌ای ، آن را از تن درآورکه ماه ربیع الأول فرا رسید؛ ماهی که در آن شخصیتی پای به جهان گذاشته است که با ولادتش ایوان کسری شکاف برداشت و شکست و پادشاهان جهان در برابر او سرخم کردند.

یا لابساً ثوب الحداد محرّما اِنْزِع، فقد وافَی الربیعُ الأول
شَهرٌ تَوَلَّدَ فیه من کسرت به ایوان کسری و الملوك تذلّلوا[۲]

۷. و بالأخره شیخ جعفر نقدی ـ فقیه، ادیب و شاعر مشهور عصر اخیر ـ در رثای سالار شهیدان علیه السلام گوید: با سقوط آن حضرت از صدر زین برخاک کربلا، هفت آسمان از افق بر زمین افتاد، ماه رخ در نقاب خاک کشید، و خورشید تابان در فقد آن امام همام، جامهٔ حداد پوشید:

وَهَوىٰ علیه السلام عَلىٰ وَجهِ الصَّعیدِ فَقَدْ هَوَتْ مِن اُفْقِها لِلأَرضِ سَبْعٌ شِداد
بَدرٌ تکوّر فِی الثّری ، وَلِفَقْدِه شمسُ الضُحی لَبِسَتْ ثیابَ حِداد[۳]

---

۱. همان، ۶۵/۷.

۲. **علماء معاصرین**، واعظ خیابانی (کتابفروشی اسلامیه، تهران، رمضان ۱۳۶۶ ق) ص ۳۴۹. اعتماد السلطنه در باب شخصیت علمی و ادبی مرحوم آقا شیخ عبدالصمد می‌نویسد: «میرزا عبدالصمد خامنجی استاد ادب است و حجت لغت عرب. شعر را با طبعی مستقیم و قریحه‌ای بس صحیح و سلیم و موزون می‌سازد» (**المآثر و الآثار**، به کوشش ایرج افشار، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۶۳ ش، ۲۹۷/۱).

دیوان مرحوم آقا شیخ عبدالصمد، اخیراً به همت حضرت آیةالله حاج شیخ جعفر سبحانی و با مقدمهٔ ممتّع ایشان، به زیور طبع آراسته شده است.

۳. علماء معاصرین، همان، ص ۱۳۹.

و نیز گوید:

فَعَلیٰ جَمیعِ بَنِی الْـهُدیٰ أَنْ یَـلْبَسُوا   فی یـوم مَـصْرَعِهِ ثـیابَ حِـداد[۱]

شواهد ادبی فوق ـ که همه، سرودهٔ ادیبان لغت شناس و تازی سُراست ـ بخوبی نشان می‌دهد که فرهنگ و ادب عربی، در طول تاریخ، جامهٔ سیاه را ثوب حداد و لباس عزا می‌شناخته است.

لغت شـناسان، «حَـدَّتْ» و «اَحَـدَّتْ» را بـا «تَسَـلَّبَتْ»، مـرادف و هـم مـعنی شمرده‌اند. ببینیم «تَسَلُّب» و لغات همخانوادهٔ آن در زبان عربی به چه معناست و رابطهٔ آن با سیاهپوشی چیست؟

پ ـ سِلاب، سُلُب، تَسَلُّب، مُسَلِّب، متسلّب

سِلاب، که جمع آن سُلُب می‌شود، جامهٔ سیاهی است که در عزا و ماتم به کار می‌رود و به قول برخی از لغویّین، پارچه یا لباس سیاهی است که زنان عزادار سر خود را با آن می‌پوشانند. تسلّب (یا تسلیب) نیز از همین مادّه، و به معنی پوشیدن جامه‌های مشگین عزا (سُلُب) است. به اظهارات لغت شناسان چیره دست و کهن در این زمینه توجه کنید:

خلیل بن احمد، ادیب و لغت شناس مشهور شیعی در قرن ۲ هجری، تسلب و إحداد را هم معنی می‌شمارد: «إمـرأة مسـلّب: سَـلَّبَت عـلی زوجـها او غـیره، ای مُحِدّ».[۲] اسحاق فـارابـی (مـتوفی ۳۵۰) مـی‌نویسد: «السِّـلاب: واحـد السُّـلُب،

---

۱. ادب الطف ... ، همان، ۱۰/۰۷ ابو فرح بن میسره نیز در رثای صاحب بن عبّاد می‌گوید: فقل للدهر انت اُصِبْتَ فَالْبَسْ * بِرَغْمِك دُونَنا ثَوْبَیْ حِداد (یتیمة الدهر ... ، ثعالبی، تـحقیق: مـحمد مـحیی الدیـن عبدالحمید، همان، ۳/۲۸۰).

۲. **کتاب العین**، ابو عبدالرحمن خلیل بن احمد فراهیدی، تـحقیق: دکـتر مـهدی مـخزومی و دکـتر ←

وهی ثیاب المأتم السود».[۱] یعنی سِلاب، مفرد سُلُب، جامه‌های سیاه ماتم را گویند. مقائیس اللغه (مربوط به همان قرن) آورده است: «تسلّبت المرأة مانند اَحَدَّت است. گروهی گویند: تَسَلَّبت، از مادهٔ سُلُب به معنی لباسهای سیاه است ... لبید [شاعر مشهور عرب]گوید: [يَخْمِشْنَ حُرَّ اَوْجُهٍ صِحَاح] فی السُّلُبِ السود و فِی الأَمساحِ (آن زنان، در حالیکه لباسهای سیاه ماتم و جامه‌های زبر موبین برتن کرده بودند، گونه‌های زیبای خویش را با ناخن خراشیدند). بعضی از لغویین قائلند که فرق میان احداد و تسلّب در آن است که احداد، تنها در عزاداری بر مرگِ شوی به کار می‌رود و تسلّب، عزاداری بر غیر همسر را نیز شامل می‌شود».[۲]

جوهری (متوفی ۳۹۳ ق) نیز در صحاح گفتاری مشابه فوق دارد.[۳] ثعالبی، لغت‌شناس قرن پنجم، در بیان سیاهی اشیای مختلف، می‌نویسد: «السِّلاب: الثوب الأسود تلبسه المرأة فی حدادها».[۴] یعنی، سلاب، جامهٔ مشکینی است که زن در عزای (شوی) خویش می‌پوشد. همو در جای دیگر می‌گوید: «به جامه، سِلاب گفته نمی‌شود مگر زمانی که رنگ آن سیاه بوده وزن در عزای خویش پوشد» و بعد شعر لبید را شاهد می‌آورد.[۵] صاحب بن عباد (متوفی ۳۸۵ ق) در المحیط

← ابراهیم سامرائی (افست منشورات دارالهجرة، قم ۱۴۰۵ ق) ۲۶۱/۷. نیز ر.ک: **ترتیب کتاب العین للخلیل**، اعداد و تقدیم و تعلیق: شیخ محمد حسن بکائی (مؤسسة النشر الأسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المقدسه، محرم ۱۴۱۴) ص ۳۸۲.

۱ . **دیوان الأدب**، ابو ابراهیم اسحاق بن ابراهیم فارابی، ۴۵۳/۱.

۲ . **معجم مقائیس اللغة**، ابو حسین احمد بن فارس بن زکریا، تحقیق و ضبط : عبدالسلام محمد هارون (داراحیاء الکتب العربیة، قاهره ۱۳۶۸ ق) ۹۳/۳.

۳ . **الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة**، اسماعیل بن حماد جوهری، تحقیق: احمد عبدالغفور عطار، (دارالعلم للملایین، طبع ۴، بیروت ۱۹۹۰ م) ۱۴۸/۱ ـ ۱۴۹.

۴ . **فقه اللّغة و سرّالعربیة**، ثعالبی (دار الباز للنشر و التوزیع، عباس احمد الباز، مکه) ص ۷۴.

۵ . **فرائد اللغة**، لامنس یسوعی (بیروت ۱۸۸۹ م) ج ۱ (فی الفروق) ص ۱۲۸، ذیل عنوان «السِّلاب و السِّجلاّط».

فی اللغة[۱] و همچنین فیروز آبادی (متوفی ۸۱۶ یا ۸۱۷ ق) در قاموس، و شارح قاموس: سید محمد مرتضی حسینی زبیدی (متوفی ۱۱۹۶) نیز ویژگی سلاب را در رنگ سیاه و استعمال آن در مراسم عزا شناخته‌اند.[۲] در تاریخ آمده است که سلیمان بن ابی‌جعفر (عموی هارون الرشید) در تشییع پیکر پاک امام هفتم علیه‌السلام متسلّب و مشقوق الجَیْب، شرکت کرد. مرحوم مجلسی پس از ذکر این گزارش تاریخی، در شرح الفاظ آن می‌نویسد: «السلب: خلع لباس الزینة و لبس اثواب المصیبة».[۳]

جاراللّٰه زمخشری (۴۶۷ ـ ۵۸۳) در «الفائق فی غریب الحدیث»، ابو الفرج ابن‌جوزی (۵۱۰ـ۵۹۷) در «غریب الحدیث»، ابن اثیر (۵۴۴ـ۶۰۶) در «النهایة فی غریب الحدیث و الأثر»، و ابن منظور (۶۳۰ ـ ۷۱۱) در «لسان العرب»، افزون بر آنچه که فوقاً در باب سِلاب و تسلّب خواندیم، نکتهٔ اضافه‌ای دارند که در ارتباط با مباحث آتی این دفتر، جالب توجه و دقت است.

نکتهٔ مزبور، ذکر احادیثی حاکی از تسلّب و سیاهپوشی زینب (دختر ام سلمه، ربیبهٔ پیامبر، و خواهر زادهٔ دختری حمزه) و نیز اسماء بنت عمیس (همسر جعفر

---

۱ . **المحیط فی اللغة،** صاحب بن عبّاد، تحقیق: شیخ محمد حسن آل یا سین (عالم الکتب، بیروت ۱۴۱۴ ـ ۱۹۹۴)، ۳۲۷/۸: و امرأة مُسَلِّب، و قد تسلّبت علی زوجها. والسلاب السواد تلبسه المرأة اذا احدّت علی زوجها، و جَمعُها سُلُب، و هو ایضاً خرقةٌ سوداء کانت المرأة تغطّی رأسها فی المأتم. و نیز در همین کتاب (۳۰۶/۲): و احدّت المرأة علی زوجها فهی مُحِدّ، وحدّت فهی حادّ، و هوالتسلّب علی زوجها بعد موته.

۲ . زبیدی در تاج العروس (که شرح قاموس فیروز آبادی است) آورده است: (و سَلِبَ کفَرِحَ: لبس السلاب، و هی الثیاب السود) تَلبَسُها النساء فی المأتم (ج) سُلُب (ککتب). و الذی فی التهذیب: السلاب، ثوبٌ اسود تغطّی به المحدّ رأسَها و فی الروض الأنف: السلاب، خرقةٌ سوداء تلبسها الثّکلی← **تاج العروس من جواهر القاموس،** سید محمد مرتضی حسینی زبیدی، تحقیق: عبدالکریم غرباوی، دارالهدایة، بیروت ۱۳۸۶ ق ـ ۱۹۸۶ م ، ۷۲/۳ ـ ۷۳.

۳ . بحارالانوار، همان، ۲۲۸/۴۸.

طیار، و خواهر زن پیامبر و حمزه) در سوگ حمزه و جعفر است.

زمخشری ـ ادیب و مفسّر مشهور قرن ۵ و ۶ هجری ـ می‌نویسد:

[زینب] دختر ام سلمه بر حمزه ـ که رضوان خدا بر آنها باد ـ سه روز گریست و تسلّب کرد. سپس رسول خدا ﷺ وی را فرا خواند و به وی فرمان داد که بر موی خویش شانه زند و سرمه در چشم کشد.

تَسَلَّبَت، یعنی سِلاب پوشید و سِلاب، جامهٔ سیاهی است که زن عزادار بر تن می‌کند و بنا به قولی، پارچهٔ سیاهی که سر خویش را با آن می‌پوشاند. جمع سِلاب، سُلُب می‌شود. ضمرة بن ضمره می‌گوید:

هل تَخْمِشَن ابلی علیّ وجوهَها او تعصبنّ رؤوسَها بِسِلاب؟!

یعنی: آیا شترانم در مرگ من روی می‌خراشند یا سِلاب بر سر می‌بندند؟![1]

ابن جوزی ـ محدث دیگر قرن ۶ ـ ضمن تفسیر مشابهی از واژهٔ «تسلّب» (با استناد به گفتهٔ لغت شناسانی چون ازهری و ابوعبید) نقل می‌کند که چون جعفر طیّار به شهادت رسید پیامبر به همسر وی (اسماء) فرمود: سه روز تسلّب کن.[2]

---

۱ . **الفائق فی غریب الحدیث،** جاراللّه زمخشری، تحقیق: علی محمد بجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم (دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، طبع ۳، ۱۳۹۹ ـ ۱۹۷۹) ۱۹۲/۲: بکت بنت امّ سلمة علی حمزة ـ رضی‌اللّه عنهما ـ ثلاثة ایام و تسلّبت؛ فدعاها رسول‌اللّه ﷺ فأمرها أن تَنَصّیٰ و تکتحل. تسلّبت: لبست السِلاب و هو سوادُ المُحِدّ. و قیل: خرقة سوداء کانت تُغَطّی رأسَهابها، والجمع سُلُب؛ قال ضمرة بن ضمرة:

هل تَخْمِشَن ابلی علیّ وجوهها او تَعْصِبَنّ رؤوسَها بسلابٍ؟!

۲ . **غریب الحدیث،** ابو الفرج ابن جوزی، اخراج و تعلیق: دکتر عبدالمعطی امین قلعجی (دارالکتب العلمیة، بیروت ۱۴۰۵ ـ ۱۹۸۵) ۴۹۰/۱ ـ ۴۹۱:

و لمّا اصیب جعفر قال رسول اللّه لأسماء تسلّبی ثلاثاً. قال الأزهری: أی اَلبسی ثیاب الحداد السود. قال ابو عبید: السُلُب الثیابُ السود التی یلبسها النساء فی المآتم؛ واحدها سلاب.

ابن اثیر ـ مورخ، محدث و لغوی مشهور همان قرن[۱] ـ و در پی او ابن منظور (مورخ و محدث قرن بعد) ذیل عنوان «سلب»، به هر دو حدیث اشاره کرده‌اند که از آن میان، کلام ابن منظور را ـ که مفصلتر بوده، و گفتار ابن اثیر را نیز در بر دارد ـ می‌آوریم:

سِلاب و سُلُب، جامه‌های سیاهی است که زنان در عزا پوشند، و مفرد آن سَلَبه است. سَلَّبَتِ المرأةُ زمانی گفته می‌شود که زن عزادار بوده و لباس سیاه ماتم پوشیده باشد. به چنین زنی مسلِّب گویند. تَسَلَّبَت یعنی سِلاب (جامه‌های سیاه ماتم) پوشید. لبید می‌گوید: یخمشن ... [معنی این بیت قبلاً گذشت].

در حدیث، از اسماء بنت عمیس [همسر جعفر طیار علیه‌السلام] نقل شده است که می‌گوید: «زمانی که جعفر به شهادت رسید رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به من فرمود سه روز تسلّب کن و پس از آن، هر چه خواهی انجام ده». تسلّب کن یعنی جامه‌های سیاه عزا بپوش که همان سِلاب باشد. تسلّبت المرأة زمانی است که زن سِلاب (جامهٔ سیاهی که زن عزادار سر خویش را با آن می‌پوشد) بر تن کند و در حدیث [دختر] ام سلمه آمده است که وی در سوگ حمزه سه روز گریست و سِلاب پوشید.

لحیانی گفته است: مسلِّب، سَلیب، و سَلوب، به زنی گفته می‌شود که شوهر یا یکی از بستگان نزدیکش مرده و در عزای آنها تسلّب کرده باشد. و تسلّبت المرأة آنجاست که زن عزا گرفته باشد.[۲]

---

۱ . **النهایة فی غریب الحدیث و الأثر**، ابن اثیر، تحقیق: محمود محمد طناحی و طاهر احمد زاوی (افست مؤسسهٔ مطبوعاتی اسماعیلیان، طبع ۴، قم ۱۳۶۴ ش) ۳۸۷/۲:

سلب: فیه [ای فی الحدیث] «أنه قال لأسماء بنت عمیس بعد مقتل جعفر: تسلّبی ثلاثاً ثم اصنعی ما شئت»، ای البسی ثوب الحداد و هو السِّلاب، والجمع سُلُب. و تسلّبت المرأة اذا لَبِسَتْه و قیل هو ثوبٌ اسود تغطّی به المُحِدّ رأسَها.

۲ . لسان العرب، همان، ۳۱۸/۶:

←

توجه به مفهوم لغوی واژه‌های سه گانهٔ فوق (**مِئلاة**، مآلی، **حِداد**، اِحداد، حادّ، محدّ، **سِلاب**، سُلُب، تسلُّب، مُسَلِّب، و متسلِّب)، و دقت در گفتار لغت شناسان و محدثان مشهور در تفسیر و توضیح این واژه‌ها، بروشنی نشان می‌دهد که عزاداری و سوگواری در میان اعراب (و از آن جمله: در حجاز و عراق، مهد زندگی خـاندان پیامبر) با جامهٔ سیاه صورت می‌گرفته است.

نتیجهٔ دیگری که از مباحث فوق می‌گیریم آن است که: هرجا، در تاریخ و حدیث و سیره و ادب عربی، تعابیری همچون ثوب المُصاب، ثوب الحداد، لباس الحزن، ثیاب الحداد، ثیاب الحزن، ثیاب الأسی، اثواب الحزن، اثواب المصیبة، و اثواب الأحزان، به کار رفته، منصرف به لباس سیاه عزا است.

بررسی شواهد تاریخی این امر در زندگی پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان مکرّم آن حضرت، مبحث فصل آتی را تشکیل می‌دهد.

← و السِّلاب والسُّلُب: ثیابٌ سودٌ تَلْبَسُها النساء فی المأتم، واحدُها سَلَبة. و سَلَّبَتِ المرأة، و هی مُسَلِّبٌ اذا کانت مُحِدّاً تَلْبَسُ الثیابَ السّودَ للحِداد. و تَسَلَّبَت: لَبِسَتِ السِّلابَ، و هی الثیابُ المأتم السود. قال لبید.

یَـخْمِشْنَ حُـرَّ اَوْجُـهٍ صِـحاح   فِی السُّلُبِ السودِ، و فـی الأَمْسـاح

و فی الحدیث عن اسماء بنت عمیس: أنّها قالت لمّا أُصیبَ جعفرٌ اَمَرَنی رسولُ اللّٰه صلی‌الله‌علیه‌وآله فقال: تَسَلَّبی ثلاثاً، ثم اصْنَعی بَعدُ ما شِئتِ؛ تَسَلَّبی اَیْ أَلْبِسی ثیابَ الحِدادِ السّودِ، و هی السِّلابُ. و تَسَلَّبَتِ المرأةُ اذا لَبِسَتْه، و هو ثوبٌ اسودُ تُغَطّی به المُحِدّ رأسَها.

و فی حدیث [بنت] ام سلمة : أنّها بَکَتْ علی حَمزَه ثلاثة ایامٍ و تَسَلَّبَتْ.

و قال اللّحیانی :المسلِّب و السَّلیب و السَّلوب : التی یموت زوجُها او حَمیمها فَتَسَلَّبُ علیه. و تسلَّبت المرأة اذا احدّت.

فصل ششم:

سیاهپوشی در سوگ آل الله؛ رسم جاری اهل بیت علیهم السلام و دوستان آنان در تاریخ

زمانی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، زنان بنی هاشم لباسهای سیاه و جامه‌های زبر موبین پوشیدند... و پدرم برای آنان غذا درست می‌کرد.

فرزند امام سجاد علیه السلام

سیاهپوشی عرب در مکه و مدینه و بصره و بغداد و شام ومصر را ـ در ایام عزا ـ دیدیم. به‌گواهی تاریخ و شعر و حدیث و لغت، سیاهپوشی (و نیز خشن پوشی) در سوگ شهدای اهل البیت علیهم السلام بویژه سالار شهیدان علیه السلام رسم و سیرهٔ جاری خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و دوستان آنان بوده واین بیت شریف، در ایام عزا، به رسم معمول در میان عرب تأسّی می‌جسته است. قدیمترین موردی که تاریخ اسلام از سیاهپوشی بر شهدای اهل البیت یاد می‌کند (در حدود تتبع ما) سیاهپوشی دختر امّ سلمه و زنان انصار در سوگ حمزه علیه السلام و شهیدان اُحُد، و پس از آن سیاهپوشی اسماء بنت‌عمیس در عزای همسر خویش (جعفر طیار علیه السلام) پس از جنگ مؤته است.

با یک تذکر، توجه شما را به موارد مختلف سیاهپوشی در عزای شهیدان آل‌الله علیهم السلام جلب می‌کنیم:

*** تذکر:**

نقلها وروایات تاریخی زیر که در مجموع، نشانگر رسم و سیرهٔ مزبورند البته از حیث «قوّت سند» و «وضوح دلالت» در یک رتبه نبوده وبا هم تفاوتهایی دارند؛ امّا صرف نظر از اینکه پاره‌ای از آنها (همچون حسنهٔ محاسن برقی) سنداً و متناً قابل

استناد واحتجاج مستقل فقهی است، ملاحظهٔ مجموع آنها (به نحوی روشن و اطمینان بخش) معلوم می‌دارد که خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در سوگ شهدای خویش لباس عزا می‌پوشیده‌اند و رنگ این لباس نیز سیاه بوده است. بر این اساس، داوری در باب وجود چنین سیره‌ای، منوط به ملاحظهٔ جمیع شواهد تاریخی‌یی است که ذیلاً خواهد آمد.

۱. سیاهپوشی در سوگ حمزه علیه‌السلام

جنگ احد، یکی از جنگهای بسیار مهم عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است که پس از پیروزی گذرای اوّلیّه، به شکست فاحش مسلمین انجامید و ۷۰ کشته از سپاه اسلام برجای گذاشت و حتی وجود نازنین پیامبر نیز آسیب دید. یکی از شهدای این جنگ، حمزه (عموی پیامبر، و سردار رشید و شجاع و جان برکف اسلام) بود که به طور غافلگیرانه، با زوبین یک غلام سیاه حبشی به نام وحشی، از پای درآمد و پس از شهادت به دست هند (همسر کینه توز ابوسفیان) به فجیعترین وضع مُثله شد. شهادت ۷۰ تن از مجاهدین مسلمان، خصوصاً شهادت فجیع و دردناک حمزه، بر جامعهٔ اسلامی و در رأس آنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بسیار گران آمد و به خشم و اندوه شدید آنان انجامید. سخن رسول گرامی اسلام پس از بازگشت به مدینه که: «**لکن حمزة لابواکی له**» (حمزه، گریه کن ندارد) و همّت گروه انصار به گریه و نوحه بر حمزه و باقی ماندن این رسم در مدینه[۱] مشهور تاریخ است.

در بحبوحهٔ جنگ احد، زمانی که (به توطئهٔ دشمن) شایعهٔ شهادت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر سر زبانها افتاد و به گوش زنان انصار در مدینه رسید، آنان (بنا به نقل امام صادق علیه‌السلام) رویْ خراشیدند، گیسوان افشان کردند، موی از پیشانی کندند، گریبان چاک دادند و آب و نان را در سوگ پیامبر برخویش حرام کردند. تا اینکه پیامبر به مدینه بازگشت و با آنان به نیکویی سخن گفت و فرمان داد که به منازل خویش

---

۱. وسائل الشیعة، همان، ۹۲۴/۲.

بازگردند...[۱]

در پایان جنگ نیز، که شکست مسلمین و شمار کشته‌ها معلوم شد، اندوهی ماندگار مدینه واُحُد را فرا گرفت و ، آن گونه که از اشعار و مراثی وقت بر می‌آید، زنان مسلمان در عزای حمزه ومصعب بن عمیر و دیگر شهدای احد اشک ریختند، گیسو پریشان کردند و جامهٔ سیاه پوشیدند.

حسّان بن ثابت انصاری ـ شاعر مشهور عصر پیامبر صلی الله علیه و آله ـ در رثای حمزه و دیگر شهیدان جنگ احد، چکامه‌ای سخت جانسوز دارد. وی در آن چکامه، خطاب به مَیّ [نام یکی از بانوان مشهور در عرب] می‌گوید:

یا مَيَّ قومي فاندُبِنْ — بسُحيرة شَجْوَ النَوائح ...
المُعوِلات الخامِشا — ت وجوهَ حُرّاتٍ صحائح
وكأنّ سَيلَ دُموعها الـ — أنصاب تُخْضَبُ بالذّبائح
يَنْقُضْنَ اَشعاراً لهنّ — هناک بادية المسائح ...
يبكين شَجْواً مُسْلِبا — تٍ كَدَّحَتْهُنَّ الكَوادِح ...[۲]

ای مَی، برخیز و در سحرگاهان، آن گونه که زنان اندوهگین نوحه سرایی می‌کنند، زاری کن؛ زنانی که باصدای بلند گریسته وگونه‌های خویش را [با ناخن] می‌خراشند و شدت جریان اشک برگونه‌هاشان یادآور سنگهایی است که از خون گوسفندان ذبح شده رنگین است؛ زنانی که گیسوان خویش را پریشان کرده ... **جامهٔ سیاه پوشیده،** از روی اندوه اشک می‌ریزند ومصائب روزگار آنان را بشدت آزرده ساخته است...

---

۱ . **الروضة من الكافی**، کلینی، تصحیح و مقابله و تعلیق: علی اکبر غفاری (دارالکتب الاسلامیه، طبع ۲، تهران ۱۳۸۹ ق ـ ۱۳۴۸ ش) ص ۳۲۲.

۲ . سیرهٔ ابن هشام، همان، ۳/ ۱۵۹ ـ ۱۶۰ و نیز ر.ک، **البداية و النهاية**، ابن کثیر دمشقی، تدقیق اصول و تحقیق: دکتر احمد ابوملحم و دکتر علی نجیب عطوی، دارالكتب العلمية، ط ۱، بیروت ۱۴۰۵ ـ ۱۹۸۵، ۵۹/۴. عبارت ابن‌کثیر در بیت اخیر چنین است: یبکین شجو مسلّبات ...

ضرار بن خطاب نیز با اشاره به کشتگان احد می‌گوید:

... قَتْلَی کرامٌ بـنو النـجّار وَسْـطهم   و مـصعبٌ مـن قَـنانا حـوله قِـصَد

و حَمزةُ الْقَرْم مـصروعٌ تُـطیف بـه   ثَکْلَی و قد حُزَّ منه الانفُ و الکبِدُ...

تـبکی عـلیهم نسـاءٌ لا بَـعُولَ لهـا   من کل سـالبةٍ اثـوابُـها قِـدَدٌ ...(۱)

کشتگان گرامی وارجمندی که در میان آنها بنی نجّار قرار دارند، و بالاتر از همه مصعب، وگرد وی استخوانهای شکسته شده؛ و حمزهٔ بزرگ، که به خاک افتاده بینی و جگرش را بریده‌اند و زنان عزیز از دست داده گرد پیکرش می‌چرخند... زنان شویْ مرده، که **لباس سیاه پوشیده** و جامه‌های خویش را چاک داده‌اند، بر آن کشتگان زاری می‌کنند...

در چنین فضای سوزآگینی بود که به نوشتهٔ زمخشری، ابن اثیر و ابن منظور -که کلامشان در فصل پیش گذشت ـ زینب (دختر امّ سلمه، و ربیبهٔ پیامبر) در عزای حمزه سه روزگریست و **سیاه پوشید** وپس از آن رسول خدا به وی فرمود از حال عزا بیرون آید و بر موهای خویش شانه زند و سرمه در چشم کشد.

* *

در منابع شیعی، به آنچه که مستقیماً بر سیاهپوشی دختر ام سلمه در سوگ حمزه دلالت کند برنخوردیم (ناگفته پیدا است که، گذشته از کامل نبودن تتبع ما، چنانکه اهل فن می‌دانند پاره‌ای از احادیث شیعه مع الاسف، به علل سیاسی یا غیرآن، در طول تاریخ پر مخاطرهٔ اسلام از بین رفته و مفقود شده است. و چه بسا اگر همت بزرگانی چون علاّمه مجلسی به جمع و تدوین احادیث نبود، افسوس ما بر فقدان احادیث، دامنه و عمق بسیار بیشتری می‌داشت). امّا با توجه به آنچه که لغت‌شناسان بزرگ زبان عرب (هممچون محمد بن ابی بکر رازی و ثعالبی و جوهری و فیروزآبادی و زمخشری و ابن اثیر و ابن منظور) در باب مفهوم واژه‌های «حداد» و «سِلاب» آورده وآن دو را به معنی «جامه‌های سیاه ماتم» گرفته‌اند ونیز

---

۱. همان، ۳/ ۱۷۳ ـ ۱۷۴.

«تَسَلَّبَت» و «اَحَدَّت» را معناً متقارب بلکه متحد شمرده‌اند، می‌توان احادیث متعددی را که از طریق پیامبر و ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام نقل شده و مورد استناد فقهای شیعه در فتاوی قرار گرفته و حاکی از آن است که حِداد در عزای میت بیش از سه روز جایز نیست (جز برای زن در سوگ شوهر خویش)، به نحوِ کُلّی و کُبروی، مؤیّد و مُعاضد روایت منسوب به دختر ام سلمه شمرد. نظیر حدیث مشهور نبوی **«لا یحلّ لامرأة تؤمن بالله و الیوم الآخر أن تُحِدَّ علی میّت فوق ثلاث لیال الاّ علی زوج اربعة اشهر و عشراً»**[۱] که فقهای بزرگی چون شیخ در مبسوط، ابن ادریس در سرائر، و ابو الصلاح و سلاّر و ابن حمزه[۲] به آن استناد کرده و بر طبق آن فتوای داده‌اند و مضمون آن ـ به قول صاحب جواهر ـ در روایات ما فراوان آمده است.[۳]

روشنتر ازآن، این روایت امام صادق است که می‌فرماید: زن شوی مرده در ایام عدهٔ وفات شوهر خویش، نبایستی لباسهای رنگین بپوشد و سرمه در چشم کشد و بوی خوش استعمال کند و زینت نماید، **ولی اشکالی ندارد که لباسهای سیاهرنگ بپوشد:**

عن جعفر بن محمد علیه‌السلام أنه قال: لا تلبس الحادّ ثیاباً مصبغةً و لا تکتحل و لا تطیّب و لاتزیّن حتی تنقضی عدّتُها، و لابأس أن تلبس ثوباً مَصبوغاً بِسَواد.[۴]

---

۱ . **مستدرک الوسائل**، محدث نوری، تحقیق مؤسسهٔ آل البیت علیهم‌السلام لاحیاء التراث (ط ۳ ، بیروت ۱۴۱۱ ـ ۱۹۹۱) ۳۶۲/۱۵ : باب ۲۵ از ابواب عدد، حدیث ۹. و نیز ر.ک، وسائل الشیعة، همان، ۴۵۰/۱۵ ـ ۴۵۱ : باب ۲۹ از ابواب عدد، حدیث ۵ و ۶ ؛ تهذیب، همان، ۸/ ۱۶۰.

۲ . ر.ک، **المبسوط فی فقه الامامیة**، شیخ طوسی، تصحیح و تعلیق: محمد باقر محمودی (المکتبة المرتضویة، بی‌تا) کتاب عدد، فصل احداد، ۲۶۵/۵؛ **السرائر**، ابن ادریس (مؤسسهٔ انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم، ۱۴۱۰ ق) ۷۴۵/۲؛ **جواهر الکلام**، شیخ محمد حسن اصفهانی (داراحیاء التراث العربی، ط ۷، بیروت ۱۹۸۱) ۲۸۲/۳۲.

۳ . جواهر الکلام، همان، همانجا: ... مضمونه مقطوعٌ به فی نصوصنا.

۴ . دعائم الاسلام، همان، ۲۹۱/۲ . گفتنی است که فقهای بزرگ شیعه در بحث حداد (نظیر شیخ ←

۲. سیاهپوشی در سوگ جعفر طیار علیه‌السلام

جعفر بن ابی‌طالب و حمزه سیدالشهداء، دو تن از شاخصترین چهره‌های بنی‌هاشم در عصر پیامبرند که هردو نیز حیات پربار شان پایانی سرخ و خونین داشت. اندوه شدید پیامبر در سوگ آن دو، ونیز این سخن وی که به هنگام بازگشت جعفر از هجرت حبشه (پس از جنگ خیبر) فرمود: نمی‌دانم از بازگشت جعفر به مدینه خوشحالتر باشم یا از فتح (سرنوشت ساز) خیبر؛ اهمیت بسیار آن دو شخصیت بزرگوار را در چشم پیامبر و تاریخ اسلام نشان می‌دهد. چنانکه مولای متقیان نیز سالها بعد از آن تاریخ با اشاره به غصب حق خویش فرمود: اگر حمزه و جعفر حیات داشتند اینچنین حقم به تاراج نمی‌رفت ولی افسوس که آن دو رفتند و اینک ...!

باری، به شهادت تاریخ، پیامبر از شهادت جعفر در جنگ مؤته سخت اندوهناک

← طوسی در مبسوط، محقق در شرایع الاسلام، و فخر المحققین در ایضاح الفوائد) بر پایهٔ این روایت به عدم ممنوعیت سیاهپوشی زن در عدهٔ وفات فتوا داده‌اند.

عبارت شیخ طوسی را به عنوان نمونه می‌آوریم: و امّا الزینة الّتی تحصل بصبغ الثوب فعلی ثلاثة اضرب: ضربٌ یدخل علی الثوب لنفی الوسخ عنه کالکحل و السواد فلاتمنع المعتدة من لبسه لانّه لا زینة فیه و فی معناه الدیباج الاسود؛ و الثانی ما یدخل علی الثوب لتزیّنه کالحمرة و الصفرة و غیر ذلک، فتمنع المتعدة من ذلک لانّه زینة؛ و اما الضرب الثالث فهو ما یدخل علی الثوب و یکون متردداً بین الزینة و غیرها مثل أن یصبغ اخضر او ازرق، **فأن کانت مُشبعة تُضرب الی السواد لم تمنع منها** و ان کانت صافیة تضرب الی الحمرة منع منها و الزرقة کالخضرة... (المبسوط...، همان، ۲۶۴/۵ ـ ۲۶۵).

محقق نیز در شرایع می‌نویسد: یلزم المتوفی عنها زوجها الحداد و هو ترک ما فیه زینة من الثیاب و الادهان المقصود بها الزینة و التطیّب، **و لابأس بالثوب الاسود و الازرق لبعده عن شبهة الزینة (شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام،** محقق حلّی، تحقیق و اخراج و تعلیق: عبدالحسین محمد علی، دارالاضواء، ط ۲، بیروت ۱۴۰۳ ـ ۱۹۸۳، ۳۸/۳. برای عبارت فخر المحققین نیز ر.ک، **ایضاح الفوائد فی‌شرح القواعد،** طبع آیة اللّه سید محمود شاهرودی، ۳۵۲/۳).

شد و در سوگ وی، و یار همرزم و شهیدش: زید بن حارثه، بسیار گریست.[۱] نیز هچون پدری مهربان و دلسوز به خانهٔ جعفر رفت و بر سرکودکان یتیم وی دست نوازش کشید و ضمن تفقد از همسرش ـ اسماء بنت عمیس خثعمی ـ به دیگر زنان امر فرمود با خانوادهٔ جعفر همدردی کنند وبرای آنان غذا برند[۲] و در همینجاست که، بنا به نقل پاره‌ای از مورّخان و لغویین، به اسماء فرمود: **سه روز لباس سیاه ماتم بپوش** و پس از آن هرچه خواهی کن (یعنی خواهی بیرون آر، و خواهی باز هم بپوش).

کلام ابن جوزی، ابن منظور و ابن اثیر را قبلاً در این زمینه آوردیم و دیگر به تکرار آن نمی‌پردازیم. تنها می‌افزاییم که علاوه بر مآخذ فوق، منابع دیگر نیز همچون مسند احمد بن حنبل و المعجم الکبیر طبرانی بر این مطلب دلالت یا اِشعار دارند.

هیثمی (متوفی ۸۰۷ ق) در مجمع الزوائد آورده است:[۳]

از اسماء بنت عمیس نقل شده است که چون جعفر به شهادت رسید رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به خانهٔ من آمدند و فرمودند: سه روز تسلّب کن و سپس هرچه

---

۱ . وسائل الشیعة، همان، ۹۲۲/۲.

۲ . همان، ۸۸۸/۲ ـ ۸۹۰؛ و نیز: **جامع احادیث الشیعة** (تحت اشراف آیةالله بروجردی، مطبعهٔ علمیه، قم ۱۳۹۷ ق) ۴۶۴/۳، حدیث ۱ و ۲.

۳ . **مجمع الزوائد و منبع الفوائد**، حافظ نورالدین علی بن ابی‌بکر هیثمی، تحریر: عراقی و ابن حجر (دارالکتاب العربی، طبع ۲، بیروت ۱۴۰۲ق) ۱۶/۳ ـ ۱۷:

عن اسماء بنت عمیس قالت لما اصیب جعفر أتی النبی صلی الله علیه و[آله و] سلّم فقال تسلّبی ثلاثاً ثم اصنعی ما شئت و فی روایة عنها: قالت دخل علیّ رسول الله صلی الله علیه و [آله و] سلّم الیوم الثالث من قتل جعفر فقال لا تُحدِّی بعد یومک هذا. رواه کلّه احمد و رواه الطبرانی بعضه فی الکبیر، و رجال احمد رجال الصحیح.

و عن ام سلمة ـ رضی الله عنها ـ أن اسماء بکت علی حمزة و جعفر ثلاثاً فأمرها رسول الله ـ صلی الله علیه و [آله و] سلّم ـ أن ترقاء و تکتحل. رواه الطبرانی فی الکبیر، و فیه الحجاج بن ارطاة و فیه کلام، وبقیة رجاله رجال الصحیح.

خواهی انجام ده. و در روایتی دیگر از همو آمده است که ۳ روز پس از شهادت جعفر، پیامبر به خانهٔ من آمد و فرمود از امروز دیگر حِداد نکن.

کل روایت را احمد بن حنبل [در مسند][۱] و پاره‌ای از آن را طبرانی در معجم[۲] ذکر کرده‌اند و سلسله رجال مسند احمد، صحیح و معتبر است.

و از ام سلمه (رض) نقل شده که اسماء در سوگ حمزه و جعفر ۳ روز گریست و سپس پیامبر به او فرمود بر چشمش مرهم نهد و سرمه کشد (**فأمرها رسول الله صلی الله علیه [و آله] و سلم أن ترقأ و تکتحل**). این مطلب را طبرانی درمعجم کبیر خویش[۳] نقل کرده و رجال‌سلسلهٔ‌روایت او،جزحجاج بن

---

۱ . **مسند احمد بن حنبل**، طبع جدید مصحّح (مؤسسة التاریخ العربی، دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۱۲ ـ ۱۹۹۱) ۵۹۱/۷، حدیث ۲۶۹۲۲: حدثنا أبی ثنا ابو کامل ویزید بن هارون و عفان قالوا ثنا محمد بن طلحة ـ قال یزید فی حدیثه : ثنا الحکم، و قال عفان فی حدیثه: سمعت الحکم بن عقیبه ـ عن عبد الله بن شداد عن اسماء بنت عمیس قالت: «لما اصیب جعفر أتانا النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله فقال امّی البسی ثوب الحداد ثلاثاً ثم اصنعی ما شئت». قال عبدالله: و ثنا محمد بن بکار قال ثنا محمد بن طلحة مثله.

و نیز، ۵۱۳/۷، حدیث ۲۶۵۴۳: حدثنا عبد الله حدثنی أبی ثنا یزید قال: أنبأنا محمد بن طلحة قال ثنا الحکم بن عتیبة عن عبد الله بن شدّاد عن اسماء بنت عمیس قالت: «دخل علیّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم الیوم الثالث من قتل جعفر فقال لا تحدّی بعد یومک هذا».

۲ . **المعجم الکبیر**، طبرانی، تحقیق و تخریج احادیث: حمدی عبدالمجید سلفی (دار احیاء التراث العربی) ۱۳۹/۲۴ : حدثنا علی بن عبد العزیز ثنا حجاج بن المنهال و عاصم بن علی و احمد بن یونس قالوا ثنا محمد بن طلحة بن مصرف عن الحکم بن عتیبة عن عبد الله بن شداد بن الهاد عن اسماء بنت عمیس قالت: «لما اصیب جعفر امرنی رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلّم فقال تسلّبی ثلاثاً ثم اصنعی ماشئت» (در نسخهٔ فوق الذکر المعجم الکبیر، به جای «تسلّبی» «تسکنی» آمده که مسلماً غلط کتابتی یا مطبعی است و لذا تصحیح قیاسی شد).

۳ . المعجم الکبیر، همان، ۲۸۷/۲۳:

حدثنا الحسین بن العباس ثنا سهل بن عثمان ثنا ابو خالد الأحمر عن حجاج عن الحسن بن سعد عن عبد الله بن شداد عن ام سلمة: أن اسماء بکت علی جعفر او [کذا] حمزة ثلاثاً فأمرها رسول الله صلی الله علیه [و آله] و سلم أن ترقأ و تکتحل.

ارطاة که در وثاقت و اعتبارش حرف است، تماماً موثق و معتبرند.

رُقوء (مصدر رَقَأَ یَرْقَأ) به معنی قطع جریان اشک یا خون بوده و رَقوء، مرهمی است که بر زخم می‌نهند تا خون آن بند آید. طبیب را نیز به همین اعتبار، راقی گویند. نجاشی ـ شاعر مشهور امیرالمؤمنین ـ در چکامه‌ای که به مناسبت هنرنمایی اشعث در برهه‌ای از جنگ صفین دارد او را، در مصاف با دشمن، به ماری تشبیه می‌کند که زهر می‌پاشد و زهرش آنچنان قوی است که حتی اندکی از آن، طبیب (راقی) را ـ برای تهیهٔ پادزهر ـ کفایت می‌کند.

اَنتَ وَاللهِ حَيَّةٌ تَنْفُثُ السَّمَّ قَليلٌ فيها غِناءُ الرّاقي(۱)

می‌دانیم که گریهٔ شدید و مداوم، مایهٔ سرخی چشم شده و حتی ممکن است به پاره شدن مویرگها و آمدن خون از دیدگان بیانجامد. در اینجا نیز، مقصود از فرمایش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به اسماء (**ان ترقأ و تکتحل**) این بوده است که به اشک خویش در سوگ جعفر علیه‌السلام پایان دهد و بر چشمش مرهم نهد. بنا بر آنچه گفتیم، حدیث فوق، مؤید احادیثی است که از طریق اهل البیت علیهم‌السلام نقل شده و حاکی از اندوه و زاری شدید اسماء در شهادت جعفر، و نگرانی جدّی پیامبر از سلامت جسم او، و سفارش آن حضرت به اسماء مبنی بر پایان دادن به عزا و مداوای خویش پس از ۳ روز عزاداری است:

مؤلف کتاب «جعفریات»(۲) به اسناد خویش از امام سجاد علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: اسماء بنت عمیس برای ما نقل کرد: زمانی که خبر مرگ جعفر بن ابی‌طالب به مدینه رسید، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نزد من آمد و تسلیت گفت. سپس فرمود: ای اسماء، تو را قسم می‌دهم که بر چشمانت سرمه بکشی و دستهایت را زرد کنی.(۳) این واقعه

---

۱. **وقعة صفین**، نصربن مزاحم منقری، تحقیق و شرح: عبدالسلام محمد هارون (مطبعة المدنی، ط ۲، مصر ۱۳۸۲) ص ۴۰۹.

۲. **الجعفریات**، محمد بن محمد اشعث (دو جلد در یک مجلد، ۱۳۷۰ ق) ص ۲۱۰.

۳. ظاهراً مقصود حضرت، استعمال صبر زرد است. صَبِر یا صَبْر، عصارهٔ تلخ و بدبوی درختی ←

سه روز پس از رسیدن خبر مرگ (همسرم) جعفر بود و علت سفارش پیامبر نیز این بود که چشم آن حضرت به دیدگان من افتاد که از شدت گریه آسیب دیده بود و ترسید که مبادا نابینا گردم. لذا فرمان داد که سرمه بر چشم کشم و نیز با مشاهدهٔ خشکی زدگی و تَرَک خوردنِ دستهایم فرمود که آنها را زرد کنم [ظاهراً ترک خوردن پوست دستها نیز به علت زدن مداوم آنها برروی هم یا بر سروسینه در هنگام عزاداری بوده است].

روایت‌دیگر از«دعائم الاسلام» است که‌ازامام حسین‌علیه‌السلام نقل می‌کنداسماء بنت عمیس گفت: زمانی که خبر مرگ جعفر رسید، پیامبر به آثاری که ازگریه در چشمانم ظاهر شده بود نگریست و ترسید که نور چشمم را از دست بدهم؛ نیز به دستهای من نگریست که تَرَک تَرَک شده بود. پس مرا در مرگ جعفر تسلیت گفت و فرمود: تو را قسمت می‌دهم ای اسماء که سرمه در چشم کشی و دستهایت را زرد کنی.(۱)

۳. سیاهپوشی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در آستانهٔ رحلت

تاریخ اسلام، در زمان حیات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ـ افزون بر آنچه گفتیم ـ از یک سیاهپوشی دیگر نیز یاد می‌کند، و آن، سیاهپوشی خود آن حضرت در آخرین روز زندگی است.

← است که به هندی ایلوا می‌گویند و دارای انواع گوناگون است. نوع اعلا و مرغوب آن «یمنی» به رنگ زرد مایل به سرخی، ونوع متوسط آن «عربی» (مایل به زرد) و نوع مادون متوسط آن «فارسی» (سیاه) می‌باشد. اکتحال و سرمه کشیدن آن، مایهٔ تقویت نور چشم بوده و افزون برآن، برای التیام زخمها و شکستگیها به کار می‌رود (ر.ک، لغتنامهٔ دهخدا، ذیل واژهٔ صبر).

در کلام حضرت، احتمال دیگری نیز می‌رود: احمد بن محمد قسطلانی، در شرح روایتی از زینب بنت ابو سلمه، که می‌گوید امّ حبیبه (دختر ابو سفیان) ۳ روز پس از مرگ پدر برای آنکه از حداد به درآید برگونه‌ها و دستهایش «صفره» مالید، صفره را نوعی عطر دانسته که در آن زردی است (ر.ک، ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری، همان، ۳۹۷/۲).

۱ . دعائم الاسلام، همان، ۲۹۱/۲ ـ ۲۹۲.

ابو جعفر محمد بن حسن صفار قمی، از اصحاب امام عسکری علیه‌السلام، در کتاب مشهور خویش: بصائرالدرجات (کبیر) روایات گوناگونی را آورده است که بر اساس آنها، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در بستر بیماری (بیماری یی که به مرگ آن حضرت انجامید)، هزار باب علم به علی علیه‌السلام آموخت که هریک، خود کلید هزار باب علم بود. در یکی از این روایات چنین می‌خوانیم:

حدثنا احمد بن محمد بن ابی نصر[البزنطی] عن ابان بن عثمان، عن عیسی بن عبدالله و ثابت،عن حنظلة، عن ابی عبدالله علیه‌السلام قال:

خطب رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله یوماً بعد أن یصلّی الفجر فی المسجد وعلیه قمیصة سوداء، فأمر فیه و نهی و وعظ و ذکّر. ثم قال: یا فاطمة اعلمی أنّی لاأملک من الله شیئاً، و سمع الناس صوته تسارّوا برؤیة رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله وسمعهم نسائه من وَراء الجُدُر فهنّ یمشطن و قلن قد بریء رسول الله!

فقلت لابی عبد الله علیه‌السلام توفّی ذلک الیوم؟ قال: نعم. فقلت فأین مایرویه الناس أنّه علّم علیاً علیه‌السلام الف باب، کلّ باب فتح الف باب؟ قال: کان ذلک قبل یومئذ.(۱)

یعنی: احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از عیسی بن‌عبدالله و ثابت، از حنظله، از امام صادق علیه‌السلام نقل کردند که فرمود: رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله یک روز **در حالیکه پیراهن سیاهی بر تن داشت**، نماز صبح را به جماعت در مسجد خواند و پس از آن خطبه‌ای خواند که در آن امر و نهی و موعظه و تذکر

---

۱. **بصائر الدرجات «الکبری» فی فضائل آل محمد** صلی‌الله‌علیه‌وآله، ابوجعفر محمد بن حسن صفّار، مقدمه و تعلیق و تصحیح: حاج میرزا محسن کوچه باغی (تبریز، رجب ۱۳۸۰ ق) صص ۳۰۴ ـ ۳۰۵. مرحوم مجلسی نیز روایت مزبور را به نقل از بصائر در بحار الانوار (۲۲/۴۶۴ ـ ۴۶۵) آورده است که البته ضبط آن با ضبط بصائر (نسخهٔ فوق الذکر) تفاوتهایی دارد. فی المثل در بصائر «یا فاطمة اعلمی» است و در نسخهٔ بحار «یافاطمة اعملی».

بود. سپس فرمود: ای فاطمه بدان که من مالک هیچ چیز نیستم.

مردم که صدای پیامبر را شنیدند از دیدن آن حضرت اظهار سرور و شادمانی کردند. آواز شادمانی مردم به گوش زنان در پس دیوارها رسید وآنان [با خوشحالی از مشاهدهٔ سلامتی پیامبر] بر موهای خویش شانه زدند و گفتند که پیامبر سلامت خویش را بازیافته است.

راوی گوید: از امام پرسیدم آیا پیامبر در همان روز در گذشت؟ فرمود: آری. گفتم پس اینکه مردم می‌گویند پیامبر هزار باب علم به علی علیه‌السلام آموخت که از هر باب آن، خود هزار باب منشعب می‌شد، در کجا بود؟ فرمود: قبل از آن روز.

قمیص ، به معنی پیراهن است که به صورت مذکّر ومؤنّث (قمیص و قمیصة) استعمال می‌شود (منتهی الأرب و المنجد).

سیرهٔ پیمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله، همچون دیگر انبیا علیهم‌السلام[۱]، پوشیدن لباس سپید بود و آن حضرت بر رواج این امر، تعمّد و اصرار داشت. بهترین لباسها را لباس سپید می‌دانست و تأکید می‌نمود که: لباس سپید بپوشید، که آن پاکتر و پاکیزه‌تر است؛ زندگانتان آن را بپوشند و مردگانتان را نیز در آن دفن کنید.[۲] چنانکه متقابلاً، پوشیدن لباس سیاه را ـ جز در ۳ مورد کفش و عمامه و عبا ـ مکروه می‌شمرد[۳] و اصولاً پوشیدن لباس سیاهِ زیر در زندگی آن حضرت، معمول و معهود نبود. بر این اساس، اقدام آن حضرت به پوشیدن پیراهن سیاه در آستانهٔ رحلت، امری غیرعادی (وحتّی عجیب) به نظر رسیده و قاعدتاً باید رمز و جهت خاصی در پس آن نهفته

---

۱ . ر.ک وسائل الشیعة، همان، ابواب لباس المصلّی، ۳۵۵/۳، حدیث ۲.

۲ . همان، ۳۵۵/۳ ـ ۳۵۶، حدیث ۱ و ۳ و ۵.

۳ . کان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله یکره السواد الاّ فی ثلاثة الخفّ و العمامة و الکساء ← الفروع من الکافی، کلینی، همان، ۴۰۳/۳ و ۴۴۹/۶؛ فقیه من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، همان، ۲۳۲/۱؛ **علل الشرایع**، شیخ صدوق، مقدمهٔ سید محمد صادق بحرالعلوم (المکتبة الحیدریة، ط ۲، نجف ۱۳۸۵ ـ ۱۹۶۶) ۳۴۷/۲ ، باب ۵۶؛ وسائل الشیعة، شیخ حرّ عاملی، همان، ۲۷۸/۳؛ بحارالانوار، همان، ۲۴۹/۸۳.

باشد. خاصّه آنکه از پاره‌ای نقلهای تاریخی بر می‌آید که لباس رو یا رواندازِ حضرت نیز، در آن روزهای حساس و سرنوشت ساز، سیاه بوده است.(۱)

سزاست که بپرسیم: چرا رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله بر خلاف سیرهٔ معمول خویش، در آخرین روز (یاروزهای) عمر پیراهن سیاه پوشیده بود؟!

به نظر می‌رسد که پاسخ این سؤال را، بایستی در رفتار و گفتار پیامبر در روزهای آخر عمر بازجُست. با دقت در افعال و اقوال پیامبر در آن روزهای حساس و سرنوشت ساز، بوضوح می‌بینیم که ابراز نگرانی از سرنوشت آیندهٔ امت اسلام؛ اعلام نفرت از توطئهٔ منافقین فرصت طلب؛ و اظهار حزن واندوه از ظلم و بیداد وحشیانه‌ای که به مجرد رحلت ایشان، از سوی عناصر نفاق پیشه بر اهل بیت شریف وی (علی و فاطمه و حسنین علیهم‌السلام) خواهد رفت، در رفتار و گفتار آن حضرت موج می‌زند. به گونه‌ای که در حضور جمع (چه در مسجد، چه در قبرستان بقیع، و چه در خانه آنگاه که انصار و مهاجرین یا سران صحابه بربالینش حاضر شده‌اند) مُدام به معرفی مقام و فضایل اهل البیت علیهم‌السلام می‌پردازد و نسبت به توطئه‌ها هشدار می‌دهد و مردم را به حفظ حرمت و رعایت فرامین قرآن و عترت سفارش می‌کند، وهمزمان با آن، بیشتر در میان خواص نزدیکان، روضهٔ غربت و مظلومیت اهل بیت (پس از خویش) را می‌خواند و بر مصائبی که عنقریب بر آنان

---

۱. سیرهٔ ابن هشام، همان، ۳۱۶/۴:

قال ابن اسحاق: و حدثنی صالح بن کیسان، عن الزهری، عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة، أن عایشه حدثته قالت: کان علی رسول الله صلّی الله علیه [و آله] و سلّم خمیصة سوداء حین اشتد به وجعه. قالت: فهو یضعها مرة علی وجهه و مرة یکشفها عنه، و یقول: قاتل الله قوماً اتخذوا قبور انبیائهم مساجد! یحذر من ذلک علی امّته (و نیز ر.ک، **انساب الاشراف**، بلاذری، تحقیق: دکتر محمد حمید الله، دار المعارف، ط ۳، قاهره، ۵۵۰/۱).

خمیصه، گلیم سیاه منقّش و مخطّط را گویند که دوران قدیم، به صورت زیرانداز و نیز روی انداز از آن استفاده می‌شد و هنوز هم در برخی نقاط همچون افغانستان از آن استفاده می‌شود.

وارد خواهد شد، زار می‌گرید ... (در این زمینه بنگرید به **ضمیمهٔ شمارهٔ ۱** در پایان همین کتاب).

با توجه به آنچه گفتیم، این مطلب در ذهن تقویت می‌شود که، شاید، پیامبر گرامی اسلام ـ با عدول از سنت معمول سپید پوشی خویش و پوشیدن پیراهن سیاه (که در عرب نشان حزن و اندوه شناخته می‌شد) در آستانهٔ رحلت ـ به نحوی خبر از وقوع حوادث سوء می‌داده و «قمیصهٔ سوداء» بر تن آن حضرت، در حقیقت جامهٔ عزایی بوده است، که به عنوان اظهار سوگ واندوه بر شکنجه‌ها، شهادتها، غصب حقها، و مصیبتهای قریب الوقوع خاندان مکرّم خویش (و اعلام بیزاری از عاملین این جنایات) پوشیده بود!

از فضای سرشار از غم و اندوه و اعتراض و اعلام خطری، که آن روزها بر پیامبر حاکم بود، در ضمیمهٔ شمارهٔ ۱ پایان کتاب بتفصیل سخن گفته‌ایم. چنانچه رمز اقدام «غیر عادی» پیامبر به پوشیدن پیراهن سیاه در آن ایام سوزآگین همین باشد که گفتیم، باید گفت **نخستین شخصیتی که در سوگ مصائب آل عبا جامهٔ سیاه پوشیده، خود پیامبر بوده است.**

۴. سیاهپوشی در سوگ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

حسّان بن ثابت انصاری، شاعر مشهور عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، در رثای آن حضرت قصاید غرّا و پرشوری دارد که در دیوان وی آمده است. در یکی از این قصاید، خطاب به رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین می‌گوید:

... یا اَفْضَلَ النّاسِ اِنّي كُنْتُ في نَهَرٍ / اَصْبَحْتُ مِنْهُ كَمِثْلِ الْمُفْرَدِ الصّادي

اَمْسىٰ نِساءُکَ عَطَّلْنَ الْبُيوتَ فَما / يَضْرِبْنَ فَوْقَ قَفا سِتْرٍ بِاَوْتادِ

مِثْلَ الرَّواهِبِ يَلْبَسْنَ الْمُسُوحَ، وقد / أَيْقَنَّ بِالْبُؤْسِ بَعدَ النِّعْمَةِ البادی[1]

---

۱. دیوان حسان بن ثابت، شرح و مقدمهٔ عبدا. مهنّا، همان، ص ۶۷.

←

حاصل معنی آنکه: ای بهترینِ خلق، (با تو) من در رودخانه‌ای وسیع و جوشان بودم و (اکنون، در فقدان تو) همچون انسانی تنها و تشنه شده‌ام.

زنان تو، خانه‌ها را به حال خود رها کرده میخی بردیوار نکوبیدند (کنایه از اینکه دیگر به امور معمول خانه‌داری ـ از قبیل پخت و پز و نظافت و استراحت و... نپرداختند).

آنان همچون زنان راهبه و کشیشهای تارک دنیا، جامه‌های زبر و مویین (مُسوح) پوشیدند و یقین کردند که دوران تنعّم ایشان پایان یافته و روزگار فقر و سختی شدید شان فرارسیده است.

شاهد بر سر تشبیه زنان پیامبر به راهبگان در پوشیدن لباس (اندوه) است.

مُسوح، جمع مِسح به معنی جامه (ونیز گلیم) زبر و خشنی است که از موی حیواناتی چون بز می‌بافند و در فارسی بدان پلاس می‌گویند. نکتهٔ قابل دقت در این تشبیه آن است که ـ چنانکه در فصل چهارم گذشت ـ راهبان و کشیشهای تارک دنیا در آن روزگار، رنگ جامهٔ خویش را (به نشانهٔ اندوه بر مصیبت عیسی علیه السلام یا نقیصت گناه فرزند آدم) تیره و کبود می‌گرفتند و حتی به این اعتبار، راهبان سیاهپوش نسطوری را «سوگواران» می‌خوانده‌اند.

چو دیدم چرخ را اندر **کبودین جامه چون ترسا**
بدانستم که جز **ماتمسرایی** نیست زنگاری

و انتخاب رنگ سیاه از سوی رُهبان نیز، جنبهٔ تبعیت از این رسم کلّی را داشته است که پلاسی که درایام عزا از آن استفاده می‌شده، نوعاً تیره وسیاهرنگ بوده است.

← ابن سعد در **الطبقات الکبری** (دار بیروت للطباعة و النشر، بیروت ۱۳۷۶ ـ ۱۹۵۷، ۳۲۱/۲) به اسناد خویش، از سعید بن ابی‌هلال نقل می‌کند که حسان بن ثابت در رثای پیامبر چنین گفت:

والله ما حملت انثی و لاوضعت — مثل النبی رسول الأمة الهادی
امسی نسائک عطّلن البیوت فما — یضربن خلف قفا ستر باوتاد
مثل الرواهب یلبسن المسوح و قد — أیقنّ بالبؤس بعد النعمة البادی

سپس همین اشعار را با اضافاتی قبل و بعد از بیت اول، از زبان ابوعمرو شیبانی نقل می‌کند.

رفت آفـــتاب و، صـــبح ره غـــیب در نـوشت

چـون مـیغ و، شب پـلاس مـصیبت بگسترید

(در این باب، توجه خوانندگان عزیز را به توضیحات بیشتری کـه در **ضـمیمهٔ شمارهٔ ۲** پایان کتاب داده‌ایم، جلب می‌کنیم).

حسان بن ثابت، در شعر فوق، خبر از سیاهپوشی «نساء النبی» یعنی «همسران پیامبر» داده است؛ همسرانی که در میان آنان شخصیتی گرامی همچون امّ‌سلمه علیهاالسلام وجود داشته است که از مقام عالی معنوی او، و نیز سیاهپوشی‌اش در سوگ سالار شهیدان علیه‌السلام در مدینه، در صفحات آینده سخن خواهیم گفت.

۵. در عصر امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام

عبید الله بن عباس بن عبدالمطلب، برادر عبدالله بن عباس معروف است که امیرمؤمنان وی را در دوران حکومت خویش به امارت یمن منصوب فرمود. در اواخر عمر آن حضرت معاویه بُسر بن اَرطاة را با قشونی به سمت یمن فرستاد تا ضمن برکناری عبیدالله، به قتل و غارت شیعیان بپردازد. بسر به یمن حمله برد و عبیدالله، تاب مقاومت نیاورده و گریخت. پس از فرار عبیدالله، بسر دست به قتل و غارت مخالفین زده و از جمله، دو پسر کوچک عبیدالله رابر دروازهٔ صنعا سربرید و پدر و مخصوصاً مادر آن کودک بیگناه را، از این عمل وحشیانه، شدیداً اندوهگین و داغدار ساخت. شرح ماجرا در تواریخ گوناگون همچون الکامل مبرد آمده است.

باری، از مرثیه‌ای که همسر عبیدالله در سوگ کودکان خویش سروده بر می‌آید که وی در عزای اطفال مزبور **جامهٔ سیاه** پوشیده بوده است:

ها مَن احسّ بأبنی الَّذَیْنِ هما — کالدّرتین تشظی عنهما الصدف؟...

من دلَّ والهةً حسری مُسَلَّبَةً — علی صَبیّین ضلاّ اذمضی السلف؟[1]

شاهد بر سر بیت اخیر است که همسر عبیدالله خود را، با وصف «مسلّبه»

۱. اقناع اللائم علی اقامة المآتم، سید محسن امین عاملی، همان، ص ۱۶۳، به نقل از کامل مبرّد.

(سیاهپوش)، سرگشته و پریشان آن دو کودک خوانده است. عبیدالله، عمو زادهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و عضوی از خاندان بنی هاشم محسوب می‌شد. سیاهپوشی همسر او در سوگ کودکان عبیدالله، نشانگر رواج این رسم در خاندان مزبور است.

۶. در سوگ مولای متقیان علیه‌السلام

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه[۱] به نقل از ابو الحسن علی بن محمّد مدائنی (تاریخنگار مشهور و پر اطلاع قرن ۲ و ۳ هجری، که در مدائن و بغداد می‌زیسته و عصر امام صادق تا امام هادی علیهما‌السلام را درک کرده) آورده است:

زمانی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام از جهان درگذشت، عبدالله بن عباس به سوی مردم بیرون آمد و گفت: امیرمؤمنان از جهان درگذشته و جانشینی از خود برجای نهاده است. اگر دوست می‌دارید، به سوی شما بیرون آید و اگرنه، کسی را بر کسی [اجباری] نیست. مردم به گریه افتادند و گفتند (خیر) بلکه بیرون آید. پس امام حسن به سوی مردم بیرون آمد و برای آنان خطبه خواند و فرمود: هان ای مردم! از خدا بترسید و تقوا پیش گیرید که که ما امیران و اولیای [امور] شما هستیم و ما همان خاندانی هستیم که خداوند در حق ما آیهٔ تطهیر را نازل فرموده است... پس مردم با امام بیعت کردند.

زمانی که امام به سوی مردم بیرون آمد، **جامه‌های سیاه** پوشیده بود...[۲]

حکایت فوق را روایت ابن ابی الدنیا (مورخ و محدّث بنام قرن سوم)[۳] تأیید

---

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، همان، ۲۲/۱۶. مرحوم سید علی خان مدنی در **الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة** (مقدمهٔ سید محمد صادق بحرالعلوم، المکتبة الحیدریة، نجف ۱۳۸۱ ق، ص ۱۴۷) و صاحب **فضائل الاشراف** (طبع نجف، ص ۱۴) نیز به این نقل تاریخی اشاره دارند.

۲. **وکان خرج [الحسن بن علی] الیهم و علیه ثیابٌ سود.**

۳. برای آشنایی با انصاف، حقجویی و معنویت ابن ابی الدنیا (۲۰۸ ـ ۲۸۱ق) و اهتمام وی ←

می‌کند. وی در کتاب «مقتل الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب» می‌نویسد:

حسین، از عبدالله، از علی بن جعد، از شریک، از عاصم بن نجود، از ابی‌رزین نقل کرد که گفت:

حسن بن علی[علیهما‌السلام] پس از درگذشت پدرش علی[علیه‌السلام] بر فراز منبر کوفه در **جامه‌های سیاه** برای ما خطبه خواند.(۱)

مسعودی نیز در اثبات الوصیة آورده است که امام مجتبی پس از دفن پدر، در مسجد کوفه خطبه خواند در **حالیکه عمامه‌ای سیاه** (با تحت الحنک باز و آویخته) بر سر داشت و **طیلسانی سیاه** در بر.(۲)

افزون بر این، فقیه و رجالی پرتتبع، مرحوم آیة الله شیخ عبدالله مامقانی

← به‌گردآوری فضایل امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام ـ که با سیاست رایج خلفای وقت مغایر بود ـ و نیز اطلاع از آثار و تألیفات وی بنگرید به مقدمهٔ ممتع جناب شیخ محمد باقر محمودی بر «**مقتل الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب**» (ابوبکر عبد الله بن محمد بن عبید معروف به ابن ابی الدنیا، تحقیق: شیخ محمد باقر محمودی، چاپ وزارت ارشاد اسلامی ایران، تهران ۱۴۱۱ ق ـ ۱۹۹۰م) صص ۱۳ ـ ۱۵.

۱ . همان، ص ۹۵. آقای محمودی، محقق محترم کتاب، در پاورقی می‌نویسد: والحدیث رواه الطبرانی بزیادات کثیرة بسنده عن ابی الطفیل عامر بن واثلة الصحابی و رواه عنه الهیثمی فی فضائل علی من کتاب مجمع الزوائد (۱۴۶/۹). و قریباً منه جدّاً رواه الحاکم بسنده عن الامام علی بن الحسین علیه‌السلام فی فضائل الامام الحسن من کتاب المستدرک (۱۷۲/۳).

و الحدیث رواه ایضاً احمد بن حنبل تحت الرقم : ۱۴۸ من باب فضائل علی علیه‌السلام من کتاب الفضائل (ص۹۹، ط ۱) قال: حدثنا وکیع عن شریک عن عاصم عن ابی رزین قال: خطبنا الحسن بن علی بعد وفاة علی و علیه عمامة سوداء فقال: لقد فارقکم رجلٌ لم یسبقه الاولون بعلم و لایدرکه الآخرون.

و رواه فی تعلیقة عن کتاب المعمّرون و الوصایا (ص۱۵۲) و عن کتاب الثقاة لابن حبّان (۳۰۴/۲). و رواه ایضاً ابن حبّان و النسائی و یجد الطالب نصّ حدیثهما تحت الرقم: ۲۲ من کتاب **خصائص امیرالمؤمنین** علیه‌السلام (ص ۶۸، ط بیروت، بتحقیق المحمودی).

۲ . **اثبات الوصیة للأمام علی بن ابی طالب** علیه‌السلام، ابو الحسن مسعودی (دار الاضواء، ط ۲، بیروت ۱۴۰۹ ـ ۱۹۸۸) ص ۱۶۶.

(صاحب تنقیح المقال)، در رسالهٔ مجمع الدرر فی مسائل اثنتی عشر، به نقل از شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی الحدید، ازاصبغ بن نباته نقل کرده است که می‌گوید: پس از شهادت مولا، وارد مسجد کوفه شدم و دیدم حسن و حسین علیهماالسلام **سیاه پوشیده‌اند.**(۱)

۷. در سوگ امام مجتبی علیه‌السلام

ابن عساکر در تاریخ خویش (بخش مربوط به شرح حال امام مجتبی علیه‌السلام)(۲) و حاکم نیشابوری در مستدرک(۳)، با سندمتصل از عایشه بنت سعد روایت کرده‌اند که:

حدّت نساء بنی هاشم علی حسن بن علی سنة.

یا :

حدّ نساء الحسن بن علی سنة.

یعنی : زنان بنی هاشم (و در روایت دیگر: زنان امام مجتبی) یک سال در سوگ آن حضرت حِداد کردند.

مفهوم واژهٔ «حِداد» و لغات همخانوادهٔ آن (إحداد، حادّ، مُحِدّ، حَدَّت وَ اَحَدَّت) را قبلاً در کلام لغویین مشاهده کردیم. دیدیم که به نوشتهٔ مؤلف مجمع البحرین، تعبیر «حدّت المرأة علی زوجها...» زمانی به کار می‌رود که زن بر مرگ شوهر محزون باشد و لباسهای اندوه برتن کند و زینت و آرایش را ترک نماید. نیز دیدیم که پاره‌ای از لغویین همچون ابن منظور در لسان العرب یا محمد بن ابی بکر رازی، حداد را

---

۱. کلیشهٔ رسالهٔ مزبور بخش مربوط به سیاهپوشی آن ـ در فصل دهم همین کتاب خواهد آمد.

۲. **ترجمة ... الأمام الحسن علیه‌السلام من تاریخ مدینة دمشق لأبن عساکر**، تحقیق: شیخ محمد باقر محمودی (مؤسسة المحمودی للطباعة والنشر، بیروت ۱۴۰۰ ـ ۱۹۸۰) ص ۲۲۸.

۳. **المستدرک علی الصحیحین للحاکم النیسابوری و بذیله: التلخیص للحافظ الذهبی** (دار المعرفة، بیروت) ۱۷۳/۳.

به معنی جامه‌های سیاه عزا گرفته‌اند و شواهد تاریخی نیز همچون شعر منسوب به عبداللّه بن معتز (خلیفهٔ مقتول عباسی) که می‌گوید «**و کم من سوادٍ حَدَدْنا بِه...**» (یعنی چه بسیار که در حدادِ سالار شهیدان علیه‌السلام سیاه پوشیدیم) آن را تأیید می‌کند. با توجه به نکات فوق و نیز توجه به رسم رایج سیاهپوشی در عرب، از گفتار عایشه دختر سعد می‌توان دریافت که هاشمیات در سوگ امام مجتبی و اندوه شهادت وی، به مدت یک سال از زینت و آرایش دوری جسته و لباس سیاه پوشیده‌اند. چنانکه تاریخ و حدیث، به سیاهپوشی هاشمیان در سوگ شهدای کربلا تصریح دارد:

۸. در سوگ سالار شهیدان علیه‌السلام

شواهد مکرّر تاریخی حاکی است که زنان بنی هاشم، اهل بیت سیدالشهداء علیه‌السلام، امّ سلمه، و حتی امام سجاد علیه‌السلام در سوگ سالار شهیدان جامهٔ سیاه پوشیده‌اند. به پاره‌ای از این شواهد توجه کنید:

الف ـ سیاهپوشی زنان بنی هاشم در مدینه

کتاب «المحاسن» نوشتهٔ ابوجعفر احمد برقی، از کتب حدیثی مشهور شیعه است که در همان عصر ائمه علیهم‌السلام تدوین شده است.(۱)

---

۱ . ابو جعفر احمد بن ابی عبد الله محمد بن خالد بن عبدالرحمان بن محمد بن علی برقی قمی، مؤلف کتاب «المحاسن» و متوفی به سال ۲۷۴ یا ۲۸۰، از اصحاب امام جواد و امام هادی علیهما‌السلام است که علمای بزرگ شیعه (همچون کلینی و صدوق وطوسی و نجاشی و علامه حلّی و ابن داود و شهید ثانی و مجلسی اول و دوم و طریحی و بحرانی و محقق بحرالعلوم و دیگران) به وثاقت و عظمت شخصیت وی تصریح کرده‌اند، کتاب وی ـ المحاسن ـ که دائرة المعارفی از علوم و معارف اهل بیت عصمت علیهم‌السلام است از جملهٔ «اصول اربعمأة» و جوامع روایی مشهور شیعه می‌باشد که در عصر ائمه علیهم‌السلام تدوین شده ومشایخ ثلاثه (کلینی، صدوق و شیخ طوسی) در کتب اربعه (کافی، فقیه، تهذیب واستبصار) اخبار بسیاری را ←

محدث بزرگوار و معروف شیعه، مرحوم ثقة الاسلام کلینی در کتاب

← از آن نقل کرده‌اند. کلینی توسط عده‌ای از رُوات بزرگوار (نظیر علی بن ابراهیم)، که از باب اختصار با تعبیر «عدة من اصحابنا» از آنان یاد می‌کند، از مرحوم برقی نقل روایت می‌کند و صدوق نیز در ابتدای کتاب فقیه من لایحضره الفقیه، محاسن را در ردیف نوادر محمد بن ابی عمیر و رسالهٔ پدر خویش، از کتب مشهوری شمرده که مورد اعتماد و مراجعهٔ اصحاب است: «**من کتب مشهورة علیها المعوّل و الیها المرجع**».

مجلسی اول در شرح فارسی کتاب فقیه، با اشاره به المحاسن می‌گوید: «و این کتاب نزد ما هست و چنانکه مشایخ نقل کرده‌اند بسیار بزرگ و ثقه و معتمد علیه بوده» است و علامه مجلسی در مقدمهٔ بحار (فصل ثانی) می‌نویسد: «و کتاب المحاسن للبرقی من الاصول المعتبرة، و قد نقل عنه الکلینی وکلّ من تأخّر عنه من المؤلفین».

محدث نوری نیز در خاتمهٔ مستدرک (فائدهٔ پنجم) تصریح دارد که، از کتاب جامع و بزرگ برقی، همهٔ مصنفین و گویندگان جوامع حدیثی نقل کرده‌اند، بلکه حتی عناوین کتابهای خویش را از او گرفته‌اند (برای گفتار و نظریات بزرگان در باب مرحوم برقی و محاسن وی، ر. ک به مقدمهٔ محدث ارموی بر کتاب محاسن).

نکته‌ای که شیخ طوسی در فهرست (و در پی او نجاشی در رجال خویش) بر برقی گرفته‌اند، در عین تصریح و تأکید بر «وثاقت» شخص وی، «کثرت نقل وی از رُوات ضعیف و اعتمادش به احادیث مرسل است» : «کان ثقة فی نفسه غیر أنّه اکثر الروایة عن الضعفاء و اعتمد المراسیل» (نجاشی مشابه این تعبیر را در باب کشّی نیز آورده است: کان ثقة عیناً و روی عن الضعفاء کثیراً).

صرفنظر از نقاط تأملی که (بناءً و مبناءً) در نکته گیری مزبور وجود دارد (و برخی از رجالیّون خبیر همچون مامقانی در تنقیح المقال، ۸۳۸/۱، مستدلاًبدان پاسخ گفته‌اند)، باید گفت که این نکته گیری (به فرض صحت) قاعدتاً متوجه احادیث مسند کتاب محاسن، همچون حدیث حسن بن ظریف مذکور در صفحهٔ بعد کتاب حاضر (که روات آن تماماً شناخته شده و موثقند) نیست. مرحوم میرداماد در **رسالهٔ شرعیه التسمیة حول حرمة تسمیة صاحب الامر (عج)** (اعداد رضا استادی، مؤسسهٔ مهدیهٔ میرداماد اصفهان، ص ۲۷) می‌نویسد: «هرجا که مرحوم کلینی در کتاب کافی می‌گوید: عدة من اصحابنا عن احمد بن حمد بن خالد البرقی یعنی عده‌ای از اصحاب ما ـ امامیه ـ از احمد محمد بن خالد برقی روایت می‌کنند؛ مرادش از این عدّه علی بن ابراهیم بن هاشم قمی و علی بن محمد بن عبدالله بن اذینه و... است.

←

فروع‌کافی[۱]، علامه مجلسی در بحارالانوار[۲]، و شیخ حرّ عاملی در وسائل الشیعة[۳]، به نقل از محاسن برقی[۴] آورده‌اند:

عن الحسن بن ظریف بن ناصح عن ابیه عن الحسین بن زید عن عمر بن علی بن الحسین علیهماالسلام قال:

لمّا قتل الحسین بن علی علیهماالسلام لبسن نساء بنی هاشم السواد و المسوح و کنّ لا تشتکین من حرٍّ و لا برد، و کان علی بن الحسین علیهماالسلام یعمل لهن الطعام للمأتم.

حسن بن ظریف،از پدرش، از حسین بن زید، از عمر فرزند امام زین‌العابدین علیه‌السلام نقل می‌کند که گوید:

زمانی که امام حسین بن علی علیهماالسلام به شهادت رسید، زنان بنی‌هاشم **لباسهای سیاه** وجامه‌های خشن موبین (مُسوح) پوشیدند و از گرما و سرما شکایت نمی‌کردند و پدرم، علی بن الحسین علیهماالسلام به علت (اشتغال آنان به) مراسم عزاداری، برایشان غذا درست می‌کرد.

روایت فوق، که مهمترین روایت باب است، از حیث سند معتبر، و از جهت دلالت نیز روشن و قاطع و صریح است.

← ابوجعفر احمد بن ابی عبدالله محمد بن خالد برقی کسی است که اصحاب به وثاقت وی گواهی داده‌اند و روایتش مورد اعتماد است. هیچیک از اصحاب بر او طعن نزده‌اند، مگر آنکه گاه از اشخاص ضعیف روایت کرده و بر روایات مرسل اعتماد نموده است. پس زمانی که از اشخاص موثق، نظیر شیخ بزرگوار و ثقه، ابوهاشم جعفری، روایت می‌کند، حدیثش از احادیث صحیح قابل اعتماد خواهد بود».

۱ . الفروع من الکافی، همان، ۱۰/۲۴۰.

۲ . بحارالانوار، همان، ۴۵/۱۸۸.

۳ . وسائل الشیعة، همان، ۲/۸۹۰.

۴ . **المحاسن**، برقی، تصحیح و تعلیق: محدث ارموی (ناشر: دارالکتب الاسلامیه، طبع ۲ : قم - صفائیه - بیگدلی) کتاب المآکل، باب الاطعام فی المأتم، حدیث ۱۹۵، ص ۴۲۰.

از حیث سند: روایت، «حسنه» است و رجال آن همگی مورد وثوق و اطمینانند. حسن بن ظریف و پدرش ظریف بن ناصح کوفی بغدادی ـ هردو ـ ثقه‌اند و کتب رجالی شیعه ایشان را به وثوق و صداقت ستوده‌اند.[۱] رجال شیخ طوسی، حسن بن ظریف را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده است.[۲]

ابوعبدالله حسین بن زید بن علی بن الحسین علیهم‌السلام معروف به ذو الدّمعه، از اصحاب امام صادق علیه‌السلام است[۳] که پس از قتل پدر، در منزل آن حضرت سکونت داشت و از ایشان علم بسیار آموخت.[۴]

نجاشی در رجال خویش آورده است که امام صادق علیه‌السلام وی را به فرزندی گرفت و تربیت کرد ودختر ارقط را به همسری وی در آورد.[۵] وی از امام صادق و امام

---

۱ . ظریف بن ناصح: اصله کوفیٌ نشأ ببغداد و کان ثقة فی حدیثه صدوقاً، له کتبٌ منها کتاب الدّیات رواه عدةٌ من اصحابنا... (**رجال النجاشی**، مکتبة الداوری، قم، ص ۱۴۶). الحسن بن ظریف بن ناصح: کوفیٌ یکنّی ابا محمد ثقةٌ سکن ببغداد (همان، ص ۴۵).

کتب مختلف رجال، نظیر نقدالرجال تفرشی و تنقیح المقال مامقانی، با نقل عبارات رجال نجاشی در باب حسن بن ظریف و پدر وی، بر نظر آن مرحوم صحّه گذارده‌اند.

۲ . **رجال الطوسی**، تحقیق و تعلیق و مقدمهٔ سید محمد صادق آل بحر العلوم (المکتبة الحیدریة، نجف، ۱۳۸۱ق) ص ۴۱۳.

۳ . و عدّه البرقی فی اصحاب الامام الصادق علیه‌السلام (**معجم رجال الحدیث**، آیة الله خوئی، منشورات مدینة العلم، ط ۳، قم، بی تا، ۲۴۰/۵).

۴ . **مقاتل الطالبیین**، ابوالفرج اصفهانی، شرح و تحقیق: سید احمد صقر (دار المعرفة، بیروت) ص۳۸۷: کان مقیماً فی منزل جعفر بن محمد و کان جعفر ربّاه ونشأ فی حجره منذ قُتِلَ ابوه، و اخذ عنه علماً کثیراً.

۵ . رجال النجاشی، همان، ص ۳۸: الحسین بن زید بن علی بن الحسین ابوعبد الله یلقب ذا الدمعة کان ابو عبد الله علیه‌السلام تبنّاه و ربّاه و زوّجه بنت الارقط (توضیح: ارقط لقب عبدالله، عموی امام صادق، است ← **تنقیح المقال فی علم الرجال**، حاج شیخ عبدالله مامقانی، قطع رحلی، ۴۷۱/۱).

کاظم علیهما السلام نقل روایت می‌کند[۱] و مرقدش در «حلّهٔ سیفیّه» زیارتگاهی مشهور است[۲]. گفتنی است که امامزاده طاهر (که در جوار حضرت عبدالعظیم الحسنی مدفون، ومزارش مطاف شیعیان است)ازاحفاد همین حسین ذی الدمعه می باشد.[۳]

ابو حفص عمر بن علی بن الحسین علیهما السلام معروف به عمر الاشرف نیز، حَسَن بلکه (چنانکه در رجال مرحوم علاّمه مامقانی آمده) موثّق است. مامقانی در ابتدای «تنقیح المقال فی علم الرجال» وی را «در اعلادرجهٔ حسن، بلکه موثّق» شمرده است. عمر الاشرف، برادر ناتنی امام باقر علیه السلام است و شیخ طوسی در رجال خویش او را از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام شمرده است[۴]. مرحوم شیخ مفید در ارشاد می‌نویسد:

«فاضلی گرانقدر بود و تولیت صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام را به عهده داشت و شخصیتی پرهیزگار و سخاوتمند بود. داود بن قاسم می‌گوید: حسین بن زید برای ما نقل کرد که: دیدم عمویم، عمر بن علی بن الحسین، باکسانی که صدقات علی علیه السلام را از او می‌خرند شرط کرد که در دیوار[باغ] شکافی اینگونه ایجاد کنند و مانع کسی که [از آن شکاف] وارد [باغ] می‌شود تا از میوه‌های آن میل کند نشوند».[۵]

---

۱ . رجال النجاشی، همان، همانجا: روی عن ابی عبد الله و ابی الحسن علیهما السلام . برای نمونه‌ای از روایات او نیز ر.ک، وسائل الشیعة، همان، ۳۰۴/۳، حدیث ۷.

۲ . **زید شهید انتقامگر**، محمد محمدی اشتهاردی (انتشارات علامه، ط ۲، قم ۱۳۵۳ ش) ص ۱۸۰.

۳ . **وسیلة المعصومیة ...** ، بیوک آغا واعظ تبریزی (قطع جیبی، بی‌نا، ۱۳۷۱ ق) ص ۸۱.

حاج شیخ محمد شریف رازی در کتاب **کرامات صالحین** (مؤسسهٔ نشر و مطبوعات حاذق، قم، اردیبهشت ۱۳۷۴ ش، صص ۳۲۰ ـ ۳۲۱) کرامتی شگفت از امامزاده طاهر علیه السلام نسبت به ظل السلطان مشهور نقل کرده که به تعمیر گنبد و بارگاه آن امامزادهٔ عظیم الشأن از سوی وی انجامیده است.

۴ . رجال الطوسی، همان، ص ۱۲۷ و ۲۵۱.

۵ . **الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد،** شیخ مفید، از سری: مصنّفات الشیخ المفید، چاپ کنگرهٔ جهانی هزارهٔ شیخ مفید، قم ۱۴۱۳ ق، ج ۱۱، الجزء الثانی، صص ۱۷۰ ـ ۱۷۱.

سید مرتضی در کتاب ناصریّات از طریق ابوالجارود نقل می‌کند که زیاد بن منذر گوید: از امام باقرعلیه‌السلام سؤال شد کدامیک از برادرانت را بیشتر دوست می‌داری؟ فرمود: امّا عبدالله، او دست من است که به وسیلهٔ آن چیزها را می‌گیرم؛ امّا عمر، او چشم من است که بدان می‌نگرم...[۱] همچنین گفتنی است در مبادی قیام بنی‌عباس، زمانی که از سوی برخی از سران نهضت عباسی نامهٔ متحد المضمونی (مبنی بر دعوت به قبول رهبری قیام) به ترتیب به امام صادق علیه‌السلام، عبد الله محض (نوادهٔ امام مجتبی علیه‌السلام) و عمر بن امام سجادعلیه‌السلام رسید، امام صادق نامه را در چراغ افکند و سوزاند، عبدالله محض ـ که از بنی الحسن علیه‌السلام بود ـ فریب خورد و پنداشت خبری است! و عمر نیز همچون امام صادق علیه‌السلام پاسخ منفی داد.[۲]

بدین ترتیب، روایت محاسن برقی، از حیث سلسلهٔ سند، حسنه و قابل اعتبار و استناد فقهی است (چنانکه بسیاری از فقها، همچون صاحب حدائق، در جواز یا رجحان سیاهپوشی، به آن استناد فرموده‌اند. ر.ک، فصل دهم همین کتاب).

از حیث دلالت: از این حیث نیز روایت فوق بروشنی می‌ساند که هاشمیّات (خواهران، همسران ودختران سیدالشهداء ودیگر بستگان آن حضرت از بنی هاشم همچون ام سلمه) در سوگ آن حضرت جامه‌های سیاه و خشن پوشیدانده و این عمل (با توجه به اینکه در برابر چشم امام معصوم وقت ـ حضرت زین العابدین علیه‌السلام ـ صورت گرفته و امام ردع و منعی نفرموده) به تقریر و امضای عملی

---

۱ . تنقیح المقال فی علم الرجال، همان، ۴۷۰/۱ ـ ۴۷۱؛ **قاموس الرجال فی تحقیق رواة الشیعة و محدثیهم،** حاج شیخ محمد تقی شوشتری (مرکز نشر کتاب، تهران ۱۳۴۰ ش) ۲۶۱/۴ ـ به نقل از سید مرتضی در شرح المسائل الناصریة.

۲ . **الفخری،** ابن طقطقا (دار صادر، بیروت ۱۳۸۶ق) ص ۱۵۴؛ همان، ترجمهٔ محمد وحید گلپایگانی، صص ۲۰۸ ـ ۲۰۹ و نیز ر.ک، **تجارب السلف،** هندوشاه صاحبی نخجوانی، با مقدمه و ملحقات امیر سید حسن روضاتی، ص ۸۶؛ **دستور الوزراء،** خوند میر، با تصحیح و مقدمهٔ سعید نفیسی (انتشارات اقبال، ط ۲، تهران ۱۳۵۵ ش) ص ۲۶.

امام رسیده است. علاوه بر این، در میان هاشمیات، شخصیت بزرگواری چون نائبة الامام، عقیلهٔ بنی هاشم، حضرت زینب علیهاالسلام وجود داشته است که به برکت تعالیم مستقیم خمسهٔ طیّبه علیهم‌السلام حلال و حرام الهی را ـ خصوصاً در مسائل مبتلابه ـ بکمال می‌شناخت و گامی بر خلاف شرع انور بر نمی‌داشت.

اصولاً باید توجه داشت که ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام (به حکم عاطفهٔ پدری، و مهمتر از آن، وظیفهٔ اسلامی) به تعلیم و تربیت فرزندان خویش اهتمامی اکید می‌ورزیدند و از ینروی فرزندان و بستگان نزدیک آنان، به علت تماس مستقیم با کانون نور و چشمهٔ معرفت، نوعاً از علوم و معارف شرعی بهره‌ای وافر داشتند و حتی آشنای بسیاری از اسرار نهان بودند. در مورد حضرت ابوالفضل عباس بن علی علیهماالسلام از ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام نقل شده که: «**انّ العباس بن علی زقّ العلم زقّاً**».(۱) یعنی همان گونه که پرندگان در کام جوجکانِ پرنارُستهٔ خویش آب و دانه می‌ریزند، مولای متقیان علی علیه‌السلام نیز در کام جان عباس غذای علم و معرفت ریخته است. یا چنانکه نوشته‌اند: حضرت زینب در کوفه، به روزگار حکومت مولا علیه‌السلام، جلسهٔ تفسیر قرآن داشت و در یکی از همین جلسات بود که مولای متقیان علیه‌السلام برای دختر خویش پرده از تأویل «کهیعص» (سورهٔ مریم، آیهٔ ۱) برگرفت(۲). در اثر همین تعلیمات بود که دختر علی علیه‌السلام در حساسترین مرحلهٔ نهضت عاشورا نقشی بس خطیر بر عهده گرفت و زمانی که آن خطبهٔ غرّا و پرشور، و مالامال از اشارات ظریف به اسرار جهان هستی، را در شهر کوفه ایراد کرد، امام سجاد به وی فرمود: «**أَنْتِ بِحَمدِ الله عالمةٌ غَیرُ مُعَلَّمة فَهِمَةٌ غَیرُ مُفَهَّمَة**»(۳) وبدینگونه، مقام عالی معنوی و بصیرت و درک الهی وی را مورد تأکید قرار داد.

---

۱. **اسرار الشهادة**، فاضل در بندی (تهران ۱۲۶۴ ق) ص ۳۲۴؛ **العباس بن الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیهماالسلام**، عبد الرزاق موسوی مقرّم (بی‌نا، بی‌تا) ص ۹۴.

۲. **خصائص زینبیة**، جزائری، ص ۲۷؛ **ریاحین الشریعة**، شیخ ذبیح الله محلاتی (دارالکتب الاسلامیة، ط ۴، تهران ۱۳۶۴ ش) ۵۷/۳.

۳. نفس المهموم، حاج شیخ عباس قمی، ترجمهٔ حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، همان، ص ۲۸۵.

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

به غمزه مسئله آموز صد مدرّس شد

فقیه و رجالی بزرگ اخیر، مرحوم مامقانی، در تنقیح المقال می‌نویسد: «زینب در صبر و تقوی و قدرت ایمان و ثبات قدم، شخصیتی بی‌بدیل بود ودر شیوایی و رسایی کلام، چُنان می‌نمود که گویی از زبان مولا سخن می‌راند، چنانکه این نکته بر هر کسی که در خطبهٔ او (در کوفه) دقت ورزد پوشیده نیست. و اگر سخن از عصمتش رانیم، کسی که به خصوصیات واحوال آن حضرت در قضایای عاشورا و حوادث بعد آشناست توان رد و انکار نخواهد داشت. و چگونه مقام عالی وی را انکار کند، در حالیکه اگر چنین نبود امام حسین علیه‌السلام بخشی از بار سنگین امامت را در ایام بیماری امام سجاد علیه‌السلام بردوش او نمی‌نهاد و آن وصایا و سفارشات را به وی نمی‌فرمود و نیز امام سجاد علیه‌السلام او را در بیان احکام و تصدّی برخی از شئون ولایت، نایب خاص خویش قرار نمی‌داد...».[۱]

دختر رشید امیرالمؤمنین علیه‌السلام درمجلس ابن زیاد، زمانی که طعنه‌ها و زخم‌زبانهای گزندهٔ آن لعین را ـ که جنایت خود و یزید را به ذات باریتعالی نسبت می‌داد ـ شنید، استوار و مصمم فرمود:

ـ ما رَأَیتُ اِلاّ جَمیلاً!

یعنی آن همه حوادث جانسوز (از تشنگی کودکان و شهادت مردان گرفته تا اسارت و تحقیر زنان آل الله، که در سفر کربلا وکوفه رخ داد) در نگاهِ باطن بین، دورپرواز، قَدَرشناس، و قضا آگاهِ دختر علی، جز پرده‌ای زیبا از مشیت حکیمانه و تقدیر شگرف الهی نیست!

چابک اندیشگانی که پس از عمری تتبع و تحقیق در مطاوی قرآن و سنّت، و تأمل در حقایق جهان، با معارف حقّهٔ حقیقیه آشنا شده‌اند، از همین کلام کوتاه

---

۱ . تنقیح المقال، همان، ۷۹/۳.

امّا عمیق و کوبندهٔ زینب علیهاالسلام (که تعبیری دیگر از آن را نیز در مجلس شام به کار گرفت) در می‌یابند که آن بانوی بزرگوار در فهم اسرار جهان تاکجا پیش رفته و بر چه قلّه‌ای از آشنایی با حکم قضا و سرّ قدر صعود کرده بود؟! (چنین شخصیت خبیر و دانای اسرار را، آیا می‌توان تصور کرد که از حکم شرعی یک کار عادی و معمولی ـ سیاهپوشی در وَفَیات ـ بی‌خبر بوده است؟!).

خیره‌اش منگر، گرامی لؤلؤ لالاست این!
زیبِ دفتر، زینتِ اَب، زینب والاست این!
بندهٔ پاک خدا و، نور چشم مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله
عزّ مولا علیه‌السلام، فخر زهرا علیهاالسلام، یار ثارالله علیه‌السلام است این
چون گلابی کز گلی خوشبوی مانَد یادگار
عطر جانبخشی زباغِ عترت طاهاست این:
مادرش، زهرا علیهاالسلام، شهید راه قرآن گشت و دین؛
خود سفیرِ خوش صفیرِ شاه عاشوراست این
خطبهٔ سوزان او را هرکه در کوفه شنید
گفت بیشک نغمه‌ای از حنجر مولاست این!
گر علی علیه‌السلام باشد یکی دریای ناپیدا کنار
در بُنِ آن ژرفْ دریا، گوهری یکتاست این
خواست حق تا آورد الگویی از بهر زنان
بعدِ زهرا علیهاالسلام، اسوه و الگوی بی‌همتاست این
زن چه گویم؟ کو بود مرد آفرین روزگار
مردی و مردانگی را اسوه‌ای شایاست این!

*

عمر کوتاهش، قرینِ محنت و رنج و اَلَم
خاطراتش جمله پر از آه و واویلاست این:

شـــاهد فـــریاد مـــادر بـر سـر بـدعتگران
آن فدک خوارانِ روبه‌کیش و دیـوآساست ایـن
غصب حق را دیـده و آتش فـروزیهای خـصم
سوخته دل ـ چون پدر ـ در ماتم زهراست ایـن
طـــرح شـورا دیـده و تـجدید بـنیان سـتم
وز پـی آن، شـاهد تـبعید بـوذرهاست ایـن
فرق بـابا دیـده چـاک از ضـربت شمشیر کـین
نـــاظر کشـتار فـرزند و بـرادرهــاست ایـن
سَم به کام مجتبی علیه‌السلام و نیزه در نای حسین علیه‌السلام
خود گرفتار دوصـد مـوجِ غـم و بـلواست ایـن
علم و حلم و صبر وی نازم! که با این حال گفت
«آنچه دیدم از بلایا، جملگی زیـباست» ایـن!
مادرش بس نکته‌های ژرف بـا وی گـفته است
آشـــنا بـــا رازهـــای عـالَم بـالا است ایـن
رمز کاف و ها و یـا، عـین صـاد، از قـرآن پـاک
هـمچو اسـرار دگـر آمُـخته از بـاباست ایـن
زیـن سـبب، بـر کـاروان کـربلا مـیر و دلیـل
بـعد قـتل پـنجمین مـعصوم آل الله است ایـن
بین چه سان، در کوفه ـ رعد آسـا ـ فـراز تـیغها
بـانگ‌زن بـر خـیل بـی‌آزرم کـوفیهاست ایـن؟!
یـا بـه دربـار یـزید، انـدر حـضور رومـیان
با خـطاب آتشـین افـکنده صـدغوغاست ایـن:
«سعی تو در محو دین، بیهوده باشد ای یزید!
جنگ با قرآن مکن، جاوید و پا برجاست این!»

گــر بگــویی: در کــف آن نــانجیبان بُـد اسـیر
گویمت پس از چه رو این گونه بی‌پرواست این؟!
بُد اسیر آن که هوای نفس بـر وی چیره است
کـی زبـونِ نـفسِ دون و بـندهٔ اهـواست ایـن؟!
نـهضت عـاشور، بی او، نـهضتی نـاکام بـود
کشــتی کـرب و بـلا را لنگـر و مُـرساست ایـن
در مـصاف کـافران، تـنها نـه «تـیغ لا» کشـید،
سـرّ «الا اللّـه» را هـم شـارحـی گـویاست ایـن
تـالیِ عـصمت: عـقیله، آگـه از دیـن: عـالمه
آشــنای سـرّ: فـهیمه؛ جـامع اسماست ایـن
سـطح گـیتی، هـرچـه بینی، آیـتی از حـق بـود
لیک حق را جلوه‌ای عالیّ و بـل اعـلاست ایـن
مُنذِرا بس‌کن! که وصفش خـارج از امکـان تـوست
زینب است این، زینب است این، زینب کُبری است ایـن!

بنابراین، رسم و روش جماعتی که در میان آنان شـخصیتهایی چـون خـواهـر، همسر و دختران سیدالشهداء علیه السلام ونیز ام‌البنین، همسر وفادار مولای متقیان علیه السلام، حضور داشته‌اند، قاعدتاً رسم و روشی برخلاف موازین نبوده ونمی‌توانسته است باشد. و جالب این است که بدانیم خود ائمه علیهم السلام در برخی مـوارد بـرای اثـبات مشروعیت شعائر حسینی علیه السلام به عمل فاطمیّات استناد و استشهاد فرموده‌اند.(۱)

---

۱ . در **تهذیب الاحکام** شیخ طوسی (دارالکتب الاسلامیة، تهران ۱۳۹۰ ق، ۳۲۵/۸) می‌خوانیم کـه خالد بن سُدَیْر از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: جامه چاک دادن مرد در سوگ پدر یا مادر یا برادر ویا دیگـر نزدیکان خویش چه حکمی دارد؟ فرمود: اشکالی ندارد؛ موسی بن عمران علیه السلام در مرگ برادرش جامه چاک ←

علاوه، چنانکه گفتیم، سیاهپوشی فاطمیات، در برابر دیدگان امام معصوم علیه‌السلام صورت گرفته و طبعاً ، اگر با موازین شرع سازگار نبود، امام به آنان تذکر می‌داد و منعشان می‌فرمود و آنان نیز مُلزَم به اطاعت ازامام عصر خویش بودند. و چون امام رَدْعی نفرموده معلوم می‌شود که پوشیدن لباس سیاه در عزای سالار شهیدان علیه‌السلام شرعاً امری مُجاز شمرده می‌شده و معمول اهل بیت علیهم‌السلام بوده است.

← داد (امّا) پدر در مرگ پسر و مرد در سوگ همسر خویش نباید جامه چاک دهد و جامه چاک دادن زن درمرگ شوی اشکالی ندارد...

تا آنکه می‌فرماید: ولا شیء فی اللطم علی الخدود سوی الاستغفار والتوبة **و قد شققن الجیوب ولطمن الخدود الفاطمیات علی الحسین بن علی علیهما‌السلام، و علی مثله تلطم الخدود و تشق الجیوب** (سیلی‌برگونه‌ها در سوگ میّت، کفاره‌ای جز استغفار و توبه ندارد. و همانا فاطمیات در سوگ حسین بن علی علیهما‌السلام گریبان چاک دادند وسیلی بر صورت زدند ودر چنین مصیبتی شایسته است که برگونه‌ها سیلی زنند وگریبان چاک دهند).

مرحوم حاج شیخ عباسی قمی، محدث بزرگوار شیعه، در منتهی الآمال (ج اول، پایان قسمت شرح حال امام حسین علیه‌السلام) تحت عنوان «خاتمة»، با اشاره به حدیث خالد بن سدیر می‌نویسد: «از این حدیث شریف، شرف و جلالت خاندان عصمت معلوم می‌شود که امام به فعل دختران علی و فاطمه علیهما‌السلام در مصیبت سیدالشهداء علیه‌السلام احتجاج می‌کند تا دلالت کند بر اینکه، در حال سوگواری هم کاری که از قانون شرع بیرون باشد نکردند و فعل ایشان دلیل جواز است؛ و چگونه چنین نیستند و حال آنکه در منزل وحی تربیت شده و در خانهٔ نبوّت نشو و نما کرده و ازپستان عصمت و طهارت ارتضاع فرموده‌اند ـ سلام الله علیهم اجمعین ـ» (پایان کلام محدث قمی).

در روایت دیگر نیز آن امام همام، در مقام شرح عزاداری اهل البیت علیهم‌السلام در سوگ سالار شهیدان پس از ماجرای کربلا، به گونه‌ای از فاطمیات سخن می‌گوید که گویی امام سجاد و باقر و صادق علیهم‌السلام با آنان، اجزایی هماهنگ از یک مجموعه، بلکه یک روح در چند بدن بوده‌اند. خطاب به زراره می‌فرماید: در سوگ امام حسین علیه‌السلام ما اختضبت منّا امرأة و لا أدهنت و لا اکتحلت و لا رجلّت حتی اتانا رأس عبید الله بن زیاد و مازلنا فی عبرة من بعده (بحار همان، ۴۵/۲۰۶ ـ ۲۰۷).

ب ـ سیاهپوشی زنان بنی هاشم و قریش در شام

علامه مجلسی[۱] و محدث نوری[۲] به نقل از «منتخب» فخرالدین طریحی[۳] (صاحب مجمع البحرین) و دیگر علما در دیگر کتب، ضمن نقل خوابی عجیب و عبرت انگیز از همسر یزید (که ندامت سخت آن ملعون را از جنایات خویش در کربلا، به دنبال داشته است)[۴] نوشته‌اند که فردای آن شب «زمانی که صبح شد یزید اسرای اهل بیت را خواست و به آنان گفت: چه چیز را بیشتر دوست دارید؟ ماندن نزد من، یا بازگشت به مدینه را؟ و افزود که شما هدیه و جایزه‌ای گرانبها نزد من دارید. آنان گفتند ما پیش از هرچیز دوست داریم بر حسین گریه و زاری کنیم. گفت: هرچه می‌خواهید انجام دهید. سپس حجره‌ها و خانه‌هایی را در دمشق برای ایشان مهیّا ساخت و **لَمْ تَبْقَ هاشمیّةٌ و لا قرشیّةٌ الاّ و لَبِسَتِ السّوادَ علَی الحسین** یعنی

---

۱. بحار الانوار، همان، ۱۹۶/۴۵.

۲. مستدرک الوسائل، محدث نوری، همان، ۳۲۷/۳.

۳. المنتخب، طریحی، همان، ۴۸۲/۲.

۴. هند، همسر یزید، می‌گوید: در عالم خواب دیدم دری از آسمان باز شده و فرشتگان، گروه گروه، به سوی سر [بریدهٔ امام] حسین فرود می‌آیند و می‌گویند: السلام علیک یا ابا عبد الله،السلام علیک یابن رسول الله. در حال تماشای این صحنه بودم که دیدم ابری از آسمان فرود آمد و در آن مردان بسیاری بودند و در میان آنان مردی سپید روی و ماهرخسار بود که شتابان به سوی سربریده دوید و خود را بر روی دندانهای[امام] حسین افکند و در حالیکه آنها را می‌بوسید می‌گفت: ای فرزندم، تو را کشتند... و از آشامیدن آب منعت کردند. ای فرزندم، من جدّ تو رسول الله هستم واین پدرت علی مرتضی، و این برادرت حسن واین...

هند می‌گوید: ناراحت و نگران از خواب بیدار شدم و ناگهان چشمم به نوری افتاد که از سر بریدهٔ [امام] حسین تُتُق می‌کشید. با مشاهدهٔ این صحنه به جستجوی یزید برخاستم و او را در اتاقی تاریک یافتم... که محزون و غمگین می‌گفت: مرا چه به کار حسین؟ خواب خویش را برای او نقل کردم و او سرش را به زیر افکنده بود.

زنی از بنی هاشم و طایفهٔ قریش باقی نماند جز آنکه [به نشانهٔ عزاداری] بر حسین **لباس سیاه پوشید** و چنانکه نقل شده ۷ روز بر آن **حضرت** ندبه و زاری کردند».

در مقتل منسوب به ابی مخنف، افزون بر نکتهٔ فوق[۱]، آمده است که: «وقتی نعمان بن بشیر خبر شهادت سیدالشهداء علیه‌السلام و رسیدن کاروان اسرا را به گوش مردم مدینه رسانید **فلم یبق فی المدینة مخدّرة الاّ و بَرَزَتْ من خدرها و لبسوا السواد و صاروا یدعون بالویل و الثبور**... یعنی زنی در مدینه باقی نماند جز آنکه از خانه بیرون زد و **مردمان سیاه پوشیدند** و فریاد گریه و ناله سردادند...»[۲]

امضای مشروعیت سیاهپوشی هاشمیات را با مُهر «تقریر» امام سجاد علیه‌السلام دیدیم؛ از بعضی نقلهای تاریخی بر می‌آید که خود امام نیز با آنان در پوشیدن لباس عزا شریک بوده است:

پ ـ سیاهپوشی امام سجاد علیه‌السلام

لسان الملک سپهر[۳] به نقل از مقتل ابومخنف[۴] آورده است که پس از پایان خطبهٔ تاریخی و افشاگرانهٔ امام سجاد علیه‌السلام در مسجد دمشق ـ که رژیم اموی را رسوا ساخت ـ منهال برخاست و عرض کرد: **کیف اصبحت یابن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله** ای فرزند رسول خدای چگونه صبح کردی؟ امام زین العابدین سلام الله علیه فرمود: **کیف حال من اصبح و قد قتل ابوه و قلّ ناصره و ینظر الی حرم من حوله اساری فقد فقدوا الستر و الغطاء و قد اعدموا الکافل و الحمی، فما ترانی الاّ اسیراً ذلیلاً قدعدمت الناصر**

---

۱. مقتل الحسین ومصرع اهل بیته... المشهور بمقتل ابی مخنف، همان، ص ۲۲۰: فلم یبق فی دمشق قرشیة الاّ لبست السواد و جعلن یبکین علی الحسین سبعة ایام.

۲. همان، صص ۲۲۲ ـ ۲۲۳.

۳. **ناسخ التواریخ؛ زندگانی امام سجاد علیه‌السلام** (مؤسسهٔ چاپ و انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۴۱ش) ۲۹۳/۱.

۴. مقتل الحسین...، همان، ص ۲۱۷.

و الکفیل قد کسیت انا و اهل بیتی ثیاب الأسی و قد حرمت علینا جدید العری...

یعنی: چگونه می‌باشد حال کسی که پدرش به قتل رسیده و یارانش اندکند و اهل و عیالش اسیر و بی‌پوشش و حجاب و سرپرست و حامی هستند.

پس مرا جز (به هیئت) اسیری خوار (و گرفتار در چنگ دشمن) که یار و سرپرست خویش را از دست داده نمی‌بینی. همانا من و اهل‌بیتم **لباس عزا** پوشیده‌ایم و (پوشیدن) لباس نو بر ما روانیست ...(۱)

از روایت فوق بر می‌آید که علاوه بر خواهران و همسران و دختران سیدالشهداء علیه‌السلام، خود امام سجاد علیه‌السلام نیز در سوگ آن حضرت «لباس عزا» پوشیده است، که ضمناً چنانکه روایت فوق را درکنار روایت محاسن برقی و دیگر روایات سابق الذکر بگذاریم، معلوم می‌شود که مقصود از لباس عزا، قاعدتاً همان لباسهای سیاه و خشن بوده است.

* *

بر پایهٔ آنچه فوقاً گذشت، بعید نیست که سیاهپوشی امام سجاد علیه‌السلام در حدیث زیر نیز، جنبهٔ اظهار اندوه در عزای سالار شهیدان علیه‌السلام را داشته است:

ثقة الاسلام کلینی، از عده‌ای از اصحاب، از سهل بن زیاد از محمد بن عیسی از سلیمان بن راشد از پدرش نقل کرده است که گوید:

«امام سجاد را دیدم که **جُبّه‌ای جلو باز سیاهرنگ (دُرّاعة سوداء) و طیلسانی کبود رنگ** پوشیده بود».(۲)

---

۱ . بخشی از گفتگوی امام سجاد علیه‌السلام با منهال در بحار الانوار (۱۴۳/۴۵) به نقل از لهوف سید بن طاووس آمده است.

۲ . الفروع من الکافی، همان، ۴۴۹/۶؛ دعائم الاسلام، ۱۶۱/۲؛ وسائل الشیعة، همان، ۳۶۱/۳؛ مستدرک الوسائل، همان، ۲۱۰/۳.

ت ـ سیاهپوشی امّ سَلَمه علیهاالسلام

از لابلای تاریخ اسلام به دست می‌آید که ام سلمه، همسر مشهور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، به خمسهٔ طیّبه علیهم‌السلام علاقه و ایمان شدیدی داشت و مقام آن بزرگواران در درگاه ربوبی را نیک می‌شناخت و از خسارات عمیق و جبران ناپذیری که در اثر شهادت آل الله گریبانگیر امت اسلام می‌شد بشدت اندوهگین بود. نمونهٔ این امر، آن است که وقتی خبر شهادت سالار شهیدان علیه‌السلام را شنید با حالتی بسیار پریشان فرمود: آیا براستی چنین کردند؟! خداوند قبور شان را از آتش پر سازد! و سپس گریست تا اینکه بیهوش بر زمین افتاد.(۱) دلبستگی شدید ام سلمه به خامس آل عبا علیه‌السلام سبب شد که در اقامهٔ مجالس عزای آن حضرت سخت مؤثر و فعال باشد. اقدام وی به پخش خبر شهادت سالار شهیدان در میان خواص (که در پی دیدن چهرهٔ محزون و گردآلود رسول خدا در خواب، در عصر عاشورا، صورت گرفت) مشهور تاریخ است.(۲)

از این ماجرا که بگذریم، به گزارش مستند «دلائل الامامة» می‌رسیم که می‌نویسد: زمانی که خبر شهادت امام حسین و ۱۸ نفر از خاندان و ۵۳ تن از یاران وی همراه با اسارت خاندانش به سوی شام، به مدینه رسید با حضور همسران پیامبر در منزل ام سلمه... مجلس عزا برپا گشت.(۳)

جالبتر از این ـ در ربط با بحث ما ـ سخن عمادالدین ادریس قرشی در عیون

---

۱. اقناع اللائم علی اقامة المآتم، سید محسن امین، همان، ص ۶۷، به نقل از تذکرة الخواص سبط ابن جوزی. سوز وگداز ام سلمه در عزای حسین علیه‌السلام را ابن حجر عسقلانی نیز در الصواعق المحرقه (طبع ۱۳۸۵ مصر، همان، فصل ۳، باب ۱۱، ص ۱۹۲ به بعد) آورده است.

۲. در این زمینه، ر.ک، سیرتنا و سنتنا...، علامه امینی، همان، ص ۱۱۲ به بعد، به نقل از **الجامع الصحیح** حافظ ترمذی، ۱۹۳/۱۳ و...

۳. ر.ک، بحارالانوار، مجلسی (طبع کمپانی) ۲۲۹/۸ به بعد.

الاخبار و فنون الآثار است که از ابونُعَیْم اصفهانی (که گفته شده از اجداد مرحوم مجلسی است) و او به اسناد خویش چنین نقل می‌کند:

زمانی که خبر شهادت امام حسین علیه‌السلام به ام سلمه رسید، در مسجد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله قبه‌ای[1] سیاه زد و جامهٔ سیاه پوشید.[2]

ام سلمه، دختر عمهٔ پیامبر (عاتکه دختر عبدالمطلب)[3] و از همسران پاکدل و وفادار رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است که زفاف علی و زهرا علیهماالسلام در حجرهٔ او رخ داد.[4] آیهٔ تطهیر بر اصحاب کسا در منزل او نازل شد و پیامبر در همان ماجرا او را در مسیر خیر و صلاح شمرد.[5] وی گیرندهٔ ودایع امامت از امیرالمؤمنین علیه‌السلام و انتقال دهندهٔ آن به امام مجتبی علیه‌السلام بود[6] و همین نقش را در تحویل ودایع امام حسین علیه‌السلام به امام سجاد علیه‌السلام نیز بر عهده داشت.[7] در بلوای سقیفه، به جرم دفاع از حقوق اهل بیت و تصریح به فضایل حضرت فاطمه علیهاالسلام یک سال از حقوق بیت المال محروم گشت[8] و بحث وی با عایشه و تحذیر شدید وی از بیرون آمدن از خانه و رفتن

---

۱. قبّه، خیمهٔ مدوَّر و گنبدی شکل را گویند.

۲. **عیون الاخبار و فنون الآثار**، عمادالدین ادریس قرشی (طبع بیروت) ص ۱۰۹: عن ابی نعیم باسناده عن ام سلمه رضوان الله علیها انّها لمّا بلغها مقتل الامام الحسین بن علی علیهماالسلام اضربت قبة سوداء فی مسجد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و لبست السواد.

۳. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، همان، ۱۵۹/۱.

۴. **بیت الاحزان**، حاج شیخ عباس قمی، مقدمهٔ محمد صادق حمیدیا (مطبعة سیدالشهداء علیه‌السلام، قم جمادی الأولی ۱۴۰۴ ق) ص۳۴.

۵. ر.ک، اصول کافی، کتاب الحجة، باب مانص الله عزوجل و رسوله علی الائمة علیهم‌السلام واحداً بعد واحد، روایت اول، روایت ابی بصیر از امام صادق علیه‌السلام که پیامبر به ام سلمه فرمود: **انّک الی خیر.**

۶. اصول کافی، کتاب الحجة، باب الاشارة و النص علی الحسن بن علی علیهماالسلام، حدیث۱.

۷. همان مأخذ، باب الاشارة و النص علی علی بن الحسین علیهماالسلام.

۸. **سفینة البحار و مدینة الحکم و الآثار**، حاج شیخ عباس قمی (انتشارات اسوه، قم ۱۴۱۴ق) ۲۳۰/۴ (ذیل مادهٔ سلم ← ام‌سلمه). به نقل از: **الدّرّ النظیم** نوشتهٔ شیخ جمال‌الدین یوسف بن حاتم شامی.

به بصره مشهور و مضبوط تاریخ است.[۱] از دلبستگی شدید وی به خامس آل عبا علیه‌السلام فوقاً سخن گفتیم؛ شخصیتی چون امام حسین علیه‌السلام ام سلمه را مادر خویش می‌نامید[۲] و او نیز متقابلاً آن حضرت را «فرزندم حسین» خطاب می‌کرد.[۳]

چنین شخصیتی که عمری دراز را با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیت وحی علیهم‌السلام از نزدیک تماس داشت و طبعاً به احکام و مسائل شرعی نیک واقف بود، در سوگ سالار شهیدان علیه‌السلام در مسجد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خیمهٔ مدوّر سیاه زد و لباس مشکین پوشید.

ایضاح:

باید توجه داشت که در عصر پیامبر و ائمه علیهم‌السلام موارد بسیاری پیش می‌آمد که حادثه‌ای فردی یا اجتماعی رخ می‌داد و بستگان و منسوبین آن بزرگواران (از زنان متدین پیامبر و ائمه گرفته تا مادران و خواهران و دختران ایشان) حکم شرعی مسائل مبتلابه را از حضرات معصومین علیهم‌السلام جویا می‌شدند و آنان نیز ـ به طرق

---

۱ . ر.ک، گزارش خواندنی امام صادق علیه‌السلام از بحث ام سلمه با عایشه (**الاحتجاج**، ابو منصور احمد بن علی طبرسی، تعلیقات و ملاحظات: سید محمد باقر خرسان، دار النعمان، نجف ۱۳۸۶ ـ ۱۹۶۶، ۲۴۴/۱ ـ ۲۴۵).

صدوق نیز در **معانی الاخبار** (تصحیح علی اکبر غفاری، دارالمعرفة، بیروت ۱۳۹۹ق، صص ۳۷۵ ـ ۳۷۶) نامهٔ ام‌سلمه به عایشه را آورده که خواندنی است.

۲ . مرحوم سید هاشم بحرانی در **مدینة المعاجز** (قطع رحلی، چاپ سنگی، افست مکتبة المحمودی، تهران، بی‌تا) باب ۳، معجزهٔ ۱۴۵، ص ۲۴۳ می‌نویسد: ثاقب المناقب از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند: زمانی که امام حسین علیه‌السلام عزم خروج به سوی عراق کرد، ام سلمه کس نزد وی فرستاد ـ ام سلمه مربّی امام حسین بود و امام حسین محبوبترینِ خلق نزد ام سلمه بود و رقّت قلبش برای وی از همه بیشتر بود... پس ام سلمه گفت: پسر عزیزم کجا می‌خواهی بروی؟ فرمود: مادر، ارادهٔ خروج به سمت عراق را دارم... (و نیز برای حدیثی مشابه، ر.ک، **الخرائج و الجرائح**، قطب الدین راوندی، تحقیق و نشر: مؤسسة الامام المهدی علیه‌السلام، مطبعهٔ علمیه، قم، ذی حجهٔ ۱۴۰۹ ق، صص ۲۵۳ ـ ۲۵۴).

۳ . بحار، همان، ۲۳۰/۴۵: **فقالت لقد قُتِلَ ابنی الحسین اللیلة.**

گوناگون لفظی و عملی ـ حکم مسئله را روشن می‌ساختند. آداب کفن و دفن و تشییع جنازهٔ مسلمین و اقامهٔ مراسم عزا و سوگواری در مرگ آنان، از جمله مسائل مبتلابهی بود که کراراً رخ می‌داد و محیط حجاز رسوم خاصی در این زمینه داشت و قرشیّات و هاشمیّات در آن مراسم شرکت می‌جستند. طبعاً اگر قسمتهایی از این آداب و رسوم، خلافِ موازین شرع بود حضرات معصومین از آن ممانعت می‌کردند و چنانچه با موازین شرع مخالفتی نداشت صراحتاً آن را تأیید، و یا دست کم با سکوت خویش عملاً امضا می‌کردند.[1] در زندگانی شخصیت پارسا و متشرعی چون ام سلمه نیز، که حدود ۷ سال همسر پیامبر صلی الله علیه و آله وبیش از ۵۰ سال با امامان معصوم علیهم السلام از نزدیک محشور و مأنوس بود و حتی از اصحاب سرّ آن بزرگواران محسوب می‌شد، موارد بسیاری از این گونه امور وجود داشته که طبعاً ام‌سلمه آن را با حضرات معصومین علیهم السلام در میان گذاشته و حکم شرعی مسئله را از آنان پرسیده است و آنان نیز، به انواع گوناگون «قول» و «فعل» و «تقریر» خویش، تکلیف وی را معلوم داشته‌اند. روایت زیر نشانگر یکی از این موارد است:

ثقة الاسلام کلینی در کافی[2]، شیخ طوسی در تهذیب[3]، و علامه مجلسی در مرآة العقول[4] به اسناد خویش از ابی حمزه نقل کرده‌اند که می‌گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: (فرزند خ ل) ولید بن مغیره درگذشت. ام سلمه به پیامبر گفت: دودمان مغیره مراسم نوحه و ماتم برپا کرده‌اند، آیا من هم بروم؟ حضرت به او اجازه داد. ام‌سلمه لباسش را پوشید و آماده شد... و در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله با ذکر این ابیات به ندبه

---

۱. برای آشنایی با نمونه‌ای از این موارد، ر.ک، جامع احادیث الشیعة، زیر نظر آیة الله بروجردی، همان، ۴۶۸/۳، حدیث ۴ و ۵.

۲. الفروع من الکافی، همان، ۱۱۷/۵ (حدیث ۲).

۳. تهذیب، همان، ۳۰۵/۶ (حدیث ۱۰۲۷).

۴. **مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول**، علامه مجلسی (دار الکتب الاسلامیة، تهران ۱۴۰۷ ق ـ ۱۳۶۶ش) ۷۶/۱۹.

وگریه بر پسر عمویش پرداخت:

انعی الولید بن الولید — ابا الولید، فتی العشیرة
حامی الحقیقة ماجداً — یسموا الی طلب الوتیرة
قدکان غیثاً فی السنین — وجعفراً غدقاً و میرة[۱]

و حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله عیب و ایرادی ـ به علت این کار ـ از او نگرفت و چیزی به او نفرمود.

با این سوابق طولانی از تماس مستقیم و شبانه روزی با حضرات معصومین علیهم‌السلام، و مشاهدهٔ موارد مکرّر از قول و فعل و تقریر آن بزرگواران در مراسم عزا و سوگواری، پیداست که ام سلمه **اولاً** به حلّیّت یا حُرمتِ کلیهٔ آداب و رسوم رایج عزاداری در محیط حجاز (و از آن جمله، سیاهپوشی) واقف بوده و **ثانیاً** سیاهپوشی در عزای شهید را، شرعاً امری مجاز می‌دانسته و الاّ، با آن مقام بلند معنوی، از اقدام به آن خودداری می‌کرده است.

ث ـ سیاهپوشی یکی از درباریان شیعهٔ یزید

مؤلف کتاب قرة العین فی اخذ ثار الحسین[۲] به نقل از ابو مخنف، در شرح مقدمات آزادی مختار بن ابی عبیدهٔ ثقفی از محبس ابن زیاد درکوفه و قیام مشهور وی بر ضد بنی امیّه، آورده است که:

عبدالله عمر ـ فرزند خلیفهٔ دوم، و شوهر خواهر مختار ـ از مدینه نامه‌ای به یزید

---

۱. در باب رثای ام سلمه، همچنین ر.ک، اقناع اللائم علی اقامة المآتم، سید محسن امین، همان، صص ۱۴۰ ـ ۱۴۱، به نقل از «**الاستیعاب**» ابن عبدالبر. ضمناً وتیره به معنی طلب ثار، و جعفر نیز به معنی نهر کوچک است.

۲. **قرة العین فی اخذ ثارالحسین** علیه‌السلام، ابو عبدالله عبدالله بن محمد، ص ۶۸. این کتاب در پایان کتاب «**نور العین فی مشهد الحسین**» (تألیف ابو اسحاق اسفراینی، طبع مصر، جمادی الأولی ۱۳۰۰ ق) چاپ شده است.

نوشت و در آن از وی خواستار شد که مختار را از زندان ابن زیاد در کوفه آزاد سازد. سپس نامه را به یکی از شیعیان کوفه موسوم به عمیرة بن عامر هَمْدانی (که زمانی با مختار همبند بود) سپرد که در شام به دست یزید رساند. زمانی که عمیره، با تمهیداتی حسابشده خود را به زیّ عمّال یزید در آورده و وارد کاخ شد، در میان غلامان کاخ، نامه را به دست غلامی نیکومنظر داد که صورتش چون قرص ماه می‌درخشید و مورد علاقهٔ یزید قرار داشت، امّا در نهان از شیعیان امام حسین علیه‌السلام بود و از سر اندوه بر آن امام همام، **قبایی سیاه در بر و عمامه‌ای سیاه بر سر داشت** و از زمان شهادت حضرت، جز نان جو و نمک چیزی نخورده بود ...

ج ـ سیاهپوشی مختار ثقفی

ابن قتیبهٔ دینوری آورده است: «نخستین کسی که در میان اعراب جامه‌ای از خز تیره رنگ در بر کرد عبداللّٰه بن عامر بود و نخستین شخصی نیز که **جُبّه‌های سیاهرنگ (دراریع سود)** پوشید مختار بن ابی عبیدهٔ ثقفی بود».(۱)

توضیح:

می‌دانیم که مختار، همان کسی است که چندین سال پس از فاجعهٔ شورا بر ضدّ یزیدیان خروج کرد و انتقام شهدا و اسرای کربلا را از عاملین آن فاجعه باز ستاند. با توجه به این نکتهٔ شاخص در زندگی مختار، بعید نیست که ابتکار او در پوشیدن جبّه‌های سیاه (برای اولین بار) در میان عرب، مرتبط با همین امر و به مناسبت عزای شهدای کربلا باشد.

---

۱ . **المعارف**، ابن قتیبهٔ دینوری (طبع مصر ۱۳۰۰ ق) ص ۱۸۷. و نیز ر.ک، **تاریخ التمدن الاسلامی**، جرجی زیدان (مطبعة الهلال، طبع ۳، مصر ۱۹۲۴) ۷۹/۵.

۹ . در سوگ محمد بن علی (نوادهٔ ابن عباس)

دینَوَری در الاخبار الطوال[۱] می‌نویسد:

چون خبر وفات امام [محمد بن علی] به جمیع پیروان وی در شهرهای خراسان رسید به علامت حزن واندوه در ماتم وی جامهٔ سیاه پوشیدند، و نخستین کسی که جامهٔ خویش سیاه کرد حریش همپیمان خزاعه بود... سپس قحطبة بن شبیب سیاه پوشید و سپس تمامی قوم چنین کردند، و در کلّ خراسان تعداد شیعیان فزونی یافت و امر آنان آشکار گشت.

توضیح :

محمد بن علی، نوادهٔ عبد الله بن عباس مشهور، و پدر خلفای بنی عباس است. از سیاهپوشی عباسیان و رمز آن در فصلی جداگانه سخن خواهیم گفت. در اینجا باید خاطر نشان سازیم که تا زمان درگذشت محمد بن علی (۱۲۴ ق) ـ که ۵ سال پیش از قیام عباسیان رخ داد ـ بلکه تا مدتی پس از آن، صف بنی عباس از آل‌علی علیه‌السلام جدا نشده و همگی ـ صورتاً ـ جناح واحدی را تشکیل می‌دادند که با عنوان کلّیِ «بنی هاشم» از آن یاد می‌شد. افزون بر این، خود محمد بن علی، وصی و جانشین ابوهاشم (فرزند محمد بن حنفیه) محسوب می‌گشت که از رجال شاخص آل علی علیه‌السلام بود. همچنین، چنانکه خواهیم دید، چندی پس از این تاریخ یعنی در سال ۱۲۷ که شخصیتهایی از بنی الحسین علیه‌السلام و بنی الحسن علیه‌السلام همراه ابراهیم و سفّاح و منصور (فرزندان محمد بن علی) در ابواء (واقع در اطراف مکه) گرد آمدند، قاطبهٔ بنی عباسِ حاضر در جلسه با فرزند عبدالله محض (نوهٔ امام مجتبی علیه‌السلام) بیعت کردند و تا مدتی پس از آن نیز دُعات بنی عباس مردم را به بیعت با «الرضا من

---

۱ . الأخبار الطوال، ابن قتیبهٔ دینوری، همان، ص ۳۳۹.

در باب سیاهپوشی همان جماعت درسوگ ابراهیم‌امام (پسر محمدبن‌علی) نیز ر.ک،همان، ۳۶۰ ـ ۳۶۱.

آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله» (امام پسندیده از خاندان پیامبر) فرا می‌خواندند[۱].

مقصود از توضیح فوق این بود که بدانیم، دوستان و هواداران خراسانی محمد بن علی، جزئی از کلّ شیعیان آن روز (شیعه به معنی عامّ کلمه) محسوب می‌شدند که دلبستهٔ خاندان رسالت و معتقد به شعارها و آرمانهای کلّی تشیّع بودند. ویژه آنکه، در آن شرایط سخت ـ که آغاز فعالیت زیر زمینی بنی عباس بود، و قدرت و نفوذشان سخت آسیب پذیر و شکننده می‌نمود ـ هرگونه عمل و اقدام که در عرف عامّ تشیع، صورت و عنوانی منفی و نامشروع داشت سخت به زیان بازیگران عباسی بود و طبعاً شدیداً از آن پرهیز می‌کردند، و بنا بر این، سیاهپوشی در ماتم محمد بن علی نیز، چنانچه از دیدگاه دوستان اهل بیت علیهم‌السلام دارای کوچکترین اشکال شرعی بود، انجام نمی‌گرفت.

۱۰. در سوگ زید و یحیی (فرزند و نوهٔ امام سجاد علیه‌السلام)

۱. مقریزی در خطط و آثار می‌نویسد[۲]: «زمانی که زید بن علی به قتل رسید شیعیان **لباس سیاه** پوشیدند و نخستین کسی که در سوگ زید **سیاه** پوشید، پیر بنی‌هاشم در وقت خویش، فضل بن عبدالرحمن بن عباس بن ربیعة بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم، بود که زید را در قصیده‌ای بلند رثا گفت و شعر وی مورد احتجاج و استشهاد (ادبی) سیبویه قرار گرفته است[۳]. فضل در ۱۲۹ ق از جهان درگذشت».

---

۱. در این باب، در فصل هشتم و ضمیمهٔ شمارهٔ ۵ همین کتاب توضیح کافی داده‌ایم.

۲. المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الآثار المعروف بالخطط المقریزیة، مقریزی، همان، ۲/۴۴۰. در باب سیاهپوشی فضل، همچنین ر.ک، معجم الشعراء، مرزبانی، همان، ص ۱۷۹.

ابو عبیدالله مرزبانی، از ادبای قرن ۴ هجری و از نزدیکان عضدالدولهٔ دیلمی بوده است. وی نام چند تن از شعرایی را که در رثای شهیدان کربلا علیهم‌السلام شعر گفته‌اند در کتاب خویش، معجم الشعراء، آورده است (برای نمونه، ر.ک، معجم الشعراء، ص ۴۲۸).

۳. در باب مرثیهٔ فضل در رثای زید بن علی علیه‌السلام ر.ک، مقاتل الطالبیین، همان، صص ۱۴۹ ـ ۱۵۰.

توضیح:

فضل بن عبدالرحمن هاشمی، چنانکه در کلام مقریزی آمده، در آن زمان مسنترین فرد بنی هاشم بود و جنبهٔ شیخوخت داشت (این معنی ، در یکی از روایات تاریخی کتاب «مقاتل الطالبیین» نیز منعکس شده است).[۱] چنانکه مرگ وی نیز به فاصلهٔ ۷ سال پس از قتل زید و ۲ سال پس از قتل یحیی رخ داد، یعنی درست در سالی که ابو مسلم و یارانش جامهٔ سیاه پوشیده و بر ضد امویان قیام کردند. سیاهپوشی شخصیتی چون فضل در سوگ زید، طبعاً سر مشق بسیاری از افراد بنی هاشم بوده است و نشان از رواج این سنت ـ سالها پیش از ظهور سیاه جامگان عباسی ـ در میان آن خاندان دارد.

۲ . ابن اعثم کوفی، به نقل از ابوالحسن مدائنی، آورده است: پس از قتل زید در کوفه و یحیی در خراسان «شهری در خراسان باقی نماند جز آنکه (مردم آن) **سیاه پوشیدند** و به گریه و زاری در سوگ زید و یحیی و یادآوری نحوهٔ قتل آن دو پرداختند».[۲]

۳ . ابن حبیب، نسّابهٔ زبردست و هاشمی تبار قرن سوم هجری، می‌نویسد: «پیکر یحیی پیوسته بر فراز دار بود تا آنکه ابومسلم بر ضد امویان قیام کرد. وی جسد یحیی را از بالای دار پایین آورده، بر آن نمازگزارد و به خاک سپرد. سپس به تعقیب و دستگیری کلیهٔ کسانی پرداخت که در جنگ با یحیی شرکت داشتند. بدینگونه که، در دفاتر دولتی نظر افکند و تمامی دست اندرکاران ماجرا را ـ جز آن کس که امکان دستیابی به وی را نداشت - به قتل رساند. پس مردم خراسان در ماتم یحیی **سیاه پوشیدند** و این سیاهپوشی زیّ و شعار آنان گشت».[۳]

---

۱ . همان، ۲۵۳ ـ ۲۵۴.

۲ . **کتاب الفتوح**، ابن اعثم (دائرة المعارف العثمانیة، حیدرآباد دکن ۱۳۹۵ ـ ۱۹۷۵) ۱۶۰/۸.

۳ . **کتاب المحبّر**، ابو جعفر محمد بن حبیب بن امیة بن عمرو هاشمی بغدادی، روایت ابو سعید حسن بن حسین شکری، تصحیح دکتوره ایلزه لیختن شتیتر(دار الآفاق الجدیدة، بیروت، بی‌تا) ص ۴۸۴.

۴ . تاریخ همچنین ثبت کرده است که عبدالله بن یحیی نیز زمانی که در سال ۱۲۹ بر ضد امویان در یمن قیام کرد، جامهٔ سیاه پوشید.

«مجمل التواریخ و القصص» می‌نویسد: عبدالله بن یحیی بن زید الحسینی، که همزمان با قیام ابومسلم، در یمن قیام کرد و از فعالیتهای ابومسلم در شمال شرقی ایران خبر نداشت، «اتفاق را، همچنان کسوت **سیاه ساختند** و خود را طالب الحق نام نهاد».[۱]

عبدالله نیز ازکسانی است که در سال ۱۳۰ ق به دست عمّال مروان ـ آخرین خلیفهٔ اموی ـ به قتل رسید و صبح دولت عباسیان را ندید.

توضیح :

باید توجه داشت که سیاهپوشی مردم خراسان در سوگ زید و یحیی، ربطی به شعائر فرقهٔ زیدیه ندارد.

یاران محمد بن عبدالله مخض مشهور به نفس زکیّه (که زیدیّه وی را جانشین یحیی بن زید، و به اصطلاح، نخستین امام از تیرهٔ بنی الحسن می‌شمرند) **مُبَیِّضه** یعنی سپید جامگان خوانده می‌شدند که، به رغم **مُسَوِّده**[۲] (سیاه جامگان وابسته به منصور دوانقی)، لباس و پرچم سپید داشتند.[۳] پس از آن نیز، شعار زیدیان

---

۱ . مجمل التواریخ و القصص، تصحیح محمد تقی بهار، همان، ص ۳۱۷. مجمل التواریخ و القصص، عبدالله بن یحیی را (ظاهراً به اشتباه) نوهٔ زید و حسینی و علوی خوانده است، ولی دیگر مورخان همچون ابن اثیر (الکامل، همان، ۳۷۳/۵) و مسعودی (مروج الذهب، همان، ۲۴۲/۳) وی را حضرمی وکِندی شمرده‌اند که با عنوان طالب الحق بر امویان خروج کرد.

۲ . در کتاب مقاتل الطالبیین کراراً از قشون بنی عباس و عمال آنان با عنوان «مسوّده» یاد شده است. فی المثل، ابراهیم ـ برادر محمد نفس زکیّه ـ پس از آنکه خبر قتل برادرش به دست منصور را شنید گفت: «اللهمّ انك تعلم أنّ محمداً انما خرج غضباً لك و نفیاً لهذه المسوّدة» (همان، ۳۴۲).

۳ . ر.ک، **الوافی**، فیض کاشانی (منشورات مکتبة الامام امیرالمؤمنین علی علیه السلام العامة، اصفهان ۱۴۰۶

←

در برابر خلفای عباسی همواره **رایت سفید** بوده است.

شیخ عبدالجلیل قزوینی، عالم برجسته و پر اطلاع شیعه در سدهٔ ۶ هجری، در کتاب «النقض» می‌نویسد: «زیدیه در بعضی از فروع، مذهب امام ابوحنیفه دارند، مگر به دوسه مسئلهٔ فقهی که با شیعت باشند، چون: خیرالعمل [گفتن در اذان] ودست در نماز فروگذاشتن و علم سفید داشتن».(۱)

۱۱ . سیاهپوشی شیعه در عصر امام صادق و امام کاظم علیهما‌السلام

سیف بن عَمیرهٔ نخعی کوفی، از اصحاب بزرگوار امام صادق و کاظم علیهما‌السلام و از راویان برجسته و مشهور شیعه است که رجال شناسان بزرگی چون شیخ طوسی (در فهرست)، نجاشی (در رجال)، علامه حلی (در خلاصة‌الاقوال)، ابن داود (در رجال)، و علامه مجلسی (در وجیزه) به وثاقت وی تصریح کرده‌اند.(۲) ابن ندیم

← ق) ۱۵۹/۲ـ۱۶۰، و نیز قسمتهای مختلف مقاتل الطالبیین. شعر شیوای ابوالعلای سروی نیز در باب رایت سپید علویان و شعار سیاه عباسیان خواندنی است ← مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، همان، ۳۰۰/۳ ـ ۳۰۱.

۱ . نقض... ، شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی، تصحیح محدث ارموی، همان، ۴۵۸. در **تاریخ طبرستان** نوشتهٔ ابن‌اسفندیار (به کوشش عباس اقبال، تهران ۱۳۲۰ ش، ص ۲۷۰) نیز می‌خوانیم: چون کار ناصر[کبیر] به آمل مستقیم شد، عبد الله... به ساری علمها سپید کرد و مردم را با دعوت خواند». ونیز در باب حرکتهای ناحیهٔ رویان می‌نویسد: «مازیار در حال، پیش خلیفه مسرعی روانه کرد و نمود که مردم رویان و ثغر چالوس خلع طاعت امیرالمؤمنین کردند و محمد بن موسی را فریفته و یاور گرفته و علویی را به خلافت نشانده، شعار سپید گردانیده‌اند» (همان، ص ۲۱۰). در مورد نا آرامیهای موجود در ساری توسط علویان آورده است که «... و غافل نشسته بود که ناگاه آواز تکبیر و صلوات شنیدند و علمهای سپید در ساری آوردند، ولولهٔ دیلم در افتاد» (همان، ص ۲۳۲). و بالاخره اینکه: محمد زید لشکر رافع را در آن سال نفقه داد تا رافع، شعار و علم سپید کرد» (همان، ص ۲۵۶).

۲ . در باب شخصیت و مقام سیف، و آشنایی با نظریات علمای رجال در باب وی، ر.ک، **رجال السید** ←

در فهرست خویش وی را از مشایخ شیعه می‌شمرد که فقه را از ائمه علیهم‌السلام روایت کرده‌اند. شیخ طوسی در رجال خویش، وی را صاحب کتابی می‌داند که در آن از امام صادق علیه‌السلام نقل روایت کرده است و مرحوم سید بحرالعلوم در الفوائد الرّجالیّه، لیستی از راویان شهیر شیعه (همچون محمد بن ابی عمیر و یونس بن عبدالرحمن) را که از وی روایت نقل کرده‌اند به دست داده است. سیف بن عمیره، همچنین از جمله راویان زیارت معروف عاشورا (به نقل از امام باقر علیه‌السلام) است که قرائت آن در طول سال، از سنن رایج میان شیعیان می‌باشد.(۱)

در میان رجال شناسان شیعه، تنها مرحوم ابن شهر آشوب است که در معالم العلماء، سیف را «فردی ثقه از اصحاب امام کاظم» منتها «واقفی مذهب» شمرده و بعضی از فقها همچون فاضل آبی (در کشف الرموز) - ظاهراً به اعتبار همین نسبت واقفیگری که در نوشتهٔ ابن شهر آشوب آمده ـ بر سیف طعن زده‌اند. ولی شهید ـ قدّس سرّه ـ تضعیف مزبور را نپذیرفته و در غایة المراد، بر وثاقت سیف تأکید کرده است: «**و ربما ضعف بعضهم سیفاً و الصحیح أنّه ثقة**». وحید بهبهانی در تعلیقه بر رجال استرآبادی، در نوشتهٔ ابن شهرآشوب احتمال وقوع سهو داده، و مرحوم شیخ محمد تقی شوشتری ـ رجال شناس خبیر معاصر ـ در کتاب قاموس الرجال ثابت کرده است که نسبت واقفیگری به سیف در کلام ابن شهرآشوب، چیزی جز اشتباه قلمی نبوده و ناشی از خلط سیف بن عمیره ـ به هنگام کتابت ـ با سماعة بن مهران است(۲)، و بدینگونه، به زمینهٔ هرگونه خدشه در باب سیف بن عمیره پایان داده است.

← **بحرالعلوم المعروف بالفوائد الرجالیة**، سید محمد مهدی بحرالعلوم، تحقیق و تعلیق: محمد صادق بحرالعلوم و حسین بحرالعلوم (منشورات مکتبة الصدوق، تهران ۱۳۶۳ ش) ۳/۳۶ ـ ۵۲.

۱. ر.ک، **مصباح المتهجّد**، شیخ طوسی، نشر و تصحیح و مقابلهٔ ... اسماعیل انصاری زنجانی (بی‌نا، بی‌تا) ص ۷۱۵؛ کامل الزیارات، همان، ص ۱۷۴؛ بحار، همان، ۹۸/۲۹۰.

۲. قاموس الرجال، شیخ محمد تقی شوشتری، همان، ۴۹/۵.

باری، سیف بن عمیره، در رثای سالار شهیدان علیه‌السلام چکامهٔ بلند و پرسوزی دارد که با مطلع

جلّ المصائب بمن أصبنا فاعذری　　یا هذه، و عن الملامة فاقصری

آغاز می‌شود.

علامه سید محسن امین[۱] و به تبع وی شهید سید جواد شبّر[۲] (از خطبای فاضل لبنان) به این مطلب اشاره کرده و تنها بیت نخست قصیده را ذکر کرده‌اند. امّا شیخ فخرالدین طریحی ـ فقیه، رجالی، ادیب و لغت شناس برجستهٔ شیعه، و صاحب مجمع البحرین ـ در کتاب «المنتخب»[۳] (که سوگنامه‌ای منثور و منظوم در رثای شهدای آل الله بویژه سالار شهیدان علیهم‌السلام است) کل قصیده را آورده است که در بیت ما قبل آخر آن، شاعر صریحاً به هویت خود اشاره دارد؛ آنجا که خطاب به سادات عصر می‌گوید:

و عُبَیْدُکُم سیفُ فَتَی ابْنُ عَمیرة　　عبدٌ لعبد عبید حیدر قنبر

نکتهٔ قابل توجه در ربط با بحث ما، ابیات زیر از قصیدهٔ سیف است که در آن، شیعیان را به گریهٔ سوزناک و پوشیدن لباسهای سیاه عزا در سوگ سالار شهیدان علیه‌السلام فراخوانده است:

یا مؤمناً متشیّعاً بولائه　　یَرجو النّجا و الفوز یوم المحشر
ابك الحسین بِلَوعَةٍ و بِعَبْرَةٍ　　ان لم تجدها ذُبْ فؤادک و اکثر
و امزج دموعک بالدّماء، و قل ما　　فی حقّه حقاً اذا لم تَنصُر
وَ الْبَسْ ثیابَ الحُزن یَومَ مُصابِهِ　　ما بَینَ اَسوَدَ حالِكٍ او اخضر

یعنی: ای مؤمن شیعه که به برکت دوستی با امام حسین علیه‌السلام در روز رستاخیز

---

۱. **اعیان الشیعة**، سید محسن امین، تحقیق و اخراج: سید حسن امین (قطع رحلی، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت ۱۴۰۳ ـ ۱۹۸۳) ۳۲۶/۷.

۲. ادب الطف ... ، سید جواد شبّر، همان، ۱۹۶/۱.

۳. المنتخب، طریحی، همان، ۴۳۶/۲.

امید نجات و رستگاری داری، با سوز و آه بر حسین علیه‌السلام مویه کن و اگر چشمهٔ اشکت خشکید، قلبت را ـ بر آتش اندوه ـ ذوب کن و از دیدگان جاری ساز، و گریه را بیشتر کن!

اگر در کربلا نبودی تا به یاری فرزند فاطمه (علیه و علیهاالسّلام) بشتابی، باری، آب دیدگانت را با خون دل درهم آمیز و حقیقت را در حق او بیان کن.

در روز عاشورا، جامه‌های حزن و اندوه بر تن کن؛ جامه‌هایی به رنگ سیاه تند یا سبز (کلّ قصیدهٔ سیف را در **ضمیمهٔ شمارهٔ ۳** در پایان همین کتاب آورده‌ایم).

* *

از شعر فوق، بروشنی بر می‌آید که در عصر امام صادق و کاظم علیهماالسلام، سیاهپوشی در عزای سالار شهیدان علیه‌السلام از نظر شیعیان امری مجاز و مشروع بلکه مستحسن قلمداد می‌شده است.

ضمناً معلوم می‌شود که استفاده از رنگ سبز (به صورت شال سبز، پرچم سبز، پارچهٔ سبز، رشتهٔ سبز، و خط سبز) در کنار رنگ سیاه در مجالس عزای اهل بیت علیهم‌السلام ـ که اشارتی به خاندان بنی هاشم است ـ سابقه‌ای بس کهن داشته و قدمت این کار به عصر ائمه علیهم‌السلام می‌رسد.

۱۲. در سوگ امام هفتم علیه‌السلام

مرحوم علامه مجلسی در کتاب بحارالانوار[۱] به نقل از کمال الدین صدوق[۲] و نیز عیون اخبار الرضا علیه‌السلام[۳] آورده است که:

ابن عبدوس، از ابن قتیبه، از حمدان بن سلیمان، از حسن بن عبدالله صیرفی،

---

۱. بحار، همان، ۲۲۷/۴۸.

۲. **کمال الدین و تمام النعمة**، شیخ صدوق، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری (انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم، قم محرم ۱۴۰۵ ـ مهر ۱۳۶۳ ش) ۳۸/۱ ـ ۳۹.

۳. عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، صدوق، همان، ۹۹/۱ ـ ۱۰۰.

واو از پدرش روایت کرده است که گفت:

موسی بن جعفر علیهما السلام در خانهٔ سندی بن شاهک درگذشت. پیکر وی را بر تخته چوبی نهاده و بانگ برآوردند که: این امام را فضیان است، بشناسید. زمانی که جنازهٔ [امام] را به مجلس شرطه آوردند، چهار تن بر خاستند و ندا در دادند: ألا من أراد أن یری ... موسی بن جعفر فلیخرج (هر کس می‌خواهد ... موسی بن جعفر را ببیند، بیرون آید).

سلیمان بن ابی جعفر [عمّ هارون] از قصر خویش به کنار دجله آمده بود. فریاد و غوغا را که شنید از فرزندان و غلامان خویش پرسید: این سرو صداها چیست؟ گفتند: سندی بن شاهک است که بر سر نعش موسی بن جعفر [علیهما السلام] جار می‌زند. سلیمان به فرزند و غلامانش گفت: او در سمت غرب دجله [= مقابر قریش سابق، و کاظمین فعلی] نیز چنین خواهد کرد. هنگامی که از دجله گذشت (و این سو آمد) با غلامانتان نزد آنها روید و جنازهٔ [پاک امام] را از دستشان بگیرید و اگر ندادند آنها را بزنید و **شعارهای سیاهشان را پاره کنید** (خرّ قوا ما علیهم من السواد).

زمانی که [حاملین پیکر پاک امام علیه السلام] از دجله عبور کردند فرزندان و غلامان سلیمان بن ابی جعفر به سراغ ایشان رفتند، جنازه را از دست آنها گرفتند، کتکشان زدند و **شعارهای سیاهی را نیز که با خود داشتند پاره کردند.**

سپس پیکر امام را در چهار راهی گذاشته و منادیان را واداشتند که فریاد زنند: ألا من اراد الطّیّب ابن الطّیّب، موسی بن جعفر، فلیخرج (هرکس طالب ـ شرکت در تشییع پیکر ـ طیب فرزند طیب، موسی بن جعفر، است بیرون آید). مردم جمع شدند و پیکر آن حضرت غسل داده شد، و با حنوطی فاخر و گرانبها خوشبو گشت و با کفنی از بُردیمانی ـ که تمام قرآن را بر آن نوشته بودند و ۲۵۰۰ سکهٔ زر سرخ می‌ارزید ـ پوشیده شد. خود سلیمان نیز پا برهنه شد و در حالیکه **لباس سیاه پوشیده** و گریبان چاک زده بود به دنبال جنازه به راه افتاد (واحتفی

و مشی فی جنازته متسلّباً مشقوق الجَیْب الی مقابر قریش).

جنازه را به مقابر قریش برد و در آنجا به خاک سپرد و گزارش امر را نیز به هارون نوشت. هارون [به علت ندامت از شهید کردن امام، یا به منظور فریب افکار عمومی و تبرئهٔ خویش] به سلیمان بن ابی جعفر نوشت:

ـ عموجان! صلهٔ رحم به جا آوردی. خدای تو را جزای خیر دهد! به خدا قسم، آنچه راکه سندی بن شاهک ـ لعنه اللّٰه ـ انجام داد، به دستور ما نبود.

نکتهٔ جالب توجه در ماجرای فوق این است که می‌بینیم همان سلیمان بن ابی‌جعفری که به فرزندان خویش دستور می‌دهد اگر حاملین جنازه (یعنی عمال دستگاه بنی‌عباس) از تحویل آن خودداری کردند آنها را بزنید و شعارهای سیاهشان را پاره کنید، همو خود در تشییع پیکر مطهر امام، گریبان چاک زده و سیاه می‌پوشد. و این امر نشان می‌دهد که در همان عصر بنی عباس نیز، رسم سیاهپوشی در عزای اهل‌البیت علیهم‌السلام و کلّاً در عزای مردگان ـ عرفاً و عنواناً از شعار سیاهپوشی عباسیان جدا و ممتاز بوده است (در پایان فصل هشتم باز هم در این باب سخن خواهیم گفت).

۱۳. سیاهپوشی شیعه در عصر غیبت

آنچه گفتیم، مواردی از سیاهپوشی در عزای خاندان و بستگان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مربوط به عصر رسالت یا امامت ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام بود که مسلّماً با تتبع و تحقیق بیشتر، شواهد زیادتری به دست خواهد آمد.

سیاهپوشی شیعیان در عزای آل اللّٰه ـ خاصّه سالار شهیدان، حسین بن علی علیه‌السلام ـ در دوران غیبت نیز به مثابهٔ رسمی عام و رایج ادامه یافت و شواهد این امر در تاریخ و ادب شیعی (بویژه در مراثی پرسوز و گداز عاشورا) فراوان است. به پاره‌ای از این شواهد (همچون اقدام زنان شیعهٔ بغداد در عاشورای ۳۵۲ قمری به سیاه‌کردن چهره در عزای شهدای کربلا) قبلاً اشاره کردیم و در فصل آینده نیز

تفصیل عزاداری شیعیان بغداد در همان ایام را خواهیم آورد؛ اینک توجه شما را به برخی دیگر از شواهد ادبی و تاریخی سیاهپوشی شیعه در عصر غیبت جلب می‌کنیم:

۱ . شیخ محمد بن حسین طوسی، از جمله شخصیتها و شاعران شیعه است که در قرن ۶ هجری یا قبل از آن می‌زیسته و نام و اشعار وی درکتاب «خریده» تصنیف عمادالدین محمد قرشی اصفهانی (متوفی ۵۹۷ق) آمده است. وی از زبان **دُرّ سیاه نجفی** (که استعمال آن به صورت نگین انگشتر رواج دارد) می‌گوید:

أَنَا غَرَوِيٌّ شَدِيدُ السواد — و قد كنت اَبيضَ مِثلَ اللُّجَين

و ما كنت اسود، لكنّني — صبغتُ سواداً لقتل الحسين عليه السلام[1]

یعنی: من دُرّ نجفیِ بسیار سیاهم. من همچون نقره سپید بودم و سیاه نبودم؛ ولی به علت قتل حسین عليه السلام سیاه پوشیدم.

یمانی در نسمة السحر با نقل ابیات فوق از طوسی می‌نویسد: شیعیان این بیت را برنگین انگشتر خویش حک می‌کردند.[2]

---

۱ . ادب الطف ... همان، ۳۳۶/۴. طوسی این را در باب درّ سیاه نجفی (فصّ اسود غروی) گفته است. در باب فص احمر (نگین سرخ) نیز گوید:

حمرتی من دم قلبی — این من یندب، اینا؟

انا من احجار ارض — قتلوا فیها الحسینا

در باب فص اخضر (نگین سبز) گوید:

لاتعجبوا من خضرتی — فأنها مرارتی

تقطّرت لمارأت — ماصنعوا بسادتی

(همان، همانجا)

۲ . ادب الطف ... ، همانجا.

مرحوم آیة اللّه حاج شیخ علی اکبر نهاوندی نیز در کتاب «عَبْقَرِيُّ الحِسان»، از مجموعهٔ شریفه‌ای که تماماً به خط مرحوم شیخ شمس الدین (نیای شیخ بهائی معروف) می‌باشد، نقل کرده است که: برسنگ

←

۲ . شعر ابوالحسن علی بن احمد جرجانی جوهری (متوفی حدود ۳۸۰ ق)، شاعر و ادیب مشهور شیعی، و ندیم صاحب بن عَبّاد، قبلاً در فصل پنجم گذشت. دیدیم که وی نیز، آل رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله را ترغیب به پوشیدن جامهٔ سیاه عزا (حداد) در ماتم عاشورا کرده است:

عاشورنا ذا ألا لَـهفی عـلی الدّیـن   خُـذُوا حِـدادَکـم یـا آل یـا سـین
الیوم شُقِّقَ جَـیْبُ الدیـن وانـتهبت   بَناتُ احمد نهبَ الروم و الصّین[۱]

۳ . ابوالحسن علی بن بن عبیداللّه بن حماد عدوی عبدی بصری، از علما و شعرای برجستهٔ شیعه در عصر صدوق (قرن چهارم) است که قصایدی بلند و استوار در مدح امیرمؤمنان و رثای سالار شهیدان دارد و شمار اشعارش در باب اهل‌البیت علیهم‌السلام از ۲۲۰۰ بیت نیز می‌گذرد.[۲] در یکی از این گونه قصاید می‌گوید، موی سپید سالار شهیدان به خون سرش خضاب شد؛ من نیزگونه‌های خویش را به اشک خونین چشمم خضاب می‌کنم. تصویر پیکر عریان آن حضرت ـ که جامه‌هایش را به غارت برده بودند ـ از پردهٔ ذهنم محو نمی‌شود، لذا من نیز جامه‌های عزا در بر می‌کنم ...

← سیاهی دیده‌اند که چنین حک شده بود:

لست من الحـجارة بـل جـوهر الصـدف   حٰالَ لَوْنی لفرط حزنی علی ساکن النجف

یعنی: من سنگ نیستم، بلکه گوهر صدف (مروارید)م؛ رنگم از فرط اندوه بر ساکن نجف (مولای متقیان) از سپیدی به سیاهی گراییده است (**العبقریّ الحسان فی احوال مولینا صاحب الزمان علیه صلوات‌اللّه الملک السبحان،** قطع رحلی، طبع سنگی، خط محمد علی حائری خراسانی، بساط چهارم ملقب به یاقوت احمر، ص ۱۹۵).

۱ . ادب الطف ... ، همان، ۱۳۱/۲.

۲ . حاج شیخ عباس قمی در **الکنی و الألقاب** (المطبعة الحیدریة، نجف ۱۳۷۶ ق ـ ۱۹۵۶ م، ۲۶۰/۱) از وی با عنوان «یکی از اکابر علما و شعرا و محدثین شیعه» یاد کرده است. برای آشنایی با شرح حال وی ر.ک، ادب الطف ... ، همان، ۱۶۷/۲ ـ ۱۶۸.

سأخضب وَجْنَتی بدماء عینی　　لشیبته و قد نصلت خضاباً
و ألبس ثوب احزانی لذکری　　له عریان قد سُلِبَ الثیابا
فوا حزنا علیه و آل حرب　　ترَوّی البیض منه و الحرابا[1]

همو در قصیدهٔ دیگر می‌گوید، چگونه در عزای آن حضرت جامهٔ عزا نپوشم در حالیکه تصویر او را، عریان و بی روپوش درکربلا، تصور می‌کنم؟! چگونه اشک از چشمانم جاری نشود در حالیکه موهای سپید آن حضرت به خون رنگین است؟!

کیف لا اسلب العزاء اذا　　مثّلة عارياً سَليبَ الرّداء؟!
کیف لاتسکب الدموع عیونی　　بعد تضریج شیبه بالدماء؟![2]

۴. امیر علی بن مقرب احسائی (متوفی ۶۲۹) از ادبای برجسته و امرای مشهور منطقهٔ بحرین است که در باب خاندان پیامبر، خصوصاً حضرت سید الشهداء علیه‌السلام، اشعار و مراثی بسیار دارد. مرحوم شیخ حرعاملی در أمل الآمل از وی با عنوان «عالم فاضل جلیل‌القدر شاعر ادیب» یاد می‌کند که دیوان شعری بزرگ و نیکو دارد.[3]

احسائی در یکی از قصاید پرسوز خویش آورده است که اندوه منِ در سوگ شهید کربلا اندوهی پایان ناپذیر است... سپس به کسی که همراه کاروانی عظیم رهسپار عراق است خطاب کرده می‌گوید: زمانی که به سرزمین کربلا رسیدی با دلی دردمند و اندوهگین در آن مکان توقف کن و جامهٔ عزا بپوش، که در آنجا، به منظور هدایت بشر، شخصیتهای بزرگواری به خاک افتاده‌اند که نظیری در حسن و کمال ندارند:

و إن حزنی لقتیل کربلا　　لیس علی طول البلی بمقلع
اذا ذکرتُ یومه تحدّرت　　مدامعی لأربع فی أربع

۱. ادب الطف ...، همان، ۱۷۹/۲.

۲. همان، ۱۸۹/۲.

۳. همان، ۳۶/۴.

یـــا راکـــباً نـحو العـراق جُـرشعا　　یُـنمی لعــبدیّ النــجار جـرشع
اذا بـــلغتَ نـینوی فـقف بـــها　　وقـــوفَ مـــحزون الفـؤاد مـوجِع
والبس اذا اسطعتَ بها ثوبَ الأسی　　و کـــلَّ ثـــوبٍ للـــعزاء المـــفجع
فأن فـــــیها للـــــهدی مَـصارعاً　　رائـــــعةً بـــمثلها لم یُســـمع[۱]

۵. ابن ابی شافین (یا شافیر) بحرانی (متوفی بعد از ۱۰۰۱) ادیب و منطقی برجستهٔ شیعی در قرن دهم است که علامه امینی از وی به عنوان «یکی از حسنات قرن دهم» یاد کرده و صاحب انوار البدرین نیز با وصف «الشیخ المحقق العلامة الأدیب ... واحد عصره فی الفنون کلّها و له فی علوم الأدب الید الطولی»[۲] او را ستوده است.

سید احمد عطار در جلد دوم «رائق» (ص ۲۸۷) قصیده‌ای را از ابن ابی شافین نقل می‌کند که در پاره‌ای از ابیات آن، ضمن اشاره به عظمت مصائب روز عاشورا و جانگداز بودن حوادث آن، می‌گوید: دین حنیف اسلام از مصائبی که در این روز بر آل اللّه وارد گشت جامه‌های بسیار سیاه و تیره، به رنگ شبهای بسیار ظلمانی و تاریک، پوشید.

مصائب یوم الطف ادهی المـصائب　　واعظم‌من ضرب السیوف القواضب
تذوب لهـا صـمّ الجـلامید حسـرةً　　و تنهدّ مـنها شـامخات الشـناصب
بها لَـبِسَ الدیـنُ الحـنیفُ مـلابساً　　غرابیب سوداً مثل لون الغیاهب[۳]

۶. سید علی خان مدنی شیرازی، صاحب سلافة العصر (متوفی ۱۱۲۰) عالم و ادیب برجستهٔ شیعی و از مشایخ روایت علامه مجلسی است که مقام بلند علمی و ادبی او مستغنی از تعریف است. وی در غزلی شیوا، سخن از معشوقه‌ای به میان آورده که در دههٔ اول محرم در ماتم حسین علیه‌السلام لباس سیاه پوشیده بود و چهرهٔ

---

۱. همان، ۳۲/۴.
۲. همان، ۴۷/۵.
۳. همان، ۴۵/۵.

سپیدش در جامهٔ سیاه، چونان ماه در ظلمت شب یا خورشید در دل تاریکی می‌درخشید:

بنفسی مَن قد جاز لون الدّجی فرعاً و لم یکفه حتی تقمّصه درعا
بدی فکأنّ البدر فی جنح لیلة! اوالشمس وافت فی ظلام الدجی تسعی!
نمته لنا عشر المحرم جهرةً تطارح أترباً تکنفه سبعاً
تبدّی علی رزء الحسین مسوّداً و ما زال یولی فی الهوی کربلا منعا[1]

۷. سید محمد بن مال الله ملقب به فلفل (متوفی ۱۲۶۱ یا ۱۲۷۷) عالم و شاعر نزیل کربلا از زبان حضرت زینب (سلام الله علیها) خطاب به برادر شهیدش آورده است که ای فرزند پاکان نمازگزار، در عزای تو جامه‌هایم را سیاه خواهم کرد و از چشمهایم باران اشک جاری خواهم ساخت.

و لزینب نوحاً لفقد شقیقتها و تقول یا بن الزاکیات الرُّکّع
الیوم أصبغ فی عزاك ملابسی سوداً، و اسکب هاطلات الأدمع[2]

۸. شیخ صالح بن عبدالوهاب معروف به ابن عرندس (متوفی ۸۴۰ در حله) عالم، ادیب، فقیه و اصولی متضلّع شیعه، و صاحب آثارگوناگون است. وی در یکی از قصاید غرّا و پرشور خویش در رثای سالار شهیدان علیه السلام، می‌گوید: کبوتری را دیدم که بر شاخهٔ درختی نوحه سرایی می‌کند، چندانکه سرایندگان فصیح و شیوا را از نغمات مسجّع و آهنگین خویش لال و خاموش ساخته است. خود، همچون صبح روشن، سپید بود امّا طوقی سیاه برگردن داشت و دستانش نیز سرخرنگ بود. به وی گفتم: دلم را کباب کردی، این گریه و زاری از بهر چیست؟! چرا رشته‌ای که بر گردن سپید خود افکنده‌ای سیاه، و دستانت نیز سرخ است؟ زمانی که سرگشتگی من و اصرارم را در سؤال دید و مشاهده کرد که آتش قلبم کاهش پذیر نیست ... با اشاره به شهادت امام حسین علیه السلام گفت ... از سرحزن و اندوه، طوقی سیاه برگردن

---

۱. همان، ۱۹۱/۵ ـ ۱۹۲.

۲. همان، ۵۰/۷.

افکنده‌ام؛ تو نیز با من از سوز دل گریه کن و مرا در مویه برحسین یاری ده:

و رأیت ساجعةً تنوح بأیکة	سجعت فأخرست الفصیح المنشدا
بیضاء کالصبح المضیء أکُفُّها	حُمرٌ تطوّقت الظلام الأسودا
ناشدتها یاورق ما هذا البکا	رُدّی الجوابَ فجعتِ قلبی المکمدا
والطوق فوق بیاض عنقک اسود	و أکفّك حمرٌ تحاکی العسجدا
لمّا رأت وَلَهی وتسآلی لها	ولهیبُ قَلبی نارهُ لن تخمدا
رفعت بمنصوب الغصون لهایداً	جزمت به نوح النوائح سرمداً
قتل الحسین بکربلا یالیته	لاقی النجاة بها و کنت له الفدا
فأذا تطوّق ذاک دمعی أحمر	فانٍ مسحت به یدیّ توردا
و لبست فوق بیاض عنقی من أسی	طوقاً بسین سواد قلبی اسودا
فالآن هاذی قصّتی، یا سائلی	ونجیع دمعی سائل لن یجمدا
فاندب معی بتقرُّح و تحرُّق	وابکی وکن لی فی بکائی مسعدا...[۱]

نمونه‌های فوق، گوشه‌ای از دریای عظیم شعر و ادب شیعی ـ به زبان تازی ـ در رثای سالار شهیدان علیه السلام بود که در آن، با تعابیر گوناگون، اشارتی به سیاهپوشی در سوگ آن امام همام شده بود. در شعر و ادب پارسی نیز به اشارات بسیاری در این زمینه بر می‌خوریم:

۹. در مصیبتنامهٔ منسوب به علامه مجلسی ـ که نثری مسجّع بلکه شعری منثور در رثای سالار شهیدان علیه السلام است ـ نویسنده بابیانی شیوا و آهنگین، جملهٔ کائنات را در عزای حسین علیه السلام عزادار شمرده و از سیاهپوشی نجوم و گلها و پرندگان و انبیا در مصیبت عاشورا سخن گفته است:

... از اَلَمِ مصیبتِ ... سید شهدا و ... سلطان سریر کربلا ...

قدسیان ملأ اعلی را سر به زانوست از روی اندوه و غم؛ کرّوبیان بالا را چین

۱. همان، ۴/۲۹۰.

بر ابروست از خون و اَلَم ...

زُحَل ـ **سیاهپوش** ـ غلغله در صوامع ملکوت انداخته، و مشتری ـ شیون کنان ـ در عالم جبروت گیسو شکافته ... و خورشید ـ زرد رو و ژولیده مو ـ رنگ از چهره‌اش پریده ...

شب از دود آه **لباس سیاه** بر تن دوخته، روز از طپانچهٔ آفتاب چهره برافروخته، شام **گیسوی مشکین** از غم شکافته، صبح گریبان از اَلَم پاره ساخته ...

ارغوان خون از دیده روان ساخته، ریحان **کسوت سیاه** در بر انداخته، بنفشه سر به زانو نهاده نشسته غمگین، از گریستن سفید گشته دیدهٔ نسرین، سوسن گشته **سیه پوش**؛ زبان برقفا، نشسته خاموش ... غنچهٔ زنبق پوشیده کفن، قمری به گردن کرده **رشتهٔ سیاه**، بلبل در صحن چمن طوق کشیده ناله و آه ...

موسی [علیه‌السلام] از اندوه واقعه‌اش در طور ماتم شعلهٔ آه از شجرهٔ آگاهش زبانه کشیده، و عیسی [علیه‌السلام] از حزن دامیه [= زخم خون فشان] اش دردیر چهارم جامه بر خُم افلاک **نیل اندود** کرده و گریبان پیراهن دریده ...(۱)

۱۰ . محتشم کاشانی، ملک الشعرای اوایل عهد صفوی، در رثای سالار شهیدان علیه‌السلام دوازده بند مشهوری دارد که ـ بحق ـ آن را «به آیین‌ترین مرثیه» در سوگ شهید کربلا خوانده‌اند. حتی گفته می‌شود که رثائیهٔ مزبور سخت مورد عنایت پیامبر و ائمهٔ اهل بیت علیهم‌السلام بوده و برخی از مصرعهای آن، نظیر مصرع نخستین (باز این چه شورش است ...) یا مصرع (او در دل است و هیچ دلی نیست بی ملال)، سرودهٔ آن پاکان است. بهر روی در این قصیده نیز می‌بینیم که شاعر، جا به جا، از رنگ تیره و کبود به عنوان رنگ عزا و ماتم سود جسته است:

---

۱ . **مصیبتنامهٔ منسوب به علامه مجلسی**، نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ مجلس شورای بهارستان شمارهٔ ۳۰۵۹ (۸) . با تشکر از جناب حجة الاسلام سید جعفر نبوی که متن رساله را جهت استنساخ در اختیار ما گذاردند. رسالهٔ مزبور با تصحیح و تعلیق جناب ایشان، قرار است در جلد سوم «**میراث اسلامی ایران**» (به کوشش آقای رسول جعفریان) درج و منتشر شود.

در آغاز قصیده می‌خوانیم:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است؟!
باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است؟!
این صبح تیره باز دمید از کجا، کزو
کار جهان و خلق جهان جمله درهم است؟!

و در بخشی دیگر از آن:

یکباره جامه در خُم گردون به نیل زد
چون این خبر به عیسی گردون نشین رسید

پس از محتشم، شاعران توانمند بسیاری آمده‌اند که در استقبال از او، آنان نیز دوازده بندهای سوزناک ـ و بعضاً بسیار استوار ـ ی در رثای شهیدان کربلا سروده‌اند. در این قصاید نیز جایْ جایْ از رنگ سیاه به نشانهٔ عزا بهره گرفته شده است:

۱۱ . وصال شیرازی در دوازده بند مشهور خویش می‌گوید:

این جامهٔ سیاه فلک در عزای کیست؟
وین جَیب چاک گشتهٔ صبح از برای‌کیست؟
این جوی خون که از مژهٔ خلق جاری است
تا در مصیبت که در ماجرای کیست؟

۱۲ . میرزا ابوالحسن یغما جندقی (م ۱۲۷۶) در نوحهٔ سینه زنی مشهوری که در باب حضرت علی اکبر علیه‌السلام سروده گوید:

می‌رسدخشک لب از شط فرات اکبر من — نوجوان اکبر من
سَیَلانی بکن ای چشمهٔ چشم‌تر من — نوجوان اکبر من
کسوت عمر تو تا این خُم فیروزه نمون — لعلی آورد به خون
گیتی از نیل عزا ساخت سیه معجر من — نوجوان اکبر من

اشاره (و توصیه) به سیاهپوشی در سوگ سالار شهیدان علیه‌السلام اختصاص به سوگْ سروده‌های پارسی و تازی ندارد و جلوهٔ این امر را در اِدبیات (شیعی) دیگر زبانها نیز بوضوح می‌توان دید:

۱۳ . مرحوم حاج رحیم منزوی اردبیلی، شاعر و مداح اهل بیت علیهم‌السلام که اخیراً درگذشت، می‌گوید:

حسین چیِ‌ام؛ عرصهٔ ماتم دیرچَمَنیم
هَرْ یِرْدَه حسین وای سَسی گَلْسَه اُرادور وطَنیم
نه قَدره دیری‌ام بوقَرَه پیراهَنیم دی مَنیم
اُولْسَم آقِر داشلارین آلتوندا اُولْسون کَفَنیم

یعنی، من شیفته و دلباختهٔ حسینم؛ هرجاکه ماتم او برپا باشد من اهل آنجایم. هرجا صدای «حسین وای» بیاید وطنم آنجاست. تا زنده‌ام این **پیراهن سیاه** لباسم خواهد بود؛ وقتی هم که مُردم، زیر خروارها سنگ همین پیراهن کفنم خواهد بود، آن را از تنم بیرون نیاورید!

۱۴ . زنده یاد شاه عبداللطیف، مرثیه سرای مشهور ایالت سِند (واقع در جنوب پاکستان فعلی)، نیز در قصیدهٔ پرشوری که به زبان سندی سروده و در آن زبان شهرتی بسزا دارد، خطاب به عزاداران سالار شهیدان علیه‌السلام در ماه محرم چنین توصیه‌ای دارد: برادر رنگرز، جامه‌ها را سیاه کن!

عبداللطیف در شعر سوزناک «سورکدارو» چنین می‌گوید:

ذتو محرّم ماه
سنکو شهزادان تیو
جائی هیک اللّه
پان ولندیون جوکری ...
میر مدیئیان نکری
آئیانه موثی
کارا رگج کپڑا

ادا نیروئی ...

جهر ورائی جهوری، جهلیا

طرف سندی تقدیر

پسی سختی میر حسین جی

ز نو بنین زارون زار

ماک، فلک، ذرتی ذیی[(۱)]

یعنی: ماه محرم برای خاطر شهزادگان [= شهدای آل اللّه در کربلا] پریشان است. صلاح همهٔ کارها به دست خداست. محرم آمده، امّا امام هنوز باز نیامده است. خدایا، مرا با جمع شهزادگان مدینه محشور ساز! ...

میران لشگر از مدینه بیرون رفته‌اند؛ هنوز باز نگشته‌اند. **برادر رنگرز، جامه‌ها را رنگ سیاه بزن! ...**

از جانب تقدیر، ابرهای **سیاه** غم آمده‌اند. از دیدن مصیبت میر حسین، پیامبران سخت می‌گریند. ملائک، فلک، ارض می‌لرزند؛ از فراز عرش صدای گریه می‌آید.

شواهد تاریخی و ادبی فوق، که هر یک مربوط به زبان و زمان و مکانی خاص بوده امّا آهنگی واحد و مشترک دارد، بخوبی نشان می‌دهد که در تلقی شیعیان **اولاً**، رنگ سیاه رنگ عزا شناخته می‌شده و **ثانیاً**، از علما و ادبای بزرگ شیعه گرفته تا تودهٔ مردم، سیاهپوشی در عزای شهیدان آل اللّه را امری جایز و مشروع بلکه راجح و مستحسن می‌شمرده‌اند. به دیگر بیان، شیعه در عزای سالار شهیدان علیه‌السلام همه جا از رنگ سیاه به نشانهٔ عزا سود می‌جسته و در این باب، حتی گاه برخلاف آداب و رسوم رایج محیط و عصر خویش عمل می‌کرده است:

---

۱ . در باب این قصیدهٔ شیوا، ر.ک، **تعزیه؛ هنربومی پیشرو ایران**، گردآورنده: پتر چلکووسکی، ترجمهٔ داود حاتمی (شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۷ ش) مقالهٔ **مرثیه در اشعار سندی**، نوشتهٔ آنمری شیمل، ص ۲۹۶ به بعد.

۱۵ . در فصل چهارم همین کتاب دیدیم که در منطقهٔ اُندُلس (اسپانیای اسلامی)، به روزگار حاکمیت امویان (در قرون وسطی) و حتی تا یک قرن پس از سقوط آن سلسله، هنگام عزا از لباس سفید استفاده می‌شده و رنگ سفید نشان عزا بوده است. در عین حال جالب است بدانیم که در میان شیعیان آن دیار، رنگ سیاه در همان روزگار «عنوان حسرة» یعنی نشان حزن و اندوه بوده است!

ابوالبحر صفوان بن ادریس تجیبی مرسی (متوفی ۵۹۸ م) شاعر مشهور شیعی اندلس قصیدهٔ سوزناکی در رثای حضرت سید الشهداء علیه‌السلام دارد که به نوشتهٔ لسان‌الدین بن خطیب (از اعلام قرن ۸ هجری) شهرتی بسیار داشته و نوحه خوانان در اندلس و دیار مغرب (مراکش و ...) آن را می‌خوانده‌اند[1]. در این قصیده، ضمن اعلام ضجّه و نوحهٔ مکه و مدینه و رکن و مقام و زمزم و صفا و روضه و منبر بر شهیدان کربلا علیهم‌السلام خاطرنشان شده است که بر حجر الأسود نیز ـ که بوسه‌گاه مؤمنان است ـ آثار حزن و اندوه هویداست؛ نمی‌بینی که رنگش سیاه است؟!

و بـالحَجَرِ المَـلْثُوم عـنوانُ حَسْـرَةٍ ... أَلَسْتَ تَـراهُ وَهْـوَ أَسْـودُ أَسْحَمُ؟!

بخشی از قصیدهٔ مزبور را ـ به عنوان حسن ختام این فصل ـ با هم می‌خوانیم:

سـلامٌ کأزهـار الرّبـی یـتنسّم ... عـلی مـنزل مـنه الهـدی یـتعلّم
عـلی مـصرع الفـاطمیّین غـیّبت ... لأوجـهـهم فـیه بـدورٌ و انـجم ...
علی کربلا لا أخـلف الغـیث کـربلا ... والاّ فأنّ الدمـع انـدی و اکـرم
مـصارع ضـجّت یـثربُ لمُـصابها ... و نـاح عـلیهنّ الحـطیم و زمـزم
و مکّـة والأسـتار والرکـن وصـفا ... و مـوقف جـمع والمـقام المـعظم
وبالحجر المـلثوم عـنوان حسـرة ... ألست تـراه و هـو اسـود اسـحم
و روضـة مـولانا النـبی مـحمد ... تـبدّی عـلیه الثّـکل یـوم تـخرّم
و مـنبره العِـلویّ للـجذع أعـولا ... عـلیهم عـویلاً بـالضمائر یـفهم[2]

---

۱ . **اعلام الأعلام فیمن بویع بالخلافة قبل الاعلام**، لسان الدین بن خطیب (نسخهٔ خطی در دانشگاه قرویین، شهر فاس، صص ۳۷ ـ ۳۸).

۲ . ادب الطف ... ، همان، ۱۲/۴.

فصل هفتم:

رنگ سیاه، در نخستین عزاداری آشکار و عمومی شیعیان

(بغداد، عاشورای ۳۵۲ ق)

زنان شیعه، در حالیکه... روی خویش را سیاه کرده و با صدای بلند بر حسین علیه السلام می‌گریستند و بر سر و روی می‌زدند، بیرون آمدند، و این رسم سالها ادامه داشت.

دول الاسلام ذهبی

معز الدّولهٔ دیلمی، ابو الحسین احمد بن بویه، یکی از سلاطین بزرگ و مقتدر آل‌بویه است که اقدامات گوناگون وی در آشکار ساختن شعائر شیعی در عراق عرب ـ مهد خلافت عباسی – مشهور است. جلال‌الدین سیوطی می‌نویسد:

«در سال ۵۱ [۳ قمری، سالهای حاکمیت معزّ الدوله بر بغداد] شیعیان بر درب مساجد بغداد عباراتی حاکی از لعن بر معاویه، لعن برکسی که حق فاطمه از فدک را غصب کرد، لعن برکسی که مانع دفن حسن درکنار قبر جدش شد، و لعن برکسی که اباذر را تبعید کرد، نوشتند. مخالفین، شبانه این شعارها را پاک کردند. معزالدوله خواست این عمل را تجدید کند، وزیر وی ـ مهلّبی ـ به وی گفت که عوض آن عبارات، چنین بنویسند: **لعن الله الظالمین لآل رسول الله صلی الله علیه[و آله] وسلّم**، و تنها به لعن معاویه تصریح ورزند».(۱)

ابن اثیر معتقد است شعارهای مزبور به فرمان معزالدوله نوشته شد، خلیفه هم توان جلوگیری نداشت، امّا مهلّبی ـ وزیر معزالدوله ـ توصیه کرد فقط لعن بر معاویه

---

۱ . **تاریخ الخلفاء**، سیوطی، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید (مطبعة المدنی، ط ۳، قاهره ۱۳۸۳ ق) صص ۴۰۰ ـ ۴۰۱.

را بنویسند.(۱)

نیز ازکارهای معزّالدوله آن بود که پس از صلح با ناصرالدولهٔ حمدانی، به سامرّا مشرّف شد و اموال گرانبها در آن عتبهٔ مقدسه صرف کرد و از برای آن دو امام غریب، کلیددار و خدّام گماشت و برای آنها مستمرّی کافی ترتیب داد و روضهٔ بهیّه و ضریح چوبی احداث کرد و قبّه‌ای بر فراز قبر آنان ساخت و دستور داد حوضی را که در سرداب بود و مردم در آن وضو می‌ساختند پرکردند و ضریحی چوبین در اطراف مرقد منوّر عسکریین نصب کردند.(۲)

کار دیگر معزالدوله، اقدام به خلع المستکفی بالله ـ خلیفهٔ وقت عباسی ـ است که در سال ۳۳۴ ق صورت گرفت. ابن دُقماق، مورخ قرن ۹ هجری، می‌نویسد: معزالدوله فرزند بویه، بزرگترین امیر دیلمی، مستکفی را ازخلافت خلع کرده واو را کورساخت. علت این امر آن بود که معزالدوله، رافضی [= شیعه]، و مستکفی مخالف شیعه بود و بر ضد آنان فعالیت داشت. به همین خاطر معزالدوله وی را معزول و نابینا ساخت.(۳) دکتر سجادی، در توضیح بیشتر ماجرا آورده است: معزالدوله «۲۱ سال ... در بغداد با نفوذ و سلطهٔ کامل حکومت کرد و خلفا مطیع او بودند... در آغاز ورودش به بغداد نسبت به خلیفه ظنین شد و چون خلیفه، مجتهد وامام شیعی بغداد را گرفت و حبس کرد، معزالدوله بیشتر بدگمان شد و به خانهٔ

---

۱ . الکامل فی التاریخ، ابن اثیر (دارالصادر، همان) ۵۴۲/۸ ـ ۵۴۳. هندوشاه صاحبی نیز در تجارب السلف عمل مزبور را به معزالدوله نسبت می‌دهد.

۲ . **اخبار غیبیّه از مولی امیرالمؤمنین** علیه‌السلام، شیخ ذبیح الله محلاتی (کتابفروشی بوذر جمهری «مصطفوی»، تهران ۱۳۳۵ ش) صص ۴۱۲ ـ ۴۱۳.

۳ . ان معزالدولة بن بویه اکبر امراء الدیلم خلع المستکفی و کحله و کان سبب ذلک أن معزالدوله کان رافضیاً و کان المستکفی ... یحط علی الروافض فقبض معزالدوله علیه بسبب ذلک... و کان خلع المستکفی فی یوم الخمیس لثمان بقین من جمادی الأخرة سنة ۳۳۴ (**الجوهر الثمین فی سیر الملوک و السلاطین**، ابن دُقماق، تحقیق: محمد کمال الدین عز الدین علی، عالم الکتب، بیروت ۱۴۰۵ ق) ۱۸۲/۱ ـ ۱۸۳.

خلیفه رفت و او را از تخت خلافت به زیر آورد و محبوس ساخت».(۱) این نکته نیز گفتنی است که معزالدوله پس از فتح بغداد، رسم زندان و شکنجه و رسمهای بدی را که ترکان (یاران سبکتکین غزنوی) نهاده بودند، برداشت(۲) و همچنین کمی قبل از مرگ، بیشتر اموالش را صدقه داد، غلامان و کنیزانش را آزاد ساخت و وجوه بسیاری را به عنوان ردّ مظالم به اهل آن پرداخت کرد.(۳) مرگ او در ۱۷ ربیع الاول ۳۵۶ رخ داد. پیکر وی را نخست در خانهٔ او، دفن کردند و پس از چندی به مقابر قریش، در جوار مرقد مطهر حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام انتقال دادند.(۴)

اما مشهورترین کار معزالدوله، آشکار ساختن شعائر شیعه (عزاداری روز عاشورا، و جشن عید غدیر) در بغداد، مهد خلافت بنی العباس، بود که پس از چیدن ناخن و کشیدن دندان آن خاندان صورت گرفت و این سنّت، تا حدود یک‌قرن بعد یعنی تا زمان حملهٔ طغرل (امیر شیعی ستیز سلجوقی،که از اسلام، جز آیین تسلیم در برابر آل عباس نمی‌شناخت) به بغداد و قتل و حَرْقِ شیعیان، کما بیش ادامه داشت. ابن کثیر دمشقی در کتاب البدایة والنهایة، حافظ شمس الدین ذهبی در دول الاسلام، و جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء و دیگرمورخان، به این اقدام تاریخی اشاره دارند. سیوطی می‌نویسد:

در سال ۳۵۲، روز عاشورا معزالدوله فرمان داد که مردم بازارها را ببندند و طبّاخان طبخ نکنند. در بازار، قبّه‌هایی نصب کردند و مسوح (پلاسهای مویین)

---

۱ . **رسالهٔ شرح احوال و آثار ابن عمید**، دکتر سید ضیاء الدین سجادی (شرکت انتشاراتی پاژنگ، تهران، زمستان ۱۳۶۶ ش) ص ۱۸.

۲ . **زین الاخبار**، عبد الحی گردیزی، تصحیح و تحشیه: عبد الحی حبیبی (بنیاد فرهنگ ایران، تهران) ص ۸۷ .

۳ . **تکملة تاریخ الطبری**، محمد بن عبدالملک همدانی (چاپ مطبعهٔ کاتولیکیه، بیروت ۱۹۶۱) ص ۱۹۳.

۴ . اخبار غیبیّه...، همان، ص ۴۱۰.

بر آن آویختند. زنان، گیسو پریشان، در حالیکه بر صورت خویش سیلی می‌زدند، در خیابانها به راه افتادند و به اقامهٔ عزا بر حسین علیه‌السلام پرداختند. این، نخستین روزی بود که در بغداد بر حسین [آشکارا] نوحه خوانی می‌شد. و این بدعت [!] سالها ادامه یافت. و در دوازدهم ذی الحجه [کذا] از این سال نیز عید غدیر خم جشن گرفته شد و طبلها را به صدا در آورند.(۱)

ذهبی در دول الاسلام می‌نویسد: «معزالدوله مردم بغداد را به نوحه و ماتم برحسین رضی الله تعالی عنه ملزم ساخت و دستور داد که بازارها را ببندند **و بر [در و دیوار] آن پلاسهای موبین آویزند** و کسی طبخ نکند. زنهای شیعه، در حالیکه موی خویش را پریشان **و روی خویش را سیاه کرده بودند** و با صدای بلند [بر امام حسین علیه‌السلام] گریسته و بر سر و صورت می‌زدند، بیرون آمدند، و این کار سالها دامه داشت».(۲)

ابن اثیر، در توضیح واقعه آورده است که معزالدوله در دهم محرم ۳۵۲ حکم‌کرد مردم دکاکین را ببندند و خرید و فروش را متوقف کنند و به اظهار نوحه و زاری بپردازند وقُبّه‌هایی که ساخته‌اند با پلاسهای موبین بپوشانند، و زنان... **رویْ سیاه کرده**... و سیلی به صورت زنان از خانه‌ها بیرون آیند...(۳) و ابن کثیر، مورخ متعصب و مشهور قرن هشتم هجری نیز (که پیداست از عزاداری شیعیان بر سبط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دل پُری داشته و همچون وهّابیانِ نفت آلودِ عصر ما آن را «بدعتی شنیع»! شمرده است) با تصریح به پلاس پوشی و نوحه‌گری زنان در سوگ سالار شهیدان، خاطر نشان ساخته است که:

از آنجا که شیعیان بسیار بودند، مخالفین شیعه قدرت جلوگیری از این کار را نداشتند. و در دهم ذی حجه [کذا] از همان سال نیز معزالدوله فرمان داد که

---

۱. تاریخ الخلفاء، همان، ص ۴۰۱.

۲. **دول الاسلام**، حافظ شمس الدین ذهبی (چاپ اعلمی، همان) ص ۱۹۵.

۳. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، همان، ۵۴۹/۸ ـ ۵۵۰.

به نشانهٔ اظهار سرور از فرا رسیدن عید غدیر خم، در شهر آذین بندند و چنانکه در اعیاد مرسوم است بازارها را در شب بازگذارند و بوق و شیپور زنند و درب خانهٔ امرا و نیز ادارهٔ پلیس آتش افروزند...(۱)

استاد علی اصغر فقیهی، که از محققان سخت کوش وپر اطلاع تاریخ آل بویه هستند، در باب حادثهٔ عاشورای ۳۵۲ بغداد و پیامدهای تاریخی آن می‌نویسند:(۲)

... قبل از قرن چهارم، عزاداری برای امام حسین علیه السلام علنی نبود و نهانی در خانه‌ها انجام می‌گرفت، اما در نیمهٔ دوم قرن چهارم، سوگواری در روز عاشورا آشکار و در کوچه و بازار انجام می‌یافت. عموم مورخان اسلامی، مخصوصاً مورخانی که وقایع را به ترتیب سنواتی نوشته‌اند از قبیل ابن الجوزی در کتاب منتظم و ابن اثیر در کتاب الکامل و ابن کثیر در کتاب البدایة و النهایة و یافعی در مرآت الجنان و ذهبی و دیگران در ضمن ذکر وقایع سال ۳۵۲ وسالهای بعد از آن، کیفیت عزاداری شیعه را در روز عاشورا نوشته‌اند. از جمله ابن الجوزی گفته است که در سال ۳۵۲ معزالدولهٔ دیلمی دستور داد مردم در روز عاشورا جمع شوند و اظهار حزن کنند. در این روز بازارها بسته شد، خرید و فروش موقوف گردید، قصابان گوسفند ذبح نکردند، هریسه پزها هریسه [= حلیم] نپختند، مردم آب ننوشیدند، در بازارها خیمه به پاکردند و به رسم عزاداری بر آنها **پلاس آویختند**، زنان به سروروی خود می‌زدند و بر حسین علیه السلام ندبه می‌کردند (**المنتظم فی تاریخ الملوک والامم**، ابن جوزی، دائرة المعارف العثمانیة، حیدرآباد دکن ۱۳۵۸ ق، ج ۷، ص ۱۵). و به قول همدانی: در این روز، زنان، موی پریشان در حالیکه (به رسم عزاداری) **صورتهای خود را سیاه کرده بودند،**

---

۱ . **البدایة والنهایة**، ابن کثیر دمشقی، تدقیق اصول و تحقیق: دکتر احمد ابو ملحم و دکتر علی نجیب عطوی (دار الکتب العلمیة، بیروت ط ۳، ۱۴۰۷ ـ ۱۹۸۷) ۲۵۹/۱۱، ذیل حوادث سال ۳۵۲ ق.

۲ . ر.ک، **یادنامهٔ علامه شریف رضی**، به اهتمام سید ابراهیم سید علوی، مجموعهٔ مقالات (بنیاد نهج‌البلاغه، تهران، تیر ۱۳۶۶ ش) صص ۳۱۳ ـ ۳۱۵.

در کوچه‌ها به راه افتادند و برای عزای امام حسین علیه‌السلام سیلی به صورت خود می‌زدند (**تکملة تاریخ الطبری**، همدانی، چاپ مطبعهٔ کاتولیکیه، بیروت ۱۹۶۱م، ص ۱۸۳) و بنا بر گفتهٔ یافعی: این نخستین روزی بود که برای شهیدان کربلا سوگواری می‌شد (**مرآت الجنان**، عبدالله بن اسعد یافعی، حیدرآباد دکن ۱۳۳۸ ق، ۲۴۷/۳. مقصود عزاداری به طور علنی است) و ابن کثیر در ضمن وقایع سال ۳۵۲ گفته است که اهل تسنن قدرت منع شیعه را از این اعمال نداشتند زیرا شمارهٔ شیعه بسیار و نیروی حکومت نیز با ایشان بود.

از سال ۳۵۲ تا اواسط قرن پنجم که آل بویه از میان رفتند، در بیشتر سالهامراسم عاشورا به ترتیب مزبور، کم و بیش انجام می‌یافت و اگر عاشورا با عید نوروز یا مهرگان مصادف می‌گردید، انجام مراسم عید را به تأخیر می‌انداختند (**النجوم الزاهرة فی ملوک مصر وقاهرة**، ابوالمحاسن بردی اتابکی، افست دارالکتب مصر، ۲۱۸/۴) ...

در همین سالها که فاطمیّهٔ اسماعیلیّه، تازه مصر را به تصرف آورده و شهر قاهره را بنا نهاده بودند، مراسم عاشورا در مصر انجام می‌یافت. بنا بر نوشتهٔ مقریزی: در روز عاشورای سال ۳۶۳ جمعی از شیعه مطابق معمول خود (از این جمله معلوم می‌شد که مراسم مزبور در سالهای قبل نیز معمول بوده است) به مشهد کلثوم، و نفیسه (از فرزندان امام حسن علیه‌السلام که مرقد او هنوز هم در قاهره زیارتگاه است) رفتند و در آن دو مکان شروع به نوحه گری و گریه بر امام حسین علیه‌السلام کردند...

مراسم عاشورا در زمان فاطمی‌ها هرسال برپا می‌شد: بازارها را می‌بستند و مردم دسته جمعی در حالیکه با هم ابیاتی در مصیبت کربلا می‌خواندند و نوحه‌گری می‌کردند، به مسجد جامع قاهره می‌رفتند (الخطط، مقریزی، چاپ بیروت، ۲۸۹/۲. و نیز ر.ک، النجوم الزاهرة، همان، ۱۲۶/۴، بخش وقایع سال ۳۶۶؛ **اتعاظ الحنفاء**، مقریزی، قاهره ۱۹۶۷ و ۱۹۷۱ و ۱۹۷۳، ۶۷/۲).

دیگر از شعارهای شیعه که در قرن چهارم آشکار و معمول گردید، جشن و سرور در روز هیجدهم ذی حجّه به مناسبت تقارن این روز با روز غدیر خم بود. مسلّماً پیش از قرن چهارم نیز، شیعه روز عید غدیر را گرامی می‌داشته‌اند ولی ظاهراً مراسمی به طور آشکار انجام نمی‌یافته است. در اواسط قرن چهارم در، همان سالی که انجام مراسمی به عنوان عزاداری برای شهیدان کربلا، علنی و معمول گردید یعنی سال ۳۵۲، برپا داشتن جشن و چراغانی در شب و روز هیجدهم ذی الحجّه به مناسبت مقارن بودن با قضیهٔ غدیر خم، آغاز شد و سالها ادامه یافت.

همدانی در ضمن وقایع سال ۳۵۲ گفته است در شب پنجشنبه هیجدهم ذی‌حجّه که شیعه آن را غدیر خم می‌نامد، در بازار آتش افروختند (آتش بازی کردند). در آن شب، به همانگونه که در شبهای عید مرسوم است، دکانها تا صبح باز بود، نوبت‌چیان طبل و شیپور می‌نواختند. بامدادان، شیعه به مقابر قریش رفتند و نماز عید به جا آوردند (تکملة تاریخ الطبری، ص ۱۸۷. مقابر قریش قبرستانی در بغداد بود که از هنگام مدفون شدن امام موسی الکاظم علیه السلام و امام محمد جواد علیه السلام در آن، نام کاظمیّه یا کاظمین را پیدا کرد).

ابن الجوزی گفته است معزالدوله دستور داد مردم، روز غدیر، برخلاف روز عاشورا که در اندوه و ماتم به سر می‌بردند، سرور و شادمانی ابراز دارند، خیمه‌ها به پا کنند و آنها را بیارایند. در شب این روز در محلّ شُرطه آتش افروختند و طبل و شیپور نواختند، بامدادان شتری قربانی کردند و به زیارت مقابر قریش رفتند (المنتظم...، ج ۷، ص ۱۶). باز ابن الجوزی در ضمن وقایع سال ۳۸۹ گفته است که شیعه در محلهٔ کرخ و باب الطاق (دو محلهٔ مرکز شیعه در بغداد) به عادت جاری خود در روز عید غدیر، خیمه‌های بزرگ برپا داشتند و جامه‌ها و پارچه‌های زیبا بر آن آویختند و اظهار سرور کردند. در شب عید آتش افروختند

و بامداد، شتر نحر کردند (المنتظم...، ج ۷، ص ۲۰۶).(۱)

---

۱ . استاد فقیهی، همچنین در صفحات ۴۷۰ ـ ۴۷۲ کتاب «آل‌بویه، نخستین سلسلهٔ قدرتمند شیعه...» با اشاره به معارضاتی که از جانب ناصبیان (با تحریک و تفتین خلفا) نسبت به عزاداری عاشورا و جشن غدیر صورت می‌گرفت، می‌نویسد: دشمنان شیعه در مقام معارضه با عزاداری شیعیان در سوگ امام حسین علیه‌السلام «مدّعی شدند که روز عاشورا و به قولی هشت روز بعد از عاشورا، روز کشته شدن مصعب بن زبیر[کُشندهٔ : مختار بن ابی عبیدهٔ ثقفی کِشندهٔ انتقام از قاتلان امام حسین علیه‌السلام] است و شروع به سوگواری برای مصعب کردند و در ناحیهٔ مَسکِن به زیارت قبر او رفتند. در مقام معارضه با جشن و سرور در عید غدیر، گفتند که روز بیست و ششم ذی‌حجّه، روز داخل شدن پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وابو بکر به غار ثور است، و در آن روز جشن گرفتند. نخستین سالی که اهل تسنن در روز بیست وششم ذی حجه جشن وسرور به پا داشتند سال ۳۸۹ بود (المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، ابن جوزی، ۲۰۶/۷). ابن کثیر حنبلی در این باره گفته است که در سال ۳۸۹ شیعه در نظر گرفتند مراسم آذین بندی را که در عید غدیر – که روز هیجدهم ذی‌حجّه است ـ معمولشان بود به پا دارند، جمعی از نادانان منسوب به تسنّن به مقابله و معارضهٔ با شیعه برخاستند وادعا کردند که در چنین روزی، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ابوبکر در غار ثور محاصره شدند. این نیز نادانی دیگری از این گروه است، زیرا رفتن پیغمبر و ابوبکر در غار ثور، در اوایل ماه ربیع الاول سال اول هجری بود. همچنین، به مناسبت اینکه شیعه در روز عاشورا ماتم به پا می‌دارند و بر حسین محزون می‌شوند، جمعی دیگر از اهل سنت، با ایشان معارضه کردند وگفتند روز دوازدهم محرم، روز قتل معصب بن زبیر است و به همان گونه که شیعه بر حسین [علیه‌السلام] عزاداری می‌کنند و به زیارت قبر او می‌روند، آنها نیز برای مصعب ماتم به پا داشتند و به زیارت قبر او رفتند (البدایة و النهایة، ج ۱۱ ، صص ۳۲۵ ـ ۳۲۶).

دیگر از معارضه‌های [برخی از گروههای افراطی] اهل تسنن با شیعه، این بود که در مقابل منجنیقهای مخصوصی که جوانمردان شیعهٔ کرخ، هنگام رفتن به زیارت کربلا در نیمهٔ شعبان، با خود حرکت می‌دادند، آنها نیز منجنیقهایی حرکت می‌دادند (مقصود از منجنیق در اینجا، ظاهراً تختی محمل مانند بوده است که آن را با تشریفاتی حرکت می‌داده‌اند). در سال ۴۵۲ دو جوان اصفهانی که قبلاً جزو عیّاران بودند سپس توبه کردند و به بغداد آمدند و در سلک فرّاشان خلیفه قرار گرفتند، منجنیقهای طلاکاری شده ساختند تا آنها را هنگام رفتن به زیارت قبر مصعب بن زبیر همراه خود ببرند. منجنیقها را از زمین بلند کردند و در حالیکه شیپور می‌نواختند و جمع کثیری همراه آنان بودند، در بازار گرداندند. بعد از آن در مقابل قصر خلیفه رفتند و به او دعا کردند. سر انجام (مطابق معمول) میان طرفین جنگ و خونریزی در گرفت و اموال به غارت رفت و دوجوان اصفهانی آب را بر روی محلهٔ کرخ [محلّهٔ مهم سیّد نشین و شیعه نشین بغداد] بستند ←

ماجرای اقدام شیعیان بغداد (با استفاده از آزادی به دست آمده در سایهٔ

← و کاربا مصالحهٔ میان دو طرف پایان یافت (المنتظم...، ابن جوزی، ۷۸/۸)» (پایان نوشتهٔ استاد فقیهی).

دقت شود که سر نخ همهٔ آن فتنه انگیزیها و اختلاف افکنیها در کجا بوده است؟! دو عیّار! اصفهانی که از رسوم عیّاری و جوانمردی، تنها گَزمگِی خلیفه! و آب بستن به روی محلهٔ شیعه نشین بعداد را (که تن به حاکمیت جور بنی عباس نمی‌دادند) بلد بودند! منجنیقهای طلایی را (که لابد، از کیسهٔ خلیفه و در حقیقت از بیت المال مسلمین ساخته شده بود) برداشته و به لج مختار (کشندهٔ قاتلان حسین بن علی علیه‌السلام) و در حقیقت به لجِ فرزند عزیز پیامبر (حضرت حسین بن علی علیه‌السلام) به سمت قبر مصعب بن زبیر راه می‌افتند؛ در حالیکه شیپورچیان (خلیفه) نیز آنان را همراهی می‌کردند (چندانکه گویی به نبرد با کفّار می‌روند!!). دوستان خاندان پیمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که از این همه مظلومیّت عترت وحی علیه‌السلام آنهم در مهد خلافت اسلامی!! به ستوه آمده و همهٔ مقدسات دینی را در معرض استهزا و تمسخر آشکار آن دوگزمهٔ دربار خلیفه می‌دیدند، تاب تحمل از کف داده و متعرض آنان می‌شوند و... بدینسان درگیری بالا می‌گیرد...

مگر نه این است که مصعب بن زبیر، کشندهٔ مختار، و مختار نیز انتقام گیرنده از کسانی بود که آب فرات را بر سگان وگرگان بیابان کربلا بازگذاردند امّا بر عزیزان پیمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بستند؟! پس در اینجا نیز عیّاران تائب! ـ که به جای وارستگی از حکومت جور، به خدمت آن در آمده بودند ـ بایستی از همین نسخهٔ یزیدی سود جویند! این است که آب را برروی زن ومرد و پیر وکودک محلهٔ کرخ می‌بندند و غائله با پیروزی ارتش خلیفهٔ مسلمین! به پایان می‌رسد. البته کیسه‌ها نیز از غارت خانه‌ها پر می‌شود! چنین کنند بزرگان چو کردباید کارا!

امت اسلام، مع الأسف، در طول تاریخ خود، چنین صحنه‌های غم‌انگیزی را از مدعیان حکومت اسلامی دیده است که رمق خویش را، به تدریج، کاملاً درباخته و اینک در برابر مشتی صرب و صهیون و هندوی خون آشام، لگدکوب و بی آبرو می‌شود و توان جلوگیری نیز ندارد. و شیعه با عزاداری خویش در سوگ امام آزادگان، حسین بن علی علیه‌السلام ، در حقیقت همین درد کهن را ـ که تا علاج نشود، مسلمین به سامان نمی‌رسند ـ فریاد می‌کند و طبیعی است که این فریاد بر پاسداران ظلم و بیداد، یعنی بر خلفای بنی عباس و تابعین آنان، خوش نیاید و به هر شیوهٔ ممکن، در خاموش ساختن این فریاد و فرهنگ آن بکوشند؛ و لو به بستن آب محلهٔ کرخ، و سوزاندن کلاس و کتاب و منبر درس عالمان شیعه باشد:

ابن جوزی در ضمن وقایع سال ۴۴۹ گفته است که در این سال ... به خانهٔ ابوجعفر طوسی (= شیخ طوسی از بزرگترین علمای شیعه در قرن پنجم) در کرخ حمله بردند و کتابها و دفاتر او و منبری که هنگام

←

حکومت آل بویه) در عاشورای ۳۵۲ قمری به آویختن پلاس عزا بر در و دیوار شهر و سیاه کردن چهره در سوگ امام حسین علیه‌السلام و نیز جشن و سرور آنان در عید غدیر همان سال را دیدیم ـ ماجرایی که نقطهٔ عطفی در تاریخ برگزاری «آشکار و رسمی» شعائر شیعه در مهد خلافت عباسی و دیگر نقاط بود.

در باب آنچه که مورخان پیرامون حادثهٔ عاشورا و غدیر ۳۵۲ بغداد وسالهای بعد از آن نوشته‌اند، تذکر چند نکته ضروری است:

۱ . چنانکه قبلاً در فصل پنجم این دفتر (سیاهپوشی در عرب) گفتیم، رسم سیاه کردن چهره (با دودهٔ ته دیگ، یا امثال آن) در قدیم توسط زنان عزادار، در میان عرب شیوع بسیار داشته و تاریخ، علاوه بر ماجرای فوق، صحنه‌های دیگری از انجام این رسم را در مصر و بغداد ثبت کرده است. در اینجا باید افزود که سیاه کردن روی، نشانهٔ شدت مصیبت و نهایت اندوه در ماتم عزیزی شمرده می‌شد که مرگ وی آغاز محنت و تیره روزی بازماندگان بوده است (چه تیره روزی ظاهری: فقر و فلاکت مادّی؛ و چه تیره روزی معنوی: حیرت و ضلالت و سرگشتگی فکری و اعتقادی و سیاسی ...). قرآن شریف از اندوه و فلاکتِ بینهایت اشخاصی که در روز بازپسین، مُهر خُلود در آتش دوزخ برپیشانیشان خورده و محکوم به عذاب جاودان می‌شوند، با تعبیر اِسوِدادِ وَجه (سیاهرویی) یاد می‌کند:

ولاتکونوا کالذین تفرّقوا و اختلفوا من بعد ما جاء هم البیّنات، و اولئك لهم عذابٌ عظیم یوم تبیضّ وجوه و تسودّ وجوه، فأمّا الذین اسودّت وجوههم أکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون ...

(آل عمران: ۱۰۵ ـ ۱۰۶)

← تدریس بربالای آن می‌نشست و سه منجنیق سفید راکه زوّار محلهٔ کرخ ـ از قدیم الأیام ـ چون به زیارت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌رفتند با خود حمل می‌کردند، بردند وهمه را سوزانیدند (المنتظم...، ج۸، ص۱۷۹).

چنانکه همین تعبیر را در باب اعراب عصر جاهلیت به کار می‌برد که دختران خویش را زنده به گور می‌ساختند و با شنیدن خبر تولد دختر، غبار اندوهی سخت بر چهره‌شان می‌نشست؛ نگران از اینکه ننگ! نگهداری آن را تحمل کند یا آن طفل معصوم را به خاک تیره سپارد؟!

و إذا بُشِّرَ أَحَدُهم بِالأُنثی ظَلَّ وَجهُهُ مُسْوَدّاً وهو کظیم، یَتَوارىٰ من القوم من سوءِ ما بُشِّرَ بِه أَیُمْسِکُه علی هُونٍ اَمْ یَدُسُّه فی التُّراب ...

(نحل: ۵۸ ـ ۵۹)

آری، سیاهیِ روی، نشان از شدت اندوه و فلاکت شخص دارد و زنان شیعهٔ بغداد نیز با سیاه کردن چهرهٔ خویش در در عزای عزیز فاطمه علیها السلام می‌خواستند غم و اندوه بیشمار خود را از فاجعه‌ای که در عاشورای ۶۱ هجری براسلام و انسان رفته بود، به همگان ابراز دارند.

۲ . در گزارش مورخان از عزاداری شیعیان بغداد، علاوه بر اقدام زنان به سیاه‌کردن چهره، از آویختن پلاسهای مویین در بازار و افکندن پلاس بر روی قبّه‌هایی که در بازار نصب شده بود، و بالأخره پوشیدن پلاس توسط زنان یاد شده است (امر [معزالدوله] بأن یغلّق الأسواق و أن یعلّق علیها المُسوح / ذهبی؛ الزم معزالدوله الناس بِغَلْقِ الأسواق ... و نصبوا القُباب فی الأسواق و علقوا علیها المسوح / سیوطی؛ امر ... أن یغلقوا دکاکینهم و... أن ... یلبسوا قباباً عملوها بالمسوح / ابن اثیر؛ امر ... أن تغلق الأسواق و أن یلبس النساء المسوح من الشعر / ابن کثیر).

رنگ این پارچه‌ها و جامه‌های مویین، البته در تاریخ ذکر نشده است، اما با توجه به تیره بودن پلاس عزا (که در **ضمیمهٔ شمارهٔ ۲** همین کتاب بتفصیل از آن سخن گفته‌ایم) و همچنین توجه به رواج رسم سیاهپوشی (هنگام عزا) در میان عرب و نیز آل‌بویه، و بالأخره مناسبت حکم و موضوع، قاعدتاً پلاسهای مزبور به رنگ سیاه

بوده است. در فصل چهارم این دفتر، پیرامون سیاهپوشی سلاطین، شاهزادگان و وزرای آل‌بویه توضیح دادیم و به رسم «نمد سیاه» ازگردن آویختنِ دیلمیان در ایام سوگواری اشاره کردیم. طبیعتاً در عاشورای ۳۵۲ بغداد نیز رسم سیاهپوشی تکرار شده است، چنانکه «چهره سیاه کردن زنان» قرینه و مؤیّد همین امر است.

۳. باید توجه داشت انجام شعائر مذهبی در میان شیعه (چنانکه کاملاً مشهود است) پیرو دستور و بخشنامهٔ هیچ امیر و وزیر و حاکم و سلطانی نیست و اگر صرفاً پای دستور دولتیان در میان باشد هرگز با اینچنین استقبال وسیع و دیرپایی روبرو نخواهد گشت. شیعیان، خاصّه در این گونه امور که صبغهٔ دینی و مذهبی دارد، بیشتر چشم به فتوای عالمان دارند تا فرمان حاکمان (نفاذِ حکم دولت در عصر جمهوری اسلامی ایران نیز، مرهون تأییدِ مستقیم یا غیر مستقیم فقیهی است که زمام ولایت را ـ برپایهٔ قانون اساسی ـ در اختیار دارد). هنر آل بویه ونقش امثال معزالدوله ـ والی قدرتمند شیعه در بغداد ـ عمدتاً آن بود که زمینهٔ ظهور و بروز احساسات و علایق عمیق شیعه را (که اختناق مذهبی شدید آن روزگار، آن را همچون آتشی زیر خاکستر، در نقاب تقیّه برده بود) فراهم سازند تا شیعه بتواند غم جانسوزی راکه از غربت و مظلومیت آل رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله در سینه داشت و دودِ آهِ آن خانهٔ دل وی را (که در اختناق اموی و عباسی، روزنی به بیرون نداشت) یکسره اندوده بود، با صدای بلند بازگو کند. دست کم، اگر همراهی و همدلی عالمانی چون مفید و سیدین رضی و مرتضی و شیخ طوسی درکار نبود، هرگز فرمان معزالدوله اینچنین برصفحهٔ دل شیعه نقشی ماندگار نمی‌یافت.

تاریخ بروشنی نشان می‌دهد که سلاطین آل بویه، علایق شدید شیعی داشتند و میان آنان با علمای بزرگ شیعه (شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی، و ...) حسن ارتباط بود. عموم مورخان آل بویه را شیعه مذهب دانسته‌اند. ابن کثیر گوید

که همهٔ آل بویه شیعه و رافضی بودند.[۱] ابو المحاسن تصریح دارد که آل بویه به تشیع و رافضی بودن شهرت دارند.[۲] ابن دُقماق می‌نویسد رمز اقدام معزالدوله به عزل مستکفی ـ خلیفهٔ وقت عباسی ـ آن بود که معزالدوله رافضی بود.[۳] مرحوم شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی، عالم پر اطلاع شیعی در قرن ششم، سلاطین بویه را شیعهٔ اثنی عشری شمرده است.[۴] در باب تشیع جعفری آل بویه، از سوی برخی کسان، تشکیکاتی صورت گرفته، ولی گذشته ازگواهی مورخین فوق، ارتباط قوی و پیگیر سلاطین و وزرای آل بویه با عالمان نامدار شیعهٔ عصر خویش (رکن الدوله و ابن عمید با شیخ صدوق، عضدالدوله با مفید، صاحب بن عَبّاد با صدوق و سید رضی و مرتضی، بهاء الدوله فرزند عضدالدوله و وزیرش فخرالملک با سید رضی و سید مرتضی) و حمایت آنان از فعالیتهای مذهبی علمای شیعه، و مهمتر از همه گواهی علمای مزبور به تشیع آنان، جای هیچگونه تردیدی در تشیع اثنی عشری آن سلسله باقی نمی‌گذارد (در این باب، بتفصیل در **ضمیمهٔ شمارهٔ ۴** پایان کتاب توضیح داده‌ایم). مصلح بزرگ عصر اخیر، مرحوم آیة‌اللّه شیخ محمد حسین آل‌کاشف الغطاء، در باب مشروعیت دستجات عزاداری شیعه در ایام محرم، با اشاره به سابقهٔ هزار سالهٔ آنها در تاریخ تشیع، می‌نویسد:

خورشید پنهان شعائر، نخستین بار، حدود هزار سال پیش درخشید، یعنی از زمان معزالدوله و رکن الدوله، که فرمان دادند دستجات عزا بیرون آیند و بر سالار شهیدان علیه‌السلام مویه کنند و شباهنگام مشعل در دست گرفتند تا آنکه بغداد

---

۱. البدایة و النهایة، همان، ۳۰۷/۱۱.

۲. **النجوم الزاهرة**، ابوالمحاسن (دارالکتب مصر) ۳۰۷/۳. وی در جای دیگر از کتاب خود (۱۴/۴) می‌نویسد: آل بویه همگی رافضی بودند امّا از ترس اینکه مبادا به فرمانروایی ایشان لطمه‌ای وارد شود آن را آشکار نمی‌ساختند.

۳. الجوهر الثمین، همان، ص ۱۸۲.

۴. نقض ... ، شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی، تصحیح محدث ارموی، همان، ص ۲۱۴.

و خیابانهای آن یکپارچه ضجّه و شیون شد ... آن عصر درخشان پر از اکابر علمای شیعهٔ امامیه همچون شیخ مفید و ابن قولویه و سیدین امامین مرتضی و رضی ـ نورالله مراقدهم ـ بود و سلاطین آل بویه مقیّد بـه انـجام دسـتورات و نواهی آن بزرگان بودند و در این باب، ذکر همین حادثهٔ مشهور کافی است که سید رضی یکی از سالها در روز عاشورا برای زیارت جدش حسین علیه‌السلام وارد کربلا شد و در آنجا جمعی از اعراب را دید که به سمت حرم حضرت می‌دوند و نوحه می‌خوانند و بر سر و سینه می‌زنند. سید نیز به جمع آنان پیوست و در همین حال، سوگچامهٔ غرّا و مشهورش را سرود که در مطلع آن می‌گوید:

کـــربلا لازلت کـــرباً و بـــلاء　　　مالقی عندک آل‌المصطفی[۱]

بنابراین، اقدام معزالدولهٔ دیلمی در سال ۳۵۲ ق در بغداد به برپا ساختن شعائر مذهبی شیعه (عزاداری بر سالار شهیدان علیه‌السلام در روز عاشورا، و برگزاری جشن عید غدیر خم در ۱۸ ذی الحجه) نه یک «اقدام شخصی» و «حرکت خشک و سطحی دولتی»، بلکه یک نهضت مهم تاریخی برخاسته از عمق فرهنگ و احساس جامعهٔ تشیع و مورد حمایت و هدایت علمای شیعه بوده است. به همین دلیل هم بود که حرکت مزبور، بزودی در سایر نقاط جهان اسلام (که در حوزهٔ نفوذ شیعه قرار داشت) همچون مصر فاطمیین و موصل و دیار بکر آل حمدان، بسط و گسترش یافت و حدود یک قرن کمابیش در عراق ادامه پیدا کرد، و متقابلاً مخالفین شیعه نیز به شکلهای گوناگون (با در آوردن تعزیهٔ جنگ جمل و ...) به ستیز با این حرکت برخاستند و بالأخره هم با قتل عام و آتش سوزی مراکز شیعه در بغداد، بدان موقتاً پایان دادند.

* *

۱. ر.ک، **الآیات البیّنات فی قَمْعِ البِدَعِ و الضلالات ...**، من افاضات ... الشیخ محمد الحسین آل‌کاشف الغطاء النجفی (دار المرتضی، بیروت، الغبیری، بی تا) صص ۱۵ ـ ۱۶.

به هرروی، از حادثهٔ تاریخساز عاشورای ۳۵۲ بغداد بر می‌آید که شیعه، هرگاه که امکان ابراز شعائر مذهبی خویش را می‌یافته، در عزای آل اللّه از رنگ سیاه بهره می‌جسته است و این امر نیز برای وی همان قدر سنّتی آشنا بوده که گریه برحسین علیه‌السلام و شادی در غدیر.

در فصل بعد خواهیم دید که چگونه آل عباس، به هدف جلب قلوب دوستان اهل‌بیت علیهم‌السلام و بهره‌گیری از احساسات پاک آنان در راه دستیابی به قدرت، مزوّرانه و ریاکارانه، شعائر معمول شیعه همچون دعوت به الرّضا من آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله، داعیهٔ خونخواهی شهدای کربلا، و نیز پوشیدن جامهٔ سیاه در عزای آل اللّه علیهم‌السلام را مستمسک نمودند و این شعارهای مقدس را ـ بنا حق ـ زمینهٔ تأسیس رژیمی بس سیاهتر از رژیم اموی قرار دادند.

فصل هشتم:

سیاهپوشی بنی عباس؛ تمسّک به شعار شیعه برای دستیابی به قدرت!

(یـاران ابـومسلم) پیوسته مـی‌گفتند ایـن سـیاهپوشی، نشـانهٔ عـزای آل مـحمد علیهم‌السلام و شهدای کربلا و زید و یحیی است.

تاریخ طبری

شواهد تاریخی گذشته نیک نشان داد که پوشیدن لباس سیاه و خشن در عزای شهیدان اهل‌بیت علیهم‌السلام، بویژه در سوگ سالار شهیدان حسین بن علی علیهما‌السلام، در طول تاریخ، بین شیعه یک سنت و شعار معمول و مستمر بوده است و سابقهٔ این سنت، در حدود تتبع ما، به حدود یک قرن پیش از ظهور سیاه جامگان عـباسی می‌رسد. فی‌المثل، چنانکه دیدیم، دهها سال پیش از آنکه ابومسلم خراسانی پرچم سیاه عباسی را برافرازد (۱۲۹ ق) سبط اکبر پیامبر ـ امام مجتبی علیه‌السلام ـ در سـوگ مولای متقیان علی علیه‌السلام سراپا سیاهپوش شد (۴۰ ق) و ۲۱ سال پس از آن تاریخ نیز هاشمیات در ماتم جانسوز کربلا جامه‌های خشن و تیره برتن کردند ...

مع الأسف، این شعار دیرینه، مستمر و کوبندهٔ شیعه، در برهه‌ای گذرا از تاریخ اسلام، همچون برخی دیگر از شعائر شیعی، دستاویز یک باند قـدرت پـرست و فرصت طلب سیاسی برای دستیابی به مطامع دنیوی قرارگرفت:

خلفای بنی عباس هیچگونه علاقه و احترامی نسبت به اهل بـیت عـصمت و طهارت (سلام اللّه علیهم اجمعین) نمی‌ورزیدند و چنانکه در تواریخ آمده، پس از استحکام پایه‌های قدرت خویش از هیچ کوششی برای حبس و ضجر و تبعید و قتل

و غارت فرزندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خودداری نکردند و در این راه، حتی گوی سبقت را از بنی امیه نیز ربودند! و این، نه تنها سخن ما، که اعترافِ «مأمونِ» خودشان است، آنجا که در نامهٔ مشهورش به بنی عباس می‌نویسد:

ما و آل علی، همان گونه که می‌دانید، با هم یَدِ واحده بودیم تا آنکه دست تقدیر کار حکومت را به ما واگذاشت. پس ما آنان را ترساندیم و بر آنها سخت گرفتیم و آنان را بیشتر از بنی امیه کشتیم. وای بر شما! بنی امیّه تنها کسی را می‌کشتند که به روی آنان شمشیر می‌کشید؛ امّا ما ـ جماعت بنی عباس ـ آنها را گروه گروه کشتیم.

همانا، در باب استخوانهای بنی هاشم ـ در روز بازپسین ـ از شما سؤال خواهد شد که [صاحبان آن] به چه جرمی کشته شدند؟! و نیز در باب نفوسی که [توسط شما] به رود دجله و فرات ریخته شدند و جماعتی که در بغداد و کوفه زنده به گور شدند، مورد سؤال قرار خواهید گرفت ...(۱)

منصور دوانقی، در پاسخ نامهٔ اعتراض آمیز محمد بن عبدالله محض (مشهور به نفس زکیّه) از هیچگونه هتک و توهین به مولای متقیان و امام مجتبی علیهماالسلام و تحقیر آل علی علیهم‌السلام کوتاهی نورزیده است(۲) و زمانی که عبدالصمد بن علی، عموی منصور، وی را به خاطر شتاب در مجازات مخالفین و اینکه گویی نامی از عفو نشنیده سرزنش کرد، منصور به وی گفت:

---

۱. **حیاة الأمام الرضا** علیه‌السلام، جعفر مرتضی عاملی (دارالتبلیغ اسلامی، قم ۱۳۹۸ ق) ص ۴۵۶.

کتاب فوق با مشخصات زیر به فارسی ترجمه شده است:

زندگانی سیاسی امام رضا علیه‌السلام، جعفر مرتضی عاملی، ترجمهٔ دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم (ناشر: کنگرهٔ جهانی حضرت رضا علیه الصلوة والسلام، تیر ۱۳۶۵ ش).

از آنجا که عبارت متن، در کتاب زندگانی سیاسی امام رضا علیه‌السلام دقیق ترجمه نشده بود، در اینجا به مأخذ عربی کتاب ارجاع داده شد.

۲. ر.ک، تاریخ الأسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، همان، ۴۶۱/۲ ـ ۴۶۷.

هنوز استخوانهای بنی مروان نپوسیده و شمشیرهای خاندان ابوطالب در نیام نرفته است. ما بین مردمی زندگی می‌کنیم که دیروز، ما را مردمی عادی و بی‌نام و نشان دیده و امروز خلیفه می‌بینند. پس هیبت ما جز با از یاد بردن عفو و گذشت، و به کار بستن مجازات فراهم نمی‌شود.

و همو به امام صادق علیه‌السلام گفت:

قطعاً تو را می‌کشم و حتماً خانواده‌ات را به قتل می‌رسانم. حتی کسی از شما را که قامتش به اندازهٔ طول تازیانه‌ای باشد بر روی زمین باقی نمی‌گذارم.(۱)

رفتاری که منصور، بویژه هنگام دستگیری و حبس و شکنجهٔ بنی الحسن، با آن جماعت در پیش گرفت بروشنی حاکی از برخورد زشت و قدرت پرستانهٔ وی با ذراری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است. شرح جنایات فجیع آل عباس، از نخستین خلیفهٔ آنان (سفّاح) گرفته تا واپسین فردشان (مستعصم و فرزندش ابوبکر)، درباب ائمهٔ هدی علیهم‌السلام و سادات بنی فاطمه علیهاالسلام خود دفتری مستقل و مفصل می‌طلبد که این مختصر را گنجایش آن نیست.

امّا، این عناصر بازیگر، برای آنکه حکومت را از چنگ بنی‌امیّه بیرون آورند و جاه و جلال و مال و منال آنان را مالک شوند، در بَدوِ امر مصلحت سیاسی خویش را در آن دیدند که، برای فریب توده‌های خسته از ظلم اموی و دلبسته به خاندان علوی علیه‌السلام، از در نفاق و تزویر وارد شوند و نقشه‌های سوء خویش را در نقاب طرفداری از خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ـ که چشم ایرانیان، در کلّ، به سوی آنان بود ـ و تظاهر به شعائر شیعه پیش برند.

---

۱ . استاد جعفر مرتضی در باب جنایات خلفای نخستین عباسی، از سفّاح تا هارون الرشید، بحث جالب و مبسوطی دارند که دو مورد فوق نیز در ضمن آن آمده است. ر.ک، زندگانی سیاسی امام رضا علیه‌السلام، همان، صص ۷۸ ـ ۸۸.

باید توجه داشت که خراسان بزرگ آن روز، از پایگاههای مهم مخالفین بنی امیه و مرکز تجمع دوستان اهل بیت علیهم‌السلام بود و آتشی که برخرمن وجود امویان افتاد، عمدتاً از خراسان سرزد. در چنین محیطی ـ که مهد عشق به آل رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و کانون اصلی فعالیت بنی عباس بود ـ طبعاً مصلحت عباسیان جز آن نبود که نقشهٔ خویش را از راه تظاهر به آمال و علایق دینی مردم پیش برند و از تمسک به شعائر شیعه ـ که تنها شعائر مقبول مردم بود ـ نردبانی جهت دستیابی به قدرت بسازند ...

خراسان، یکی از مناطقی بود که امام صادق علیه‌السلام جهت تبلیغ امامت خویش نمایندگانی بدانجا فرستاد و در پی این امر، جمعی به وکالت از دستجات مختلف مردم به محضر امام علیه‌السلام رسیدند و بین آنان و امام علیه‌السلام گفتگوهایی رخ داد که شرح آن در تاریخ آمده است.(۱) ابوهاشم بکیربن ماهان، از دُعات مهم و اولیّهٔ عباسی است. وی زمانی که در اوایل نهضت بنی عباس در حُمَیمَه (از توابع شام) با محمد بن علی (پدر سفّاح و منصور، و بنیانگذار نهضت عباسی) دیدارکرد به محمد بن علی چنین می‌گوید:

> من همهٔ آفاق را گشته‌ام و خراسان را نیز دیده و در فتح جرجان با یزیدبن مهلّب [سردار بزرگ اموی] همراه بوده‌ام. **فما رأیت قوماً ارقّ قلوباً عند ذکر آل الرسول صلی‌الله علیه [وآله] و سلّم من اهل المشرق. یعنی، جماعتی همچون خراسانیان که به هنگام یادآوری [مصائب] خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دلهاشان اینگونه نرم و شکسته شود ندیده‌ام.**(۲)

جلوه‌ای از دلبستگی مردم خراسان به آل علی علیه‌السلام، در هنگام آزادی موقت یحیی بن زید از زندان رژیم اموی در خراسان، اینچنین رخ نشان داد: مرحوم محدث قمی در «تتمة المنتهی»، پس از اشاره به آزادی یحیی از حبس نصربن سیّار ـ حاکم مشهور اموی در خراسان ـ در اوایل امر، می‌نویسد:

---

۱. بحارالانوار، همان، ۷۲/۴۷.

۲. اخبار الدولة العباسیة، همان، ص ۱۹۸.

چون یحیی را از قید رها کردند، جماعتی از مالداران شیعه به نزدآن حَدّاد [= آهنگر] رفتند که قید [= زنجیر] یحیی را از پای او بیرون کرده بود. با وی گفتند که آن قید آهن را به ما بفروش. حدّاد آن قید را در معرض بیع در آورد و هر کدام که می‌خواست ابتیاع کند دیگری بر قیمت او می‌افزود تا قیمت آن به ۲۰/۰۰۰ درهم رسید. آخر الأمر، به جملگی، آن مبلغ را دادند و به شراکت خریدند. پس آن قید را قطعه قطعه کرده قسمت نمودند و هر کس قسمت خود را برای تبرّک، نگین انگشتر نمود ...(۱)

احساسات پرشوری که مردم خراسان در سوگ زید و یحیی از خود نشان دادند، جلوهٔ دیگری از همین دلبستگی بود. به نوشتهٔ یعقوبی:

چون زید کشته شد و کار او به هر صورتی که بود به انجام رسید، شیعیان خراسان به جنبش در آمدند و امر ایشان آشکار شد و همدستان و هواخواهان آنها بسیار شدند و کارهای بنی امیه و ستمهایی را که بر آل پیامبر کرده بودند برای مردم باز گفتند تا آنکه شهری باقی نماند مگر آنکه این خبر در آن آشکار گشت و داعیان ظاهر شدند و خوابها دیده شد و کتابهای ملاحم برسر زبانها افتاد.(۲)

زمانی که فرستادگان ابومسلم برای اولین بار به سراغ نصربن سیّار آمده و پس از مباحثاتی تند و نافرجام با اطرافیان نصر از نزد وی بیرون آمدند، نصر به اطرافیان خویش گفت: «واللّه ما پیوسته خبر «رایات سود» (بیرقهای سیاه) را خواهیم شنید تا آنکه آنها را دیده و گرفتارشان شویم»، سپس افزود: به خدا قسم، اگر از سوی این

---

۱. **تتمة المنتهی**، حاج شیخ عباس قمی، تصحیح: علی محدث زاده (کتابفروشی مرکزی، طبع دوم، تهران ۱۳۳۳ ش) صص ۹۴ - ۹۵.

۲. **تاریخ الیعقوبی** (دار صادر و دار بیروت للطباعة و النشر، بیروت ۱۳۷۹ - ۱۹۶۰) ۲/۳۲۶. مسعودی نیز با اشاره به قتل یحیی می‌نویسد: آن سال در خراسان فرزندی به دنیا نیامد جز آنکه اسم او را یحیی یا زید نهادند (مروج الذهب، همان، ۲۱۲/۳ - ۲۱۳).

جماعت امان می‌یافتم، خود نیز به جرگهٔ آنان می‌پیوستم و فردی از آنها می‌شدم، ولی چکنم که آنها مرا قاتل یحیی بن زید می‌شناسند؛ همان یحیی‌یی که صبح و شام بر او می‌گریند و ناله و ندبه می‌کنند.(۱)

سالها پس از این ماجرا نیز، زمانی که منصور دوانقی با محمد و ابراهیم (فرزندان عبدالله محض، و نوادگان امام مجتبی علیه‌السلام) می‌جنگید، عامل منصور ـ ابوعون ـ از خراسان به منصور نوشت که مردم خراسان به علت خروج محمد و ابراهیم، بیعت خویش با ما را می‌شکنند. منصور فرمان داد محمد دیباج [= برادر مادری عبدالله محض، که فوق العاده مورد علاقهٔ عبدالله قرار داشت] را گردن زدند و سراو را به جانب خراسان فرستاد تا اهل خراسان را بفریبند و قسم یاد کنند که این سر از آنِ محمدبن عبدالله بن فاطمه بنت رسول الله است و در نتیجه مردم خراسان از خیال خروج با محمد بن عبدالله بر ضد منصور منصرف شوند.(۲) و بالأخره در ماجرای مأمون نیز دیدیم که وی، به منظور جلب قلوب ایرانیان و بهره‌گیری از نیروی عظیم آنان در ستیز با رقیب عباسی، ناگزیر شد امام هشتم علیه‌السلام را به جبرو زور از مدینه به مرو آورد و با عنوان «الرضا امام المسلمین» به نام وی سکهٔ ولایتعهدی زند.

علایق شدید شیعی مردم خراسان و دوری این منطقه از شام (مهد خلافت اموی)، از مهمترین عللی بود که سبب شد عباسیان پایگاه اصلی دعوت و قیام

---

۱ . اخبار الدولة العباسیة، همان، ص ۲۸۸.

۲ . **تاریخ ابن خلدون**، ضبط متن و وضع حواشی و فهارس: خلیل شحاده (دارالفکر للطباعة والنشر و التوزیع، ط ۲، ۱۴۰۸ ـ ۱۹۸۸) ۲۸۳/۳؛ تتمة المنتهی، همان، ص ۱۳۵.

قابل ذکر است که: زمانی که منصور سپاهی را به مقابلهٔ با نفس زکیه فرستاد و نفس زکیه در برابر سپاه فریاد کشید «... ای مردم فارس ـ منظورش خراسانیان بود ـ شمایان دینار و درهم را بر فرزند رسول خدا ترجیح دادید، منم محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب؛ خراسانیان خود را از جنگ به کناری کشیدند و عیسی بن موسی ترسید که اختلاف روی دهد» (**آفرینش و تاریخ (البدء و التاریخ)**، مطهربن طاهر مقدسی، ترجمهٔ محمد رضا شفیعی کد کنی، تهران ۱۳۵۲ ش، ص ۸۶ و ۸۷).

خویش بر ضد امویان را در منطقهٔ خراسان قرار دهند[۱] و طبعاً در چنین محیطی ـکه کانون عشق و ایمان به آل رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله شناخته می‌شد ـ چنانکه گفتیم مصلحت عباسیان در آن بود که سیاست مزوّرانهٔ خود را بر وفق افکار و احساسات عمومی تنظیم کنند و به اصطلاح با شناکردن در جهت موافق جریان آب، بر آن سوار شوند.

اصولاً چنانچه در ریشه و روند تاریخی حرکت عباسیان تأمّلی بسزا رود معلوم می‌شود که نوع شعارهای آنان، شعارهایی تقلیدی بوده است که از آل علی علیه‌السلام گرفته بودند: دُعات بنی عباس در تبلیغات خویش دستور داشتند نخست شرحی از فضائل اهل بیت علیهم‌السلام و جنایات فجیع بنی امیه در حق آنان بیان کنند و سپس سخن را به لزوم قیام برضد امویان وگرفتن انتقام شهدای اهل البیت علیهم‌السلام از آنان بکشانند.[۲] نیز موظّف بودند که از مردم به عنوان «الرّضا من آل محمد»

---

۱ . در این باب، ر.ک، سخنان محمد بن علی بن عبدالله بن عباس در باب خصوصیات اهل شام و کوفه و خراسان، و مناسب بودن گروه اخیر برای نهضت عباسی (اخبار الدولة العباسیة، همان، صص۲۰۵ـ۲۰۶). ابن طقطقا نیز در تاریخ فخری ... (ترجمهٔ محمد وحید گلپایگانی، صص ۱۹۲ ـ ۱۹۳)می‌نویسد:

«ابراهیم امام، پس از پدر کارهای وی را دنبال کرد و داعیان زیاد به اطراف فرستاد، بخصوص خراسان، زیرا که عباسیان به مردم خراسان بیش از سایر مردم شهرها وثوق و اطمینان داشتند.

امّا مردم حجاز، برای آنکه عدّه و گروهشان اندک بود؛ و اما مردم کوفه و بصره، به سبب بی‌وفایی و مکر و خونریزیهایی که از ناحیهٔ ایشان به امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و حسن و حسین علیهماالسلام رسیده بود و اساساً اهل بیت از ایشان بیم داشتند؛ و اما مردم شام و مصر، دوستی بنی امیّه همچنان در دلهای آنان رسوخ یافته جملگی طرفدار بنی امیه بودند. بنابراین از مردم شهرها کسی برای اهل بیت نمانده بود که به ایشان اطمینان کنند جز مردم خراسان، لذا پیوسته گفته می‌شد که پرچمهای سیاه به طرفداری اهل بیت از خراسان بیرون خواهد آمد، ازینرو ابراهیم امام گروهی از داعیان و مبلغین را به خراسان فرستاده با بزرگان و دهقانان آنجا مکاتبه کرد، ایشان نیز دعوت وی را پذیرفته پنهانی برایش تبلیغ کردند».

۲ . ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین (همان، ص ۲۳۳) می‌نویسد: «أوّلُ ما یُظهرونَه فضل علی

←

(امام پسندیده از خاندان پیامبر) بیعت ستانند و نام حقیقی پیشوای قیام را ـ که از آل عباس بود ـ جز برای مریدان معتقد و مطمئن خویش فاش نسازند![۱] حتی سران نهضت عباسی (ابراهیم امام، سفاح و منصور) در اوایل امر، چندین بار به مناسبتهای مختلف با علویان بیعت کردند. به عنوان نمونه: محمد بن عبداللّه محض (مشهور به نفس زکیّه) که در زمان خلافت منصور و به فرمان وی با وضعی فجیع به قتل رسید و بستگان نزدیکش نیز تارو مار شدند، کسی بود که خود منصور، در اوایل امر سه بار باوی به عنوان مهدی بیعت کرده بود.[۲]

عباسیان، در طول قیام، داعیهٔ خونخواهی شهدای اهل بیت را داشتند[۳] و زمانی که به قدرت رسیدند دولت خود را دولت آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و ادامهٔ خلافت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام[۴] قلمداد کردند و نخستین وزیر خویش (ابوسلمهٔ خلّال) را وزیر آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و سردار مشهورشان (ابو مسلم خراسانی) را امین (یا امیر) آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نامیدند.[۵] زیرا به قول سید امیرعلی، مورخ شهیر معاصر،

← وُلده و ما لحقهم من القتل و الخوف». و نیز ر.ک، شعر شبل بن عبداللّه در حضور سفاح عباسی (تاریخ فخری ... ، همان، صص ۲۰۳ ـ ۲۰۴).

۱ . اخبار الدولة العباسية، همان، ص ۱۹۴ و ۲۰۴؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، همان، ص ۲۵۷؛ الاخبار الطوال، دینوری، همان، ص ۳۳۵.

۲ . مقاتل الطالبیین، همان، صص ۲۳۹ ـ ۲۴۰؛ **المحاسن و المساوی**، بیهقی (چاپ صادر، مصر) ص ۴۸۲؛ تتمة المنتهی، همان، ۱۳۶/۲؛ زندگی سیاسی امام رضا علیه‌السلام ، جعفر مرتضی عاملی، همان صص ۲۷ ـ ۲۸ و ۳۱ ـ ۳۴.

۳ . ر.ک، تتمة المنتهی، همان، ۱۰۴/۲ ـ ۱۰۵؛ زندگانی سیاسی امام رضا علیه‌السلام همان، صص ۵۳ ـ ۵۴.

۴ . ر.ک، خطبهٔ سفاح در مسجد کوفه پس از بیعت مردم با وی، مندرج در شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی الحدید، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، همان، ۱۷۲/۷ ؛ تاریخ الأسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ۴۴۷/۲ ـ ۴۴۸.

۵ . تاریخ الیعقوبی، همان، ۳۵۲/۲ ـ ۳۵۳؛ تاریخ فخری ... ، ابن طقطقا، ترجمهٔ محمد وحید گلپایگانی، همان، ص ۲۰۹ و ۲۱۱.

«کلمهٔ اهل البیت، همان کلمهٔ سحرآمیزی بود که دلهای طبقات مختلف مردم را الفت می‌داد و همه را در زیر لوای سیاه [= پرچم عباسیان] گرد می‌آورد».[۱] نیز گفتنی است که عنوان «الرضا من آل محمد»؛ شعاری بود که سالها پیش از قیام ابومسلم خراسانی، توسط کسانی چون زید بن علی[۲] (مقتول در ۱۲۲ ق) و حارث بن سریج[۳] (حاکم معزول اموی در ۱۱۶ ق) به‌کارگرفته شده بود و اینک عباسیان آن را محمل مناسبی برای پیشبرد مقاصد خویش شناخته بودند (در باب نکات و شواهد تاریخی فوق، بتفصیل در **ضمیمهٔ شمارهٔ ۵** پایان کتاب بحث کرده‌ایم).

به طور کلی، حرکت بنی عباس، نوعی ادعای دروغین «مهدویّت» بود که برپایهٔ تمسک ریاکارانه به برخی از شعائر شیعه و تطبیق با پاره‌ای از اخبار و علائم ظهور بنا شده بود. چنانکه سفّاح ـ نخستین خلیفهٔ عباسی ـ مدّعی تشکیل دولت آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله شد و جانشینانش نیز بر خود نام «منصور» و «مهدی» و «هادی» (که همگی القاب منجی موعود اهل بیت علیهم‌السلام است) نهادند و پیش از دستیابی به خلافت نیز رنگ پرچمهای خویش را سیاه قرار دادند تا خود را مصداق احادیثی جا بزنند که طلایه‌داران قیام مهدی (عج) را صاحبان رایات سود (بیرقهای سیاه) از خراسان می‌شناسد.[۴]

---

۱. **روح الأسلام**، سید امیر علی، ص ۱۰۸. ولهوزن، مستشرق آلمانی، نیز در این زمینه سخن جالبی دارد که در ضمیمهٔ شمارهٔ ۵ پایان کتاب نقل کرده‌ایم.

۲. بحار الانوار، همان، ۱۷۴/۴۶ ـ ۱۷۵، گفتار امام هشتم علیه‌السلام به مأمون.

۳. تاریخ ابن خلدون، همان، ۱۱۵/۳: کان الحرث هذا عظیمَ الأَزْد بخراسان فَخُلِعَ سنة ستّ عشرة و لبس السّواد و دعا الی کتاب اللّه و سنّة نبیّه والبیعة للرضا علی ما کان علیه دعاة بنی العباس هناك (و نیز: **العبر**، ابن خلدون، ترجمهٔ عبدالمحمد آیتی، تهران ۱۳۶۴ ش، ۵۰/۲).

یادآوری می‌شود: نام حارث در تواریخ گوناگون به صُوَر مختلف حارث بن سُرَیج، حرث بن سریج، و حرث بن شُرَیح ذکر شده که این آخری، ضبط تاریخ ابن خلدون است.

۴. در باب آمدن پرچمهای سیاه از خراسان، وادعای مهدویت خلفای اولیهٔ بنی عباس نیز بتفصیل در ضمیمهٔ شمارهٔ ۵ پایان کتاب سخن گفته‌ایم.

رمز انتخاب رنگ سیاه از سوی عباسیان به عنوان رنگ جامه و کلاه (و حتی گرز)[۱] را نیز بایستی در همین زمانه و زمینهٔ تاریخی جستجو کرد.

مورخان در باب سیاهپوشی عباسیان، علل گوناگونی را ذکر کرده‌اند[۲] که منافاتی با یکدیگر نداشته و می‌توانند هر یک از این علل در جای خود و یا در زمان خویش ـ به طور ضمنی و جانبی یا مرحله‌ای ـ صحیح باشند. امّا بیگمان، اصلیترین و اساسیترین عامل این امر، همان تمسک به شعار معمول شیعه مبنی برسیاهپوشی در عزای شهدای اهل‌البیت علیهم‌السلام و بنی هاشم بوده است. رمز سیاهپوشی بنی عباس را، در حقیقت، بایستی در دو مرحلهٔ تاریخی مجزّا از یکدیگر، مورد بحث و بررسی قرار داد: مرحلهٔ پیش از صعود به تخت قدرت، و مرحلهٔ پس از آن.

* رمز انتخاب لباس سیاه از سوی عباسیان

الف ـ در آغاز نهضت

چنانکه در فصل ششم به تفصیل دیدیم، سیاهپوشی در عزای شهیدان اهل‌بیت علیهم‌السلام در میان دوستان و پیروان آنان رسمی رایج بود. خاصّه، پس از قتل

---

۱ . این گرزها «کافر کوب» نام داشت و سیاه بود. ابن قتیبهٔ دینوری در الأخبار الطوال (ص ۳۶۰) می‌نویسد: وانجفل الناس علی ابی مسلم من هراة وجوشنج و مرو الروذ و الطالقان و مرو و نسا و أبیورد و طوس و سرخس و بلخ و الصغانیان و طخارستان و ختلان و کش و نسف، فتوافوا جمیعاً مسوّدی الثیاب و قد سوّدوا انصاف الخشب التی کانت معهم و سمّوها «کافر کوبات» ...

۲ . نظیر اینکه: بنی عباس از آن جهت رنگ سیاه را برگزیدند که رنگ عَلَم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سیاه بوده است، یا پیامبر روز حنین و فتح مکه برای عموی خویش ـ عباس ـ پرچم سیاه بست، یا در لباس سیاه، شکوه و هیبتی نهفته است و مایهٔ عزت و دولت است و ابو مسلم ازینروی آن رنگ را برگزید، و بالأخره رنگ سیاه از سوی عباسیان به نشانهٔ عزای شهیدان اهل بیت علیهم‌السلام برگزیده شد (ر.ک، زندگانی سیاسی امام رضا علیه‌السلام، ص ۵۵؛ **ابو مسلم سردار خراسان**، دکتر غلامحسین یوسفی، شرکت سهامی کتابهای جیبی ـ با همکاری مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین، طبع دوّم، تهران ۱۳۵۶ ش، ص ۶۶؛ ... ضمناً اخبار الدولة العباسیة در صفحات ۲۴۵ ـ ۲۴۷ بحث مبسوطی در این باب دارد).

فجیع زید و یحیی ـ که آتش خشم مردم بر ضد رژیم اموی زبانه کشید ـ شهری در خراسان بزرگ آن روز باقی نماند جز آنکه مردم آن لباس سیاه پوشیدند و به عزاداری پرداختند. در این عزاداریها، مظالم بنی امیه مطرح می‌گشت ومصائب فجیعی که در طول تاریخ اسلام از سوی آنان بر عترت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رفته بود مورد بحث و مذاکره واقع می‌شد. فضل بن عبدالرحمن ـ از شیوخ بنی‌هاشم ـ در ماتم زید لباس سیاه پوشید وپس از او شیعیان هم جامهٔ تیره در بر کردند. چنانکه عبدالله بن یحیی و حارث بن سریج نیز که در همان روزهای سرد و سیاه قیام کردند، سیاه پوشیدند.

قیام ابو مسلم و ظهور سیاه جامگان عباسی نیز دقیقاً در همین دورهٔ حساس تاریخی صورت گرفت. بنی عباس ـ که در بحبوبهٔ قیام زید و یحیی، خود و پیروان خویش را از معرکهٔ جنگ با بنی امیّه و خطرات ناشی از آن بر کنار داشته بودند[1] ـ اینک اوضاع و شرایط را جهت بهره‌برداری از کشتگان آن دو قیام وضربه زدن به حریف اموی بسیار مساعد می‌دیدند: اینچنین است که دُعات بنی عباس ـ و در رأس آنان ابو مسلم ـ در سخنان خویش دائماً از خونخواهی شهدای مظلوم کربلا و زید و یحیی دم می‌زدند و حتی ابو مسلم، عنوان قیام خویش را انتقام از خون یحیی قرار داد ونیز همو پیکر یحیی را از فراز دار به زیر آورده بر آن نماز خواند و به خاک سپرد. از کلام نصر بن سیّار ـ حاکم مشهور اموی در خراسان ـ به اطرافیان خویش برمی‌آید که سپاه ابومسلم خراسانی ـ یعنی همان سیه جامگان عباسی ـ در ماتم

---

۱. اخبار الدولة العباسية (ص ۲۴۲) می‌نویسد: بکیر بن ماهان ـ داعی بزرگ عباسی ـ در زمان حیات یحیی، شیعیان خراسان را از همراهی با وی باز می‌داشت.

به نوشتهٔ همین مأخذ (صص ۲۳۰ ـ ۲۳۲) ابوهاشم ـ فرزند محمد بن حنفیه ـ نیز که محمد بن علی (پدر سفاح و منصور، و بنیانگذار نهضت عباسی) از محارم راز و وصیّ او بود، پیشاپیش از قتل و صلب زید بن علی خبرداد و پیروانش را از همراهی با او در قیام بر ضد بنی امیه بر حذر داشت.

یحیی اشک ریخته و صبح و شام بر وی ناله و ندبه می‌کرده‌اند. همچنین در نامه‌ای که نصر بن سیّار به مروان ـ آخرین خلیفهٔ عباسی ـ نوشته و در آن نسبت به خطر ابومسلم شدیداً هشدار داده است می‌خوانیم که: مقصد ابو مسلم و یاران وی، تنها سلطه بر خراسان نیست. بلکه آنان مقصد بزرگتری را در سردارند که همانا دستیابی بر جهان اسلام است. آنگاه می‌افزاید که: این جماعت، بیشترین چیزی که مردم را برای دستیابی به آن تحریک می‌کنند، گرفتن انتقام شهدای آل محمد از بنی امیه است. آنها در سخنانشان ازاین معنی دم می‌زنند و در پایان نمازهایشان نیز توفیق اجرای همین امر را از خداوند طلب می‌کنند.(۱)

در چنین اوضاع و شرایطی، نیک پیداست که سیاهپوشی عباسیان، وجهه و عنوانی جز اعلام عزای شهدای اهل بیت علیهم‌السلام و اظهار نفرت ازعاملین فجایعی که در طول تاریخ بر آن خاندان رفته بود، نمی‌توانست داشته باشد.

درکتاب «اخبار الدولة العباسیة»، که در قرن سوم هجری نوشته شده، به نقل از ابوهاشم (داعی بزرگ عباسی) آمده است که: «برخاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آنچنان مصائب پی در پی وارد شده است که پوشیدن لباس سیاه برای پیروان این خاندان، تا زمانی که موفق به گرفتن انتقام شوند، اشکالی ندارد».(۲)

ابن اعثم کوفی، که در قرن ۳ ـ ۴ هجری می‌زیسته است، با اشاره به قیام مشترک

---

۱ . اخبار الدولة العباسیة، ص ۳۰۵.

۲ . همان، ص ۲۴۷.

مجمل التواریخ و القصص (تصحیح ملک الشعراء بهار، همان، ص ۳۱۵) نیز با اشاره به ابو مسلم می‌نویسد: «حمزة بن الحسن درکتاب اصفهان، شرح مولد ونشان او داده است که مهتر زاده بود ونسبش به شیدوس پسر گودرز کشواد [از قهرمانان ایران باستان که ذکرشان در شاهنامه آمده است] همی‌شود. و حمزه، صفت اخلاق و سیرت ابومسلم کندماننده به شیدوس که بومسلم همچنان سیاه پوشدنی اختیارکرد که شیدوس کرد به رفتن کشتن سیاوش و بدان جامه پیش کیکاووس اندر رفت ... و از آن پس هرگز نخندیدی مگر در جنگ، و بومسلم را همان عادت بود».

ابو مسلم خراسانی و جدیع بن علی کرمانی بر ضد نصر بن سیّار، و سیاهپوشی مردم خراسان به فرمان ابو مسلم، از قول مدائنی ـ تاریخنگار پراطلاع قرن ۲ و ۳ هجری ـ چنین می‌آورد:

و انّما أَمَرهم ابومسلم بالسَّواد لأنّه جعل السواد حداداً لمصیبة زید بن علي و یحیی بن زید رضی الله عنهما. قال [المدائنی]: فلم یبق مدینة بخراسان الاّ لبسوا السواد و جعلوا ینوحون و ینعون علی زید بن علی و یحیی بن زید و یذکرون مقتلهما ...(۱)

یعنی: ابو مسلم، تنها به عنوان سوگواری در ماتم زید و یحیی ـ رضی الله عنهما ـ مردم خراسان را به پوشیدن جامهٔ سیاه فرمان داد. مدائنی گوید: پس شهری در خراسان نماند جز آنکه مردمش سیاه پوشیدند و به نوحه و زاری بر زید و یحیی و ذکر چگونگی قتل آنها پرداختند...

سپس به پایین آوردن جنازهٔ یحیی از دار و کفن و نمازگزاردن بر آن و دفن وی به دستور ابومسلم، اشاره می‌کند ومی‌افزاید که ابو مسلم به تعقیب قاتلان یحیی پرداخت و آنها را از زیر هر سنگ و کلوخی که پنهان شده بودند بیرون آورد و کشت تا آنکه شمار کسانی که به جرم قتل زید و یحیی، یا شرکت در خون آنان، از پیروان بنی امیه به قتل رسیدند به هشتاد هزار یا بیشتر رسید ...(۲)

---

۱ . الفتوح، ابن اعثم، همان، ۱۶۰/۸. تاریخ بلعمی نیز به نقل از مدائنی آورده است که: «عباسیان جامه از بهر آن سیاه پوشیدند که در عزای زید بن علی بودند و فرزندش یحیی» (ر.ک، **دو قرن سکوت**، عبدالحسین زرین کوب، چاپ ۶، تهران ۱۳۵۵ ش، ص ۱۳۹).

۲ . الفتوح، همان، ۱۶۰/۸ ـ ۱۶۱. در باب قتل قاتلان یحیی به دست ابو مسلم، همچنین ر.ک، الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، همان، ۲۷۲/۵ (ترجمهٔ عباس خلیلی، ۱۰/۹)؛ تاریخ ابن خلدون، همان، ۱۳۰/۳؛ مروج الذهب، همان، ۲۱۳/۳؛ **شذرات الذهب فی اخبار من ذهب**، ابن عماد حنبلی (دارالکتب العلمیة، بیروت، بی‌تا) ۱۶۷/۱. دو مأخذ اخیر تصریح دارند که در آن سال هرمولودی که در خراسان به دنیا آمد، از سر حزن و اندوه بر زید و یحیی، وی را زید یا یحیی نام نهادند.

عبد الله بن معتز، خلیفهٔ معزول و مقتول عباسی، در شعری منسوب به وی (که با مدح مولای متقیان علیه‌السلام آغاز و به رثای سالار شهیدان علیه‌السلام پایان می‌یابد) با اشاره به فاجعهٔ قتل امام حسین علیه‌السلام در کربلا می‌گوید:

وکم من سوادٍ حَدَدْنا به ... وَ تَطویلُ شَعرٍ علی المنکب(۱)

یعنی: چه بسیار که در عزای آن حضرت سیاه پوشیدیم و از اصلاح سر و روی پرهیز کردیم.

آنچه گفتیم، گذشته از شواهد و اظهارات فوق، در کلام بسیاری از مورخان نیز بدان تصریح شده است: ابن شهر آشوب، عالم برجسته و پر اطلاع شیعه، به نقل از تاریخ طبری می‌نویسد: «ابو مسلم به غلامش ـ ارقم ـ دستورداد جامه‌هایی به رنگهای گوناگون بپوشد. زمانی که ارقم جامهٔ سیاه پوشید ابو مسلم گفت: در لباس سیاه، هیبتی است و همان رنگ را برگزید تا هم نشان مخالفت با امویان باشد و هم در قلب ناظران رعب و هیبت افکند. **وکانوا یقولون هذا السواد حداد آل محمد علیهم‌السلام و شهداء کربلا و زید و یحیی**. یعنی، پیوسته می‌گفتند که این سیاهپوشی، نشانهٔ عزای آل محمد علیهم‌السلام و شهدای کربلا و یحیی است».(۲)

صاحب صبح الاعشی، به نقل از ابو هلال عسکری (متوفی ۳۹۵ق) در کتاب «الاوائل» می‌نویسد: رمز اینکه بنی عباس شعار خویش را سیاه قرار دادند آن بود که چون ابراهیم امام به دست مروان ـ واپسین خلیفهٔ عباسی ـ به قتل رسید، پیروان

---

۱. ادب الطف ... ، سید جواد شبر، همان، ۱/۳۱۶ ـ ۳۱۷.

۲. مناقب آل ابی طالب علیهم‌السلام، ابن شهر آشوب، همان، ۳/۳۰۰.

توجه: راقم سطور، در مروری که بر بعضی از نُسَخِ موجود تاریخ طبری نظیر چاپ لیدن و اعلمی و... داشت به مطلب فوق بر نخورد بلکه صورت ممسوخ و محذوفی از آن را یافت (ر.ک، **تاریخ الطبری**، چاپ لیدن ۱۸۹۷م، افست شرکت انتشارات جهان، تهران، بی‌تا، ج ۹، ص ۱۹۵۴ و چاپهای دیگر، بخش مربوط به حوادث سال ۱۲۹ ق). گویا مطلب مزبور، از سنخ مطالبی می‌باشد که دست غرض و خیانت، روی دشمنی با تشیع و اهل بیت عصمت علیهم‌السلام آن را از تواریخ زدوده است. و الی الله المشتکی.

ابراهیم در مرگ او سیاه پوشیدند و سپس بر آن پوشش سیاه ملازمت ومداومت کردند و سیاهپوشی شعار و نشانهٔ ایشان شد.(۱)

استاد جعفر مرتضی، محقق بزرگ معاصر، می‌نویسد: اینکه عباسیان «رنگ سیاه را شعار خود ساختند، جز برای ابراز اندوه و ماتم بر آنچه در عهد بنی امیه بر سر اهل بیت آمده است، نبود».(۲)

ابن خلدون، مورخ و تحلیلگر مشهور، حتی انتخاب رنگ سیاه از سوی بنی‌عباس برای پرچمها و رایات را به علت نمایش حزن و اندوه بر شهدای بنی هاشم دانسته است:

فان راياتهم كانت سُوداً حزناً على شهدائهم من بنى هاشم، و نَعياً على بنى امية فى قتلهم، و لذلک سُمُّوا المُسَوِّدة.(۳)

استاد جعفر مرتضی، با اشاره به نظریهٔ ابن خلدون، می‌نویسد:

ما این نظریه را ترجیح می‌دهیم که بگوییم حادثهٔ قتل یحیی بن زید و سیاهپوشی خراسانیان به مدت ۷ روز در سوگ او، عباسیان را تشجیع کرد که برای اظهار اندوه وماتم خود بر آنچه در دولت اموی بر سر اهل بیت آمده است، رنگ سیاه را شعار خود قرار دهند. سید عباس مکی در کتاب نزهة الجلیس (ج ۱، ص۳۱۳) نیز همین نظریه را داده و بلاذری هم در انساب الاشراف (۲۶۴/۳) به همین برداشت تصریح دارد.(۴)

---

۱. **صبح الأعشی، فی صناعة الأنشاء**، احمد بن علی قَلْقَشَندی، شرح و تعلیق: محمد حسین شمس‌الدین (دارالکتب العلمیة، بیروت ۱۴۰۷ ـ ۱۹۸۷) ۲۹۲/۳.

۲. زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام، جعفر مرتضی عاملی، همان، ص ۵۵.

۳. **مقدمهٔ تاریخ ابن خلدون**، ضبط متن و وضع حواشی و فهارس: خلیل شحاده (دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ط ۲، بیروت ۱۴۰۸ ـ ۱۹۸۸) ص ۳۲۰.

۴. زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام، همان، پاورقی ص ۵۵.

جرجی زیدان[۱]، دکتر حسن ابراهیم حسن[۲]، هـ. ج. و لز انگلیسی[۳]، و فان فلوتن هلندی[۴] نیز هوادار همین نظریه‌اند.

ب ـ پس از استقرار قدرت

از مباحث گذشته کاملاً روشن شد که «انگیزهٔ اصلی» و «عنوانِ نخستینِ» سیاهپوشی عباسیان، اعلام حزن و اندوه در سوگ شهدای اهل بیت علیهم‌السلام و انتقام از دشمنان آنان بود. عباسیان، با این شعار بپاخاستند و انبوه مردم معتقد به خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را بر ضدّ حریف سیاسی خویش (بنی امیّه) بسیج کردند و با بهره‌گیری از احساسات پاک و مقدس آنان، بر تخت قدرت تکیه زدند؛ و این در حالی بود که آن گروه سیاسی در دل کمترین علاقه و ارادتی به امامت فرزندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نداشتند و لذا پس از دستیابی به مقصود، دست به کشتارها و تصفیه‌های خونین زدند و معترضان و مخالفان خویش را ـ چه از میان آل علی علیه‌السلام، و چه حتی از میان نزدیکترین یاران خود ـ از دم تیغ گذراندند و یا در سیاهچالها به شکنجه سپردند. کارنامهٔ سیاه عباسیان هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد که اعلام حزن واندوه در سوگ شهدای آل‌الله علیهم‌السلام که با پوشیدن جامهٔ سیاه و بر افراشتن پرچم مشکین ابراز می‌شد، در حقیقت چیزی جز تمهیدی مزوّرانه از سوی آن حزب سیاسی برای

---

۱. **تاریخ التمدن الاسلامی**، جرجی زیدان (مطبعة الهلال، همان) ۱/۱۶۶ : و السواد شعار العباسیین علی الاطلاق، اتخذوه حزناً علی شهدائهم من بنی هاشم و نعیاً علی بنی امیة فی‌قتلهم، و لهذا سمّوا المسوّدة.

۲. تاریخ الاسلام، همان، ۱/۴۰۸.

۳. **کلیات تاریخ...** ، هـ. ج. ولز، با تجدید نظر دیموند پوستگیت، ترجمهٔ مسعود رجب نیا (بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۱ ش) ۱/۷۷۰.

۴. **السیادة العربیّة و الشیعیة و الأسرائیلیّات فی عهد بنی امیة**، فان فلوتن، تعریب: دکتر حسن ابراهیم حسن و محمد زکی ابراهیم، ص ۱۲۵.

جلب افکار و احساسات شیعیان و استفادهٔ از آنها برای پیشبرد و مطامع خویش نبوده است.

از خلال تاریخ بر می‌آید که در آن روزگاران، در میان قبایل و عشایر گوناگون عرب رسم چنین بود که چون فرد یا افرادی از یک قبیله ـ به ظلم و ستم ـ به قتل می‌رسید، بازماندگان وی ضمن پرهیز از اصلاح و آرایش سر و روی، لباس سیاه می‌پوشیدند و این لباس را نیز از تن بیرون نمی‌آوردند تا آنکه انتقام فرد مقتول را از قاتل یا قاتلین آن بستانند.

بر این اساس، با کشتار وسیع رجال بنی امیه و فروپاشی کامل رژیم اموی، علی الظاهر، آرمان انتقام از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام تحقق یافته بود و قاعدتاً بایستی به سنّت سیاهپوشی پایان داده می‌شد و از آن پس رنگ سیاه جای خود را به رنگ سفید (یا سبزِ) پیروزی و سرور می‌داد و حد اکثر جز در مواقعی خاص همچون سالگرد شهدای کربلا از آن بهره گرفته نمی‌شد (چنانکه منصور عباسی در نامهٔ هتاکانهٔ خویش به برخی از سران علویّین، بر آنها منّت می‌گذاشت که هدف از قیام، انتقام از بنی امیه و سرنگونی آنان بود و ما، با انجام دادن این کار، زحمت شما را کم کردیم، و بنابراین ... دیگر وجهی برای قیام و تحرک بر ضد حکومت نیست!).(۱) اما بر خلاف انتظار چنین نشد، بلکه آل عباس ـ که ریاکارانه و سالوسانه از این شعار شیعی بهره جسته بودند ـ **اولاً** سیاهپوشی را زیّ دائم خویش قرار دادند و **ثانیاً** در کیفیت انجام آن دست برده و شکل طبیعی و خالص آن را تغییر دادند.

زیرا، شیعیان جامهٔ سیاه را «تنها در روزهای خاصی از سال: ایام وفیات» پوشیده

---

۱. ر.ک، نامه‌های متبادله میان منصور و نفس زکیّه (تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، همان ۴۶۱/۲ ـ ۴۶۷، مخصوصاً صص ۴۶۶ ـ ۴۶۷).

تاریخ الطبری (چاپ لیدن، ۲۵۸/۱۰) نیزمی‌نویسد: زمانی که منصور شنید دو پسر زید بن علی (حسین و عیسی) همراه نفس زکیّه برضد او شوریده‌اند گفت: از خروج دو فرزند زید در شگفتم: زیرا ما قاتل پدر آن دو را ـ همان گونه که وی زید را کشته و به دار زده و سوزانده بود ـ کشتیم وبردار کردیم و سوزاندیم ...

و در باقی ایام سال ـ بویژه ایام جشن و شادی ـ آن را بَدَل به جامهٔ سپید یا رنگینِ سرور می‌نمودند؛ و حکمت سیاهپوشی نیز اظهار حزن و اندوه در ماتم اهل بیت علیهم‌السلام بود (چنانکه امروزه نیز چنین است). امّا بنی عباس، پس از صعود به تخت قدرت، **در ظاهر**، سیاهی پرچم و لباس را شعار «همیشگی» خود کردند (درست مثل اینکه پدری از دنیا برود وفرزندان وی، نَه تا هفتم و چهلم وحد اکثر سالگرد اول وی، بلکه تا آخر عمر سیاه بپوشند!) و **در باطن**، در مجالس عیش و عشرتی که با دوستان و ندیمان خویش داشتند جامه‌های رنگین (سرخ و زرد و سبز) می‌پوشیدند.[۱] علاوه، عنوان سیاهپوشی نیز از آن پس، جنبهٔ وابستگی به رژیم عباسی و قبول مشروعیت حکومت و جنایات آن را داشت. بی‌جهت نیست که مخالفین آل عباس ـ اعم از علویانی چون نفس زکیّه و یا کسانی چون مقنّع ـ به نشانهٔ ضدیت با رژیم مزبور، از پیراهن و پرچم سفید بهره می‌جستند و سیه جامگان عباسی (که مسوّده خوانده می‌شدند) از حجاز و عراق گرفته تا ایران، همه‌جا خود را با خیل شورشگران سپید پوش (مبیّضه) روبرو می‌دیدند.

دیگر آنکه، سیاهپوشی شیعه، در عزای اهل بیت علیهم‌السلام امری کاملاً اختیاری بود و با آزادی کامل، آن هم از روی عقیدهٔ قلبی، انجام می‌گرفت. یعنی برای هر فرد شیعه، این امکان وجود داشت که در شهادت مولای متقیان علیه‌السلام یا فرزندان بزرگوارش، سراپا سیاهپوش گردد و یا آنکه سیاه نپوشد و صرفاً به دیگر نشانه‌های عزا و اندوه اکتفا کند. امّا به کارگیری رنگ سیاه، به عنوان شعار وابستگی به عباسیان، **اولاً** امری اجباری و فرمایشی بود و فی المثل، در هنگام ایراد خطبهٔ نماز جمعه یا اشتغال به کار قضاوت و یا ملاقات با خلیفه حتماً بایستی از شعار سیاه استفاده می‌شد و الاّ داغ و درفش و قتل و زندان در پی داشت[۲] و **ثانیاً** سیاهپوشی

---

۱. تاریخ الاسلام، همان، ۵۸/۲.

۲. برای نمونه، وقتی حارث بن مسکین در ۲۳۷ به قضاوت مصر رسید از وی خواستند که لباس سیاه ←

مزبور در شکل و صورتی خاص ـ فی المثل، در قالب استعمال کلاه دراز سیاه‌رنگ (قَلَنْسُوَه) ـ صورت می‌گرفت و تشریفاتی ویژه داشت. خلاصهٔ کلام آنکه شعار سیاه عباسیان، نسبت به سیاهپوشی معمول شیعیان، یکسره لَوْن و عنوانی دیگر داشت.

در زمان منصور دوانقی ـ که کمر به هدم سادات و علویین بسته بود ـ استعمال «**قلنسوهٔ سوداء**» یعنی کلاه دراز مخروطی شکل سیاهرنگ (همچون کلاه لبه دار عصر رضا خان پهلوی) الزامی بود.[1] افزون بر این، هرکس می‌خواست با خلیفه دیدار کند یا از سوی وی احضار می‌شد ناگزیر بایستی جبّه‌ای سیاه، که روی لباسها پوشیده می‌شد و به آن «**سواد**» می‌گفتند بر تن کند. منصور کارگزاران خویش را وادار به پوشیدن دُرّاعه‌ها و جبّه‌های جلوبازی می‌کرد که بر پشت آنها آیهٔ «**فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم**» نوشته شده بود[2] و به عمال خویش در بلاد نیز پیغام می‌داد که کارمندان خویش را امر به پوشیدن این گونه لباسها کنند.[3] لباس خلیفه در مجالس و مراسم رسمی قبای سیاه یا بنفش بود که تا زانو می‌رسید و یقهٔ آن باز، و جلیقه از زیرش نمودار بود... وی همچنین کمربندی مرصع برکمر می‌بست و عبایی سیاه بر دوش می‌افکند و قلنسوه‌ای دراز مزیّن به جواهرات گرانبها بر سر می‌نهاد.

← بپوشد، و چون او خودداری کرد، دولتیان او را ترسانده و گفتند در این صورت طرفدار بنی امیه قلمداد خواهی شد. و در نتیجه پذیرفت که پشمینهٔ سیاه بپوشد (تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، آدم متز، ترجمهٔ علیرضا ذکاوتی قراگُزلو، همان، ۲۵۷/۱).

۱. تاریخ الخلفاء، سیوطی، همان، ص ۲۶۲؛ تاریخ الاسلام، همان، ۴۲۷/۲ ـ ۴۲۸.

مدرک اخیر می‌نویسد: منصور عباسی پوشیدن کلاههای سیاهِ بلند مخروطی شکل (قلنسوه) را برای عباسیان الزامی کرد، همچنانکه استعمال لباسهای زربفت را معمول ساخت و خلعت دادن آن به مردم، حق اختصاصی خلیفه شمرده می‌شد.

۲. تاریخ التمدن الاسلامی، جرجی زیدان، همان، ۷۹/۵، به نقل از : الأغانی، ابوالفرج، ۱۲۱/۹؛ الکامل، ابن اثیر (مصر ۱۳۰۲ ق) ۲۸۹/۵؛ العقد الفرید، ابن عبدربه (الملک السعید، مصر ۱۲۸۳ق) ۷۴/۱.

۳. تاریخ التمدن الاسلامی، همان، همانجا، به نقل از : النجوم الزاهرة، طغربردی، ص ۴۳۷؛ الخطط، مقریزی (دوج بولاق، ۱۲۷۰ ق) ۳۰۷/۱ و...

قضات دستگاه عباسی، در کنار عمامه و طیلسان که به تقلید از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌پوشیدند، به نشانهٔ خدمت در دستگاه بنی عباس، کلاهی دراز (= همان قلنسوه) بر سر می‌نهادند که بر گرد آن عمامه‌ای سیاه پیچیده شده بود. امرا و شخصیتها نیز چونان خلیفه لباس می‌پوشیدند.(۱)

فضل بن فضاله، که در سال ۱۶۸ ق از طرف مهدی عباسی قاضی مصر شد، کلاه بلند (قلنسوه) بر سر می‌گذاشت و عمامه‌ای سیاه بر گرد آن می‌پیچید.(۲) در طول قرن سوم، قلنسوه، که لطیفه گویان آن را «کلاه خمره‌ای» می‌گفتند، به اضافهٔ «طیلسان»، لباس مخصوص قضات بود.(۳)

آدم متز، شرقشناس سویسی، با اشاره به نکات فوق می‌نویسد:

منصور عباسی در سال ۱۵۳ دستور داد کلاههای بلند (قلنسوه) بگذارند و دُرّاعه [جبّهٔ جلوباز] بپوشند که پشتشان آیهٔ «سیکفیکهم‌اللّه» نگاشته شده باشد؛ و همچنین شمشیر به کمر ببندند. یک روز ابودلامه که طبق دستور لباس پوشیده بود صبح نزد منصور آمد. منصور پرسید: چگونه‌ای؟ گفت بسیار بد! منصور پرسید چرا ؟ گفت چه حالی دارد کسی که صورتش در وسط هیکل واقع شده، و شمشیرش در نشمینگاه قرار گرفته؛ و کلام خدا را پس پشت انداخته است!

منصور از آن روز دستور تغییر لباس داد و ابودلامه در آن باب سروده بود:

از خلیفه انتظار زیادتی داشتیم،

در درازی کلاهها افزود!

گویی بر فراز سر، خمره‌های یهودیان است؛

که با شبکلاه بلندتر می‌نماید!(۴)

---

۱ . تاریخ الاسلام، همان، ۴۲۷/۲ ـ ۴۲۸.

۲ . تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، همان، ۲۵۷/۱.

۳ . همان، همانجا.

۴ . همان، ۱۲۷/۲.

به نوشتهٔ همو:

در حدود سال ۳۰۰ قبا لباس رسمی دولتیان شد تا آنجاکه ویژگان سرشناس روزهای جمعه جز با قبای سیاه نمی‌توانستند در نماز جمعه به شبستان وارد شوند. یکی از رجال یک بار بادرّاعه آمده بود برش گرداندند؛ رفت و قبا پوشید و باز آمد. و این رسم در همهٔ شبستانهای مساجد جامع مرعی بود، امّا بعد منسوخ گردید. چنانکه خطیب بغدادی می‌نویسد: در حدود سال ۴۰۰ فقط خطیب و مؤذنین موظف بودند قبای سیاه بپوشند.(۱)

دکتر حسن ابراهیم حسن می‌نویسد: «تشریفات عباسیان از امویان شکوه و جلال بیشتری داشت. در روزهای جمعه نگهبانان خاص، پرچم به دست، پیشاپیش موکب خلیفه حرکت می‌کردند و از پس ایشان امرای خاندان عباسی براسبان سیاه سوار بودند. آنگاه خلیفه براسبی سفید می‌آمد و بزرگان دولت پیشاپیش وی در حرکت بودند. خلیفه در روزهای رسمی قبای سیاه می‌پوشید و کمربند مرصع می‌بست و زنجیر طلای جواهر نشان از سینه می‌آویخت».(۲)

---

۱. همان، ۱۲۹/۲. در سال ۲۰۱ اسحاق بن موسی بن عیسی بن موسی با مردم حج گزارد و به مأمون و پس از وی به علی بن موسی الرضاعليه‌السلام به عنوان ولیعهد مأمون، دعاکرد. حمدویه بن علی بن عیسی بن ماهان به سوی اسحاق حمله برد و سواد (جبهٔ سیاه) خویش را طلب کرد. و چون آن را نیافت، بیرق سیاهی را گرفت و بر خود پیچید و گفت: ای مردم ... من جز امیرالمؤمنین مأمون و فضل بن سهل کسی را نمی‌شناسم ... (عیون اخبار الرضاعليه‌السلام، صدوق، تصحیح سید مهدی حسینی لاجوردی، همان، باب ۴۰، ۱۴۴/۲).

۲. تاریخ الأسلام، همان، ۴۲۷/۲ ـ ۴۲۸ و نیز: ۴۴۳/۳.

آدم متز نیز در تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری (همان، ۱۶۱/۱) می‌نویسد:

«در قرن چهارم، خلفای عباسی، رنگ سیاه و خلفای فاطمی رنگ سفید را به عنوان شعار خود به کار می‌بردند. چنانکه وقتی مقتدر خلیفه به سال ۳۲۰ برای جنگ با مونس برنشست و ... در همان سواری کشته شد، درکاملترین لباس و هیئت بیرون آمد؛ خفتانی از دیبای نقره گون در بر و عمامه‌ای سیاه بر سر ...

←

دوران منصور دوانقی ـ که هم عصر امام صادق علیه‌السلام بود ـ یکی از ادواری بود که در اجبار مردم به سیاهپوشی سختگیری بسیار می‌شد. در آن زمان، چنانچه کسی بدون شعار سیاه ـ که نشان اطاعت از رژیم عباسی بود ـ در کوچه و بازار آشکار می‌شد از سوی عمّال رژیم مؤاخذه می‌شد و وضع به گونه‌ای بود که مردم لباسهای خویش را با جوهر مشکین قلم، سیاه کرده و سپس می‌پوشیدند.(۱)

در حقیقت، برای عباسیان، اینک دیگر موضوع سیاهپوشی به عنوان عزای اهل بیت علیهم‌السلام بکلّی منتفی شده و انگیزه‌های دیگری چون اظهار قدرت و ارعاب مخالفین ـ خاصّه آل علی ـ جای آن نشسته بود، یعنی همان چیزی که در پیشگویی جبرئیل برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و هشدار آن حضرت به عباس (نیای خاندان عباسی)

← در قرن سوم و چهارم، لباس خلیفهٔ عباسی و بزرگان مملکت، کلاه دراز و قبا هر دو به رنگ سیاه بود (مروج‌الذهب، مسعودی، ۱۶۹/۸ و ۳۷۷). همچنین پارچه‌ای که در آن، موقع نماز صبح [از سوی خلیفه] برای نیازمندان صدقه برده می‌شد، رنگ سیاه داشت (کتاب الوزراء، ص ۱۹) و نیز لوای خلیفه به رنگ سیاه بود با خط سپید بر آن نگاشته: محمد رسول اللّه (ابن مسکویه، ۲۹۴/۵). اما فاطمیان، طبق شعار علویان سپید می‌پوشیدند ...».

جرجی زیدان (همان، ۱۶۵/۱) می‌نویسد: «هنگامی که متوکل عباسی از بهر فرزندان خویش در سنهٔ ۲۳۵ بیعت گرفت به جهت هر یک از ایشان دورایت بست، یکی به رنگ سیاه که رنگ ولایتعهد بود و دیگری سفید که رایت حکمرانی ایالت بود» (پایان نوشتهٔ آدم متز).

نظامی گوید:

سیه پوش چترش چو عباسیان　　　زده سنگ برطاس برطاسیان

۱ . ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین (همان، ص ۳۱۹) به نقل از علی بن جعد آورده است: اهل کوفه را در روزهایی که مجبور به پوشیدن لباس سیاه بودند مشاهد کردم. حتی بقالها، جامهٔ خویش را با جوهر مشکی رنگ کرده و سپس بر تن می‌کردند.

در تاریخ طبری نیز به نقل از ابوالحسن حذّاء می‌خوانیم که می‌گوید: منصور دوانقی مردم را وادار به پوشیدن سیاه می‌کرد و من می‌دیدم که آنها جامه‌های خود را با جوهر سیاه رنگ می‌کردند (مقاتل‌الطالبیین، همان، پانوشت همان صفحه).

صراحتاً خاطرنشان شده بود: منابع حدیثی شیعه و سنی آورده‌اند که جبرئیل روزی بر پیامبر فرود آمد در حالیکه قبایی سیاه پوشیده، کمربندی برمیان بسته، و خنجری برآن آویخته داشت. پیامبر گفت: ای جبرئیل، این چه هیئتی است؟ گفت: این، زیّ و هیئت فرزندان عمویت عباس است. ای محمد، وای بر فرزندان تو از دست فرزندان عمویت عباس! پیامبر نزد عباس رفت و به وی فرمود: ای عمو، وای بر فرزندان من از دست فرزندان تو! گفت: ای رسول خدا آیا آلت مردی خویش را قطع کنم؟

فرمود: کار ازکار گذشته و قلم قضا بر وقوع این امر جاری شده است.[۱]

در باب هارون الرشید ـ خلیفهٔ مقتدر و سفاک عباسی ـ نوشته‌اند: زمانی که در لحظات پایانی عمرش (در طوس) دستور داد شورشیان بنی رافع را پس از دستگیری به حضور وی آورند، و آنان ـ پای در زنجیر ـ بر او وارد شدند، هارون در خیمه‌ای بزرگ از خزّ سیاه، و برفراشی از همان جنس و رنگ، نشسته و بربالشی از خز سیاه تکیه زده بود. فرش سُرادق و خیمه نیز تماماً از خز سیاه بود. همچنین چند جبّه روی هم پوشیده بود که همگی از خز سیاه بود و عمامه‌ای نیز که بر سرداشت از همین جنس و رنگ بود! ... و اتفاقاً در همان مجلس هم بمرد.[۲]

* موضعگیری ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام در برابر «شعار سیاسی» بنی عباس

این پدیدهٔ نوظهور ـ یعنی، سیاهپوشی به سبک خاص (قلنسوهٔ سوداء و ...)

---

۱ . فقیه من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، همان، ۲۳۲/۱؛ علل الشرایع، شیخ صدوق، همان، ۳۴۸/۲؛ وسائل الشیعة، همان، ۲۷۹/۳. و نیز ر.ک، تاریخ بغداد، خطیب بغدادی (دارالکتاب العربی، بیروت) ۲۳۲/۴.

۲ . **الأنباء فی تاریخ الخلفاء**، محمد بن علی بن محمد بن عمرانی، به اهتمام تقی بینش (دفتر نشر کتاب، مشهد ۱۳۶۳ ش) ص ۴۹. سُرادق، معرّب سراپرده است و آن پرده‌ای است که کشیده شود بالای صحن و فضای میان خانه، و جمع آن سرادقات است، و سرادق خانه از پنبه و کرباس است (از تعلیقات آقای بینش، به نقل از شرح قاموس).

و آن هم به عنوان نشانهٔ وابستگی به حکومت ـ طبعاً از دیدگاه شیعی، که رژیم عباسی را (با آن جنایات ننگین، وکشتار فجیع علویین و ...) دولت جَور می شناخت و هیچگونه مشروعیتی برای آن قائل نبود، مردود بود و لذا ائمهٔ شیعه ـ که سخت در منگنهٔ فشار آن رژیم سفاک قرار داشتند ـ با آن برخوردی شدیداً منفی در پیش گرفته و از آن، با عنوان «لباس اهل النار» یاد کردند و گاه نیز که به جبر حکومت ناگزیر بودند آن را موقتاً بپوشند، با تعابیر گوناگون به اصحاب سرّ خویش می فهماندندکه از سرتقیّه و اجبار به این امر تن داده‌اند.

روایات زیر، بوضوح نشانگر موضع منفی ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام در برابر این «شعار سیاسی تحمیلی» است:

حذیفة بن منصور گوید: نزد امام صادق علیه‌السلام در شهر حیره بودم که فرستادهٔ ابوالعباس سفّاح، خلیفهٔ عباسی، به سراغ حضرت آمد و وی را به دربار خلیفه فرا خواند. حضرت بارانیی خواستند که یک سوی آن سیاه و سوی دیگرش سپید بود و پس از پوشیدن آن فرمودند: آگاه باش من این را می‌پوشم و می‌دانم که لباس اهل آتش است.(۱)

در روایت دیگر، محسن بن احمد ازکسی که نامش ذکر نشده نقل کرده است که می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: آیا در قلنسوهٔ سوداء (کلاه دراز مخروطی شکل سیاهرنگ) نماز بگزارم؟ حضرت فرمود: خیر، در آن نماز مگزار که لباس اهل آتش است.(۲)

در روایات متعدد دیگر، که نوعاً نام اولین راویِ ناقل از امام ذکر نشده و یا

---

۱ . الفروع من الکافی، همان، ۴۴۹/۶ (حدیث ۲)؛ فقیه ... ، همان، ۲۳۳/۱؛ علل الشرایع، همان، ۳۴۷/۲؛ وسائل الشیعة، همان، ۲۷۹/۳.

۲ . الفروع من الکافی، همان، ۴۰۳/۳؛ فقیه ... ، همان، ۲۳۲/۱؛ علل الشرایع، همان، ۳۴۶/۲ (باب ۵۶)؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، همان، ۲۱۳/۲؛ وسائل الشیعة، همان، ۸۱/۳ (باب ۲۰، حدیث ۳)؛ بحار الانوار، ۳۱۲/۸ (حدیث ۸۱) و ۲۴۹/۸۳ (حدیث ۱۲).

اساساً روایت فاقد سلسلهٔ سند است، از امام صادق نقل شده که با استناد به فرمایش رسول خدا ﷺ و یا مستقیماً، سواد و سیاهپوشی را (جز در سه مورد چکمه و عمامه و عبا) مطلقاً یا در نماز مکروه و ناروا شمرده است.(۱)

صفوان جمّال گوید: امام صادق علیه‌السلام در دومین باری که به کوفه انتقال داده شد و منصور دوانقی آنجا بود، زمانی که به هاشمیّه ـ مقرّ منصور ـ رسید، پایش را از رکاب بیرون آورده فرود آمد. سپس فرمود استری سپید رنگ مایل به خاکستری برایش آوردند و جامه‌ای سپید پوشید و قلنسوه‌ای سپید برسر نهاد و بدین هیئت بر منصور وارد شد. زمانی که چشم منصور به حضرت افتاد گفت: هان به انبیا تشبّه جسته‌ای؟! امام فرمود: چه چیز مرا از فرزندان انبیا دور می‌دارد؟

آنگاه منصور اظهار داشت که می‌خواهم کسی را به مدینه گسیل دارم تا درختان آن را قطع، و اهل آن را اسیر سازد ...(۲)

داود رقّی آورده است: شیعیان پیوسته از حضرت صادق علیه‌السلام در باب «لُبس سواد» (پوشیدن سَواد) سؤال می‌کردند. می‌گوید روزی دیدیم حضرت نشسته است در حالیکه جبّه‌ای سیاه بر تن، قلنسوه‌ای مشکین برسر، و چکمه‌ای سیاه با آستر مشکی در پای دارد. سپس قسمتی از آن را پاره ساخت و فرمود: آگاه باش که پنبهٔ آن نیز سیاه است، و مقداری پنبهٔ سیاه از آن بیرون کشید. آنگاه افزود:

ـ **بَيِّضْ قَلْبَكَ وَالْبَس ما شِئْتَ!** یعنی: قلبت را [به قبول ولایت ما، و برائت از اعدای ما] روشن و سپید کن، و هر چه خواهی بپوش!(۳)

---

۱ . برای روایات دال بر کراهت لبس سواد در نماز و غیر آن، ر.ک، الفروع من الکافی، همان، ۴۰۳/۳ (حدیث ۲۹)؛ تهذیب الأحکام، همان، ۲۱۳/۲؛ وسائل الشیعة، همان، ۲۷۸/۳ (باب ۱۹ از ابواب لباس المصلی).

۲ . وسائل الشیعة، همان، ۳۵۵/۳، حدیث ۲، به نقل از فروع کافی.

هاشمیّه، شهری بود در انبار که سفاح آن را بنا کرده بود (**التنبیه والأشراف**، مسعودی، تصحیح: عبدالله اسماعیل صاوی، المکتبة التاریخیة، قاهره ۱۳۵۷ ق ـ ۱۹۳۸م، ص ۲۹۳).

۳ . علل الشرایع، صدوق، همان، ۳۴۷/۲؛ وسائل الشیعة، همان، ۲۸۰/۳.

←

به قول حافظ شیراز:

مرد خداپرست که تقوی طلب کند　　خواهی سپید جامه و، خواهی سیاه باش

بروشنی پیداست که تعریض و مخالفت امام در جمیع این موارد، ناظر به سیاهپوشی رسمی و خاصی است که از سوی بنی عباس تحمیل شده و نماد بستگی و اطاعت از حکومت جائرانهٔ آنان بوده است. گفتنی است روایاتی که دلالت بر کراهت سیاهپوشی (جز در سه مورد عبا و عمامه و چکمه) از دیدگاه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دارد و توسط امام صادق نقل شده، نوعاً از حیث سند «مرسله» یا «مرفوعه» می‌باشد یعنی سلسلهٔ سند آن یا مفقود است و یا در آخر، گسسته و منقطع می‌باشد؛ گویی مخصوصاً نام راویِ مطلب از شخص امام، مخفی نگهداشته شده است، و این امر، مؤیّد آن است که مسئله جنبهٔ سیاسی و امنیتی داشته و بیان امام علیه‌السلام ناظر به نفی شعار و سیرهٔ حکومت وقت بوده است. لهذا، آنجا نیز که حضرت، از سر تقیّه، استفاده از شعار مزبور را در آن اختناق سخت اجازه می‌دهد با قید **«بیّض قلبک»**، شیعیان را از قبول مشروعیت رژیم حاکم و خروج از خط مستقیم «تولّی و تبرّی» برحذر می‌دارد (چنانکه مأمون نیز ـ به علامت انتقال قدرت از بنی‌عباس به آل علی علیه‌السلام ـ رنگ سیاه را به سبز، که نشان سادات و علویّین بود، تغییر داد).(۱)

اما نکتهٔ اساسی آن است که این نوع سیاهپوشی (در قالب قلنسوهٔ سوداء و ...) هیچ ربطی به سیاهپوشی طبیعی و معمول شیعیان در عزای شهدای اهل البیت

← مرحوم صدوق پس از نقل روایت فوق می‌نویسد: «امام همهٔ این کارها را از روی تقیّه انجام داده بود زیرا نزد دشمنان متهم به این امر بود که اعتقاد به سیاهپوشی [به عنوان شعار وابستگی به حکومت عباسی] ندارد لذا می‌خواست به بالاترین وجه ممکن، تقیه نماید و به همین علت پنبهٔ درون چکمه را نیز سیاه کرده بود». و مرحوم شیخ حر عاملی می‌افزاید که: به قرینهٔ ذیل حدیث، ممکن است عمل امام را حمل به اعلام جواز و نفی حرمت سیاهپوشی نمود» (وسائل، همان، همانجا). اقول: ولایخفی أن الحق مع الصدوق.

۱. برای آشنایی با گفتار مورخین در این باب، ر.ک، **مسند الأمام الرضا علیه‌السلام**، جمعه و رتّبه : الشیخ عزیزالله العطاردی (المؤتمرالعالمی للأمام الرضا علیه‌السلام، الجزء الأول،مقدمهٔ آقای عطاردی، صص ۱۰۷ـ۱۲۳.

علیهم‌السلام نداشت و اصولاً، چنانکه قبلاً نیز در فصل ششم، بخش مربوط به سیاهپوشی سلیمان بن ابی جعفر (عموی هارون) در تشییع پیکر امام هفتم علیه‌السلام گفتیم، سیاهپوشی در عزای اهل البیت (و کلاً در عزای درگذشتگان) در همان زمان بنی عباس نیز عرفاً و عنواناً از شعار سیاهپوشی عباسیان جدا و ممتاز بوده است. لهذا همان سلیمان بن ابی جعفری که دستور می‌دهد اگر حاملین جنازه [بخوانید: عمّال دستگاه بنی عباس] از تحویل پیکر امام کاظم خودداری کردند آنها را بزنید و «شعارهای سیاهشان را پاره کنید» (خَرِّقوا ما علیهم من السواد) ـ آری همو، خود گریبان چاک داده و «لباس سیاه پوشیده» (متسلّباً) در پی جنازهٔ مطهر امام به راه می‌افتد.

مسعودی، مورّخ مشهور نیز، در مروج الذهب، به مناسبت مرگ مهدی عباسی (جانشین منصور دوانقی) می‌نویسد: «گویند مهدی، بر اثر مسمومیت درگذشت ... و حسنه ـ کنیزوی ـ و دیگر خدمتکارانش، از سر جزع و بیتابی، در مرگ او **جامه‌های موئین و سیاه** پوشیدند. ابوالعتاهیه [شاعر مشهور عهد عباسی] در این باب گوید:

رُحْنَ فی الوشی و اصبحن علیهنّ المُسوح ...

یعنی، آنان (تا دیروز) جامهٔ پرنقش و نگار ابریشمین در برداشتند و (امروز) پلاس عزا پوشیده‌اند. هر گُرد سرکشی را بالأخره یک روز زمان سختی و درماندگی فرا خواهد رسید. تو، هر چند عمر نوح داشته باشی، هرگز جاودان نخواهی زیست؛ پس اگر ناچار از گریه وزاری هستی، برخویشتن گریه کن!».(۱)

مؤلف الأنباء فی تاریخ الخلفا، در شأن صدور شعر فوق، آورده است که: مهدی

---

۱ . مروج الذهب، مسعودی، همان، ۳۰۹/۳؛ تاریخ فخری ... ، ابن طقطقا، ترجمهٔ محمد وحید گلپایگانی، همان، ص ۲۴۶. براساس نوشتهٔ مقاتل الطالبیین (همان، ص ۴۳۱): «زینب، مادر حسین بن علی (شهید فخ)، زمانی که پدر و برادر و عموها و عموزادگان و همسرش به دست منصور به قتل رسیدند، پلاس پوشید و تا آخر عمر از تن بیرون نیاورد»؛ که با توجه به آنچه در فصل پنجم و ضمیمهٔ شماره ۲ آمده، قاعدتاً پلاس عزای مزبور، سیاهرنگ بوده است.

عباسی در سال ۱۶۸ هجری به ماسبذان از ولایات جبال رفت و چون از آن مکان خوشش آمد، رحل اقامت افکند و کنیزش ـ خیزران ـ را بدانجا فرا خواند. خیزران در محرّم ۱۶۹ با صد هودجِ حریر و پرنقش و نگار نزد خلیفه رفت و باهم بساط عشرت سازکردند. امّا روز سوم خلیفه خوابی هولناک دید که خبر از مرگ وی و ویرانی کاخ می‌داد. با دیدن آن خواب ـ که پیک مرگ وی بود ـ سخت آشفته شد و سه روز بعد درگذشت؛ و دیری نگذشت که خیمه و هودجها، در حالیکه بر آن پلاسها (ی عزا) افکنده شده بود، به بغداد بازگشت داده شد. ابوالعتاهیه، شعر «رحن فی الوشی و ...» را با مشاهدهٔ آن صحنه سرود.(۱)

۱. الأنباء فی تاریخ الخلفاء، همان، صص ۳۲ ـ ۳۳.

فصل نهم:

نتیجهٔ مباحث گذشته

گفتیم که:

۱ . قرآن کریم، دوستی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را بر عموم مسلمین واجب شمرده و آن را در حکم اجر زحمات گرانقدر رسول خدا صلی الله علیه و آله در راه هدایت امت دانسته است: **قل لا اسئلکم علیه اجراً الاّ المودة فی القربی**. پیداست که عشق و دوستی شروط و لوازمی دارد، و یکی از مهمترین این شروط، همدلی و همنوایی با آن بزرگواران در ایام شادی و اندوه است. بر این اساس، بایستی در عزای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله حزن و اندوه خویش را به اشکال گوناگون، به زبان گفتار و کردار و ... پوشاک نشان دهیم. مقصود از اظهار همدلی و همدردی با اهل بیت علیهم السلام در لباس و پوشاک این است که دوستان آن حضرت در روز عاشورا، یا دیگر ایام عزا، به گونه‌ای لباس بپوشند که، از حیث نوع و جنس و رنگ لباس یا نحوهٔ پوشش آن، عرف و عادت اجتماع، آن را نشان همدردی با بستگانِ عزیزِ از دست رفته می‌شمارد ...

۲ . رنگ سیاه از جهات گوناگون آثار و خواص مختلفی داشته و به اعتبار هر یک از این خواص، در مواردی خاص از آن بهره گرفته می‌شود. فی المثل، رنگ تیره موجب استتار و اختفای اشیاء است و بانوان عفیف و هوشمند مسلمان، رنگ لباسهای رو را از چادر و روسری گرفته تا پیچه و مقنعه و ...، رنگهای تیره (سیاه یا سرمه‌ای پر رنگ) بر می‌گزینند تا اندامشان از چشم نامحرمان پوشیده‌تر و در نتیجه گوهر عفافشان در دُرج عصمت محفوظتر باشد. نیز رنگ سیاه، در میان رنگها، شکوه و هیبتی بیشتر دارد و از همین روی، فی المثل، عمامهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر علیه السلام و به تبع آنان سادات به رنگ تیره بوده و هست.

از دیگر خواص و آثار رنگ سیاه، آن است که ذاتاً رنگی حزن آور و دلگیر، و مناسب با عزا و ماتم است و به همین علت، عرفاً و عادتاً، از این رنگ در نقاط مختلف جهان به نشانهٔ اظهار غم و اندوه در مرگ دوستان و عزیزان استفاده می‌شود و هر چه هم زمان بیشتر می‌گذرد این رسم، عمومیتر و جهانیتر می‌گردد، به گونه‌ای که امروزه تقریباً در میان کلیهٔ ملل و اقوام متمدن به هنگام عزا از همین رنگ استفاده می‌شود.

از ملل و اقوام دیگر که بگذریم، شعر و لغت و تاریخ و حدیث نشان می‌دهد که اعراب (از مصر و شامات گرفته تا عراق و حجاز) از دیرباز، رنگ سیاه را رنگ عزا می‌شناخته‌اند و این معنی، گذشته از شواهد تاریخی بسیار، از بررسی لغوی واژه‌هایی چون حِداد و سِلاب، و نیز ملاحظهٔ اشعار گوناگون تازی بوضوح برمی‌آید.

۳. شعر و لغت و تاریخ و سیره و حدیث، همچنین بوضوح نشان می‌دهد که سیاهپوشی در سوگ شهدای اهل البیت علیهم‌السلام بویژه سالار شهیدان علیه‌السلام، رسم و سیرهٔ جاری خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و دوستان و شیعیان آنان بوده و این بیت شریف در ایام عزا به رسم معمول در میان عرب تأسی می‌جسته است. قدیمترین موردی که تاریخ اسلام از سیاهپوشی بر شهدای آل اللّه یاد می‌کند، سیاهپوشی دختر امّ سلمه و ربیبهٔ رسول اللّه (زینب) و زنان انصار در سوگ حمزه سید الشهداء علیه‌السلام و پس از آن نیز سیاهپوشی اسماء بنت عمیس در عزای شوی خویش (جعفر طیار علیه‌السلام) پس از جنگ موته است.

تاریخ اسلام، گذشته از دو مورد فوق، و نیز سیاهپوشی رسول خدا در آخرین روز عمر (که به نظر می‌رسد جنبهٔ اظهار اندوه از مصائب قریب الوقوع خاندان خویش را داشته)، موارد زیر را از سیاهپوشی بنی هاشم و هواداران آنان در همان زمان ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام ثبت کرده است:

الف ـ سیاهپوشی زنان پیامبر عليه‌السلام در سوگ آن حضرت.

ب ـ سیاهپوشی همسر عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب در سوگ فرزندان کوچک خویش.

ج ـ سیاهپوشی حسنین عليهما‌السلام در سوگ مولای متقیان عليه‌السلام.

د ـ سیاهپوشی هاشمیات در عزای امام مجتبی عليه‌السلام.

ه ـ سیاهپوشی هاشمیات در شام و مدینه در عزای امام حسین عليه‌السلام.

و ـ سیاهپوشی امام سجاد عليه‌السلام در سوگ امام حسین عليه‌السلام.

ز ـ سیاهپوشی امّ سلمه در عزای امام حسین عليه‌السلام.

ح ـ سیاهپوشی یکی از غلامان شیعهٔ یزید در سوگ امام حسین عليه‌السلام.

ط ـ سیاهپوشی دوستان محمد بن علی (نوادهٔ ابن عباس) در مرگ وی.

ی ـ سیاهپوشی شیعیان و نیز فضل بن عبد الرحمن (شیخ و بزرگ بنی هاشم) در سوگ زید فرزند امام سجاد عليه‌السلام.

ک ـ سیاهپوشی مردم خراسان در سوگ زید و یحیی.

ل ـ توصیهٔ سیف بن عَمیرة (صحابی بزرگ امام صادق و کاظم عليهما‌السلام) شیعیان را به سیاهپوشی در عزای سید الشهداء.

م ـ سیاهپوشی سلیمان بن ابی جعفر در تشییع پیکر امام کاظم عليه‌السلام.

در طول دوران غیبت پیشوای دوازدهم (عج) نیز، شواهد تاریخی بسیاری (خاصّه در شعر و ادب شیعی) می‌توان جست که حاکی از سیاهپوشی ـ به مثابهٔ شعاری عامّ و رایج در میان شیعه ـ در سوگ سالار شهیدان عليه‌السلام است. به‌گونه‌ای که این معنی حتی در نقش نگین سیاه شیعیان نیز منعکس بوده است:

انا غرویّ شدید السواد — و قد کنت ابیض مثل اللّجین
و ما کنت اسود، لکنّنی — صبغت سواداً لقتل الحسین عليه‌السلام

۴. شواهد متعدد تاریخی فوق، من حیث المجموع، اطمینان بخش و قطع آور

بوده و حتی برخی از آنها، همچون روایت محاسن برقی، مستقلاً قابل استناد و استدلال فقهی است و لذا چنانکه در فصل بعد خواهیم دید پاره‌ای از فحول فقیهان بر پایهٔ آن فتوا داده‌اند. از ملاحظهٔ این شواهد تاریخی نتیجه می‌گیریم که:

اولاً، سیاهپوشی در عزای اهل بیت علیهم‌السلام ـ بویژه شهادت سالار شهیدان علیه‌السلام ـ سیرهٔ جاری و مستمر خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و دوستان و پیروان آنان بوده و تاریخ، بکرّات، وجود این سیره را در عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و زندگی امامانی چون امام مجتبی، امام حسین، امام سجاد علیهم‌السلام و خانوادهٔ آنان ثبت کرده‌است. پیداست که این بزرگواران با موازین شرع کاملاً آشنا بوده بلکه خود میزان شرع بوده و عمل آنان برای دیگران حجت است و سیاهپوشی هاشمیّات نیز در مرأیٰ و مَسمَعِ معصومین علیهم‌السلام صورت گرفته و با سکوت (بلکه همدلی) امام، مهر تأیید خورده است. بنابراین، فرمایشاتی که از رسول گرامی اسلام یا امیرالمؤمنین و دیگر ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام درکراهت لباس سیاه وارد شده (و به قولی، ظهور در «حرمت» دارد)، به اصطلاح فقهی با سیرهٔ مزبور «تخصیص» خورده است و شامل مورد سیاهپوشی در عزای شهدای اهل‌البیت علیهم‌السلام نمی‌شود (همانگونه که مواردی نظیر پوشیدن عمامه و عبا و چکمهٔ سیاه، درکلام خود پیامبر و ائمه، از حکم کراهت استثنا شده است).

ثانیاً، سیاهپوشی در عزای شهیدان آل اللّه دهها سال پیش از ظهور سیه جامگان عباسی (و حتی انعقاد نطفهٔ آنان) در میان شیعه مرسوم بوده و حدود هفتاد سال پیش از آنکه آل عباس این اشعار را مستمسک دستیابی به مقاصد سیاسی خویش قرار دهند، در میان اهل‌بیت سید الشهداء علیه‌السلام به این شعار عمل می‌شده است. و با توجه به اینکه همیشه اشیای تقلّبی، کپیه‌ای از اشیای اصیل بوده و به اصطلاح، اصلی دارند (و هیچکس اسکناس «هفت تومانی»! نمی‌سازد) سیاهپوشی بنی عباس نیز تقلیدی (البته مزوّرانه) برای رسیدن به مقصود، از رسم معمول در میان اهل بیت و دوستان آنان بوده است.

بر این اساس، اشکال برخی کسان به سیاهپوشی معمول شیعه در عزای ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام به این عنوان که «این عمل پیروی از شعار بنی عباس است»! و «منشأی جز سیاهپوشی ابومسلم ندارد»! از نظر تاریخی یک «داوری ناصواب»، بلکه مصداق «تحریف حقیقت»، بوده و از نظر شرعی نیز «حکمی ناروا» است. زیرا آن روز که امام مجتبی علیه‌السلام در سوگ امیر مؤمنان علیه‌السلام سیاه پوشید و یا، بر پایهٔ روایت معتبر «محاسن برقی»، هاشمیات در مصیبت کربلا پلاس تیره بر تن کردند و آن را در زمستان و تابستان بیرون نیاوردند، چنانکه گفتیم هنوز نطفهٔ سیاه جامگان عباسی بسته نشده بود! در یک کلام، بر عکس آنچه این گونه کسان توهم کرده‌اند، باید گفت که این بنی‌عباس بودند که از شیعه تقلید کردند و نه بالعکس؛ و براساس توضیحاتی که گذشت، اصولاً سیاهپوشی بنی عباس ـ که روز اول، عنوان عزا در سوگ شهدای اهل‌بیت علیهم‌السلام را داشت ـ خود، به لحاظ تاریخی، قرینه‌ای حاکی از رواج سنت سیاهپوشی در میان شیعه است.

ثالثاً، چنانکه قبلاً بتفصیل دیدیم، سیاهپوشی عباسیان در حقیقت دو مرحله داشته است: مرحلهٔ پیش از رسیدن به قدرت؛ و مرحلهٔ پس از دستیابی به آن.

در مرحلهٔ نخست، سیاهپوشی آل عباس و پیروان آنان، عمدتاً جنبهٔ اعتراض به مظالم بنی امیه و اظهار اندوه بر مصائب اهل البیت علیهم‌السلام را داشت. باپیروزی آل عباس و حصول انتقام از خاندان اموی، دیگر وجهی برای ادامهٔ سیاهپوشی (جز در ایام وفیات) باقی نماند و بنابراین بایستی سران دولت عباسی به سیاهپوشی خویش پایان می‌دادند. اما چنین نشد و سیاهپوشی ـ به شکل و شیوه‌ای خاص، متمایز از سیاهپوشی معمول شیعیان ـ در قالب کلاههای مخروطی دراز و سیاهرنگ (قلنسوهٔ سوداء) و جُبّه‌های جلو باز منقوش به برخی آیات قرآن (سواد) شعار معمول عباسیان گردید و به نشانهٔ بستگی و اطاعت مردم از رژیم جدید، الزامی شد.

در اینجاست که ائمهٔ شیعهٔ (از امام صادق به بعد) با این شعار خاص سیاسی

تحمیلی (که نشان بستگی به خلافت جور بوده، و چنانکه دیدیم، عرفاً و عنواناً نیز از سیاهپوشی معمول شیعه در عزای اهل البیت جدا و ممتاز بود) در افتادند و با اطلاق عناوینی چون «لباس اهل النار» به آن، شیعیان را از عمل به زیّ و شعار مزبور ـ بویژه در نماز ـ بر حذر داشتند و در عین حال، در موارد تقیّه، به شرط حفظ تولّی و تبرّی قلبی، پوشیدن آن را مجاز شمردند.

اما نکته این است که تعریض امام در این گونه تحذیرها، صرفاً متوجه شعار سیاسی مزبور بود که نشان از وابستگی به حکومت عباسیان داشت؛ و نه متوجه سیاهپوشی معمول شیعه در عزای ائمه علیهم‌السلام که در همان زمان بنی عباس نیز ـ عرفاً ـ از شعار سیاسی مزبور تمایز و تفاوت داشت. بر این اساس، باید گفت: روایاتی که از امام صادق علیه‌السلام در مذمت سیاهپوشی وارد شده و ضمن آن بر «قلنسوهٔ سوداء» و یا «مِمْطَرِ اسود»، عنوان «لباس اهل النار» اطلاق گشته، ناظر به زیّ خاص عباسیان بوده و به اصطلاح فقهی، بکلّی از رسم سیاهپوشی معمول شیعه در وفیات ائمه علیهم‌السلام «منصرف» است، و در نتیجه نمی‌توان این گونه روایات را، محمل تخطئه و ردّ سیاهپوشی در سوگ امامان قرار داد (**«الفقیه من عرف معاریض کلامنا»**، و **«اعقلوها عقل درایة لا عقل روایة»**...). بگذریم که اینک، قرنهاست که عباسیان (باقتل عام هلاکو در بغداد به سال ۶۵۶، و کشتار سلیم عثمانی در مصر به سال ۹۲۲ ق) به گورستان تاریخ پیوسته‌اند و از آنها جز در افسانه‌ها ـ آن هم، افسانه‌هایی تلخ و سیاه و سرد ـ نشانی نمانده است، و آنچه که در محیطهای شیعه نشین فعلی، در ایام عاشورا و ۲۸ صفر و ۲۱ رمضان و ... دیده می‌شود، یکسره اعلام عشق و اظهار عزا در فقد ائمهٔ نور علیهم‌السلام است.

آن جمع نیرنگباز و جاه پرست ـ عباسیان را می‌گویم ـ که بر دریای احساسات پاک شیعیان ناوْ راندند و پس از رسیدن به ساحل مقصود، آن دریا را به خون کشیدند، قرنهاست که رفته‌اند و نشانی از آنان در عرصهٔ حیات و زندگی بر جای نیست، چندانکه گویی هرگز از مادر نزاده‌اند! ولی نام و یاد سالار شهیدان علیه‌السلام

وفرزندان پاک وی علیه‌السلام چونان اشعهٔ خورشید بامداد، هرلحظه رو به گسترش است:

کــذب المــوت فــالحسین مـخلّد ... کــلّما مــرّت الدهــور تــجدّد!

قرآن بخوانیم، که بهترین «حُسن مَطلَع» و «خیر ختام» است:

أَلَمْ تَرَ کَيْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً: کلمةً طيّبةً کَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُها ثابتٌ و فَرعُها فی السَّماء تُؤتي أُکُلَها کُلَّ حينٍ بِإِذْنِ رَبِّها وَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثالَ لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَکَّرُونَ وَ مَثَلُ کَلِمَةٍ خبيثةٍ کَشَجرةٍ خبيثةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الأرضِ مٰالَهٰا مِنْ قَرار ... (ابراهیم: ۲۴ ـ ۲۶).

هُوَ الَّذي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدىٰ وَ دينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدّينِ کُلِّه وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشرِکونَ [وَ لَوْ کَرِهَ الْکٰافِرُونَ] (توبه: ۳۳، فتح: ۲۸، صفّ: ۹).

تتمیم کلام در باب نظریهٔ اسلام پیرامون سیاهپوشی، در واپسین فصل این دفتر ـ فصل چهاردهم ـ خواهد آمد.

فصل دهم:

استحباب سیاهپوشی (در سوگ سالار شهیدان) در فتاوی علما

(سیاهپوشی در عزای سالار شهیدان) راجح و موجب خوشنودی پیغمبر خدا و ائمهٔ هدی است، صلوات الله علیهم اجمعین.

آقا سید محمد کاظم یزدی (صاحب عروه)

جمع کثیری از علمای اعلام و فقهای عظام شیعه، پوشیدن لباس سیاه در عزای حضرت سید الشهداء علیه السلام را نه تنها «مباح» بلکه «مستحب» شمرده‌اند و بعضاً این نظر را با عمل و کردار خویش نشان داده‌اند.

فقهای زیر، به طور مکتوب (در قالب فتوای صریح یا وصیت و سفارش، به گونهٔ آشکار یا به اشاره و تلویح و تقریر، به نثر یا به نظم) سیاهپوشی در عزای ابی عبدالله علیه السلام را تأیید کرده‌اند:

۱. سیف بن عَمیره (از اصحاب امام صادق و کاظم علیهما السلام و از فقهای شیعه در عصر آن دو بزرگوار) در قصیده‌ای که در سوگ سالار شهیدان علیه السلام سروده است:

و البس ثیاب الحزن یوم مُصابه　　　مابین اسود حالکٍ او اخضر

معرفی شخصیت سیف و ابیات دیگر قصیدهٔ وی در فصل ششم و ضمیمهٔ شمارهٔ ۳ آمده است.

۲. علامه رضی الدین سید بن طاووس (متوفی سال ۶۶۴ ق) در مقدمهٔ کتاب لهوف و نیز کتاب اقبال و کشف المحجة. عبارات مرحوم سید قبلاً در پایان فصل یکم گذشت.

۳. آیة الله شیخ لطف الله میسی عاملی (متوفی ۱۰۳۲) فقیه متبحر عصر صفوی، و از معاصران و معتمدان شیخ بهائی، که شیخ بهائی (به گفتهٔ صاحب فوائد

الرضویه) مردم را به او رجوع می‌داد، در شعری خطاب به هلال کمسویِ ماه محرّم (که قبلاً نیز، در فصل پنجم، به مناسبت بحث از «حداد» مذکور افتاد) می‌گوید: چه شده که مکدّر می‌نمایی وگویی جامهٔ عزا پوشیده‌ای؟! آیا تو نیز از قتل سبط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مطلع گشته و اندهگنانه، در سوگ وی لباس سیاه بر تن کرده‌ای؟

أهلالَ شهر العشر مالَکَ کاسفاً — حتی کأنّک قد کسیت حداداً؟!

أفهل علمت بقتل سبط محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله — فلبست من حُزنٍ علیه سَواداً!

۴ . علامه شیخ فخر الدین طریحی (م ۱۰۸۵) در منتخب، عبارات وی نیز قبلاً در پایان فصل یکم گذشت.

۵ . مرجع بزرگوار شیخ یوسف بحرانی معروف به محدث و محقق بحرانی (م۱۱۸۶) در حدائق.

مرحوم بحرانی، پس از نقل روایات دال بر کراهت پوشیدن لباس سیاه در نماز و غیر آن، می‌نویسد:

اقول: لا یبعد استثناء لبس السواد فی مأتم الحسین علیه‌السلام من هذه الأخبار لما استفاضت به الأخبار من الأمر باظهار شعائر الأحزان علیه و یؤیّده ما رواه شیخنا المجلسی(ره) عن البرقی فی کتاب المحاسن أنّه روی عن عمربن زین العابدین علیه‌السلام ...[۱]

۶ . آیة اللّه سید محمد جواد عاملی صاحب مفتاح الکرامه (م ۱۲۲۶) فقیه برجستهٔ عصر فتحعلیشاه که آرای فقهی وی مورد بحث فقیهان بوده و هست، در شعری که قبلاً در فصل پنجم به مناسبت بحث «حداد» گذشت، می‌گوید: نور خدا (امام حسین علیه‌السلام) رخ در نقاب خاک برده و ضروری است که جهان جامهٔ حداد پوشد:

فلتلبس الدنیا ثیاب حدادها — فالنور ـ نور الله ـ غیّب فی الثری

---

۱ . **الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة**، شیخ یوسف بحرانی، تحقیق و تعلیق و اشراف بر طبع: محمد تقی ایروانی (دار الکتب الأسلامیة، نجف ۱۳۷۹ ق) ۱۱۸/۷.

۷. علامه شیخ خضر عفکاوی (متوفی ۱۲۵۵ ق) در «ابواب الجنان و بشائر الرضوان».

شیخ خضر بن شلال عفکاوی نجفی از شاگردان برجستهٔ سید بحر العلوم و کاشف الغطاء است که از اصحاب سرّ مرحوم سید و شاگردان مجاز به اجتهاد کاشف الغطاء بوده است. علما و تراجم نگاران بزرگ شیعه (نظیر شیخ علی آل کاشف الغطاء در الحصون المنیعة، سید حسن صدر در تکمله، محدث نوری در دارالسلام، و شیخ آقا بزرگ در الکرام البررة) وی را به صفت تبحّر در فقه و حسن شهرت به زهد و تقوی و کشف و کرامت ستوده‌اند. فی المثل، مرحوم نوری در دارالسلام از وی اینچنین یاد می‌کند: «شیخ محقق جلیل و عالم مدقق نبیل، صاحب کرامات باهره، از رجال برجسته و علمای ربّانی شیعه بود و در عداد کسانی قرارداشت که ضرب المثل زهد و تقوی و استجابت دعایند ...».(۱)

مرحوم عفکاوی در فصل ششم، قسمت چهارم از کتاب ابواب الجنان چنین می‌نویسد:

«آنچه شکی در آن نیست و روایات و اخبار بسیار و روش بزرگان درگذشته دلالت بر آن دارد، استحباب بر سر و سینه زدن و لباس سیاه پوشیدن و اظهار حزن و اندوه نمودن در مصیبت (سید الشهداء علیه‌السلام) است ...».

۸. آخوند ملا آقا شیروانی مشهور به فاضل دربندی (متوفی ۱۲۸۵ یا ۶) در «اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات» معروف به «اسرار الشهادة».(۲)

۹. علامه شیخ محمد حسین کاظمینی معروف به محقق کاظمی (متوفی ۱۳۰۸ ق) در هدایة الأنام فی شرح شرایع الأسلام.

وی می‌نویسد: **و فی استثناء لبسه فی مأتم الحسین علیه‌السلام و نحوه وجهٌ غیر بعید کما**

---

۱. **طبقات اعلام الشیعة**، شیخ آقا بزرگ تهرانی (دار المرتضی للنشر، الطبعة الثانیة، مشهد ۱۴۰۴ ق) ۴۹۴/۲.

۲. **اسرار الشهادة** (تهران ۱۲۶۴ ق) ص ۶۰.

فی حدائق لما دلّ علی اظهار شعائر الحزن علیه علیه السلام و لما روی من لبس نساء بنی هاشم السواد و لم یغیّرنها فی حرّ او برد و کان زین العابدین علیه السلام یصنع لهن الطعام فی المأتم و لم ینکره علیه السلام علیهن ...(۱)

۱۰ . مرجع عالیقدر شیخ زین العابدین مازندرانی حائری (متوفی ۱۳۰۹) در رسالهٔ ذخیرة المعاد.

در صفحهٔ ۵۳۹ رسالهٔ ذخیرة المعاد مرحوم مازندرانی ـ که سه تن از مراجع بزرگ شیعه (میرزای شیرازی اول، صاحب عروه، و آقا سید اسماعیل صدر) بر آن حاشیه دارند ـ چنین می‌خوانیم:

سؤال: ماتم کردن در مجالس عزا در غم امام حسین علیه السلام و دیگر معصومین علیهم السلام یعنی دست بر سینه زدن، و همچنین دست بر سر و روی زدن و جامهٔ سیاه و نیلیّه [= کبود] و سبز پوشیدن ـ سوای عمامه و عبا ـ در غم و عزای امام حسین علیه السلام شرعاً جایز است یا نه؟ و اگر جایز نیست کسانی که همچو عمل می‌کنند عاصی می‌شوند یا نه؟

جواب: ضرر ندارد و معصیت نیست، بلکه مستحب است.

از مراجع سه گانهٔ مزبور، میرزا و صاحب عروه هیچیک بر پاسخ مرحوم مازندرانی حاشیه‌ای نزده و آن را پذیرفته‌اند. و مرحوم صدر، با حاشیهٔ زیر، صریحاً به تأیید آن نیز پرداخته است: گذشت که در خبر است که: **علی مثل الحسین علیه السلام فلتلطم الخدود و تشق الجیوب** (صدر).

۱۱ . مرجع عالیقدر میرزای شیرازی اول (متوفی ۱۳۱۲)، که فتوای مرحوم حاج شیخ زین العابدین مازندرانی در رسالهٔ ذخیرة المعاد را امضا کرده است.

۱۲ . علامه میرزا ابوالفضل تهرانی (متوفی ۱۳۱۷) در شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور:

«و لبس جامهٔ سیاه و سیاهپوشی خانه‌ها، از بابت قیام به وظیفهٔ عزاداری است

---

۱ . **هدایة الأنام فی شرح شرایع الأسلام** (نجف ۱۳۳۰ ق) ص ۴۵۴.

و تعظیم شعار و احیای امر ائمه؛ و ادلّهٔ کراهت لبس ثیاب سود ـ با اینکه در بعض آنها اشعار به ترک سنت بنی عباس است که شعار خود را سواد کرده بودند ـ حکم واقعة فی نفسه، و لولاالمعارض، با ملاحظهٔ طَرَیانِ عنوانِ عزاداری و مساعدت عرف این زمان بر اختیار سیاه برای عزا سخن داریم. لهذا، جماعتی از فقها مثل صاحب جواهر و غیره فتوا داده‌اند در باب حداد ـ که بر معتدّهٔ به عدهٔ وفات واجب است، و لازم او ترک تزیّن است به ملابس مصبوغه ـ که این، به حسب عادات مختلف می‌شود، وظیفه آن است که او لباس عزا بپوشد، خواه سیاه باشد یا غیر او ... و چون در این عهد، لباس سیاه جامهٔ معزّی است پس پوشیدن جامهٔ سیاه مستحب است نظر به عمومات باب ...(۱)

۱۳ . علامه محدث نوری (متوفی ۱۳۲۰) در مستدرک الوسائل.

وی پس از ذکر روایاتی چند که حاکی از حسن و رجحان پوشیدن لباس مشکی در عزای سالار شهیدان علیه‌السلام است می‌نویسد:

قلت: و فی هذه الأخبار و القصص اشارة او دلالة علی عدم کراهة لبس السواد، او رجحانه حزناً علی ابی عبدالله علیه‌السلام کما علیه سیرة کثیر فی ایام حزنه و مأتمه ...(۲)

۱۴ . علامه حاج سید اسماعیل عقیلی نوری (متوفی ۱۳۲۱) در وسیلة المعاد فی شرح نجاة العباد.

این فقیه محقق، پس از نقل اخبار و اقوال در کراهت لبس سواد می‌نویسد:

اقول: و ینبغی استثناء لبس السواد فی مأتم الحسین علیه‌السلام ...

و پس از آنکه نظری همچون نظر محدث بحرانی می‌دهد، می‌افزاید: **و یؤیّده ایضاً ما ورد من الأمر بلبس الحزین علی اهل البحار و البراری بعد شهادته علیه‌السلام بنداء الملائکة کما هو مذکور فی کتب المصیبة.**(۳)

---

۱ . **شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور** (بمبئی ۱۳۰۹ ق) ص ۳۲۴.

۲ . مستدرک الوسائل، محدث نوری، همان، ۳۲۸/۳.

۳ . **وسیلة المعاد فی شرح نجاة العباد** (تهران ۱۳۲۴ق) ۱۷۰/۲.

←

۱۵. علامه سید محمد جعفر طباطبائی حائری (متوفی ۱۳۲۱) در ارشاد العباد الی استحباب لبس السواد علی سیّد الشهداء و الأئمة الأمجاد علیهم‌السلام.(۱)

۱۶. شمس العلماء سید محمد حسین نصیر آبادی لکهنوی ملقب به بحرالعلوم (متوفی ۱۳۲۵) که رساله‌ای در عدم کراهت سیاهپوشی در ماتم حسین علیه‌السلام دارد.(۲)

۱۷. مرجع عالیقدر حاج شیخ محمد علی غروی نخجوانی (متوفی ۱۳۳۴) در الدعاة الحسینیة.(۳)

در این کتاب ـ که شامل سؤال و جوابهای متعددی در باب اسرار شهادت

→ کتاب المآثر و الآثار، نوشتهٔ اعتماد السلطنه وزیر انطباعات عهد ناصری (به کوشش ایرج افشار، همان، ۲۱۳/۱) در معرفی مرحوم آیة الله حاج سیداسماعیل عقیلی چنین می‌نویسد: «از مردم مازندران؛ عالمی عامل است و فقیهی فاضل. چندی در دار الخلافهٔ تهران مقیم بوده و فعلاً در عتبات مقدسهٔ عراق مجاورت گزیده. تألیفات چند به فارسی در عقاید و اخلاق ساخته و برخی از ارباب توفیق به طبع کتب او پرداخته»اند.

۱. این کتاب، در سالهای اخیر به همّت جناب حجة الاسلام حاج سید محمد رضا حسینی اعرجی (حائری فحّام) به طبع رسیده است، با مشخصات کتابشناسی زیر:

ارشاد العباد الی استحباب لبس السواد علی سید الشهداء و الائمة الأمجاد علیهم‌السلام، سید میرزا محمد جعفر طباطبائی حائری، تصحیح و تعلیق: حاج سید محمد رضا حسینی اعرجی «حائری فحّام»، مطبعهٔ علمیه، قم ۱۴۰۴ ق.

۲. ر.ک، **تکملهٔ نجوم السماء فی احوال العلماء**، میرزا محمد مهدی لکهنوی کشمیری، با مقدمهٔ آیةالله مرعشی نجفی (بصیرتی، قم، بی تا) ۲۴۸/۲ـ۲۵۰.

۳. طبع مطبعهٔ مظفری، بمبئی ۱۳۳۰ ق. این کتاب، اخیراً به تاریخ محرم۱۴۰۶ در قم، به ضمیمهٔ فتاوی مراجع تقلید عصر اخیر در باب عزاداری سید الشهداء علیه‌السلام، تجدید چاپ شده است. با مشخصات زیر:

الدعاة الحسینیة، آیة الله حاج شیخ محمد علی نخجوانی قدس سره، به ضمیمهٔ فتاوای مراجع عالیقدر پیرامون عزاداری سیدالشهداء علیه‌السلام، ناشر: هیئت قمر بنی هاشم علیه‌السلام، قم، محرم ۱۴۰۶ ق.

حضرت سید الشهداء، ثواب عزاداری بر آن حضرت، و حکم شرعی انواع عزاداریهای مرسوم در بین شیعیان می‌باشد ـ از مرحوم نخجوانی سؤال شده است که:

جعلت فداک، جامهٔ سیاه و نیلی و سبز پوشیدن سوای عمامه و عبا در غم و عزای حضرت سید الشهداء علیه‌السلام و سایر حضرات معصومین علیهم‌السلام مکروه است یا نه؟ و موجب قلّت ثواب عبادت می‌شود یا نه؟

و ایشان در پاسخ، با اشاره به حدیث کامل الزیارة (**الا یا اهل البحار البسوا اثواب الحزن فأنّ فرخ رسول‌الله** صلی‌الله‌علیه‌وآله **مذبوح**) و نیز حدیث محاسن برقی (سیاهپوشی هاشمیّات در سوگ امام حسین علیه‌السلام) آورده‌اند که:

پس تمام انبیا علیهم‌السلام و اولیا و اوصیا و حضرت فاطمهٔ زهرا و پدر و شوهر و اولاد او (سلام الله علیهم) و قبور شریفهٔ ایشان و بیت و مقام و زمزم و مشعر الحرام سیاهپوش و اظهار تعزیه داری بر حضرت امام حسین علیه‌السلام و هر چه به عنوان تعزیه داری حضرت امام حسین علیه‌السلام داخل شد، لباس یا غیر لباس، مکروه نمی‌باشد بلکه مستحب مؤکد و موجب کثرت ثواب عبادت است.

۱۸ . مرجع عالیقدر آقا سید محمد کاظم یزدی صاحب عروه (متوفی ۱۳۳۷) در آخر رسالهٔ منهج الرشاد (نوشتهٔ مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری) و نیز در پاسخ به استفتای سید حسین عابد هندی از حکم شرعی سیاهپوشی در ماتم سالار شهیدان علیه‌السلام.

الف ـ در آخر رسالهٔ منهج الرشاد، اسئله و اجوبه‌ای از مرحوم صاحب عروه آمده است که در ص ۱۲ آن چنین می‌خوانیم:

«لباس سیاه پوشیدن در ماه محرم به قصد اظهار حزن و عزاداری، بعید نیست راجح باشد، چون تحزّن در آن ایام راجح است و به لباس سیاه محقق می‌شود؛ و بنابراین ممکن است دعوی انصراف در ادلّهٔ دالّه بر کراهت پوشیدن لباس سیاه ماعدای مستثنیات. با اینکه از بعضی اخبار خاصه نیز مستفاد می‌شود. (چنانچه) در بعضی روایات است که اهل بیت علیهم‌السلام سیاهپوش بودند تا آنکه سر عبیدالله بن

زیاد (لعنه الله) را آوردند (و بنابراین) بر فرض عموم، مخصَّص می‌باشد. (حاصل) اینکه کراهت معلوم نیست، بلکه رجحان آن بعید نیست، و الله العالم».

ب ـ سید عابد حسین هندی، ساکن لکهنو، می‌پرسد:

چه می‌فرمایند علمای دین مبین و فضلای شرع متین در این مسئله که در ایام ماه محرم برای غم مظلوم کربلا، غریب نینوا، لباس سیاه به این غرض پوشیدن که موجب گریه و بکا باشد و صورت اهل عزا گردد و خوشنودی پیغمبر خدا و ائمهٔ هدا ـ علیهم الصلوة و السلام ـ می‌باشد و هم باعث ثواب خواهد شد یا نه؟ بیّنوا توجروا .

و مرحوم صاحب عروه در پاسخ می‌نویسد:

بسم الله الرحمن الرحیم، بلی راجح و موجب خوشنودی پیغمبر خدا و ائمهٔ هدی است، صلوات الله علیهم اجمعین، به لحاظ اینکه نوعی از اظهار مصیبت و حزن است و از بعض اخبار هم مستفاد می‌شود رجحان و مطلوبیت آن و بنابراین پوشیدن لباس سیاه به غرض مذکور مستثنی است از اخبار دالّه بر کراهت لباس سیاه ما عدای عبا و چکمه و عمامه، و الله العالم.

[سجع مهر:] محمد کاظم الطباطبائی (۱)

۱۹ . مرجع عالیقدر آقا سید اسماعیل صدر (متوفی ۱۳۳۸)، که فتوای مرحوم حاج شیخ زین العابدین مازندرانی در رسالهٔ ذخیرة المعاد را تأیید کرده‌اند.

۲۰ . مرجع عالیقدر میرزا محمد تقی شیرازی حائری معروف به میرزای شیرازی دوّم، رهبر ثورهٔ عشرین در عراق (متوفی ۱۳۳۸) ایضاً در حاشیه بر رسالهٔ ذخیرة المعاد.

---

۱ . از جناب حجة الاسلام و المسلمین حاج سید عبد العزیز طباطبائی ـ حفید مرحوم صاحب عروه ـ که سند فوق را جهت استنساخ در اختیار ما قرار دادند تشکر می‌کنیم، ضمناً، کلیشهٔ استفتای سید عابد حسین و پاسخ سید در صفحهٔ بعد آمده است.

چه میفرمایند علمای دین مبین و فضلای شرع متین درین مسئله که در ایام ماه محرم برای غم مظلوم کربلا غریب نینوا لباس سیاه باین غرض پوشیدن که موجب گریه و بکا باشد و صورت اهل عزا گردد و خوشنودی پیغمبر خدا و ائمه هدا علیهم الصلوة و السلام می باشد و هم باعث ثواب خواهد شد یا نه.

بینوا و توجروا

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

المستفتی

سید عابد حسین خلف جناب نواب مولوی سید مهدی حسین صاحب طاب ثراه داماد نواب تاج محل صاحبه مرحومه ساکن شهر لکهنو محلهٔ پاتا نالهٔ آهنی دروازه

مورخه ۱۳ صفر المظفر ۱۳۲۰ هجری

[illegible]

فتوای مرحوم صاحب عروه در باب جواز و استحباب سیاهپوشی در عزای سالار شهیدان علیه‌السلام

میرزای دوّم خود نیز در ایام محرم و صفر و ایام فاطمیه مشکی می‌پوشید.[۱]

۲۱. آیة الله حاج میرزا محمد ارباب قمی در اربعین حسینیّه (متوفی ۱۳۴۱).

مرحوم ارباب (از فقهای بر جسته و دل آگاه قم در عصر اخیر، و مصحّح بحار طبع کمپانی) درکتاب مزبور می‌نویسد:

ایام عاشورا ایام حزن و اندوه ائمهٔ طاهرین ما بوده و شایسته باشد دوستان و پیروان ایشان ادای این عمل به آداب واردهٔ شرعیه نمایند. چنانکه در حدیث مذکور شد که حضرت کاظم علیه‌السلام بعد از هلال محرّم، خندان دیده نمی‌شد و روزبروز آثار حزن و اندوه در جبههٔ مبارکش افزون می‌شد و در خبری وارد شده که هر روز که حضرت صادق علیه‌السلام اسم حسین را می‌شنید تا شامْ دیگر تبسّم نمی‌کرد، و در بعض روایات «**البسو اثواب الحزن**» وارد شده. پس پوشیدن جامه‌های سیاه و ترک خضاب مرغوب است و منافات با کراهت در غیر آن موضع ندارد و فتوای بعضی به کراهت نماز در لباس سیاه حتی فی مُصاب الحسین از باب تجمّد (جمود ورزیدن) بر ظواهر و ضعیف المأخذ است و در کتاب محاسن برقی و وسائل حرّ عاملی (ره) روایت شده که زنان بنی هاشم بعد از واقعهٔ کربلا سیاه پوشیدند و سید العابدین علیه‌السلام برای آنها طعام ماتم فرستاد و شیخ طوسی ـ قدّس سرّه القدّوسی ـ درکتاب تهذیب روایت از امام صادق علیه‌السلام نموده که فرمود: «**و لقد شققن الجیوب و لطمن الخدود الفاطمیّات علی الحسین بن علی علیهما‌السلام و علی مثله تشقّ الجیوب و تلطم الخدود**». یعنی فاطمیات گریبان چاک زدند و سیلی بر روهای خود زدند در شهادت حسین علیه‌السلام و بر مانند حسین سزاوار است این دو کار ...[۲]

---

۱. ر.ک، **نجاة الأمة فی اقامة العزاء علی الحسین و الأئمة علیهم‌السلام**، حاج سید محمد رضا حسینی حائری «اعرجی فحّام» (قم ۱۴۱۳ ق ـ ۱۳۷۱ ش) ص ۹۶.

۲. **اربعین حسینیه یا چهل حدیث حسینی**، حاج میرزا محمد ارباب (انتشارات اسوه، وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه، قم ۱۳۷۲ ش) ص ۲۶.

۲۲ . علامه شیخ عبدالله مامقانی صاحب تنقیح المقال (متوفی ۱۳۵۱) در رسالهٔ مجمع الدرر فی مسائل اثنتی عشر. متن این رساله در پایان همین فصل آمده است.

۲۳ . سید حسن صدر (متوفی ۱۳۵۴)در تبیین الرشاد فی استحباب لبس السواد علی محمد و آله الأمجاد.(۱)

۲۴ . علامه شیخ جعفر نقدی، فقیه ـ ادیب ـ نویسنده و شاعر مشهور عصر اخیر (متوفی ۱۳۷۰) در مراثی محکم و استواری که به مناسبت قضیهٔ عاشورا و سوگ سالار شهیدان دارد، در شعری که به مناسبت حلول ماه محرم سروده گوید، آل امیه، به بنی هاشم ـ که پیامبر اسلام، بهترین خلق و سرور بزرگان، از آنان بود ـ حسد ورزیدند و یزیدشان بر آن شد که نام و یاد پیامبر را محو کرده و کفر و الحاد را جایگزین توحید سازد. امّا با قیام سبط پیامبر و شهادت وی در کربلا، پرچم هدایت برپا و نام پیامبر احیا گشت. پس بر جمیع امت اسلام فرض است که در روز عاشورا، جامهٔ سیاه عزا پوشند:

حسدت أميّة هاشماً بنبيّها — خير البريّة سيد الأمجاد
و يزيدها قد رام يمحو ذكره — و يبدّل التوحيد بالألحاد
و بنهضة السبط الشهيد و قتله — قام الهدى و اسم النبى الهادى
فعلى جميع بنى الهدى أن يلبسوا — فى يوم مصرعه ثياب حداد(۲)

۲۵ . مرجع و مصلح عالیقدر شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء (متوفای ۱۳۸۲) در حاشیه بر عروة الوثقی.

---

۱ . ر.ک، **الذریعة**، شیخ آقا بزرگ تهرانی (دار الأضواء، بیروت) ۳۳۳/۳؛ ارشاد العباد ... ، سید میرزا محمد جعفر طباطبائی حائری، همان، ص ۵۳.

۲ . ادب الطف او شعراء الحسین، سید جواد شبر، همان، ۷/۱۰. اشعار دیگری از مرحوم نقدی قبلاً در همین کتاب گذشت.

۲۶ . آیة الله شیخ مجتبی لنکرانی (متوفی ۱۴۰۶ق).[۱]

۲۷ . مرجع عالیقدر سید شهاب الدین حسینی مرعشی نجفی (متوفای ۱۴۱۱ق) در وصیتنامهٔ مشهور خویش.

سیاهپوشی آن فقیه دل آگاه و شیفتهٔ اهل البیت علیهم‌السلام در ایام عزا در حسینیهٔ جنب منزلشان مشهود همگان بود و حقیر، کراراً، چهرهٔ شدیداً غمگین و عزادار آن مرحوم را با لباس مشکین در دههٔ اول محرم و آخر صفر در حسینیهٔ مزبور زیارت کرده‌ام. در وصیتنامهٔ آن مرحوم نیز، با اشاره به فرزندشان، می‌خوانیم که:

«سفارش می‌کنم او را به اینکه لباس سیاهی که در ماه محرّم و صفر می‌پوشیدم جهت حزن واندوه در مصیبتهای آل رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله با من دفن شود».[۲]

۲۸ . مرجع عالیقدر حاج سید محمد رضا گلپایگانی (متوفی جمادی الثانیهٔ ۱۴۱۴) در پاسخ به استفتا از محضرشان در باب حکم شرعی سیاهپوشی.

این فقیه معظّم ـ که در سالهای اخیر عمر، صدرنشینِ مسند مرجعیت عامّهٔ تشیع گردید، و نزد اهل فن به دقت نظر وسعهٔ اطلاع و بویژه شمّ و سلیقهٔ مستقیم فقهی معروف بود ـ در جواب از استفتای مزبور تصریح کرده‌اند که: سیاهپوشی در عزای سالار شهیدان علیه‌السلام سیرهٔ مستمرهٔ شیعه در طول تاریخ بوده و امری مجاز و مستحسن است؛ و حتی مخالفت با این شعار را ـ در عصر حاضر ـ به وهّابی مآبان منسوب داشته‌اند.

ایشان خود نیز، چنانکه بسیاری دیده‌اند، در وفیات ائمه علیهم‌السلام سیاه می‌پوشیدند.

---

۱ . **احسن الجزاء فی اقامة العزاء علی سید الشهداء** علیه‌السلام، حاج سید محمد رضا حسینی حائری «اعرجی فحام» (کتابفروشی داوری، قم ۱۳۹۹ق) ۲۷۳/۱.

مرحوم حاج شیخ مجتبی لنکرانی، تقریظی نیز بر کتاب احسن الجزاء نوشته و تلاش مؤلف آن را در اثبات مشروعیت شعائر حسینی (و از آن جمله: سیاهپوشی در عزای آن حضرت) ستوده است.

۲ . ر.ک، **شهاب شریعت؛ درنگی در زندگی حضرت آیة الله العظمی مرعشی نجفی(ره)**، علی رفیعی «علاء مرودشتی» (طبع کتابخانهٔ عمومی حضرت آیة الله العظمی مرعشی، قم ۱۳۷۳ش) ص ۳۶۶.



تصویر مرحوم آیة الله نجفی مرعشی در جامهٔ سیاه به هنگام وضو در ۱۳۶۹ ش

(نقل از کتاب : بر ستیغ نور، علی رفیعی)

به مناسبت عکس صفحهٔ قبل

یکی ازبستگان نزدیک حقیر، که زندگانی را با پاکی و قداست می‌گذراند، به هنگام حروفچینی کتاب حاضر، شبی در مسیر تشرّف به مسجد جمکران به منزل ما آمد و در باب موضوع کتاب (سیاهپوشی در عزای ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام) با وی گفتگو شد و در خلال صحبت، عکس مرحوم آیة اللّه نجفی مرعشی (در لباس مشکی) را نیز مشاهده کرد.

هفتهٔ بعد، که مجدداً برای تشرّف به جمکران به قم آمد و سری نیز به منزل حقیر زد، گفت دیروز خوابی دیده است که ظاهراً با موضوع کتاب و عکس مزبور بی‌ارتباط نیست. وی نقل کرد:

روز دوشنبه نهم بهمن **۱۳۷۴** برابر هشتم رمضان ۱۴۱۶، پیش از ظهر بین ساعت ۱۱ و ۱۲ (وقت خواب قیلوله) خوابیده بودم، در عالم خواب مرحوم آیةاللّه العظمی نجفی مرعشی را مشاهده کردم که در منزلی، با ادب و وقار تمام (ظاهراً دوزانو) نشسته بودند و قیافه‌ای محزون داشتند.

عبای ایشان (که ظاهراً ضخیم و پشم شتری بود) و همچنین قبا و عمامه و پیراهنشان، تماماً سیاه بود و افزون برآن، محاسن و ابروها نیز کاملاً مشکی و چشمها درشت می‌نمود، امّا قرص صورت، مثل ماه شب چهارده روشن و نورانی بود و درخشش عجیبی داشت که قابل وصف نیست (ضمناً عمامه شان، بر خلاف آنچه که در بعضی از عکسهای ایشان مشهود است، کاملاً دقیق و منظم پیچیده شده بود).

علاوه بر شخص آیة اللّه، جمعی نیز در منزل حضور داشتند که بعضی از آنها نشسته و بعض دیگر در رفت و آمد بودند، و در عالم خواب، چنین به نظر می‌رسید که آقا حالت انتظار داشته و برآنند که از جمع حاضر مطلبی را سؤال کنند.

در این اثنا، شخصی که من چهره‌اش را ندیده و فقط صدایش را شنیدم، با صدایی بلند و صوتی محزون خطاب به آقا گفت:

ـ آقا، چرا مادر شما را زدند؟!

... و در اینجا بود که از خواب بیدار شدم.

۲۹ . آیة الله حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی، ادام الله ظلّه الشریف.

ایشان نیز، در پاسخ به سؤال از «رجحان شرعی پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام» در تاریخ ۸ ذی حجهٔ ۱۴۱۵ ق جواب مفصل و مستدلّی مرقوم داشته‌اند که خود بحثی مستوفیٰ و منقّح در استدلال به حدیث محاسن برقی بر رجحان سیاهپوشی در مصیبت حضرت سیدالشهداء است.

از آنجا که حیف می‌بینیم خواننده از محتوای این نوشتهٔ بدیع وارزشمند بی‌اطلاع بماند، متن استفتا و پاسخ آن را برای ثبت در تاریخ می‌آوریم:

*　　*

محضر مبارک حضرت آیة الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی دامت برکاته

سؤال : به نظر مبارک حضرتعالی پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام چنانکه از کلام صاحب حدائق استفاده می‌شود رجحان شرعی دارد یا خیر؟　　۷۴/۲/۱۳

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام الله و سلام انبیائه و ملائکته علی سیدنا و مولانا ابی عبد الله الحسین المظلوم سید الشهداء و ابی الأحرار و علی أهل بیته و أولاده و أصحابه.

جواب: با توجه به اینکه پوشیدن لباس سیاه شعار اهل مصیبت و علامت سوگواری و عزاست، پوشیدن آن در عزای حضرت سیدالشهداء علیه السلام و سائر حضرات معصومین ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ بی‌شبهه راجح و تعظیم شعائر و اعلان ولایت و برائت از اعداء آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین، تجلیل از ایثار و فداکاری و شهادت در راه خدا، پاسداری از دین و مذهب، و مصداق عناوین و جهات راجحهٔ دیگر است.

یکی از شعائر شیعیان در عراق در دههٔ عاشورا بر افراشتن پرچمهای سیاه عزا بر بالای

خانه‌ها بود، که حتی کسی که در وسط بیابان تنها در یک خانه و کوخ محقر زندگی می‌کرد ملتزم به این اعلام عزا و سوگواری بود.

یقیناً این برنامه‌ها و سیاه پوشیدن و سیاهپوش کردن در و دیوار خانه‌ها و حسینیه‌ها و تکایا و مجالس، که متضمن درسهای بسیار آموزنده و موجب تعالی افکار و اهداف و تبلور شعور مذهبی و انسانی است، همه راجح و سبب احیاء و بسط امر مذهب و تحکیم علایق و روابط با خاندان رسالت و تجدید میثاق تشیع و پیروی از آن بزرگواران و محکوم کردن ظلم و استضعاف و استکبار است.

و اما مسئلهٔ کراهت پوشیدن لباس سیاه که به اجماع و اخبار بر کراهت آن استناد شده است:

اولاً: اصل حکم به کراهت قابل خدشه و اشکال است، زیرا عمده دلیل آن که اجماع است محصّل نیست و به فرض محصل بودن، با وجود احتمال استناد مُجمِعین به اخبار، حجت و کاشف از قول معصوم علیه السلام نیست و روایاتی که بر آنها استناد شده است اخباری مراسیل و ضعاف است و تمسک به آنها ـ به عنوان تسامح در ادلهٔ مکروهات جریاً علی التسامح فی ادلة المستحبات ـ مثبتِ حکم شارع مقدس به کراهت نیست.

علاوه بر آنکه اثبات حکم موضوعی برای موضوع دیگر یا اثبات حکم موضوع ذی‌الخصوصیة برای فاقد خصوصیت، بدون یقین به تساوی هردو موضوع در موضوعیت برای حکم و بدون یقین به عدم دخالت خصوصیت (مثل ما نحن فیه)، قیاس و حکم به غیر علم است.

بنابراین با اخبار تسامح در ادلهٔ سنن، جواز تسامح در ادلهٔ مکروهات و حکم به کراهت ثابت نمی‌شود، مضافاً بر اینکه در اصل مقیس علیه نیز استفادهٔ حکم به استحباب ما بلغ فیه الثواب عن النبی صلی الله علیه و آله محل تأمل واشکال است.

غایة الامر نقول:

انه یستفاد من هذه الأخبار ان من بلغه عن النبی صلی الله علیه و آله ثواباً علی امر ثبت رجحانه بالشرع سواء کان مستحباً أو واجباً أو لم یثبت عدم رجحانه ان اتی بـه التـماساً لهـذا

الثواب یعطی به ذلک الثواب و یوجر به؛ و این هذا من الحکم بالاستحباب حتی یقال به فی غیره؟!

به هر حال، اخبار داله بر کراهت از جهت سند فاقد اعتبارند، و جبران ضعف آنها به عمل اصحاب ـ بنا بر اینکه عملْ جابر ضعف سند باشد ـ در صورتی است که استناد ایشان در فتوی به نفس خبر باشد، ولی در مثل این مورد که محتمل است بر اساس همان تسامح در ادله مشی کرده باشند، عمل به استناد به نفس حدیث ثابت نمی‌شود. مضافاً بر اینکه، به فرض جبر ضعف سند به عمل، دلالت روایات بر کراهت مطلقه مورد اشکال است، زیرا از خود آنها استفاده می‌شود که حکم در این موضوع به عنوان اولی موضوع نیست، بلکه به جهت تَعَنْوُنِ آن به عنوان ثانوی و شعار و لباس بنی عباس بودن است که پوشیدن آن تشبّه به آنها و موجب ارائهٔ نفوذ و کثرت جمعیت پیروان آنها است. و در واقع، نهی از آن به ملاحظهٔ این بوده که یکی از مصایق تلبّس به لباس ظلمه وتشبّه به آنهاست و مثل این حکم طبعاً دائر مدار بقاء تعنون موضوع به عنوان مورد نظر است.

بنا بر این اگر بنی عباس از بین رفتند و این شعاریت و عنوان، بی‌موضوع و منتفی شد، یا رنگ دیگر شعار آنها یا ظلمه و کفار و اهل باطل شد، موضوع عوض می‌شود و حکم بر موضوع خود مترتب می‌گردد و پوشیدن لباسی که شعاریت فعلیّه مثل کراوات دارد مکروه می‌شود.

ثانیاً : با قبول اینکه اصل حکم فی الجمله ثابت است، دلیل آن اگر اجماع باشد دخول پوشیدن لباس سیاه در عزا ـ که ظاهراً در اعصار ائمه علیهم السلام و بعد از ایشان متداول بوده ـ در معقد اجماع معلوم نیست و قدر متیقن از آن، مواردی است که این عنوان عزا را نداشته باشد و تلبس به لباس و شعار اعدا بر آن صادق باشد؛ و اگر احادیث را هم مستند حکم بشماریم شمول و ظهور اطلاق یا عموم آنها در این مورد به مناسبت حکم و موضوع قابل منع است.

و بعد از تمام این تفاصیل، همان روایتی که صاحب حدائق به عنوان تأییدِ نفیِ بُعدِ استثناء لُبْسِ سَواد در عزای حضرت سیدالشهداء علیه السلام از جلاء العیون علامه مجلسی (قدس سره) نقل

کرده دلیل است و به نظرِ حقیر، هم با آن حصر مفاد روایات کراهت در غیر موارد عزا فهمیده می‌شود، و هم می‌توان به فرض قبول اطلاق یا عموم روایات آن را مقید یا مخصص آنها دانست، و جهت اینکه صاحب حدائق صریحاً به آن استناد نفرموده ظاهراً عدم ذکر سند آن در جلاء و عدم اطلاع یا عدم مراجعهٔ ایشان به واسطهٔ ضیق مجال به کتابهای دیگر بوده است.

اینک حدیث شریف:

محدث مشهور احمد بن محمد بن خالد برقی از طبقهٔ سابعه در کتاب محاسن ص ۴۲۰ ح ۱۹۵ از پدرش محمد بن خالد از حسن بن ظریف بن ناصح از طبقهٔ ششم از پدرش ظریف بن ناصح از طبقهٔ پنجم از حسین بن زید که ظاهراً حسین بن زید بن علی بن الحسین علیهما السلام معروف به ذی الدمعه و از طبقهٔ پنجم است و او از (عمویش) عمربن علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است و سند ولفظ حدیث به این شرح است:

«عنه عن الحسن بن ظریف بن ناصح عن ابیه عن الحسین بن زید عن عمر بن علی بن الحسین علیهما السلام قال:

لمّا قتل الحسین بن علی علیهما السلام لبسن نساء بنی هاشم السواد و المسوح و کنّ لاتشتکین من حرّ و لابرد، وکان علی بن الحسین علیهما السلام یعمل لهن الطعام للمأتم».[۱]

از این حدیث شریف که مورد اعتماد و حجت است و شخصیتهایی از مشاهیر و از ثقات و اکابر اهل بیت علیهم السلام آن را روایت نموده‌اند استفاده می‌شود:

۱. اینکه پوشیدن لباس سیاه در ماتم و عزا از صدر اول مرسوم بوده است. و لذا بانوان معظّمهٔ بنی هاشم در ماتم حضرت سیدالشهداء علیه السلام لباس سیاه پوشیدند و ظاهر این است که این عادت و سنتی بوده است که قبل از آن تا عصر رسالت هم سابقه داشته است و مثل این است که لباس سیاه به عنوان ترک تزیّن و شعار عزاداربودن متداول و مرسوم بوده است.

بنابراین، روایات کراهت لبس سواد شامل این گونه لبس موقت و معمول نمی‌شود و منصرف به این است که لباس متعارف و رسمی شخص، سیاه باشد و به فرضی که اطلاق یا

---

۱. این حدیث را علامه مجلسی قدس سره از محاسن در بحار، ج ۷۹، ص ۸۴، باب التعزیة و المأتم، ح ۲۴ روایت فرموده است.

عموم داشته باشد این روایت آن اطلاق یا عموم را تقیید یا تخصیص می‌دهد.

۲ . تشویق و ترغیب امام‌علیه‌السلام از این عمل، دلیل بر رجحان آن است و از آن فهمیده می‌شود که ادامهٔ آن، جهت فراموش نشدن این واقعهٔ بسیار بزرگ تاریخی و بزرگداشت موقف عظیم سیدالشهداء‌علیه‌السلام، راجح و مستحب است.

گفته نشود: که حدیث، حکایت از عمل بانوان و تصویب امام‌علیه‌السلام دارد و دلالت بر رجحان پوشیدن لباس سیاه در عزای آن حضرت برای مردها ندارد. زیرا گفته می‌شود: وجه تصویب و تشویق امام‌علیه‌السلام حال حزن و مصیبتی است که به وسیلهٔ پوشیدن لباس سیاه اظهار می‌شود و خصوصیت صدور این حال از زن یا مرد ملحوظ نیست و این حال در هرکس ظاهر شود مطلوب است؛ البته اگر پوشیدن لباس سیاه فقط ظهور این حال را از زنها نشان می‌داد اختصاص به آنها پیدا می‌کرد. ولی وقتی در هردو ـ عندالعرف ـ علی السواء ظاهر می‌شود یا گاهی در مردها ظاهرتر است وجهی برای اختصاص نیست و مثل رجلٌ شَکَّ بین الثلاث و الاربع است که چون این شک برای زن و مرد ـ هردو ـ علی السواء حاصل می‌شود از آن، اشتراک زن با مرد در حکم معلوم می‌شود.

این حدیث مانند کلام امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام است: **(الخضاب زینة و نحن قوم فی مصیبة)** که از آن استفاده می‌شود زینت مناسب مصیبت زدگی نیست، خواه خضاب باشد یا چیز دیگر؛ مصیبت زده مرد باشد یا زن. از این حدیث هم استفاده می‌شود، **اظهار عزاداری به وسیلهٔ پوشیدن لباس سیاه مورد تصویب وتشویق است** خواه از مرد صادر شود یا از زن. و چنان نیست که با اینکه از جانب مرد نیز این اظهار ممکن باشد رجحان اظهار آن مختص به زن باشد، زیرا عرف آنچه را موضوع مطلوبیت این عمل می‌یابد ارائهٔ حال عزا و سوگواری است که صدور آن از زن ومرد ـ هردو ـ مطلوب است.

بلکه می‌توانیم بگوییم از مثل این حدیث می‌فهمیم که:

ارائهٔ حال سوگواری در مصیبت حضرت سیدالشهداء‌علیه‌السلام به هر نحو مشروع که عندالعرف حال سوگواری باشد مطلوب است؛ خواه به وسیلهٔ پوشیدن لباس سیاه یا صیحه زدن در مجالس عزا یا ناله وگریه کردن یا مرثیه خواندن یا پابرهنه رفتن یا صورتهای مشروع ومقبول

دیگر، موجب اجر عظیم الهی در آخرت خواهد بود.

جعلنا الله من القائمین بها و حشرنا فی زمرتهم بحق محمد و آله الطاهرین، صلوات الله علیهم اجمعین.

۸ ذی‌الحجة ۱۴۱۵

لطف الله الصافی

* *

فقهای بزرگ زیر ـ از معاصرین ـ نیز با پوشیدن لباس سیاه در عزای سالار شهیدان علیه‌السلام عملاً این شعار مهم شیعی را ترویج می‌کردند و سیاهپوشی شان نیز انحصار به محرم و صفر نداشت بلکه وفیات دیگر ائمه علیهم‌السلام را نیز شامل می‌گشت.

۳۰ . مرجع عالیقدر آقا سید ابوالحسن موسوی اصفهانی (م ۱۳۶۵).

آیة الله حاج سید محمد علی علوی گرگانی (از مدرسین بزرگ فعلی قم) از قول مرحوم پدرشان آیةالله حاج سید سجادعلوی[1] (که از افاضل تلامذهٔ مرحوم آقا سید ابوالحسن، و از اطرافیان نزدیک ایشان بوده‌اند) نقل کردند که مرحوم اصفهانی در تمام عزاها عبا و قبای مشکی می‌پوشیدند و به همین سیره هم مرحوم سید سجاد ـ و اکنون نیز آیة الله علوی ـ عمل می‌کردند.

۳۱ . مرجع عالیقدر حاج آقا حسین طباطبائی قمی (متوفی ۱۳۶۶ق).

مرحوم قمی، بنا به نقل فرزندشان آیة الله حاج آقا تقی قمی، در طول محرم و صفر و نیز ایام فاطمیه، لباس سیاه می‌پوشیدند.

۳۲ . آیة الله میرزا مهدی حسینی شیرازی، از علمای بزرگ کربلا (متوفی ۱۳۸۰):[2]

---

۱ . در باب شرح حال مرحوم حاج سید سجاد علوی گرگانی، ر.ک ، **گنجینهٔ دانشمندان**، حاج شیخ محمد شریف رازی (قم، بهار ۱۳۵۴ ش) ۶/۴۱۳ ـ ۴۱۵.

۲ . نجاة الأمة، همان، ص ۹۶.

۳۳. مرجع عالیقدر آقا میرزا عبدالهادی شیرازی (متوفی ۱۳۸۲).[۱]

۳۴. مرجع عالیقدر آقا سید محسن طباطبائی حکیم (متوفی ۱۳۹۰).[۲]

۳۵. آیة الله حاج شیخ یوسف بیارجمندی شاهرودی معروف به بیاری، صاحب مدارک العروة الوثقی (متوفی ۱۳۹۷).[۳]

۳۶. آیة الله شهید سید محمد باقر صدر (متوفی ۱۴۰۰).[۴]

۳۷. مرجع عالیقدر حاج سید ابوالقاسم موسوی خوئی (متوفی ۱۴۱۳).[۵]

---

۱. نقل از حجةالاسلام والمسلمین میرزا غلامرضا عرفانیان (یزدی خراسانی) صاحب تألیفات گوناگون نظیر «مشایخ الثقاة» و «صلوة اللیل» و...، تحصیلکرده در عراق، و فعلاً ساکن قم.

۲. نقل از آیة الله شیخ محیی الدین مامقانی نزیل قم.

۳. مؤلف نجاة الأمة، شخصاً شاهد سیاهپوشی مرحوم بیاری در محرم و صفر و ایام فاطمیه بوده است (همان، همان صفحه).

۴. نقل از حجة الاسلام و المسلمین عرفانیان.

۵. نجاة الأمة، همان، همان صفحه. جناب عرفانیان نیز فرمودند که من هم شاهد سیاهپوشی آیةاللّه خوئی در وفیات ائمه علیهم‌السلام خصوصاً محرّم و صفر بودم و ایشان علاوه بر پیراهن مشگی، عبا و قبایشان را نیز سیاه انتخاب می‌کردند.

رسالة مجمع الدرر فی مسائل اثنتی عشر
نوشتهٔ مرحوم آیة الله شیخ عبدالله ما مقانی
(در حلّیّت سیاهپوشی در عزای ائمه علیهم السلام)

بسم الله الرحمن الرحیم

احمد الله علی جزیل نعمه و اصلّی علی اشرف رسله و آله و عترته سیّما ابن عمّه و صهره و خلیفته.

و بعد فیقول الفقیر الی الله الغنی و الجانی الفانی عبد الله المامقانی عفی عنه ربّه ابن الشیّخ قدّس [سره] انّه لمّا کان بعض المستفتین یلتمس التعرض فی الجواب لدلیل الفتوی اجمالاً و کنت اجیب الالتماس احببت ضبط صورها لتکون للمبتدی تبصرة و للمنتهی تذکرة و تنفعنی یوم الفقر و الفاقة و سمیتها بمجمع الدرر فی مسائل اثنتی عشر و من الله استمد و به استعین.

السؤال الاول: ما یقول شیخنا و ملاذنا ـ ادام الله ظلّه العالی ـ فی لبس السواد فی مصیبة الأعزة من الاموات خصوص عزاء مولینا سید الشهداء علیه افضل الصلوة و السلام و سایر المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین هل هو مکروه او مباح او فی عزاء المعصومین علیهم السلام مستحب و راجح؟ فانّ اطلاق الاخبار یقتضی الکراهة الشدیدة حتّی

ورد انّ الأسود من الالبسة ما عدا الخف و العمامة و الکساء لباس فرعون و ورد انّه لباس اهل النار و ورد النهی عن الصلوة فیه سیّما لامام الجماعة فماوجه تداول الشیعة لبس السواد ایّام عزاء الائمةعلیهم‌السلام و فی مصیبة موتاهم و اقامتهم الصلوة فیه و هل لذاک مخرج عن العمومات او انّه مندرج تحتها؟ افیدونا ادام الباری سبحانه تأییدکم.

الجواب: لا ریب فی قیام السیرة القویمة من العلماء و الصلحاء و المتدینین و الأبرار فی کافة الأمصار علی لبس اهل المصیبة السواد و کذا فی ایّام عزاء المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین سیّما سیّد الشهداء ارواحنا له الفداء حتّی صار ذلک من شعارهم و الذی به یمتازون عن غیرهم، و من البعید جدّاً ان تستمرّ سیرتهم القویمة و طریقتهم المستقیمة خلفاً عن سلف من غیر تحاشی منهم و لا نکیر علی ارتکاب مثل هذا المکروه کراهة شدیدة من غیر مستندٍ شرعی. فالمنصف المتدبّر یستکشف بالتزامهم بذلک واستمرارهم علیه عن وجود مقیّد لأطلاقات کراهة لبس السواد سیّما فی الصلوة و مخصّص لعموماتها، بل یستکشف بذلک عن وجود مایفید رجحانه اذ لولا الرجحان لما التزموا به هذا الألتزام التام و ما اهتموا به هذا الاهتمام؛ بل السّیرة قائمة علی لبس السّواد فی عزاء الآباء و الارحام وحملة شرع سیّد الانام ایضاً، فیکشف ذلک عن وجود مخرج لمطلق العزاء عن العموم.

و لک ان تتمسک لرجحان لبس السواد فی عزاء المعصومینعلیهم‌السلام و نوّابهم و اباحته بالمعنی الأخصّ فی عزاء الأرحام بما دلّ عموماً علی رجحان اظهار الحزن علی نوابهم (رض) و المؤمنین الأبرار و ما دلّ علی اباحة اظهار الحزن علی الأبوین و الأرحام. غایة ما هناک وقوع التعارض من وجه بین هذه العمومات و بین عمومات کراهة لبس السواد سیّما فی الصّلوة، و لا مانع من ترجیح هذه العمومات بالسیرة القویمة المذکورة.

و یؤیّد المطلوب بل یدل علیه جملة من الأخبار:

فمنها الحسن الذی رواه الفاضل المجلسی(ره) فی البحار فی باب الوقایع المتأخرة عن قتل سیّدنا المظلوم ابی‌عبد الله الحسین ـ صلوات الله علیه ـ عن المحاسن عن الحسن بن ظریف عن ابیه عن الحسین بن زید عن عمر بن علی بن الحسینعلیهما‌السلام قال لمّا قتل الحسین

بن علی علیهماالسلام لبس نساء بنی هاشم السواد و المسوح[۱] و کن لا یشتکین حرّاً و لا برداً و کان علی بن الحسین علیهماالسلام یعمل لهن الطعام للمأتم. فانّ لبس الهاشمیّات السواد و فیهنّ محارم علی بن الحسین علیهماالسلام کعمّاته و اخواته، و سکوته علیه‌السلام عنهن و عمله الطعام لهنّ تقریر لهنّ علی لبس السّواد فی العزاء و لو کان ذلک مکروهاً لمنعهنّ البتّة، و تقریره علیه‌السلام حجّة فلا مجال لتوهّم انّ فعل الهاشمیات مع عدم عصمتهن لیس بحّجة.

ومنها ما رواه فی الباب المذکور فی خبر طویل الی ان قال علیه‌السلام فلمّا اصبح ـ یعنی یزید لعنه اللّه ـ استدعی بحرم رسول اللّه صلی الله علیه و آله فقال لهنّ ایّما احبّ الیکنّ: المقام عندی او الرّجوع الی المدینة؟ و لکم الجائزة السّنیة، قالوا نحبّ اوّلاً ان ننوح علی الحسین علیه‌السلام. قال افعلوا ما بدا لکم ثمّ اخلیت لهنّ الحجر و البیوت فی دمشق و لم تبق هاشمیّة و لا قرشیّة الاّ ولبست السّواد علی الحسین علیه‌السلام و ندبوه علی ما نقل سبعة ایّام (الحدیث). فانّ لبسهن السّواد بمحضر زین‌العابدین علیه‌السلام او عدم منعه ایّاهنّ عن ذلک یکشف عن کون العزاء مستثنی، و کیف یغضی صلوات اللّه علیه عن اتفاق اهل بیت الطّهارة و العصمة سلام‌اللّه علیهم علی ارتکاب المکروه کراهة شدیدة؟!

ومنها ما رواه هو (ره) فی الباب المذکور عن الحسین بن علی الزعفرانی عن محمّد بن عمر النصیبی عن هشام بن سعد قال اخبرنی المشیخة انّ الملک الّذی جاء الی رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و اخبره بقتل الحسین بن علی علیهماالسلام ملک البحار و ذلک انّ ملکاً من ملائکة الفردوس نزل علی البحر و نشر اجنحة علیها ثمّ صاح صیحة و قال یا اهل البحار البسوا اثواب الحزن علی الحسین علیه‌السلام؛ و لباس الحزن عند الناس لیس الاّ الثوب الاسود، فتأمل.

و منها ما رواه هو(ره) فی الباب المذکور الی ان قال علیه‌السلام ثمّ قال الوصیف یا سکینة اخفضی صوتک فقد ابکیت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ثم الوصیف اخذ بیدی فادخلنی القصر فاذا بخمس نسوة قد عظم الله تعالی خلقهنّ و زاده فی نورهنّ و بینهنّ امرئة عظیمة الخلقة ناشرة شعورها و علیها ثیاب سود بیدها قمیص مضمّخ بالدّم و اذا قامت یقمن معها و اذا جلست جلسن معها فقلت للوصیف ما هؤلاء النّسوة اللّاتی قد عظم الله خلقتهنّ فقال

---

۱. مُسوح کحمول جمع مِسح کحمل بمعنی البلاس و هو کساء الخاص ـ منه دام ظلّه.

یا سکینة هذه حوّاء أم البشر و هذه مریم بنت عمران و هذه خدیجة بنت خویلد و هذه سارة و هذه الّتی بیدها القمیص المضمّخ و اذا قامت یقمن معها و اذا جلست یجلسن معها هی جدّتک فاطمة الزهراء سلام الله علیها فدنوت منها و قلت لها یا جدّتاه قتل واللّه ابی و اوتمت علی صغر سنّی فضمّتنی الی صدرها و بکت بکاء شدیداً و بکین النسوة کلّهن و قلن لها یا فاطمة ویحکم الله بینک و بین یزید یوم فصل القضاء (الحدیث). فانّ لبس سّیدتنا الزّهراء صلوات الله علیها الثیاب السّود یکشف عن عدم کراهة ذلک للحزن، الآن یناقش بانّ لبسها للسّواد بعد ارتحالها عن هذا العالم لا یدلّ علی عدم کراهة لبس الثوب فی هذا العالم الّذی هو عالم التکالیف، فتأمل.

و منها ما فی شرح ابن ابی الحدید علی نهج البلاغة عن الأصبغ بن نباتة انّه قال دخلت مسجد الکوفة بعد قتل امیرالمؤمنین علیه‌السلام و رأیت الحسن و الحسین علیهما‌السلام لابسی السّواد؛ فانّ فعلهما حجّة و فی نهایة البعد اقدامهما علی ارتکاب المکروه کراهة شدیدة، بل اقدامهما علیهما‌السلام علی ذلک یکشف عن رجحانه لانّه الأصل فی افعالهم کما تقرّر فی محلّه.

و منها ما فی جزء السادس عشر من الشرح المذکور عن المداینی انّه قال لمّا توفّی علی علیه‌السلام خرج عبد الله بن العبّاس بن عبد المطلب الی الناس فقال انّ امیرالمؤمنین علیه‌السلام توفّی و قد ترک خلفاً فان احببتم خرج الیکم و ان کرهتم فلا احد علی احد فبکی الناس و قالوا بل یخرج الینا فخرج الحسین علیه‌السلام فخطبهم فقال ایّها النّاس فانّا امرائکم و اولیائکم و انّااهل البیت الّذین قال الله فینا انّما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت فبایعه الناس و کان خرج الیهم و علیه ثیاب سود، و دلالته کسابقه؛ الی غیر ذلک ممّا یقف علیه المتتبّع من الأخبار.

و قد تحصل من ذلک کلّه عدم کراهة لبس السواد فی عزاء الأئمة علیهم‌السلام بل رجحانه بل‌عدم کراهة لبس السّواد فی عزاء مطلق المؤمن احتراماً له بل رجحانه لما دلّ من العقل و النقل علی حُسنِ احترام المؤمن حیّاً و میّتاً و ما دل علی رجحان العزاء علیه؛ و النسبة بین تلک الأدلة و بین ادلّة کراهة لبس السّواد ـ و ان کان هو العموم من وجه ـ الاّ ان ترجّح تلک الأدلة بالسیرة القویمة و الله العالم.

و یؤیّد ما ذکرنا ما عن ابن شهر آشوب من انّ السواد حداد آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و شهداء کربلاء و زید و یحیی، و ما عن ابن فهد فی التحصین من انّه قیل لراهب رأی علیه مدرعة شعر سوداء ما الذی جعلک علی لبس السواد؟ فقال هو لباس المحزونین و انا اکبرهم، فقیل له و من ایّ شیء انت محزون؟ قال لأننی اصبت فی نفسی و ذلک انّی قتلتها فی معرکة الذنوب فانا حزین علیها ثمّ اسبل دمعه. القصّة.

(۶۲)

بالمراغاة مع ان ما نقله الحلي ره من اجماع الاصحاب على صحة ظهر من لم يجهر غير محرز اذ ظاهر ما حكي
عن علم الهدى في المصباح هو وجوب الجهر في ظهر يوم الجمعة والله العالم
هذا و منتهى الكلام في المقام و الله ولي التوفيق
الآخذ لاولياء الكرام عليهم جميعا
صلوات الله الملك العلام
وكان ذلك في ... من شهر ... في سنة ۱۳۴۲
حرره الاحقر
... ۱۳۴۲

رسالة الدرر مجمع

ما بالسيد ... مسائل ... عشر

بسم الله الرحمن الرحيم

احمد الله على جزيل نعمه و اصلي على اشرف رسله و آله و عترته سيما ابن عمه و صهره و خليفته
وبعد فيقول الفقير الى الله الغني ... الجاني الفاني عبدالله المامقاني عفي عنه و عن ابيه الشيخ
قدس سره لما كان بعض المستفتين التمس التعرض في الجواب لدليل الفتوى اجمالا و كنت احببت اجابته لما
احببت ضبط صورها لتكون للمبتدي تبصرة و للمنتهي تذكرة و ينفعني يوم الفقر و الفاقة و سميتها
بمجمع الدرر في مسائل اثني عشر فمن الله استمد و به استعين **السؤال الاول** ما يقول شيخنا
مولانا ادام الله ظله العالي في لبس السواد في مصيبة الاعزة من الاموات و خصوص عزاء ولي سيد
الشهداء عليه افضل الصلوة و السلام و ساير المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين هل هو مكروه
او مباح او في عزاء المعصومين عليهم السلام مستحب و راجح فان اطلاق الاخبار يقتضي الكراهة الشديدة
حتى ورد ان الاسود من لباس اعداء الله و الخف و العمامة و الكساء لباس فرعون و ورد انه لباس اهل النار
و ورد النهي عن الصلوة فيه سيما الامام الجماعة فما وجه تداول الشيعة لبس السواد ايام عزاء الائمة
عليهم السلام و في مصيبة موتاهم و اتمام الصلوة فيه و هل لذلك مخرج عن العموم ام لا و ان هو مندرج تحتها
افيدونا ادام الله بقاكم مستبيحا ابدكم **الجواب** لا ريب في قيام السيرة القطعية من العلماء و الصلحاء
والمتدينين و الابرار في كافة الامصار على لبس اهل المصيبة السواد و كذا في ايام عزاء المعصومين صلوات الله
عليهم

رسالهٔ مجمع الدرر فی مسائل اثنتی عشر

نوشتهٔ مرحوم آیة الله شیخ عبدالله ما مقانی

(صفحهٔ آغاز رساله)

الينا فخرج الحسن عليه‌السلام فخطبهم فقال ايّها النّاس فانّا امرائكم واوليائكم وانّا اهل البيت الذين قال الله
فينا انّما يريد الله ليذهب عنكم الرّجس اهل البيت فبايعه النّاس و كان خرج اليهم و عليه ثياب سود الى
الى غير ذلك ممّا يقف عليه المتتبّع من الأخبار و قد تحصّل من ذلك كلّه عدم كراهة لبس السّواد في عزاء
الأئمّة عليهم‌السلام بل رجحانه بل عدم كراهة لبس السّواد في عزاء مطلق المؤمن احتراما له بل رجحانه لما دلّ
العقل والنقل على حسن احترام المؤمن حيّا وميّتاً و ما دلّ على رجحان الرّاء عليه والنّسبة بين تلك الادلّة
وبين ما دلّ كراهة لبس السّواد وان كان هو العموم من وجه الّا انّه يترجّح تلك الأولة بالسيرة القويمة والله العالم
و يؤيّد ما ذكرنا ما عن ابن شهرآشوب من انّ السّواد حداد آل محمّد صلّى الله عليه وآله و شهداء كربلاء
وزيد ويحيى و ما عن ابن فهد في التحصين من انّه قيل لراهب مكث عليه مدّة عمره بسواد ما الذي ثيابك
على السّواد فقال هو لباس المحزونين وانا اكبرهم فقيل له من اىّ شيء انت محزون قال لأنّي اصبت بنفسي
لانّي قتلتها في معركة الذنوب فانا حزين عليها ثمّ اسبل دمعه **السّؤال الثّاني** انّه ما يقول الاوّل
وعمادنا ادام الله تأييده في انّ خروج المرأة من بيتها بغير اذن زوجها هل هو نشوز ام لا فانّي لم اجد
تصريحاً في كلمات الفقهاء رضوان الله عليهم اجمعين **الجواب** نعم خروج المرأة من مسكنها بغير اذن زوجها
نشوز كما صرّح بذلك جمع منهم كاشف اللّثام ره في اواخر مبحث القسم والشقاق قبيل مقصد احكام
الولادة بقوله قدّه في شرح قول العلامة ره وانّما يتحقّق نشوز المرأة بالمنع من المساكنة فيما يليق به امّا
بان لا تأتيه او تغلق الباب على نفسها و تمنعه من الدّخول او يخرج من بيته بغير اذنه او الامتناع من
السكون فيما يليق بها او المنع من الاستمتاع المحلّل له انتهى **و قال الفاضل القمي** في جامع الشتات
في جواب من سأله عن اختصاص النشوز بمخالفتها للزّوج في خصوص امر الوقاع وشموله لغيره بانّه
لا ينحصر النّشوز في مخالفتها ايّاه في امر الوقاع بل يتحقّق بخروجها من اعتبر فيها وجوبه الله تعالى لها عليها
كترك مقدّمات الاستمتاع وارتكاب خلاف ما يدعيه من التنظيف التزيّن ونحوهما ممّا له مدخل في استمتاعه
بها والتلذّذ منها و كذا يتحقّق بخروجها من بيتها بغير اذنه و يحصل النّشوز بمجرّد فعلها ما ينافي
له وان كانت ملكة النّشوز كالخارج من النّشوز يحصل بمجرّد ترك العمل وقد يتوقّف على ملكة
مثلاً اذا خرجت مرّة من مسكنها بغير اذن الزّوج ومضت الى ابيها ثمّ رجعت كان رجوعها طاعة
بخلاف ما اذا كان الخروج المذكور ملكة لها كثيراً منها فانّ مجرّد رجوعها لا يزيل النّشوز بل يتوقّف
على التوبة وازالة الملكة انتهى مترجماً في الوجه فيما ذكره من الخروج من مسكنها بدون اذن الزوج
نشوزاً

رسالهٔ مجمع الدرر فی مسائل اثنتی عشر

نوشتهٔ مرحوم آیة الله شیخ عبدالله ما مقانی

(پایانِ بخش مربوط به سیاهپوشی)



* تصویر ذیل و همچنین صفحات بعد، همه، از کتاب «غنچه ها می‌گریند» اخذ شده است.


لا الہ الا اللہ







فصل یازدهم:

سیاهپوشی عرشیان در عزای سالار شهیدان علیه‌السلام

در آن قصر بهشتی، ناگهان با پنج بانوی بزرگ و نورانی روبرو شدم که در میان آنان خانمی بزرگوار به چشم می‌خورد که موی پریشان کرده و لباسهای سیاه بر تن داشت... او فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام بود.

بخشی از خواب سکینه بنت الحسین علیه‌السلام

مرحوم مجلسی[۱]، به نقل از احتجاج طبرسی[۲] آورده است که:

سعد بن عبد الله گوید از حضرت ولی عصر(عج) پرسیدم تأویل کَهیَعصَ [که در آغاز سورهٔ مریم آمده است] چیست؟ فرمود: این حروف از خبرهای غیبی است که خداوند بندهٔ خویش، زکریا، را از آنها مطلع ساخت و سپس داستان آن را بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بازگفت.

ماجرا از این قرار بود که، زکریا از خدای متعال در خواست کرد اسامی خمسهٔ [طیّبه] را به وی بیاموزد. جبرئیل فرودآمد و اسامی مزبور را به او آموخت. هرزمان که زکریا متذکّر نام محمد و علی و فاطمه و حسن علیهم‌السلام می‌گردید غم و اندوهش زایل می‌شد و [لی] زمانی که نام حسین را می‌برد گریه راه گلویش را می‌بست و نَفَسش به شماره می‌افتاد. یک روز گفت: خداوندا مرا چه می‌شود؟ زمانی که متذکر

---

۱ . بحار الانوار، علامه مجلسی، همان، ۸۴/۵۲.

۲ . الاحتجاج، طبرسی، تعلیقات و ملاحظات: سید محمد باقر خرسان، همان، ۲۷۲/۲ ـ ۲۷۳.

نام آن چهار تن می‌شوم دلم قرار و آرام گرفته و غم و اندوه از آن سترده می‌شود، ولی زمانی که یاد حسین می‌کنم، اشکم سرازیر می‌گردد و نفس بلند از سینه بر می‌کشم؟!

خدای متعال وی را از داستان [شهادت] امام حسین با خبر ساخت و فرمود: کهیعص. کاف [اشاره به] اسم کربلاست؛ و هاءْ هلاکت عترت طاهره؛ و یاءْ یزید که به حسین ظلم می‌کند؛ و عینْ عطش و تشنگی او؛ و صادْ صبر آن حضرت.

زکریا که این داستان را شنید، سه روز از عبادتگاه خویش بیرون نیامد و در این مدت از ملاقات و دیدار با خلق دوری جست و به گریه و زاری بر امام حسین پرداخت و با این سخنان به مرثیه گویی پرداخت:

الهي أَتَفَجَّعُ خَيرُ جَميعِ خَلقِك بِوَلَده؟ الهى أَتَنْزِلُ بَلوىٰ هٰذِهِ الرَّزيّةِ بِفِنٰائِه؟ الهى أَتُلْبِسُ عَليّاً وَفاطِمَةَ ثِيابَ هٰذِهِ الْمُصيبة؟ الهى أَتَحِلُّ كُرْبَةُ هٰذِهِ المصيبةِ بِساحَتِهِما؟!

یعنی: خدایا، آیا بهترین فرد از جمیع آفریدگانت[= رسول اکرم] به سوگ فرزند خویش داغدار و اندوهگین خواهد شد؟ خدایا، آیا این مصیبت در پیشگاه وی رخ خواهد داد؟ **خدایا، آیا جامه‌های این مصیبت را بر پیکر علی و فاطمه خواهی پوشاند؟** خدایا، آیا اندوه این مصیبت به ساحت آنان وارد خواهد شد؟

سپس زکریا از خدای متعال درخواست کرد که به وی فرزندی هم‌سرنوشتِ حسین علیه‌السلام عطا کند و خدای نیز چنین کرد...(الخ)

روایت فوق، نحوی اِشعار به سیاهپوشی علی و فاطمه علیهما‌السلام در عزای فرزندشان حسین علیه‌السلام دارد. مؤید این امر، رؤیاها ـ و احیاناً ـ مکاشفاتی است که در آنها، حضرات معصومین، بویژه وجود نازنین صدیقهٔ طاهره علیها‌السلام در سوگ شهید کربلا سیاهپوش دیده شده‌اند. به پاره‌ای از این رؤیاها ـ که بعضاً به شفا یاگرهگشایی از مشکل صاحب رؤیا انجامیده است ـ توجه کنید:

۱ . رؤیای سکینه بنت الحسین علیها السلام

ابو مخنف در مقتل الحسین علیه السلام [۱]، ابو اسحاق اسفراینی در نورالعین [۲]، طریحی در منتخب [۳] (و علامه مجلسی و محدث نوری بترتیب در بحار [۴] و مستدرک [۵] به نقل از طریحی و دیگر مؤلفین) خوابی را از سکینهٔ بنت الحسین علیها السلام در ایام اسارت در شام نقل کرده‌اند که بر اساس آن وی جدهٔ بزرگوار خویش ـ فاطمهٔ زهرا علیها السلام ـ را در سوگ امام حسین علیه السلام سیاهپوش دیده است. ماجرا را، به نقل از مرحوم مجلسی، در زیر می‌آوریم:

سکینه بنت الحسین علیها السلام به یزید گفت: دیشب خوابی دیده‌ام، اگر می‌شنوی برایت بگویم. یزید گفت: تعریف کن. گفت:

دیشب، در حالیکه پس از نماز و دعا به درگاه الهی، بیدار مانده واز (کثرت) گریه خسته و رنجور شده بودم، چشمانم را خواب فراگرفت. در عالم خواب دیدم درهای آسمان گشوده شده ونوری تند از آسمان برزمین می‌تابد. ناگهان خود را همراه یکی از خدّام بهشتی در باغی سرسبز دیدم که قصری در میان آن وجود داشت. در این هنگام پنج تن از بزرگان وارد قصر شدند. به خادم بهشتی گفتم: این قصر از آنِ کیست؟ گفت: این قصر، از آنِ پدر تو حسین است که خدای متعال به پاس صبر وی به او عطا کرده است. گفتم: این پنج تن کیانند؟ گفت: اوّلی آدم ابوالبشر، دوّمی نوح نبیّ اللّه، سوّمی ابراهیم خلیل الرّحمن، و چهارمی موسی کلیم الله [علی نبینا و آله و علیهم السلام] است. گفتم: پنجمی که محاسن خویش را

---

۱ . مقتل الحسین و مصرع اهل بیته... المشتهر بمقتل ابی مخنف، همان، صص ۲۱۲ ـ ۲۱۳.

۲ . نورالعین فی مشهد الحسین علیه السلام، ابواسحاق اسفراینی، همان، صص ۵۱ ـ ۵۲.

۳ . المنتخب، طریحی، همان، ۴۷۹/۲ ـ ۴۸۱.

۴ . بحار الانوار، همان، ۱۹۴/۴۵ ـ ۱۹۶.

۵ . مستدرک الوسائل، محدث نوری، همان، ۳۲۷/۳.

در دست گـرفته و گـریان و انـدوهگین است کـیست؟ گفت: ای سکـینه او را نمی‌شناسی؟ گفتم: نه. گفت: این جدّ تو رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله است. گفتم: عزم رفتن به کجا را دارند؟ گفت: می‌خواهند نزد پدرت حسین علیه‌السلام روند. گفتم: به خدا قسم نزد جدّم می‌روم و آنچه را که بر ما گذشته است برای او نقل می‌کنم. امّا پیامبر از من پیشی گرفت و من به او نرسیدم.

در فکر بودم [جدم چه شد و کجا رفت؟] که ناگهان جدّم، علی بن ابی‌طالب، را دیدم که در دستش شمشیری داشت و ایستاده بود. با صدی بلند او را صدا زدم و به وی گفتم: یا جدّاه! به خدا قسم پس از تو فرزندت را کشتند. حضرت گریست و مرا به سینه چسبانید و گفت: فرزندم، صبر کن که خدا یار و یاور [ما] است. سپس حضرت نیز بگذشت و ندانستم که کجا رفت. متعجب و اندیشمند از این حادثه بر جای بودم که ناگهان دیدم دری از آسمان گشوده شد و فرشتگان به سوی رأس پدرم فرود می‌آیند و بالا می‌روند.

زمانی که یزید داستان این خواب را از سکینه شنید بر صورت خویش سیلی زد و گریست و گفت: مرا چه به قتل حسین علیه‌السلام؟

و در روایت دیگر آمـده است کـه سکـینه گـفت: سـپس مـردی سـپید روی و ماهرخسار[امّا] اندوهگین به جانب من آمد. به خادم بهشتی گـفتم: ایـن کـیست؟ گفت: جد تو رسول خداست. نزدیک او رفتم و گفتم: یا جدّاه! به خدا قسم مردان ما را کشتند و خونهای ما را ریختند و حرمت ما را شکستند و ما را بر اشتران بی‌پالان سوار کرده [به اسیری] نزد یزید بردند. حضرت مرا گرفت و به سینه چسـبانید و سپس آدم و نوح و ابراهیم و موسی [نیز] نزد من آمدند و حضرت بدانان فرمود: نمی‌بینید امّت من پس از من با فرزندانم چه کردند؟! آنگاه خادم بهشتی گفت: ای سکینه، صدایت را پایین آر که همانا رسول خدا را به گریه انداختی.

سپس خادم بهشتی دستم را گرفت و داخل قصر برد. آنجا ناگهان با پنج بانوی بزرگ و نورانی روبرو شدم که در میان آنان خانمی بزرگوار به چشم می‌خورد که موی

پریشان کرده، **لباسهای سیاه پوشیده** و در دستش پیراهنی خون آلود داشت. زمانی که بر می‌خاست آنان با او بر می‌خاستند و زمانی که می‌نشست آنان نیز با او می‌نشستند. به خادم گفتم: این بانوان بزرگوار کیستند؟ گفت: این حوّاء ام البشر است، این مریم دختر عمران، این خدیجه بنت خویلد، این هاجر، این ساره، و این [هم] که پیراهن خون آلود در دست دارد و زمانی که می‌نشیند یا بر می‌خیزد آن دیگران با او نشست و برخاست می‌کنند، جدّ تو فاطمهٔ زهراست.

سکینه گفت: من نزد آن خانم بزرگوار رفتم و گفتم: ای جدّهٔ من، به خدا قسم پدرم کشته شد و من در کودکی یتیم گشتم. پس مرا به سینه چسبانید و به سختی گریه کرد و آن خانمها [نیز] با وی گریستند و به اوگفتند: ای فاطمه، خداوند بین تو و یزید در روز بازپسین داوری خواهد کرد...

۲. سیاهپوش، در کنار حوض کوثر!

علاّمه مجلسی همچنین در بحارالانوار[۱] نقل می‌کند که:

در بعضی از کتب اصحاب امامیّه دیدم که از سید علی حسینی نقل کرده است که او گفت: من با جمعی از مؤمنین مجاور قبر مولایم علی بن موسی الرضا علیهما السلام بودم. زمانی که روز عاشورا فرارسید، یکی از همراهان شروع به خواندن مقتل امام حسین علیه‌السلام کرد. این روایت ازامام باقر علیه‌السلام در مقتل بود که می‌فرماید: کسی که در مصیبت امام حسین علیه‌السلام، ولو به اندازهٔ بال پشه‌ای، اشک بریزد، خداوند گناهان وی را ـ هرچند به اندازهٔ کف دریا باشد ـ خواهد بخشید.[۲] جاهلی پر مدّعا در مجلس

---

۱. بحار الانوار، همان، ۲۹۳/۴۴ ـ ۲۹۶؛ المنتخب، همان، ۳۶۶/۲ ـ ۳۶۷.

۲. بحار، ۲۷۸/۴۴، حدیث ۳ (به نقل از تفسیر قمی، ۶۱۶): أبی عن بکر بن محمّد، عن أبی عبدالله علیه‌السلام قال: من ذکرنا او ذکرنا عنده فخرج من عینه دمعٌ مثل جناح بعوضة غفرالله له ذنوبه و لو کانت مثل زبد البحر.

←

ما حضور داشت‌که به حقیقت علم نرسیده بود؛ گفت: این حدیث درست نیست

→ بحار، ۲۸۲/۴۴، حدیث ۱۴ (به نقل از قرب الاسناد، ص ۲۶): ابن سعد، عن الازدی، عن ابی‌عبدالله‌علیه‌السلام قال لفضیل تجلسون و تحدّثون؟ قال : نعم جعلت فداک. قال: إنّ تلک المجالس اُحبّها فأحیوا أمرنا یا فضیل! فرحم الله من أحیی أمرنا، یا فضیل من ذَکَرَنا أو ذُکِرْنا عنده فخرج من عینه مثل جناح الذّباب غفر الله له ذنوبه و لو کانت أکثر من زبد البحر.

بحار، ۲۸۴/۴۴ ـ ۲۸۵، حدیث ۲۰ (به نقل از امالی صدوق، ص ۱۰۳ و ۱۰۴): حکیم بن داود، عن سلمة، عن ابن یزید، عن ابن ابی عمیر، عن بکر بن محمد، عن فضیل، عن ابی عبدالله‌علیه‌السلام قال: من ذکرنا عنده ففاضت عیناه و لو مثل جناح الذباب غفر له ذنوبه و لوکانت مثل زبد البحر.

بحار، ۲۸۹/۴۴، حدیث ۳۰ (به نقل از محاسن برقی، ص ۶۳): ابن یزید عن ابن ابی عمیر عن بکر بن محمّد، عن الفضیل، عن ابی عبدالله‌علیه‌السلام قال: من ذکرنا عنده ففاضت عیناه و لو مثل جناح الذباب غفر الله له ذنوبه و لوکانت مثل زبد البحر.

برای احادیث مؤید دیگر، ر.ک؛ باب ثواب البکاء علی مصیبته و مصائب سائر الائمة علیهم‌السلام ... (بحار، ۲۷۸/۴۴ ـ ۲۹۶).

تذکر :

فهم و هضم این گونه روایات برای آشنایان با معارف قرآنی‌ـ‌وَلَوی (و از آن طریق، با حقایق و اسرار جهان هستی) مشکل و ثقیل نیست. یکی از معانی این‌گونه احادیث، می‌تواند این باشد که خدای متعال به برکت عزاداری امام حسین‌علیه‌السلام این گونه اشخاص را به لطف و عنایت خاص خویش (به طور خودکار و اتوماتیک) در مسیر «تنبّه و توبه و اصلاح» می‌افکند وچه بسا با «ابتلابه بلاهای سخت دنیوی» تدریجا پاک ساخته و با استفاده از دیگر وسایل مغفرت (نظیر دعای فرشتگان و پاکان و...)، در فرجام، شایستهٔ بهره‌مندی از دریای مغفرت و مراحم ویژهٔ خود می‌کند (در این باب، شهید بزرگوار، طیّب حاج رضایی، نمونهٔ روشن و گویایی است. مرحوم طیّب، عمری را در خطا و آلودگی به سر برده و در کودتای ۲۸ مرداد نیز جزو عناصری بودکه در سرنگونی حکومت ملی دکتر مصدق نقش داشت. نقطهٔ سفید در پروندهٔ سیاه او، عشق به سالار شهیدان بودکه در ماه محرم به صورت شرکت فعال وی در به راه انداختن دسته‌های عزاداری بسیار با شکوه تجلّی می‌یافت. وی در اواخر عمر با روضهٔ «حرّ»ی که برایش خوانده بودند ـ متنبّه شده وگفته بود: **خدایا، مرا نیز چون حرّ، پاکم کن و سپس خاکم کن!** توبه و تنبّه وی بدانجا رسید که در

←

و عقل آن را نمی‌پذیرد. بحث بین ما و او به درازا کشید و در حالیکه او، معاندانه، بر تکذیب حدیث اصرار داشت، از آن مجلس بیرون آمدیم.

فرد مزبور همان شب در خواب دید که گویا قیامت بر پاگشته و مردم در زمینی صاف ـ که در آن هیچگونه پستی و بلندی دیده نمی‌شود ـ گرد آورده شده‌اند؛ موازین (عدل الهی) نصب گشته، صراط کشیده شده، حساب و کتاب در کار آمده، و پروندهٔ اعمال را گشوده‌اند؛ آتش جهنم زبانه می‌کشد و بهشت را نیز آذین بسته‌اند؛ گرما بر او شدت یافته واو سخت تشنه است و هرچه دنبال آب می‌گردد آبی نمی‌یابد.

← پانزده خرداد از دستور شاه مبنی بر ملکوک ساختن چهرهٔ امام خمینی سر باز زد وگفت در ۲۸ مرداد من با دکتر مصدق روبرو بودم و اینک با آیةالله خمینی که نائب امام زمان است، و من چنین کاری را نمی‌کنم. و چنین بود که قهرمانانه به شهادت رسید... و شنیدم که پس از مرگ وی و یارانش، ظاهراً آیة الله حکیم یا یکی دیگر از مراجع بزرگ تقلید، به شمار سالهای تکلیف او و یاران شهیدش، نماز و روزهٔ استیجاری گرفته بود). به قول صائب تبریزی:

به اشکی توان کند بنیاد غفلت　　　که یک قطره سیل است خواب گران را

آنچه گفتیم مربوط به دنیا بود؛ در قیامت نیز، که همگی – من الباب الی المحراب ـ گرفتار تبعات اعمال خویش بوده و جویای راهی برای تخلّص از آتش قهر الهی هستیم، جلب رضایت صاحبان حق در برابر رهیدن از مشکلات پروندهٔ خویش، برای خدای متعال امری آسان و سهل الوصول است و چنانچه با وجود «توبه وابتلائات پاک کنندهٔ دنیوی» هنوز هم در پروندهٔ عزادارانِ (بعضاً گنهکار و روسیاهِ) حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام کاستی و کمبودی به چشم بخورد، راه حک و اصلاح آن (از طریق «کسب رضایت ذوی الحقوق و مجْنیٌ علیهم» یا «شفاعت عامّه و خاصّه» و یا دست آخر «اقامت طولانی ولی غیردائمی در دوزخ، و سپس پاک شدن کامل و یافتن اجازهٔ ورود به بهشت») بر موالِی طیّبینی که مقالید جنّت و نار در دست آنان است بسته نیست؛ و تفصیل بحث موکول به فرصت دیگری است. به قول مرحوم ادیب پیشاوری، حکیم و شاعر بزرگ شیعه در عصر اخیر:

مائیم مهر ورزِ علی کشتی نجات　　　سَمَّتْهُ حینَ مٰا وُلِدَ الأُمُّ حَیدَرَة

مهر علی علیه‌السلام شعاع بلند آفتاب دان　　　والشمس للخبائث فی الأرض مطهرة

پس، در جستجوی آب، به جانب راست و چپ خود نگریست و ناگهان چشمش به حوضی وسیع افتاد.

می‌گوید: با خود گفتم این همان حوض کوثر است (و به سوی آن شتافتم). دیدم در آن حوض، آبی خنکتر از یخ و شیرینتر ازآب گوارا وجود دارد ودو مرد و یک زن کنار آن ایستاده‌اند که نور آنان بر خلائق می‌تابد و با این حال، **جامهٔ سیاه پوشیده** و گریان واندوهگینند. پرسیدم: اینان کیستند؟ به من گفته شد: این، محمد مصطفی [صلی‌الله‌علیه‌وآله] است، و این، امام علیّ مرتضی، و این، طاهره فاطمهٔ زهرا. گفتم: پس چرا **لباس سیاه پوشیده** وگریان ومحزونند؟ گفته شد: مگر امروز، روز عاشورا، روز قتل امام حسین علیه‌السلام نیست؟ اینان به همین خاطر است که محزونند.

می‌گوید: نزدیک سیدهٔ زنان، فاطمه رفتم وگفتم: ای دختر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله من تشنه‌ام. نگاه تند و غضبناکی به من کرد و فرمود: تو همان کسی می‌باشی که فضل و ثواب گریه بر مصیبت فرزندم، خون قلبم و نوردیده‌ام ـ حسین ـ را که به ظلم و عدوان شهید گشته است، منکر است؟! خدایْ قاتلان و ظالمان و مانعان وی از آشامیدن آب را لعنت کند!

آن مرد گوید: ترسان وهراسناک از خواب بیدار شدم و از خداوند بسیار طلب مغفرت کردم واز اصرار بر تکذیب حدیث پشیمان گشتم و نزد یاران و همراهان خویش رفتم و آنان را از خواب خویش مطلع ساختم و به درگاه الهی توبه کردم.

۳. روضهٔ بی‌بی و فرزندش حسین علیهماالسلام از زبان خود آنان!

مرحوم محدث نوری در «دارالسلام»[۱] به نقل ازکتاب یکی از متأخرین، خوابی بسیار عجیب را از یکی از اهل هَجَر (هجر بلده‌ای است در یمن، و به منطقهٔ بحرین

---

۱. **دارالسلام فیما یتعلق بالرؤیا و المنام**، محدث نوری، تصحیح و تعلیق: سید مهدی لاجوردی و حاج سید هاشم رسولی و میرزا محمد حسین دانش (انتشارات المعارف الاسلامیة، طبع ۳، قم، بی‌تا) ۱۸۱/۲ ـ ۱۸۶.

نیز اطلاق می‌شود) ذکر کرده است که گذشته از سیاهپوشی مرغان بهشتی در ماتم شهید کربلا علیه السلام، نکات جالب تاریخی دیگری نیز در آن آمده است. فرد مزبور می‌گوید:

من شبانه روز به شنیدن مراثی امام حسین علیه السلام اهتمام داشته و در مجالس عزای آن حضرت شرکت می‌کردم و هیچ چیز مانع من نمی‌شد. یک شب ـ که مقارن با شب تاسوعا بود ـ در یکی از این مجالس، به یاد مصائبی که بر حسین و اولاد و اصحاب و اهل بیتش وارد شده (همچون تشنگی، و غارت اسباب و البسه، و سربریده شدن و پاره پاره گشتن بدنها، و قطع رگها، و بر نیزه زده شدن سرها، و اسارت دختران، و کتک خوردن مادران) شدیداً گریستم و از شدت گریه به تعب افتادم. پس از جای برخسته و محزون و اندوهگین در جای دیگری از مجلس نشستم و در آنجا بود که خواب بر من مستولی شد.

در خواب صحنه‌ای شگرف دیدم. مشاهده کردم که گویی در باغی بزرگ چونان بهشت قرار دارم که انواع درختان و میوه‌ها در آن یافت می‌شود ومرغان بر شاخهٔ درختان آواز می‌خوانند و آوازشان آوازی سوزناک بسان نوحهٔ زنانِ فرزند از دست داده است. پیوسته نغماتی حزن انگیز می‌سرایند و می‌گریند! گفتم: سبحان الله! این مرغان زیبا از چه روی غمگینند و بر چه چیز می‌گریند؟! **این مرغان رنگارنگ که بر شاخه‌ها می‌گریند و نوحه می‌سرایند و ناله می‌کنند، و لباس عزا پوشیده و ردای سیاه بر تن کرده‌اند، گردهم آیی و شیونشان جز بر مولایم حسین علیه السلام نیست.**

در آن اثنا که ایستاده وگوش به نغمات مرغان داده و مدهوش آن صحنهٔ پرسوز و گداز بودم، ناگهان صدای گریه و ناله و فریاد استغاثهٔ بلند و شدیدی از بین آن پرندگان به گوشم خورد که از شنیدن آن نزدیک بودم درونم به هم ریزد.

با خود گفتم: بی‌تردید این باغ یکی از باغهای بهشتی است و ما شنیده‌ایم که در بهشت هیچگونه درد و غم وحزن وگریه و امثال آن از هموم دنیا وجود ندارد، ای کاش می‌دانستم این گریه چیست و برچه شخصی است و گریه کننده کیست؟

آنگاه ـ بدون قصد ـ چند گام راه رفتم تا ببینم صدای گریه از کدام سمت می‌آید. دنبال صدا راست و چپ را گشتم تا ناگهان به برکهٔ پرآبی رسیدم که ساحلش ناپیدا بود وآبش سرچشمهٔ حیات می‌نمود. کنار برکه خانمی را دیدم که رخسارش چون خورشید می‌درخشید و در دستش جامهٔ بسیار سپیدی داشت که در اثر ضربات شمشیر و نیزه بسیاری از قسمتهای آن پاره پاره شده بود. وی کنار برکه نشسته بود و جامه را در آب فرو می‌برد و خونهای آن را می‌شست و نگاه به سوراخها و پارگیهای آن می‌کرد و با صدای بلند بشدت می‌گریست. سپس دو باره به جامه می‌نگریست و آن را در آب فرو می‌برد و می‌شست و می‌فشرد. آن گونه که دیدم، خونِ جامه، خون تازه خشک شده بود و خود جامه، نهایت درجه سپید رنگ بود؛ و از آن بوهای خوشی به مشام می‌رسید که از عنبر خوشتر و پاکیزه‌تر بود. خانم مزبور دارای حسن و جمال و (در عین حال) هیبتی بود و کلامش به کلام معمول آدمیان نمی‌مانْد. هیبتش درحدی بود که قلب مرد شجاع از مشاهدهٔ وی فرو می‌ریخت و سخنش همچون ضربت نیزه و شمشیر کارا و نافذ بود. گریه‌اش دل سنگ ناشنوا را کباب می‌کرد و از استغاثه و ناله‌اش نزدیک بود آسمان بر زمین فرود آید.

شنیدم که می‌گفت: به تو پناه می‌برم ای پدر! آیا ندیدی امتت در حق ما چه کردند؟ امّا در مورد من، ای پدر حقم را زیر پا گذاشتند، مرا از خانه‌ام بیرون کردند، پهلویم را مضروب نمودند، میراثم را غصب کرده و فدک و آنچه راکه به من بخشیده بودی از من گرفتند وگواهی مرا بی‌اعتبار خواندند و سند مالکیّتی را که برای من نوشته بودی پاره کردند. قدر و ارزشم راکوچک شمردند واز فرمانم سرپیچی کردند و به صدق دعوای من بی‌اعتنا ماندند و در برابر سخنانم خود را به گوش کری زدند و مرا خوار کردند و یاری ننمودند و به جای آنکه در حمایت از من همداستان شوند، بر ضد من دست به کار شدند. پدرجان! به این نیز اکتفا نکردند، بلکه هیزم آورده خانه‌ام را محاصره کردند تا مرا همراه اولادم آتش بزنند. پدر جان! زمانی که دیدم اصرار بر آتش زدن خانه دارند درب خانه را به رویشان گشودم و خود پشت آن

پناه گرفتم. (ولی آنها) مرا بین در و دیوار مورد فشار قرار دادند؛ آنچنان فشاری که نزدیک بود جانم از کالبد بیرون رود. پس کودکم را ـ که تو او را محسن نام نهاده بودی ـ سقط کردند و بدین نیز اکتفا نکردند، تا آنکه به سراغ علی ـ پسر عموی من، و دوست دلبند تو، همان کسی که در کودکی در دامان خویش وی را پرورش داده، و در بزرگی برگزیده و امیرش ساخته بودی (همان گونه که خداوند او را امیر قرار داده بود) ـ رفتند و او را گرفتند و بند شمشیرش را در گردنش افکندند و همچون شتری سرکش کشیدند و بردند، که اگر فرمان و سفارش تو و تقیّد او به رعایت و انجام آن نبود، شربت مرگ را در کام اول و آخرشان می‌ریخت.

پدر جان! زمانی که دیدم با پسر عمویم چنین می‌کنند (گویی) بندْبندِ بدنم از هم گسست و رشتهٔ اتصال آنها پاره شد. خِمارم را بر سرم پیچیدم و لباس رویم را پوشیدم و نزد آن جماعت رفته و با ایشان سخن گفتم، باشد که حساب نزدیکی من با شما را نموده و سفارشات شما در حقم را مراعات کنند (ولی افسوس که) به من هیچ حرمتی ننهادند و رعایتی نکردند. سپس، با ناله، یکایکشان را به اسم صدا زدم و با لحنی نرم و لیّن سفارشاهای شما به آنان در حق خود و خانواده‌ام را یاد آور شدم ولی سودی نبخشید و فریاد استغاثه‌ام به جایی نرسید و احترامم را نگه نداشتند. بلکه علناً به سبّ و شتم من پرداختند و بدین نیز بسنده نکرده، با تازیانه‌های خویش برپهلویم زدند و استخوانم را شکستند و این، آثار آن تازیانه‌هاست که در بدنم باقی مانده است؛ تا آنکه به لقای تو و پروردگارم ـ عز وجل ـ نایل گشتم.

فرد مزبور، می‌گوید سپس آن خانم متذکر حال زار حسنین علیهما‌السلام و برخاستن ناله و فریاد آن دو از دست مهاجمین، و تلاش خویش برای حفظ جان آن دو از دست جمعیت، شده و افزود:

پدر جان! آنها بدین نیز اکتفا نکردند، تا اینکه فرزندم را با نوشتن نامه‌ها و ارسال فرستادگان فریفتند و زمانی که وی با اعتماد به صداقت آنان و به منظور هدایت ایشان نزد آنان رفت، بر او شوریدند و راه را بر وی بستند و او را همراه فرزندان

و یارانش کشتند و سینه‌اش را شکافتند وپشتش را شکستند و رگهای گردنش را بریدند و خانواده‌اش را اسیر کردند و فرزندانش را به داغ یتیمی نشاندند و اموالش را بین خود تقسیم کردند و دخترانش را، تشنه و عریان، بر اشتران نشاندند در حالیکه (هیچ مَحرَمی با آنان نبود) نه جعفر، نه حمزه، نه عقیل، و نه یاران بزرگوار از بنی‌هاشم.

> خواب، طولانی و سرشار از نکته‌های شگفت و جانسوز است؛ همچون مشاهدهٔ پیکر خونین و بی‌سر ابی‌عبدالله علیه‌السلام و ناله و شکوای او به محضر مادر...
>
> تا آنکه شخص خواب بیننده می‌گوید از آن خانم پرسیدم شما کیستید و این جامه از آن کیست؟ و او پاسخ داد که من فاطمهٔ زهرایم و جامه نیز پیراهن فرزندم حسین است که در کربلا پوشید...
>
> سپس می‌گوید:

پرسیدم: ای سرور من! پدرم مرثیه گوی فرزندت حسین علیه‌السلام بود، خدا با او چه کرد؟ فرمود: قصرش محاذی قصر ماست... گفتم: سرور من! کسی که بر شما بگرید، و بخشی از مالش را در راه عزای ابی‌عبدالله علیه‌السلام انفاق کند و شب را در ماتم او بیدار ماند و یا بکوشد که حاجت عزاداران آن حضرت را برآورده سازد و در مجالس عزای حسینی آب دهد ودشمنان را لعن و نفرین کند، چه پاداشی خواهد داشت؟ فرمود: بهشت، پاداش وی خواهد بود، و همهٔ اینها کمک و یاری به ماست، پس بشارت باد تو را و ایشان را به همسایگی با ما (در بهشت). قسم به حق پدرم و همسرم و فرزندم حسین و شهادتش، تا زمانی که حتی طفلی از آنان باقی مانده گام در بهشت نخواهم گذارد. به شیعیان مژده بده و این مطلب را از سوی من به آنان ابلاغ کن، و الحمد لله رب العالمین.

۴ . بر من مصیبتی رسیده که تا قیامت لباس عزا خواهم داشت!

مهدیقلی هدایت، ملقب به مخبر السلطنه، از رجال سیاسی مشهور عصر قاجار و پهلوی، در یکی از آثار خویش[۱]، تحت عنوان «بیان بعض واقعات مُعجب در خواب و بیداری»، پس از ذکر مقدمه‌ای چنین می‌نویسد:

«دختر عدل السلطنه، نوهٔ وکیل الملک کرمانی (نوری) عروس علی محمد مجتهد کرمانی، مرض حمله داشت. به طامسن، طبیب اسپیآر انگلیس [S.P.R یا «پلیس جنوب»، عنوان اختصاری قشونی است که انگلیسها در جنگ جهانی اول در جنوب ایران تشکیل داده بودند] رجوع می‌کنند.

می‌گوید: مرض حمله (صرع) اقسام دارد، من باید مریض را در حال حمله ببینم که چه می‌گوید، و چون به هوش آید گفتهٔ خود را به یاد دارد یانه؟

مریض را در منزلی نزدیک اردو می‌آورند و چون حمله می‌آید طامسن را خبر می‌کنند. حاضر می‌شود و قلم و کاغذ می‌گیرد واقوال مریضه را می‌نویسد: «سلام علیکم»؛ به فاصله‌ای باز «سلام علیکم، چشم نمی‌خورم، غلط کردم دیگر او را نمی‌آزارم، دیگر نمی‌روم». سپس ادب به جاآورده به هوش می‌آید.

می‌گویند: دکتر برای معالجهٔ شما آمده است. جواب می‌دهد که لازم نیست، من شفا یافتم. طامسن می‌پرسد کلماتی که گفتید به خاطر دارید یانه؟ می‌گوید: بلی و بیان می‌کند. می‌گوید:

پیری نورانی بر من گذشت. سلام کردم و استمداد نمودم. گفت: از من ساخته نیست؛ الحال خانمی اینجا خواهد آمد از او ساخته است. در حال، خانمی آمد. سلام کردم. آمد پهلوی بستر من نشست. پهلوی بستر من ظرف شرابی بود. پرسید این چیست؟ گفتم: طبیب داده. گفت: مخور، فایده ندارد. گفتم: چشم، نمی‌خورم.

---

۱ . **افکار امم**، مهدیقلی هدایت (چاپخانهٔ علمی، چاپ دوّم، تهران ۱۳۲۵ ش ـ ۱۳۶۶ ق) صص ۲۵۹ ـ ۲۶۰.

فرمود: مادر شوهرت سیّده است، هر شب در شفای تو به من متوسل است، تو با او درشتی می‌کنی. گفتم: غلط کردم، دیگر نمی‌کنم. فرمود: به امامزاده زینعلی برای هوسرانی می‌روند، تو مرو! گفتم: دیگر نمی‌روم. فرمود به پسری دیشب آبستن شده‌ای، اسم او را علی بگذار.

اسم خانم را پرسیدم. فرمود: چکارداری؟ لباس عزا در برداشت. سبب خواستم، فرمود: بر من مصیبتی رسیده که تا قیامت این لباس را خواهم داشت. و این شرح را دکتر طامسن و دیگران یادداشت می‌کنند.

این قضیه در سه شنبه بوده، آن بانو می‌فرماید: پنجشنبه مختصر حمله‌ای برای تو می‌آید و بعد از آن دیگر حمله نخواهی دید و چنین می‌شود».

* *

حجة الاسلام سقا زاده، از وعاظ معروف تهران، که با بانوی ناقل داستان دیدار و گفتگو داشته است، برای صاحب کتاب «کرامات صالحین» چنین نقل می‌کند که:

این داستان را در یک سخنرانی بازگفتم، پس از پایان بحث من مردی پیش آمد و ضمن اظهار ارادت گفت: «این داستان مربوط به بانویی از بستگان ما می‌باشد که هم اکنون در مجلس حضور دارد. در صورت تمایل او را دعوت کنم تا داستانش را از زبان خودش بشنوید». و آنگاه آن خانم را فراخواند و او که بانویی محترمه به نظر می‌رسید داستان خود را اینگونه بازگفت:

مدّتها بود که من دچار بیماری غش بودم، به گونه‌ای که روزی یک بار و گاه بیشتر غش می‌کردم و به حالتی می‌رفتم که اگر بستگانم مراقبم نبودند در چاه سقوط نموده و یا به آتش و خطر دیگری گرفتار می‌شدم.

به منظور ازدواج با یکی از بستگان نامزد او شدم، امّا این بیماری بشدت ادامه داشت و مراجعهٔ مکرّر به پزشک و مصرف دارو و رعایت دستورات غذایی سودبخش نبود و همهٔ راهها به رویم مسدود شده بود.

یکی از روزها در منزل تنها بودم و به نگونبختی خویش می‌اندیشیدم و به این مسئله که با این بیماری چگونه به خانهٔ شوهر بروم؟

راستی نمی‌دانم چطور شد که دلم سخت شکست ومفاتیح را برداشتم و در بخشهای آخر آن توسّل به حضرت فاطمه علیهاالسلام و استغاثه به بارگاه الهی را خواندم و تصمیم گرفتم دست توسّل به آستان بانوی بانوان دوسرا بگشایم و به برکت او شفای خود را از خدا بطلبم.

با این اندیشه وضو ساختم و دو رکعت نماز خواندم وپس از تسبیح حضرت فاطمه علیهاالسلام سر به سجده نهادم و صد مرتبه از اعماق دل زمزمه کردم که: **«یا مولاتی! یا فاطمة! اغیثینی»**.

آنگاه سمت راست چهره‌ام را روی مهر نهادم و ذکر خدا گفتم؛ به همین ترتیب، طرف چپ صورتم را و سر انجام پیشانی را به مهر نهادم و یکصد و ده مرتبه با همهٔ وجود نالیدم که: **«یا مولاتی! یا فاطمة! اغیثینی»** و سخت گریستم به طوری که از خود بیگانه شدم... در همان حال بودم که دیدم بانوی بسیار با عظمت و شکوهمندی آمد و مرا به نام صدا زد و فرمود: «برخیز! تو خوب شده‌ای و دیگر آن دارو را نخور که در آن شراب است و مادر همسرت را نرنجان که او سیّده است و هر شب برای شفای تو به ما توسّل می‌جوید امّا تو با او درشتی می‌کنی».

گفتم: «بانوی من! اشتباه کردم مرا ببخشید».

فرمود: «دیگر او را اذیت نکن! و نویدم داد که شب گذشته باردار شده‌ام و فرزندم پسر خواهد بود و توصیه کرد که نام او را «علی» انتخاب کنم و هشدار داد که دیگر به منطقهٔ امامزاده زینعلی که برخی برای هوسرانی می‌روند، نروم.

گفتم: «چشم».

همین طور که سخنان او را گوش می‌دادم دیدم لباسهایش مشکی است، علّت آن را پرسیدم که فرمود: «دلیل آن مصیبت بزرگی است که بر ما خاندان وارد آمده است».(۱)

---

۱. **کرامات صالحین**، شیخ محمد شریف رازی، همان، صص ۲۰۰ ـ ۲۰۱.

۵. متوجه شدم که ۱۲ نفر بزرگوار با لباس مشکی اطراف تختخواب من می‌باشند!

روزنامهٔ سعادت بشر (صاحب امتیاز و مسئول: محمد جواد هوشمند، مدیر: جواد لاجوردی، تأسیس ۱۳۰۹ شمسی) ظاهراً در بهار سال ۱۳۲۷ شمسی، فوق‌العاده‌ای را منتشر ساخت که حاوی خبر شفایافتن فردی به نام غلامحسین سلیمی (فرزند میرزاعلی، اهل یزد، شغل: شاگرد شوفر) در بیمارستان فیروز آبادی شهر ری، بر اثر توسل به ائمهٔ اطهار - سلام الله علیهم اجمعین ـ بود.

کلیشهٔ فوق العادهٔ مزبور در صفحات بعد آمده است. آقای سلیمی در مصاحبه با مدیر روزنامه، پس از شرح پرت شدن خویش از بالای ماشین در راه اصفهان به قم، و خورد شدن کامل ستون فقرات وی، ومراجعات و معالجات مکرّر ولی بی‌حاصل وی در بیمارستانهای مختلف اصفهان و تهران، و نهایتاً انتقال وی به بیمارستان فیروز آبادی، می‌نویسد:

مدت بیست روز در مریضخانهٔ فیروز آبادی با داشتن ۴۱ درجه تب بستری بودم و در این مدت ابداً میل به غذا نداشتم، اگر هم جزئی می‌خوردم فوراً آن را برمی‌گردانیدم و بکلی از حیات خود مأیوس، و مرگ را به چشم خود می‌دیدم.

در این مدت، که از زندگی خود مأیوس بودم، شبانه روز کارم گریه و زاری و استغاثه به درگاه حضرت احدیّت بود. بخصوص، شب جمعهٔ گذشته که دیگر از همه طرف نومید بودم از اول شب مشغول خواندن قرآن وگریه و زاری و متوسل به ائمهٔ اطهار شدم. با حال گریه خوابم برد. ناگاه در نیمه شب خواب دیدم کلیهٔ خانواده‌ام، زنده و مرده، در برابرم حاضر بودند. یکمرتبه سراسیمه از خواب جستم. خیلی متوحش بودم که این چه خوابی بود؟ در عالم فکر و خیال و وحشت پس از ربع ساعت باز خوابم درربود. در عالم خواب دیدم مادر بزرگم که سیّده و مدتهاست مرحوم شده نزد من آمد. به او گفتم: چرا مرا از مریضخانه بیرون نمی‌برید، من که دیگر خسته شدم. [در] جوابم گفت: **به آن بزرگانی که با لباس مشکی پهلوی تخت تو حاضرند توسل بجوی تا تو را شفا بدهند.**

شماره

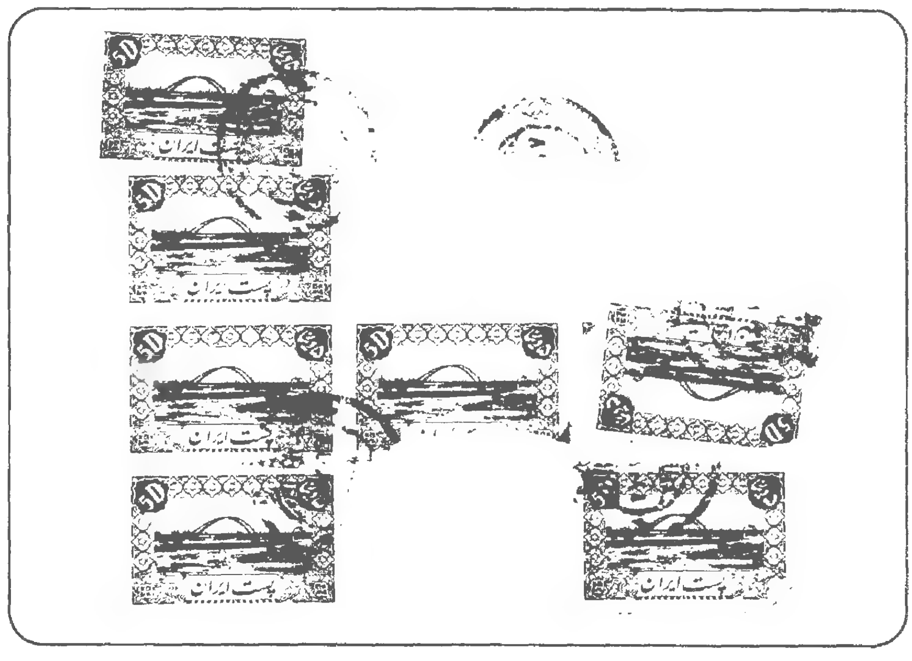
پیوست

تهران

اداره روزنامه سعادت بشر

شماره تلفن ۵۰۸۴

بتاریخ ...... ماه ...... سال



پشت و روی پاکتی که فوق العادهٔ «سعادت بشر» در آن برای مرحوم لنکرانی (ازعلمای تهران) پست شده است

فوق‌العاده بهای یک ریال

سعادت بشر

تأسیس ۱۳۰۹

صاحب امتیاز و مسئول محمد جواد هوشمند (تلفن ۵۰۸۴)

مدیر جواد لاجوردی

یا من اسمه دواء و ذکره شفاء

کرامت ائمه اطهار ((ع))

شفای مریض در مریضخانه فیروز آبادی



در عکس فوق غلامحسین سلیمی روی صندلی قرار گرفته و کلام‌الله مجید در دست دارد و از سمت راست بچپ آقای هوشمند مدیر سعادت بشر - میرزا علی پدر غلامحسین نامبرده آقای محمد تقی رشتی زاده و آقای محمد علی پور از کارکنان مریضخانه فیروز آبادی مشاهده میشوند .

غلامحسین سلیمی فرزند میرزا علی اهل یزد که شغلش شاگرد شوفری است موقعیکه در بین جاده قم و اصفهان قریه (قرق چی) از بالای ماشین پرت شده و ستون فقراتش بکلی خورد و برای معالجه به چندین مریضخانه اورا میبرند و پزشکان از معالجه اش (توجه وجواب) میدهند اخیرا که بمریضخانه فیروز آبادی اورا میبرند پس از بیست روز بستری و مایوس بودن پزشکان از معالجه ناگهان تغییر حال پیدا کرده شفا مییابد جریان قضیه بدین قسم است شب جمعه گذشته ۲۴ اردیبهشت در اثناء خواب ائمه اطهار را در خواب می بیند و با آنها متوسل شده شفا میطلبد بار دیگر مژده سلامتی و نوید تندرستی میدهند صبح که از خواب برمیخیزد کاملا خودرا صحیح و سالم می بیند و خواب خویش را باسایر بیماران که در اطاقش بوده نقل میکند ، وخبر این کرامت منتشر میشود عده‌ای از ما به مجرد انتشار این خبر شخصا بمریضخانه رفته غلامحسین سلیمی نامبرده را ملاقات و چگونگی را از او استفسار نمودیم . اینک عین سئوالاتی که در این باب از نامبرده شده باطلاع خوانندگان محترم میرسانیم.

س - کسالت شما چه بوده وچگونه شفا یافته‌اید خواهشمند است جریان قضیه را بیان نمائید.

ج - این بنده غلامحسین سلیمی فرزند میرزا علی اهل یزد شغلم شاگرد شوفری و سنم در حدود بیست سال میباشد ماشین ما موقعیکه از جاده اصفهان بقم (قریه قرق‌چی) حرکت میکرد در آن موقع بـرای بستن بار بالای ماشین رفته بودم ناگاه در اثر پاره شدن طناب از بالای ماشین پرت شده بیهوش شدم و دیگر چیزی حس نکردم پس ازمدتی که بهوش آمدم خود را در مریضخانه سنبلستان در اصفهان بستری دیدم در اثر پرت شدن ستون فقرات کمرم بکلی خرد شده بود و تحت معاینه پزشکان قرار گرفتم آنها عکس‌برداری نمودند پس از چهار ماه که در مریضخانه ماندم آقایان دکترها به پدرم گفتند شما در اینجا خوب نمیشوید باید بطهران بروید تا در بیمارستانهای آنجا شمارا معالجه کنند بالاخره آقای دکتر احمدی رئیس مریضخانه آنجا مرا بطهران فرستادند موقعی که بطهران رسیدیم پدرم مرا به مریضخانه گوهرشاد برد در آنجا تا دو روز بنده را در حیاط مریضخانه بانتظار مرگ گذاشتند بعد اینکه مرا معالجه کنند به بیمارستان اشرف پهلوی بردند چون درد بنده قابل علاج نبود مرا دوباره بـه مریضخانه گوهرشاد بردند یک روز بعد پس از معاینه آقایان دکترها به پدرم اطلاع دادند چون بیماری مریض شما قابل علاج نیست اورا از بیمارستان بخارج ببرید ناچار پدرم مرا با ماشین به بیمارستان روزبه برد در آنجا دکترها عکس وبرگ معاینه را که از اصفهان با خود داشتم ملاحظه نموده و چون از دیدن عکس از معالجه‌ام مایوس شدند مرا به بیمارستان سینا بردند در آنجا پس از معاینه بلافاصله مرا به مریضخانه فیروز آبادی فرستادند مدت بیست روز در مریضخانه فیروز آبادی با داشتن چهل‌ویک درجه تب بستری بودم ودراین مدت ابدا میل بغذا نداشتم اگر هم چیزی میخوردم فورا آنرا پس میکردم دیگر بکلی از حیات خود مایوس و مرگ را بچشم خود میدیدم .

در این مدت که از زندگی خود مـایوس بـودم شبانه روز کارم گریه و زاری و استغاثه بدرگاه حضرت احدیت بود بخصوص شب جمعه گذشت که دیگر از همه طرف نومید بودم از اول شب مشغول خواندن قرآن و گریه و زاری و متوسل به ائمه اطهار شدم باحال گریه خوابم برد ناگاه در همان شب خـواب دیدم کلیه خانواده‌ام زنده و مرده در برابرم حـاضر بودند یکمرتبه سراسیمه از خواب جستم خیلی متوحش بودم که این چه خوابی بود در همان فکر و خیال و وحشت پس از ربع ساعت باز خـوابم در ربود در عالم خواب دیدم مادر بزرگم که سیده و مدتها است مرحوم شده نزد من آمده باو گفتم چرا مرا از مریضخانه بیرون نمیبرید من که دیگر خسته شدم جوابم گفت به آن بزرگانی که با لباس مشکی پهلوی تخت توحاضرند توسل بجوی تا تورا شفا بدهند یکمرتبه متوجه شدم که ۱۲ نفر بزرگوار با لباس مشکی اطراف تختخواب من میباشند سراسیمه دست بگردن یکی از آن بزرگواران انداختم ومحکم او را درسینه خود گرفتم ایشان انگشت مبارک شان را بکمر من زدند و باحالت تبسم انگشت مبارکشان را بلند کرده پنج انگشتر در دو انگشت مبارکش بـود فرمودنـد باین انگشترها نگاه کن نگاه کردم فرمودند همین زودی خوب میشوی و شفا مییابی یکمرتبه ناپدید شدند در عالم خواب که میخواستم دست توسل بدامن بزرگواران دراز نموده و دنبالشان بروم ناگاه هراسان از خواب پریده و از تخت بزمین افتادم بیمارانی که پهلوی تخت من خوابیده بودند پرسیدند مگر حالت چطور شده است که بزمین افتاده‌ای در عالم خواب و بیداری بآنها گفتم میخواهم دنبال بزرگواران بروم وقتیکه بلند شدم حس نمودم که میتوانم بخوبی راه بروم بعدا ملتفت شدم که بکلی شفا یافته حالم خوب شده مثل اینکه ابدا در این مدت دردوالم نداشتم .

س - اکنون حالت مزاجی شما چطور است .

ج - بحمدالله بیاری خداوند متعال و از برکت **ائمه اطهار تب بکلی** قطع و میل بغذا دارم ویکساعت پیش غذا صرف نمودم و راه هم خیلی خوب میروم.

س - دراین مدت پزشکان بیمارستان فیروز آبادی باشما چگونه سلوک نموده‌اند .

ج - این بنده کمال تشکر و امتنان از تمام پزشکان و کارمندان این مریضخانه دارم خیلی مسرور میباشم که پس از مدتی یاس و ناامیدی از زنده بودن **از برکت توجه ائمه اطهار علیهم السلام** کـه اجداد بزرگوار آقای فیروزآبادی میباشند بحمدالله در اینجا صحیح و سالم شده و شفا یافتم .

موضوع شفا یافتن آقای غلامحسین سلیمی بشرح فوق باتوجه ائمه اطهار از نظر خوانندگان محترم گذشت

سوابق امر در بیمارستانها موجود است و بیمارستان فیروزآبادی که از آغاز باحسن نیت و برای خدمت بخلق و جلب رضایت خالق ایجاد شده و مؤسس آن که از مردمان پاکدامنی مرتبت (س) است محیط این فیوض روحانی و آسمانی شده است

ایمان پاک و صفای قلب کـه مولود طینت سلیم و بی‌آلایش است همچون آبگینه صافی در از حقایق میسر شده ما تردیدی نداریم که از برکت وجود مقدس حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه اطهار علیهم‌السلام با همه معاصی صغیره وکبیره که داریم از غالب آفات و بلیات مصون میباشیم و بچشم خـود در موقعیکه جهانی آتش گرفته و دود ماتنها ناپدید نشده آن حقایق را دیده‌ایم و شک نیست که اگر بـه‌درستی و راستی پیرو احکام دین مقدس اسلام بـودیم عزت و قدرت و سلامتی مادی و معنوی و بدنی ما تـأمین میشد و هیچگونـه نگرانی نداشتیم ولی با همه این احوال که هنوز بصورت ظاهر خودرا مسلمان میدانیم باز هم ازعنایات کامله شارع مقدس اسلام(ص)و ائمه اطهار (س) بی بهره نمیباشیم و شک نیست که هر فردی دارای طینت صاف و پـاک و موحد و مسلمان باشد و در مائده و توحید از عوامل مـادی کـرده خداوند متعال نظر رحمت را از او دور نمیدارد و شفاعت و دعای بزرگان دین را درحق او می‌پذیرد

غلامحسین سلیمی یکی از هزاران نمونه این حقیقت است کـه بعد از یاس از معالجه وعدم وسائل مادی با توجه قلبی مشمول **فضل الهی و کرامت ائمه هدی** گردید - امید واریم قلب همه ما از نفاق و تعصبات اهریمنی پـاک شود تا روحا وجسما سالم و از عواقب زمان در امان باشیم - **از خداوند متعال** توفیق این سعادت را خواهانیم

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان
چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان

یکمرتبه متوجه شدم که ۱۲ نفر بزرگوار با لباس مشکی اطراف تختخواب من می‌باشند. سراسیمه دست به گردن یکی از آن بزرگواران انداختم و محکم او را در سینهٔ خود گرفتم. ایشان انگشت مبارکشان را به کمر من زدند و ، با حالت تبسّم، انگشت مبارکشان را بلند کرده پنج انگشتر در دو انگشت مبارکش بود فرمودند: به این انگشترها نگاه کن! نگاه کردم و فرمودند: همین زودی خوب می‌شوی وشفا می‌یابی. یکمرتبه ناپدید شدند.

در عالم خواب که می‌خواستم دست توسل به دامن [آن] بزرگواران دراز نموده و دنبالشان بروم، ناگهان هراسان از خواب پریده و از تخت به زمین افتادم. بیمارانی که پهلوی تخت من خوابیده بودند پرسیدند: مگر حالت چطور شده است که به زمین افتاده‌ای؟ در عالم خواب و بیداری به آنها گفتم می‌خواهم دنبال بزرگواران بروم. وقتی که بلند شدم حس نمودم که می‌توانم بخوبی راه بروم. بعداً ملتفت شدم که بکلّی شفا یافته حالم خوب شده مثل اینکه ابداً در این مدت درد و الم نداشتم.

س ـ اکنون حالت مزاجی شما چطور است؟

ج ـ بحمد الله، به یاری خداوند متعال و از برکت ائمهٔ اطهار تب بکلّی قطع، و میل به غذا دارم و یک ساعت پیش غذا صرف نمودم و راه هم خیلی خوب می‌روم...

۶. برای برادرم، حسین علیه‌السلام، یکی از قطعات لباس او را در دههٔ عاشورا مشکی کنید!

جناب حجة‌الاسلام حاج شیخ علی ربانی خلخالی، نویسنده و خطیب معاصر، اخیراً کتابی با عنوان «چهرهٔ درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام» نوشته و منتشر کرده‌اند که ضمن معرفی شخصیت و خاندان آن حضرت، ۲۴۰ عدد از کرامات حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را به نقل از مآخذ کتبی و شفاهی گوناگون ذکر کرده‌اند. در کرامت

صدو سی و چهارم(۱) چنین می‌خوانیم:

حضرت آیة الله آقای حاج سید محمد باقر ابطحی ـ دام ظله العالی ـ در شب سوم محرم الحرام ۱۴۱۵ هـ. ق درمدرسة الامام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که معظم له [در قم] تأسیس فرموده‌اند، برای نگارندهٔ این کتاب شریف [نقل] فرمودند که در سن ۱۷ ـ ۱۸ ماهگی عنایت حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام ایشان را شفا داده است.

چنین فرمودند: در تابستانی که در سن یاد شده بودم، عارضهٔ اطفال که از نظر شبهه وبا باشد برایم پیش آمده بود که اطبای آن زمان از بنده مأیوس شدند، مثل مرحوم حاج میرزا ابوالقاسم طبیب. در آخر کار مرا رو به قبله کرده بودند، و مادرم برای اینکه مرا نبیند می‌رود در امامزاده‌ای که جنب منزل ما در محلهٔ دار البتّیخ [قرارداشت] و در آنجا به امامزاده ابراهیم متوسل می‌شود. حالا آنجا خوابش می‌برد یا در منزل، نمی‌دانم. به حضور حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام در عالم رؤیا مشرّف می‌شود. حضرت می‌فرماید شفا داده شد یا می‌شود و میوهٔ فرزند شما تا آخر عمر هندوانه است.

و اتفاقاً تا این ساعت میوه‌ای همانند هندوانه به من سازگار و مؤثر نیست. حضرت در پایان فرموده بودند: **و لیکن برای داداش من حسین ـ با این عبارت ـ در دههٔ عاشورا یکی از قطعات لباس او را مشکی قرار بدهید و به او بپوشانید.**

تا مادرم زنده بود مقید بود و هرساله ایام عاشورا به من تذکر می‌داد که لباس مشگی را در دههٔ عاشورا فراموش نکنم و بعد از ایشان به عنوان وصیت و سفارش این عمل را ترک نکرده‌ام...

* *

---

۱ . **چهرهٔ درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام**، علی ربانی خلخالی (مؤسسهٔ فرهنگی ثقلین، قم ۱۳۷۴ش) ۴۳۰/۱ ـ ۴۳۱. برای کرامات دیگری نیز که در آن به نحوی از لباس سیاه سخن به میان آمده، ر.ک: همان، ص ۳۶۵ و ۴۱۴. چاپ دوم این کتاب با اصلاحات و اضافات قریباً به بازار خواهد آمد.

حال که سخن بدینجا رسید، ذکر داستان زیر نیز ـ که مربوط به فوت یکی از علمای بزرگ مشهد در عصر قاجار است ـ خالی از لطف نیست. آیة الله شیخ مرتضی انصاری، از احفاد شیخ انصاری معروف، به مناسبت معرّفی شاگردان شیخ، تحت عنوان «شیخ محمد تقی بجنوردی»[1] چنین می‌نویسد:

از علمای عظام و فقهای پارسا و متقی. اصلاً اهل یکی از دهات بجنورد بوده و از محضر صاحب جواهر و شیخ استفاده برده وپس از تکمیل تحصیلات به مشهد مقدس آمد و به وظایف شرعیه قیام نمود. گویند نماز جماعتش از نظر اقتداکنندگان منحصر بفرد بوده.

وفاتش شب ۱۴ صفر سال ۱۳۱۴ واقع شد و در دارالسیاده صفهٔ دست چپ متصل به درب مسجد گوهرشاد به خاک سپرده شد.

از حاج شیخ رمضانعلی قوچانی نقل شده که هنگام اشتغال به تحصیل درنجف اشرف، دو یا سه روز قبل از رسیدن خبر فوت شیخ محمد تقی، شبی در خواب دیدم وارد صحن مطهّر عَلَوی شده صحن و هوا را پر از ملائکه دیدم که با هریک **پرچمهای سیاه** بود به اندازه‌ای که جای حرکت من نبود، **در این موقع تابوتی که روی آن را با پارچهٔ سیاهی به میخهای نقره کوبیده بودند از بالای صحن واردکردند** و بلافاصله به حرم مطهر داخل نمودند. من از یکی از آن فرشتگان پرسیدم این تابوت از کیست؟ گفت از شیخ محمد تقی بجنوردی که درمشهد مقدس درگذشته است و ما مأمور بودیم جنازهٔ او را خدمت حضرت علیعليه‌السلام بیاوریم.

من پس از بیدار شدن از خواب، فرداکه به جلسهٔ درس استاد مرحوم آخوند خراسانی حاضر شدم قضیه را عرض کرده بعد از دو روز دیگر خبر وفات مشارالیه به ما رسید.

---

۱ . **زندگانی و شخصیت شیخ انصاری قدّس سرّه،** مرتضی انصاری (ناشر: حسینعلی نوبان، طبع سوم، تهران ۱۳۶۹ ش) ص ۳۲۶.

فصل دوازدهم:

سیاهپوشی جنّیان در عزای سالار شهیدان علیه السلام

وَیَلبَسنَ ثیابَ السو   دِ بَـعـدَ القَـصَبیّـات

بخشی از نوحهٔ زنان جنّ

در رثای سید الشهداء علیه السلام

مرحوم ابن قولویه (متوفی ۳۶۷ هجری) در کتاب شریف «کامل الزیارات»، به نقل از پدر و برادرش، از احمد بن ادریس و محمد بن یحیی، و همگی از عمرکی بن علی بوفکی، آورده است که می‌گویند: یحیی ـ که در خدمت امام جواد علیه السلام بود ـ برای ما حدیث کرد از علی بن صفوان جمّال که گفت: در راه مدینه به مکه، از امام صادق علیه السلام پرسیدم:

ـ یابن رسول الله، چه شده است که شما را غمگین و اندوهناک و دل شکسته می‌بینم؟ فرمود:

ـ اگر تو نیز آنچه من می‌شنوم می‌شنیدی، از سؤال کردن باز می‌ایستادی.

گفتم : چه چیزی می‌شنوید؟ فرمود:

زاری شدید فرشتگان در محضر خداوند متعال و اصرار آنان بر درخواست عذاب و ملعنت از پیشگاه الهی برای قاتلان امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام و نوحه سرایی جنّیان وگریهٔ فرشتگانی که برگرد آنها حلقه زده‌اند و شدت بیتابی و بیقراری ایشان. چه کسی است که این صحنه را ببیند و با این وجود میل به طعام و شراب و خواب داشته باشد؟![1]

*   *

---

۱ . کامل الزیارات، جعفر بن قولویه، همان، ص ۹۲.

مرحوم علامّه مجلسی در بحار الانوار، بابی را تحت عنوان «**نَوحُ الجنّ علیه صلوات الله علیه**» (نوحه سرایی جنّیان بر امام حسین علیه‌السلام) گشوده و در آن، به نقل از کتب خاصّه و عامّه نظیر «مثیر الاحزان» ابن نما و «تذکرة الخواص» ابن جوزی، اشعاری را که افراد گوناگون پس از شهادت سالار شهیدان علیه‌السلام از هاتفان غیبی و جنّی در رثای آن حضرت شنیده‌اند ذکر کرده است.[۱]

به بخشی از این منقولات، که حاکی از سوز و گداز و نیز سیاهپوشی جنّیان در سوگ عزیز زهرا علیهاالسلام است، توجه کنید (می‌دانیم که جنّیان نیز، همچون آدمیان، موجوداتی مختار و مکلّفند و به فرقه‌های گوناگونِ کافر و مؤمن و حتی شیعه و سنّی تقسیم می‌شوند):

الف ـ سبط ابن جوزی (عالم مشهور حنبلی قرن ۷ هجری) در کتاب «النور فی فضائل الأیّام و الشهور» نوحهٔ جن بر امام حسین علیه‌السلام را چنین آورده است:

لقد جئن نساء الجن یبکین شجیّات   و یلطمن خُدوداً کالدنانیر نَقیّات

و یلبسن الثیاب السّود بعد القصبیّات[۲]

یعنی: زنان جنّیّه (در عزای سالار شهیدان) از سر اندوه گریستند و برگونه‌های خویش سیلی زدند، چندانکه همچون سکّه‌های زر سرخ ـ که زنگار از آن سترده باشند ـ گلگون گردید؛ و جامه‌های نرم ابریشمین را بیرون آورده لباسهای سیاه پوشیدند.

ب ـ ابن شهر آشوب (عالم مشهور شیعی قرن ۶ هجری) در مناقب آل ابی‌طالب علیهم‌السلام آورده است که ابانة بن بطّه شنید که جنّیان نوحه می‌خوانند و می‌گویند:

---

۱. ر.ک: بحار الانوار، مجلسی، همان، ۲۳۳/۴۵ ـ ۲۴۱.

۲. بحار، همان، صص ۲۳۵ ـ ۲۳۶. عبارت ابن جوزی در کتاب دیگرش، تذکرة الخواص (چاپ مؤسسهٔ اهل البیت علیهم‌السلام، همان، ص ۲۴۲) چنین است:

«... و قال الزّهری ناحت علیه [علیه‌السلام] الجن فقالت: خیر نساء الجن یبکین شجیّات...».

نساء الجن یبکین من الحزن شجیّات   و یسعدن بنوح للنّساء الهاشمیات
ویَندُبن حسیناً عظمت تلک الرّزیّات   و یلطمن خدوداً کالدنانیر نقیّات
و یلبسن ثیاب السّود بعد القصبیّات[۱]

به منقولاتی دیگر در این زمینه، که درکتاب مرحوم مجلسی نیامده و مربوط به سده‌های جلوتر است، توجه کنید:

پ ـ ابو اسحاق اسفراینی، عالم برجستهٔ شافعی در قرون ۴ و ۵، درکتاب خویش نورالعین می‌نویسد:

کاروانی که سرهای شهدا و اسیران اهل بیت علیهم‌السلام را به دمشق نزد یزید می‌برد، در مسیر حرکت خویش، در حدود شامات، صدای جنّیان را شنید که در عزای حسین علیه‌السلام می‌گریستند و به صورت می‌زدند و می‌گفتند:

نساءالجن ساعدن النساء الهاشمیات   بنات المصطفی تبکی شجیّات
بولولةٍ و یندبن البدور الفاطمیات   و یلبسن الثیاب المفظّعات
ویلطمن الوجوه علی عظیمات البلیات   و یندبن الحسین علی رزیّات[۲]

ت ـ در مقتل منسوب به ابو مخنف نیز، بخش مربوط به حرکت کاروان اسرای کربلا ازکوفه به شام، این شعر ذکر شده است:

نساء الجن اسعدن نساء الهاشمیات   بنات المصطفی احمد یبکین شجیّات
یولولن و یندبن بدور الفاطمیات   ویلبسن ثیاب السود لُبساً للمصیبات
و یلطمن خدوداً کالدنانیر نقیّات   ویندبن حسیناً عظمت تلک الرّزیّات
و یبکین و یندبن مُصابَ الاحمدیّات[۳]

۱. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، همان، ۶۲/۴ ـ ۶۳.
۲. نورالعین فی مشهد الحسین، ابو اسحاق اسفراینی، همان، ص ۴۶.
۳. مقتل الحسین ... المشتهر بمقتل ابی مخنف، همان، ص ۱۸۱.

فصل سیزدهم:

روز نهم ربیع و عید غدیر؛ روز کندن جامه‌های سیاه

یـا لابساً ثـوبَ الحـداد مـحرّما
انــزِع، فــقد وافَـی الرَّبـیعُ الأوّل
شیخ عبدالصمد تبریزی
امام جمعهٔ ادیب و دانشور خامنه در عهد قاجار

علامه سید بن طاووس در «زوائد الفوائد»، علامه مجلسی در «بحار» و «زادالمعاد»، و محدث نوری در «مستدرک»، در باب فضیلت روز نهم ربیع الأول، از حسن بن سلیمان حلّی در کتاب «محتضر»، و او به إسناد متصل از شیخ جلیل القدر و عظیم المنزله احمد بن اسحاق قمی، از امام عسکری علیه السلام از ائمهٔ اطهار علیهم السلام از امیرالمؤمنین و رسول الله (صلی الله علیهما و آلهما) روایت کرده‌اند که:

روز نهم ربیع الأول، به پاس ارج بسیاری که نزد خدای متعال، رسول گرامی اسلام، و جانشینان بر حق وی دارد، دارای هفتاد اسم (همچون یوم الاستراحة، یوم تنفیس الکربة، یوم الغدیر الثانی، یوم ندامة الظالم و...) است و یکی از اسامی این روز شریف، «**یوم نزعِ السواد**» یعنی **روز کندن و بیرون آوردن لباسهای مشکی** است.(۱)

---

۱. بحار الانوار، علامه مجلسی (طبع ایران) ۳۵۴/۹۸؛ **زاد المعاد**، علامه مجلسی (چاپ سنگی ۱۳۲۱ق، خط مصطفی نجم آبادی) باب هشتم، فصل اعمال ربیع الأول، ص ۳۳۰؛ مستدرک الوسائل، محدث نوری، همان، ۳۲۶/۳ ـ ۳۲۷.

در نسخهٔ موجود بحار، **یوم نزع الأسوار** ضبط شده که قطعاً اشتباه و خطای قلمی است، زیرا خود مرحوم مجلسی این عبارت را در زاد المعاد «روز کندن جامه‌های سیاه» ترجمه کرده است.

علامه مجلسی در بحار نیز همین مضمون را، از طریق حذیفه، از رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده است.(۱)

می‌دانیم که روز نهم ربیع الأوّل، سالگرد آغاز امامت حضرت ولی عصر(عج) بوده ونیز بنا بر اقوال مختلف تاریخی روز قتل برخی از دشمنان شاخص اهل البیت علیهم‌السلام است. مناسبتهای شادی بخش در ماه ربیع الاول، تنها به حوادث روز نهم محدود نبوده بلکه در روزهای بعد از آن نیز ـ بنا به اقوال مورخین ـ رویدادهای سرور انگیزی چون عروسی دخت گرامی پیامبر حضرت فاطمه علیهاالسلام، مرگ یزید، و تولد دو رئیس دین و مذهب: حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت امام صادق علیه‌السلام به وقوع پیوسته است. بهرحال، روز نهم ربیع، هم به لحاظ مناسبتهای شادی انگیز این روز و هم به عنوان آغاز ایام سرور شیعه و ختم رویدادهای حزن انگیز اول محرم تا هشتم ربیع (روز شهادت امام عسکری علیه‌السلام)، روز جشن و مسرّت شیعیان است. ازینروی در روایت منقول در زادالمعاد و مستدرک و بحار، با اشاره به قتل برخی از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام آمده است که این روز، روزکندن لباسهای سیاه (و پوشیدن لباسهای شادی) است.

روایت مزبور، اولاً مؤیّد نسبت طبیعی و رابطهٔ منطقیی است که گفتیم میان رنگ سیاه با حزن و اندوه وجود دارد. و ثانیاً، با توجه به اینکه روز نهم ربیع، مسبوق به ایّام عزا می‌باشد، اطلاق عنوان **یوم نزع السواد** بر این روز، خالی ازگونه‌ای اِشعار به تناسب پوشیدن لباس سیاه در ایام عزا نیست. زیرا اگر تناسبی میان رنگ سیاه با عزا (و طبعاً ناسازگاری آن با جشن و سرور) وجود نمی‌داشت و همچنین ایام شادی ماه ربیع مسبوق به رسم سیاهپوشی در ایام عزای محرم و صفر نمی‌بود، معنا نداشت که در چنین روزی سخن ازکندن جامه‌های سیاه به میان آید (فتأمّل).

مشابه تعبیر فوق، در باب روز غدیر خم ـ عید اکبر شیعه ـ نیز وارد شده است.

---

۱ . بحار الانوار (طبع کمپانی) ۳۱۶/۸.

مرحوم سید بن طاووس در کتاب اقبال (بخش مربوط به روز ۱۸ ذی الحجه ـ عید غدیر ـ فصل مربوط به روزهٔ عید غدیر) به نقل از کتاب «النشر و الطّی» آورده است که امام هشتم علیه السلام فرمود:

روز قیامت، چهار روز از روزهای سال را، چونان عروسی که به حجله برند، به محضر ربوبی خواهند برد. سؤال شد این چهار روز کدام یک از روزهای سالند؟ حضرت فرمود:

روز عید قربان، روز عید فطر، روز جمعه، و روز عید غدیر؛ و روز عید غدیر در میان این روزها، حکم ماه در میان ستارگان را دارد و آن، همان روزی است که خدای متعال حضرت ابراهیم علیه السلام را از آتش (نمرود) خلاصی بخشید و وی نیز به شکرانهٔ این نعمت روزه گرفت...

روز عید غدیر، روز بر طرف شدن غمها و آمرزش گناهان است... و **روز پوشیدن لباسها (ی شادی) و کندن لباسهای سیاه** ... و روز عید خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله...[1]

نکته:

از تعبیر «روزِ کندنِ لباسهای سیاه» بر می‌آید که پوشیدن لباس سیاه، اجمالاً در میان شیعیان رایج بوده و آنان در میان لباسهای خود، لباس سیاه نیز داشته و گهگاه (در مناسبتها) آن را می‌پوشیده‌اند. وگرنه وجهی نداشت که گفته شود، روز نهم ربیع یا غدیر خم، روز کندن لباسهای سیاه است.

۱. و روی السید بن طاووس فی الأقبال، فصل صوم الغدیر، نقلاً عن کتاب «النشر والطی» بإسناده عن الرضا علیه السلام أنه قال: اذا کان یوم القیمة زفّت اربعة ایام الی الله کما تزفّ العروس الی خِدرها. قیل ما هذه الأیّام؟ قال: یوم الأضحی، و یوم الفطر، و یوم الجمعة، و یوم الغدیر. و إنّ یوم الغدیر بین الأضحی و الفطر و الجمعة کالقمر بین الکواکب، و هو یوم الذی نجا فیه ابراهیم الخلیل من النار فصامه شکراً لله و هو یوم تنفیس الکرب و یوم تحطیط الوزر... و یوم لبس الثیاب و نزع السواد... و یوم عید اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله.

فصل چهاردهم:

پایان سخن

(خلاصه و جمعبندی نظر اسلام در باب سیاهپوشی)

سپید بپوشید که پاکیزه‌ترین و نیکوترین لباسهاست[۱]
پیامبر اکرم ﷺ

باکی نیست که زن، در مرگ شوی خویش، سیاه بپوشد[۲]
امام صادق علیه‌السلام

برخورد اسلام با اشیاء ـ و به تعبیر دقیقتر، با «کاربرد» اشیاء توسط انسانهای بالغ و مختار و مکلّف ـ برخوردی همه سویه، دقیق و جامع‌الأطراف بوده و متناسب با «مصالح و مفاسد ذاتی یا عارضی» آنهاست. برای نمونه، از دیدگاه این دین شریف، «راستگویی» در اصل امری پسندیده و ممدوح بوده و «دروغگویی» نیز ذاتاً کاری بد و ناپسند است و مؤمنان باید بنای زندگی فردی و اجتماعی خویش را بر صداقت نهاده و بالعکس دامن خویش را ـ در حدّ امکان ـ از آلودگی به دروغ (که امّ‌المفاسد است) دور دارند. ولی «راست فتنه‌انگیز» ـ به علت توالی فاسده و تبعات سوئی که دارد و گاه ممکن است حتی بنای زندگی یک قوم و ملّت را واژگون سازد ـ ناروا و حرام است و متقابلاً «دروغ مصلحت آمیز»، آنجا که (فی‌المثل) اصلاح و التیامِ احساساتِ شدیداً جریحه‌دارشدهٔ دو مسلمان آن را ایجاب می‌کند و مانع وقوع صد فتنهٔ خونبار می‌شود، روا بلکه واجب است. در عین حال برای آنکه این استثنا، قاعده نشود و قبح ذاتیِ «دروغ» تدریجاً فراموش نشود، اسلام حکم

---

۱. وسائل الشیعة، شیخ حرّ عاملی، همان، ۳۵۵/۳.

۲. دعائم الاسلام، همان، ۲۹۱/۲.

می‌کند که این عمل، در موارد اضطرار و ناچاری، حتی‌الامکان به شکـل «تـوریه» (یعنی راستِ «چند پهلو و ایهام‌دار») صورت گیرد.

آری دیانت اسلام، که اوامر و نواهی آن با سنن حاکم بر طبیعت و تاریخ و اصول جاری در فطرت بشر، تناسب و تلائم تام دارد، در نگاه همه جانبه و شش سویه‌اش به اشیا، هیچ نکته یا جنبه و زاویه‌ای را از دید دقیق و نافذ خویش دور نمی‌دارد و احکام و دستوارتی که درگامْ‌گام زندگی، و لحظه لحظهٔ حیات انسان، صادر می‌کند، با عنایت کامل به کلیهٔ خـصائص ذاتـی و عـناوین عـارضی اشـیا، و «تـعارض» و «تزاحم» یا «تعاضد» و «تداخلِ» خصائص و عناوین مزبور است. و از آنجا که گاه، مسائل، جنبه‌ها و زوایای گوناگونی داشته و هر جنبه و جانب آن برای خود حکمی ویژه می‌طلبد، آئین جامع‌نگر و ریزبین اسلام هم برای هریک از جنبه‌ها و جوانب امر، حکمی جداگانه و خاص تشریع می‌کند.

مسئلهٔ رنگ و کاربرد آن در موارد گوناگون نیز، از این قانون عامّ، مستثنا نیست و بسته به اینکه در کجا، چه موقع، و با چه انگیزه‌ای به کار رود، حکم آن در اسلام متفاوت است.

از نظرگاه فقه‌اسلامی، جواز و حرمت (یا استحباب و کراهتِ) رنگهای مختلف در پیراهن، عرقچین، نعلین، چکمه، عمامه، ردا، قبا، نگین انگشتر و غیره، ناشی از علل و جهات گوناگون، و در حقیقت، حاصلِ جمع و تفریق، و برآیندِ آنهاست.

امام صادق علیه‌السلام زمانی که چشمش به نعلین سیاه یکی از اصحاب افتاد فرمود: **مالک و للنعل السوداء؟ اما علمت أنّها تضرّ بالبصر و ترخی الذکر و هی بأعلی الثمن من غیرها. و مالبسها احدٌ الاّ اختال فیها؟**[۱] (یـعنی، تـو را چـه شـده کـه نـعلین سـیاه پوشیده‌ای؟ آیا نمی‌دانی که آن به نور چشم ضرر می‌زند و قوهٔ باه را ضعیف می‌کند و از نعلینهای دیگر قیمتش بیشتر است و هیچکس آن را به پا نمی‌کند جز آنکه کبر

---

۱ . وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، همان، ۳۸۵/۳، به نقل از: فروع کافی.

و غرور می‌ورزد؟). و زمانی که حنّان بن سدیر را دید که نعلین سیاه پوشیده فرمود **یا حنّان مالک و للسوداء، اما علمت أن فیها ثلاث خصال: تضعّف البصر و ترخی الذکر و تورث الهم، و هی مع ذلک من لباس الجبّارین**[۱] (تو را چه به نعلین سیاه، آیا نمی‌دانی که در آن سه خاصیت ـ منفی ـ است: ضعیف کنندهٔ دید چشم، کاهش دهندهٔ قوهٔ باه (نیروی جنسی)، و موجب غم و اندوه است و افزون براین، جزئی از لباس و شعار جبّاران است). و چون حنّان پرسید که چه بپوشم؟ فرمود: نعلین زرد بپوش که چشم را جلا می‌دهد، قوهٔ باه را تقویت می‌کند و اندوه را می‌برد، و افزون بر این لباس و شعار پیامبران نیز هست. در روایت دیگر، همان حضرت به ابوالبختری فرمود: هرکس نعلین زرد بپوشد، تا زمانی که آن را کهنه کند و از حیّز انتفاع خارج شود، در سرور و خوشحالی خواهد بود[۲] و امام باقر نیز، ضمن خاطرنشان ساختن همین موضوع به جابر جعفی، به این آیهٔ شریفه استناد کرد که در وصف گاو مشهور بنی‌اسرائیل است: **صَفراءُ فاقعٌ لَوْنُها تَسُرُّ النّاظِرین**[۳] (بقره:۶۹) یعنی، گاوی باشد زرد یکدست که رنگ آن، بینندگان را شاد و مسرور سازد.

نعلین سفید نیز ممدوح است و زمانی که سدیر صیرفی با نعلین سفید به حضور امام صادق علیه‌السلام رسید حضرت برای وی از برکات خریدن و پوشیدن نعلین سفید سخن گفت.[۴]

در اینجا می‌بینیم که رنگ سفید (در نعلین) ممدوح و مستحسن است ولی در جای دیگر همین رنگ مذمت می‌شود: در چکمه (یا موزهٔ) سفید. زیاد بن منذر با چکمهٔ سفید مقشور به حضور امام باقر علیه‌السلام می‌رسد، حضرت می‌فرماید:

---

۱. همان، ۳/۳۸۵ ـ ۳۸۶ (به نقل از: ثواب الأعمال و خصال صدوق) و نیز ر.ک، حدیث عبید بن زراره از امام صادق، همان، ۳/۳۸۶.

۲. همان، ۳/۳۸۷، به نقل از: فروع کافی.

۳. همان، همانجا، به نقل از: فروع کافی.

۴. همان، ۳/۳۸۶ ـ ۳۸۷، به نقل از: فروع کافی، و ثواب الأعمال صدوق.

آیا نمی‌دانی که چکمهٔ سفید، شعار جباران است و آنان نخستین کسانی هستند که چکمهٔ سفید پوشیده‌اند؛ و چکمهٔ سرخ شعار شاهان ساسانی است و آنان نخستین کسانی می‌باشند که این کار را باب کرده‌اند، و چکمهٔ سیاه شعار بنی‌هاشم است و مستحب؟[۱]

بدینگونه، نعلین سیاه مکروه، ولی چکمهٔ سیاه (به دلایل متعارض با آن) مجاز بلکه مستحب است. چکمهٔ سرخ نیز حکم چکمهٔ سفید را دارد. زمانی که حضرت، داود رقّی را با چکمهٔ سرخ دید فرمود: در سفر، پوشیدن آن اشکالی ندارد، اما در حضر، هیچ چیز را با چکمهٔ سیاه عوض نکن.[۲]

آری، اسلام یک جا، رنگ سیاه را ـ به دلایل ذکر شده ـ در نعلین نمی‌پسندد و در جای دیگر، همان رنگ را در چکمه ـ باز به دلایل خاص خود ـ روا بلکه مستحب می‌شمرد. چنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله نیز، زمانی که از کراهت لُبس سَواد (پوشیدن سیاه) سخن می‌گوید، سه چیز را از این قانون استثنا می‌کند: چکمه و دستار و بالاپوش (خف و عمامه و کساء)[۳] را و نگین انگشتر آن حضرت نیز سیاه بود.[۴] و شواهد در این باب بسیار است.

بنابراین، چنانکه قبلاً گفتیم، در فقه اسلامی، جواز و حرمت (یا استحباب و کراهتِ) رنگهای مختلف در جامه و دستار و کفش و کلاه و نگین انگشتر و غیره، ناشی از علل و جهات گوناگون ذاتی و عارضی، و در حقیقت، حاصلِ جمع و تفریق، و برآیندِ آنهاست. ببینیم که این علل کدامند؟

برخی از این علل، به حفظ و رعایت بهداشت یعنی نکات طبّی و بهداشتی

---

۱. همان، ۳۸۹/۳، به نقل از: فروع کافی.

۲. همان، ۳۸۹/۳ ـ ۳۹۰، به نقل از: فروع کافی و محاسن برقی.

۳. همان، ۲۷۸/۳، حدیث۲،به نقل از: فروع کافی، و فقیه و علل و خصال صدوق.

۴. همان، ۳۹۴/۳، حدیث ۲، به نقل از: فروع کافی.

بازمی‌گردند: فی‌المثل رنگ سیاه در نعلین، آن گونه که در کلام امام صادق علیه‌السلام آمده، موجب همّ و غمّ یا سستی حافظه و قوهٔ باه می‌گردد و لذا مکروه است؛ و بالعکس رنگ زرد یا سفید در نعلین، سبب سرور بیننده و تقویت حافظه ... است و لذا مستحب.

برخی از این علل، به جهات اقتصادی باز می‌گردند: فی‌المثل نعلین سیاه (در زمان امام صادق علیه‌السلام) در بازار از دیگر نعلینها گرانتر بوده و به همین علت (همراه با دیگر علل) امام از انتخاب نعلین سیاه منع کرده است.

برخی از این علل، به تأثیرات روانیِ (سوء یا مثبتِ) رنگها بر اشخاص باز می‌گردند (که احیاناً مشوب به اغراض سیاسی ـ اجتماعی‌اند): رنگ سفید، رنگی چشم نواز و روحبخش است، و رنگ سیاه حزن‌آور و دلگیر، و احیاناً غرورزا و کبرآور. به تعبیر امام صادق علیه‌السلام که گذشت، **مالَبِسَها الاّ واختالَ فیها** (هیچکس نعلین سیاه به پا نمی‌کند مگر آنکه در آن کبر و غرور می‌ورزد). یا مثلاً یکی از جهاتی که امام، حنّان بن سدیر را از پوشیدن نعلین سیاه باز می‌دارد، آن است که مایهٔ غم و اندوه پوشندهٔ آن است.

و بالاخره، بعضی از این علل، به جهات سیاسی ـ تاریخی، و حفظ کیان فرقهٔ حقهٔ تشیع از گروهها و قدرتهای منحرف، بر می‌گردند: فی‌المثل، چکمهٔ سفیدْ شعار جبّاران، چکمهٔ سرخْ شعار شاهنشاهان ساسانی، و چکمهٔ سیاهْ زیّ بنی‌هاشم بوده است؛ ازینروی امام استعمال چکمهٔ سفید و سرخ را ممنوع، و استعمال چکمهٔ سفید را روا و مستحب شمرده است. یا می‌بینیم که امام باقرعلیه‌السلام به زراره می‌فرماید: ما در رنگ‌آمیزیها از بهرمان (گل کافشه یا کاجیره) استفاده می‌کنیم، و بنی‌امیه از زعفران.[1] نکتهٔ اساسی این است که جامعهٔ اسلامی و شیعی بایستی استقلال کامل خویش را ـ در ابعاد مختلف زندگی ـ از جناحها و قدرتهای طاغوتی

---

۱. همان، ۳۵۸/۳. البته بُعدی ندارد که ملاحظات دیگر (مثلاً طبّی و بهداشتی) نیز در استفادهٔ امام‌علیه‌السلام از بهرمان دخیل بوده باشد.

حفظ کند و بدین منظور از هرآنچه که رنگ و بویی از وابستگی به ملحدان و منحرفان با خود دارد بپرهیزد: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای متعال به یکی از پیامبران خویش وحی کرد که به مؤمنین بگو: لباس دشمنان من را نپوشید و خوراک آنان را نخورید و راه و رفتار آنان را پیش نگیرید، که اگر چنین کنید شما نیز ـ همچون آنان ـ از شمار دشمنان من محسوب خواهید شد.(۱)

آنچه گفتیم علل و جهات مختلفی بود که اسلام، در کراهت استعمال برخی رنگها و استحباب برخی دیگر (در مورد لباس و پوشاک) در نظر گرفته است. اینک باید دید آنجاکه برخی از این علل، باهم تعارضی می‌یابند، شارع مقدس کدام یک را بر دیگری ترجیح می‌دهد؟

به نظر می‌رسد که در میان این جهات چندگانه، جهات سیاسی ـ تاریخی (به هنگام تعارض با دیگر جهات) بر سایر جهات (طبی و اقتصادی و ...) ترجیح دارد. فی‌المثل، در باب نعلین سیاه و سفید، از نظر بهداشتی و روانی نعلین سیاه مایهٔ سستی حافظه و کم سویی چشم و ایجاد اندوه است و نعلین سپید فاقد این عیوب طبّی و روانی؛ و به همین دلیل، نعلین سیاه مکروه، و نعلین سپید مستحب است. با این ملاک، قاعدتاً باید پوشیدن چکمهٔ سفیدْ مستحب و چکمهٔ سیاهْ مکروه باشد، درحالیکه قضیّه کاملاً برعکس می‌باشد: چکمهٔ سیاه مستحب، و چکمهٔ سفید مکروه است. چرا؟ زیرا در مورد چکمه، یک جهت سیاسی درکار است که اقتضایی معکوس و معارض با جهت طبی و روانی دارد: «چکمهٔ سفید، شعار جباران، و چکمهٔ سیاه زیّ بنی‌هاشم است» و جهت سیاسی، بر دیگر جهات غلبه و ترجیح دارد. زیرا پوشیدن چکمهٔ سیاه، نهایتاً، قدرت حافظه و دید چشم انسان را اندکی

۱. همان، ۲۷۹/۳، حدیث ۸: عن الصادق علیه السلام قال انّه أوحی اللّه الی نبیّ من انبیائه قل للمؤمنین: لاتلبسوا لباس اعدائی و لاتطعموا مطاعم اعدائی و لاتسلکوا مسالک اعدائی فتکونوا اعدائی کما هم اعدائی.

تقلیل می‌دهد، ولی استعمال چکمهٔ سفید نشانِ بستگیِ شخص به جبّاران بوده و به تغییر موضع و موقف انسان از جرگهٔ «بهشتیان» به جایگاه «دوزخیان» می‌انجامد و این، چیزی نیست که با تضعیف قوهٔ باه یا کاهش نیروی حافظه قابل مقایسه باشد. لذاست که از نظر اسلام، پوشیدن چکمهٔ سیاه از حکم کراهتْ مستثنا، بلکه امری مستحب است و پوشیدن چکمهٔ سفید مکروه.

در غیر این صورت، یعنی آنجا که جهت سیاسی مهم و معارضی درکار نباشد، بلکه مؤیّد و معاضد باشد، جهات طبی و روانی و ... تأثیر خود را در تشریع حکم جواز یا عدم جواز، می‌گذارد.

اینک هنگام آن است که نظر اسلام را در باب استعمال رنگ سیاه (و به اصطلاح: **لُبْسِ سَواد**) جمعبندی و خلاصه کنیم.

نخست، بد نیست تذکر دهیم که عنوان «لُبْس» (پوشیدن) در زبان عربی و لسان روایات، صرفنظر از استعمالات مجازی آن، عنوان عامّی است که علاوه بر پوشیدن جامه‌های رو و زیرین بدن (عبا، قبا،لبّاده،پیراهن، شلوار و جوراب) و نیز پوشیدن کفش و چکمه و دمپایی و نعلین، اموری همچون نهادن کلاه و عمامه و عرقچین بر سر (= **لُبْسُ الْقَلَنْسُوَة، لُبْسُ العِمامة و ...**)، در دست کردن انگشتر (**لُبْسُ الخـاتم**) و بالاخره به پا کردن خلخال زنانه (**لُبْسُ الخلخال**) را نیز شامل می‌شود. یعنی در دایرهٔ معنی و استعمال این واژه در زبان عرب، وسعتی است که در زبان فارسی نیست.

براستی، اسلام نسبت به استعمال رنگ سیاه (در لباس و پوشاک) چه نظری دارد؟

نظر اسلام در این زمینه، نظری یکسان و مطلق نبوده، و بسته به موارد و مواقع مختلف، و نیز اجزای گوناگون لباس ـ کمّاً و کیفاً، و نفیاً و اثباتاً ـ فرق می‌کند. به طور کلّی اگر زندگی انسان را ـ در بخش پوشاک ـ به فرشی تشبیه کنیم که یک «زمینه و متن اصلی» دارد و یک «حاشیه و گل و بوته»، باید گفت که اسلام، به علل گوناگون طبّی و روانی (نقش منفی رنگ سیاه در دید چشم و قدرت حـافظه و...) و نـیز

سیاسی ـ اجتماعی (استفادهٔ جبارانی چون فرعون مصر و طواغیت بنی‌عباس از رنگ سیاه برای ارعاب مخالفین)، رنگ سیاه را به عنوان «زمینه و متن» زندگی و «وجه عامّ و غالب» آن تجویز نمی‌کند و در برابر آن رنگهای باز و روشن و فرحبخش (سفید و زرد و...) را توصیه می‌کند. پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله «شخصیتی خوش‌برخورد و گشاده روی و پرتبسّم بود و حزن و اندوهی که در دل داشت چهره‌اش را عبوس و تُرُش نمی‌ساخت»[۱] و اصولاً فرد مؤمن ـ به تعبیر مولای متقیان ـ حزن و اندوه قلبی خویش را در لفافی از سُرور و بشاشت وجه می‌پیچد.[۲] و از آنجا که سیاه، رنگی دلگیر؛ و سفید، رنگی چشم نواز و آرامبخش است، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خود سپید می‌پوشید و اصرار داشت مسلمین نیز چنین کنند و تأکید می‌فرمود که بهترین لباسهای شما، لباسهای سپید است.[۳] و جانشین برحقش، امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، نیز بیشترین لباسی که می‌پوشید سپید بود[۴] و توصیه می‌نمود که لباسهای پنبه‌ای بپوشید.[۵]

باری، اسلام، رنگ سیاه را به عنوان زمینه و متن اصلی و دائمی زندگی تجویز نمی‌کند، امّا از اینکه این رنگ، در «حاشیه و گل و بوتهٔ» آن به کار رود مانع نمی‌شود بلکه بعضاً ترغیب هم می‌کند. کلام و مرام نورانی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله: **یکره السواد الاّ فی ثلاثة ....**، و سیرهٔ آل اللّه (سیاهپوشی در خصوص ایّام عزا) دقیقاً حاکی از همین امر است.

---

۱ . وسائل الشیعة، همان، ۳۷۷/۲،،، به نقل از ارشاد دیلمی: کان النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله ... کریم الطبیعة، جمیل المعاشرة، طلق الوجه، بسّاماً من غیر ضحک، محزوناً من غیر عبوس.

۲ . **نهج‌البلاغه**، چاپ دکتر صبحی صالح، بیروت ۱۳۸۷ق، حکمت ۳۳۳: و قال علیه‌السلام فی صفة المؤمن: المؤمن بِشْرُهُ فی وَجْهِهِ و حُزْنُهُ فی قلبه.

۳ . ر.ک، وسائل الشیعة، همان، باب ۱۴ از ابواب احکام الملابس، ۳۵۵/۳ ـ ۳۵۶ و نیز ص ۳۵۷.

۴ . همان، ۳۵۶/۳، حدیث۶، به نقل از: قرب الأسناد.

۵ . همان، ۳۵۷/۳، باب استحباب لبس القطن، به نقل از: فروع کافی.

به بیان دیگر:

از رنگ سیاه، در طول تاریخ، استفاده‌های بجا و معقول، ونیز نابجا و غیرمعقولی صورت گرفته و می‌گیرد، و اسلام بر استفاده‌های معقول از این رنگ صحه گذاشته و استفاده‌های نامعقول از آن را طرد کرده است:

۱. ماتم‌زدگان، در غم فقدان عزیزان خویش، جامهٔ مشکین پوشیده و در و دیوار را سیاه می‌کنند؛ اسلام نیز (به شهادت سیرهٔ جاری در میان اهل بیت علیهم‌السلام) در سوگ شهادت امامان نور این رسم را امضا کرده و از آن، به مثابهٔ نشان دوستی و بستگی با امام شهید و اعلام برائت از دشمنان وی، بهره می‌جوید.

۲. سیاه، رنگ پوشش است و با آن می‌توان اشیای گوناگون را در پردهٔ کامل استتار برد؛ اسلام با کاربرد این رنگ در مواردی همچون حجاب خانمها موافقت کرده، و سابقهٔ دیرین رنگ تیره در لباسهای روی بانوان مسلمان همچون چادر و مقنعه و پیچه و چشم‌آویز، و تأیید عملی و زبانی فقیهان از آن، سبب شده است که جامعهٔ اسلامی ما ـ بحق ـ چادر سیاه بر سر زنان مسلمان را «حجاب برتر» شمارد.

۳. رنگ سیاه، در میان رنگها، هیبت و شکوهی بیشتر دارد و مایهٔ اظهار قدرت و دولت است. جبّاران، برای اظهار هیمنه و جبروت خویش، در استفاده از این خصوصیت رنگ سیاه افراط کرده و به خطا رفته‌اند. آن گونه که در کلام مولای متقیان علیه‌السلام آمده، لباس فرعون سیاه بود و امام صادق علیه‌السلام هم چنانکه دیدیم نعلین سیاه را جزئی از پوشاک جبّاران شمرده است. در فصل دوم کتاب نیز از زبان مجمع‌الفرس سُروری و لغتنامهٔ دهخدا خواندیم که در قدیم، چاووشان دربار، که پیشاپیش شاهان حرکت کرده و در کوی و برزن به مردم، دورباش و کورباش می‌گفتند سیاه می‌پوشیدند تا نیک مهیب و ترسناک جلوه کنند و لذا به آنان «سیاهپوش» گفته می‌شد (و بعید نیست که بنیانگذار سیاهپوشی برای ارعاب خلق، فرعون مصر بوده، و تعبیر امام صادق، «لباس جبّاران» نیز اشاره به همین گونه اعمال باشد). یکی از علل سیاهپوشی بنی‌عباس هم، خاصه پس از استقرار قدرت، همین

مقصود بود: ترساندن و ارعاب مخالفین.

اسلام، از آنجا که با ارعاب و اُشْتُلُم ارباب قدرت نسبت به مردم سخت مخالف بوده و غایت آرزویش پی‌ریزی نظامی مبتنی بر سِلْم و صلح و صفا و امنیت است (**یا ایهاالذین آمنوا ادخلوا فی‌السّلم کافّة /بقره:۲۰۸، و لیبدّلنّهم من بعد خوفهم أمناً/نور:۵۵، ادخلوها بسلام آمنین /حجر:۴۶**) طبعاً با سیاهپوشی، به عنوان زیّ عمومی و دائمی، موافقت نکرده و با افراط در استفاده از هیبت و شکوهی که در این رنگ نهفته مخالف است و به جای آن، بر سفیدپوشی (به عنوان لباس انبیا) تکیه و تأکید می‌کند. اما در عین حال، استفادهٔ معقول از همین خصوصیت رنگ سیاه (هیبت و عزت) را می‌پذیرد و سیاهپوشی را در چند چیز محدود (کساء و عمامه و خُف = عبا و عمامه و چکمه) اجازه می‌دهد و احیاناً (در مورد چکمه) ترغیب می‌کند.

و این، خود گواهی روشن از «غنا» و «جامعیت بینظیر» فقه اسلامی شیعه است که تنها در مورد یک رنگ سیاه (که به نظر، موضوعی ساده و حقیر می‌نماید)، این همه نکات و ملاحظات طبّی و روانی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی را مدّ نظر گرفته، و در هر جا نیز، حکمی سازگار با بهداشت جسم و آسایش روان و حرمت شهیدان و حفظ کیان امّت و استقلال مکتب و ... داده است.

دعای آن را باید به جان ختم رسل صلی‌الله‌علیه‌وآله و فرزندان پاک و معصومش علیهم‌السلام کرد که با خون قلبشان، نهال این آئین سترگ را برومند و خرّم ساختند... و قبل از آن نیز، باید به خدای منّان درود گفت که چیزی از هدایت بشر کم نگذاشته است.

مرحبا دستی که این دیوار چید! آفرین بر آن که این دست آفرید!

پیشگفتار را، با تذکار این نکته آغاز کردیم که: «شیعه، در ایام عادی و روزهای معمول زندگی (بجز دو سه مورد عبا و عمامه...) از پوشیدن لباس سیاه پرهیز می‌کند؛ اما به دههٔ اول محرم یا آخر صفر، و نظایر آن، که می‌رسد جامهٔ سیاه

می‌پوشد و در و دیوار و کوی و برزن را سیاهپوش می‌کند... و قرنهاست که تاریخ، در بلاد شیعه‌نشین، ناظر این صحنه است...»، و اینک می‌افزاییم که «این رسم و سیره، دقیقاً منطبق با اسلام و روش پیشوایان معصوم آن است».

ضمائم

۱. سیاهپوشی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در آستانهٔ رحلت

۲. سیاهپوشی زنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در سوگ آن حضرت

۳. قصیدهٔ شیوا و سوزناک سیف بن عَمیره در سوگ سالار شهیدان علیه‌السلام و ترغیب شیعیان به پوشیدن لباس سیاه در عزای آن حضرت

٤. آل بویه؛ اعتقاد به تشیع اثنی عشری... و ارتباط قوی با فقهای امامیّه

۵. بنی‌عباس؛ تمسک به شعارها و شعائر شیعه برای دستیابی به قدرت و حکومت

ضمیمهٔ شمارهٔ یک، صص ۱۰۴ـ۱۰۸

سیاهپوشی پیامبر ﷺ در آستانهٔ رحلت

در فصل ششم کتاب، بر اساس روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شد، دیدیم که پیامبر ﷺ در آخرین روزهای عمر، پیراهن سیاه (قمیصةٌ سوداء) پوشیده بوده است. در آنجا، این سؤال مطرح شد که با توجه به سنّت معمول سفید پوشی پیامبر، و تأکید آن حضرت بر پوشیدن جامهٔ سفید، چرا و به چه دلیل آن حضرت از این رسم در روزهای آخر عمر عدول فرمود؟ در جواب گفتیم:

به نظر می‌رسد که پاسخ این سؤال را، بایستی در رفتار و گفتار پیامبر در روزهای آخر عمر بازجُست؛ رفتار و گفتاری که بوضوح، ابراز نگرانی از سرنوشت آیندهٔ امت اسلام، و اظهار اندوه از ظلم و بیداد وحشیانه‌ای که توسط منافقین بر اهل بیت شریف وی علیهم السلام خواهد رفت، در آن موج می‌زد. با دقت در افعال و اقوال پیامبر در آن روزها، این مطلب در ذهن تقویت می‌شود که، شاید، پیامبر گرامی اسلام ـ با عدول از سنت معمول سپیدپوشی خویش و در برکردن جامهٔ سیاه در آستانهٔ رحلت ـ به نحوی خبر از وقوع حوادث سوء می‌داده و «قمیصهٔ سوداء» بر تن وی، در حقیقت جامهٔ عزایی بوده است که به عنوان اظهار سوگ و اندوه بر شکنجه‌ها، غصب حقها، شهادتها و مصیبتهای قریب‌الوقوع

خاندان مکرّمش پوشیده بود! چنانکه رفتار و گفتارش در آن روزهای حساس، چه در داخل منزل و چه بیرون از آن، همگی حاکی از بحران روحی پیامبر، و نگرانی و اندوه جدّیش از آیندهٔ نزدیک پس از مرگ خویش بود.(۱)

اینک، به توضیح بیشتر مسئله توجه کنید:

به نوشتهٔ مورخین: روزی که پیامبر احساس بیماری کرد ـ همان بیماریی که به مرگ وی انجامید ـ دست علی علیه‌السلام را گرفت و با گروهی که به دنبال وی بودند به سوی قبرستان بقیع حرکت کرد و در آنجا خطاب به اهل قبور چنین گفت:

ـ سلام من بر شما ای کسانی که زیر خاکها قرار گرفته‌اید. حالتی که در آن قرار دارید، بر شما خوش و گوارا باد. فتنه‌ها مانند پاره‌های شب تاریک، روی آورده و یکی به دیگری پیوسته است.

و سپس، از مرگ قریب‌الوقوع خویش خبر داد.(۲)

نیز در همان روزها پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله با مشاهدهٔ تحرّکات و تحریکات شدید برخی عناصر نفاق‌پیشه در سطح شهر بر ضد خلیفهٔ شرعی و قانونی خویش (علی علیه‌السلام) و نیز توطئه‌های پنهانی برخی از همسران خود، با تبی شدید وارد مسجد شد و در کنار منبر ایستاد و رو به مردم کرد و با صدایی بلند، به طوری که صدای وی از بیرون مسجد نیز شنیده می‌شد، گفت:

ـ ایّهاالناس سعرت النار و أقبلت الفتن کقطع اللیل المُظلم و انی واللّه ما تمسکون علی بشییء، انّی لَمْ أُحِلَّ الاّ ما احلّ القرآن و لم أُحَرِّمْ الاّ ما حرّم القرآن.(۳)

یعنی: ای مردم، آتش (فتنه) برافروخته شده، و فتنه‌ها مانند پاره‌های شب

---

۱. ر.ک، گزارش سخنان و اعمال پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در روزهای آخر عمر: بحار الانوار، مجلسی، همان، ۴۶۵/۲۲ به بعد، به نقل از ارشاد مفید و اعلام الوری.

۲. بحار، همان، ۴۶۶/۲۲. و نیز ر.ک، ابن سعد، **الطبقات الکبری**، ابن سعد (دار بیروت للطباعة و النشر، بیروت ۱۳۷۶ ـ ۱۹۵۷) ۲۰۳/۲ ـ ۲۰۴.

۳. السیرة النبویة، ابن هشام، همان، ۶۵۴/۲؛ الطبقات الکبری، همان، ۲۵۶/۲.

تاریک روی آورده، و شما هیچ نوع دستاویزی بر ضد من ندارید. من حلال نکردم جز آنچه را که قرآن حلال کرده است و حرام نشمردم جز آنچه را که قرآن ناروا شمرده است.

حتی، در همان ایام، روزی که سران صحابه برای عیادت به منزل وی آمده بودند، برای پیشگیری از انحراف امت و کودتای منافقین، فرمود: کاغذ و دواتی برای من بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از آن گمراه نشوید. امّا در این لحظه، خلیفهٔ دوم سکوت مجلس را شکست و گفت: بیماری بر پیامبر غلبه کرده، قرآن پیش شماست، کتاب آسمانی ما را کافی است! گروهی از حضّار با وی مخالفت کرده و گفتند دستور پیامبر حتماً باید اجرا شود ولی گروهی دیگر جانب او را گرفته از آوردن قلم و دوات خودداری کردند و پیامبر که چنین دید سخت ناراحت شد و فرمود: برخیزید و از خانه بیرون روید.(۱) ابن‌عباس ـ دانشمند

---

۱. خبردوات، از طریق فریقین (شیعه و سنّی) نقل شده و مشهور و مستفیض است. برای نمونه ر.ک، **صحیح البخاری** (مقدمهٔ احمد محمد شاکر، افست دار الجیل، بیروت، بی‌تا)۳۹/۱ : باب کتابة العلم و ۸۵/۴: باب هل يُستَشفَع الی اهل الذمة و معاملتهم و صص ۱۲۰ ـ ۱۲۱: باب اخراج الیهود من جزیرة العرب و ۱۱/۶: باب کتاب النبیﷺ الی کسری و قیصر و ۱۵۵/۷ ـ ۱۵۶: باب قول المریض قوموا عنی و ۱۳۷/۹: باب کراهیة الخلاف؛ **صحیح مسلم** (مکتبة و مطبعة محمد علی صبیح و اولاده، مصر، ربیع الآخر ۱۳۳۴ق) ۷۵/۵ـ۷۶ : باب ترک الوصیة لمن لیس له شیء؛ و دیگر مجامع حدیثی اهل سنت نظیر مسند احمد بن حنبل و...

مورخین اهل سنت، نظیر ابن خلدون، نیز به این ماجرا اشاره دارند (تاریخ ابن خلدون، همان، ۲۱۵/۳).

استاد معظم آیة الله حاج شیخ جعفر سبحانی می‌نویسد: «این واقعهٔ تاریخی را، گروهی از محدثان ومورخان سنی و شیعه نقل کرده، و از نظر فن حدیث شناسی در عداد روایات معتبر و صحیح می‌دانند. چیزی که هست غالباً، محدثّان اهل تسنن، گفتار عمر را نقل به معنی کرده و متن عبارت جسارت آمیز او را باز گو ننموده‌اند. ناگفته پیداست خودداری از نقل عبارت او، نه برای این است که بیان جسارت، خود نیز یک نوع جسارت به آستان مقدس پیامبر است؛ بلکه تصرف درگفتار به منظور حفظ مقام و موقعیت او بوده

←

معروف اسلام ـ این واقعهٔ تلخ را بزرگترین مصیبت برای اسلام شمرده است.

به نوشتهٔ احمد بن حنبل: ابن‌عباس، درحالیکه دانه‌های اشک بسان رشتهٔ مروارید بر گونه‌هایش جاری بود، می‌گفت: **یوم الخمیس و ما یوم الخمیس ... قال رسول اللّه ایتونی بالکتف و الدواة اواللوح والدواة اکتب لکم کتاباً لن تضلّوا بعده ابداً قالوا...**(۱) یعنی، روز پنجشنبه، و چه روز پنجشنبه‌ای؟!... رسول خدا فرمود استخوان شانه و دوات، و یاکاغذ و دواتی بیاورید تا چیزی برایتان بنویسم که هرگز پس از آن گمراه نشوید. گروهی گفتند...

مرحوم علامه مجلسی، به نقل از ارشاد مفید و اعلام الوری نوشتهٔ طبرسی، آورده است که گروهی به عنوان جبران آن بدرفتاری، به پیامبر عرض کردند آیا می‌خواهید که قلم و کاغذ بیاوریم؟ چهرهٔ حضرت برافروخت و سخت برآشفت و فرمود: پس از آن همه گفتگوها، می‌خواهید قلم و کاغذ بیاورید؟! همین اندازه توصیه می‌کنم که با عترتِ من به نیکی رفتار کنید. این را گفت و سپس از آنان روی برتافت و آنان نیز، جز علی و عباس و فضل، همگی برخاستند و متفرق شدند.(۲)

← که مبادا آیندگان از شنیدن جملهٔ توهین آمیز نسبت به وی بدبین شوند. از این نظر، هنگامی که ابوبکر جوهری، مؤلف کتابِ «السقیفة»، در کتاب خود به این جریان می‌رسد در نقل گفتار عمر چنین می‌گوید: و قال عمر کلمة معناها أنّ الوجع قد غلب علی رسول الله:عمر سخنی گفت که مفاد آن این است که بیماری بر پیامبر پیروز گردیده است (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲/۲۰).

ولی برخی از آنان هنگامی که می‌خواهند متن عبارت خلیفه را نقل کنند، برای حفظ مقام او و از تصریح به نام وی خودداری کرده و همین مقدار می‌نویسند: فقالوا هجر رسول الله (صحیح مسلم و مسند احمد).

به طور مسلّم چنین جملهٔ زشت و زننده‌ای از هر شخصیتی سر بزند، هرگز قابل عفو و بخشش نیست. زیرا پیامبر به تصریح قرآن از هرنوع اشتباه و خطا مصون بوده، و جز از طریق وحی سخنی نمی‌گوید» (**فروغ ابدیت**،جعفر سبحانی،با تجدید نظر،اضافات و ویرایش،نشردانش اسلامی،قم،بی‌تا،۲/۴۹۳-۴۹۴).

۱ . مسنداحمد (دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۱۲ ق ـ ۱۹۹۱ م، همان) ۱/۳۶۶ ـ ۳۶۷.

۲ . بحار الانوار، همان، ۲۲/۴۶۸ ـ ۴۶۹.

تصور کنید! خاتم پیمبران و بزرگترین مصلح دلسوز تاریخ بشر، ۲۰ سال تمام، آسایش و راحت را بر خود حرام سازد و روز و شب در راه هدایت بشر و تأسیس جامعهٔ نمونه و مدینهٔ فاضله کوشش کند و در این راه، به آب و آتش زند و آنگاه پس از عمری خون دل خوردن و تحمّل رنجها و مشقّات طاقتفرسا، از سوی برخی از (به اصطلاح) یاران دیرین! و اصحاب کبار! خویش چنین برخوردهای زشت و توهین آمیزی ببیند و حتی به وی نسبت (نعوذبالله) هذیان دهند! آری، پس از ۲۰ سال جدّیّت شبانه‌روزی، در آستانهٔ رحلت، سرنوشت امّت و حرمت خاندان مکرّمش را (که پرچمدار هدایت بشر پس از اویند) اینچنین در معرض خطر و آسیب ببیند! بلکه با چشمِ نهان بین و غیب نگرِ الهی خویش، پارهٔ تن و نور چشمش -زهرای عزیز- را مشاهده کند که به فاصلهٔ دو سه روز از فوت پدر، درب خانه‌اش را به آتش کشیده‌اند، محسنش را سقط کرده‌اند، پهلویش را شکسته‌اند، بازویش را خسته‌اند، و همسرش - جانشین منصوص و وصی منصوب پیامبر- را ریسمان در گردن افکنده و برای بیعت، افتان و خیزان، به مسجد می‌برند ...!

براستی کدامین قلم قادر به تصویر، و کدامین ذهن قادر به تصوّر عمق و دامنهٔ اندوهی است که در روزها و ساعات آخر عمر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، بر دل و جان آن فرستادهٔ بزرگ الهی چنگ انداخته بود؟!

بدیهی است که پیامبر، هرگز غصّهٔ شخص خویش را نداشت و نگران (به اصطلاح) مسائل شخصی نبود؛ و اگر بر دختر و دامادش اندوه می‌خورد، عمدتاً از آن روی بود که ستم بر آن دو تن، حکم سنگ زدن بر شیشهٔ چراغ هدایت را داشت و تاریخ اسلام را - چنانکه دیدیم - در سیاهی مُظلِم فرو می‌برد. در چنین وضعی، مسئولیت خطیر اصلاحی و اجتماعی پیامبر - به عنوان پدر امت - ایجاب می‌کرد که با فریاد (فریادی آنچنان رسا که در تاریخ اسلام همیشه طنین انداز بماند) نسبت به توطئه‌ها اعلام خطر کند، با مردم از برافروخته‌شدن آتش فتنه‌ها سخن

بگوید، هشدار و تذکر دهد، موعظه و اتمام حجت کند، راه را از چـاه و آب را از سراب مشخص سازد و خلاصه، از هر طریق ممکن، برای اظهار مخالفت خویش (و اثبات دوگانگی راهش) با توطئه‌گران و آماده ساختن مردم برای ستیز با جبههٔ نفاق سود جوید و میدان را برای حاکمیت مطلق خلیفهٔ راستین خود خالی سازد. چنین است که روزهای آخر عمر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یکسره به هشدار و تحذیر امت از خطرات آینده می‌گذرد و سرشار از نهیب به مـنافقین، و تأیـید و مـعرّفی مـقام اهـل بـیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام است. فی‌المثل:

۱. به آن دسته ازکسانی که برای مرگ پیامبر و ایجاد کودتا بر ضدّ خلیفهٔ شرعی و قانونی وی (علی علیه‌السلام) در پایتخت اسلام (مدینه) لحظه‌شماری می‌کنند، پـیاپی فرمان می‌دهد و تأکید می‌کند که به جیش اسامة بن زید بپیوندند و همراه وی به سرحد روم روند (تا مدینه از وجود آنان در لحظهٔ مرگ پیامبر خالی باشد) و چون می‌بینند آنان، با کارشکنیهای گوناگون خویش در سر راه حرکت ارتش اسامه سنگ می‌اندازند و خود نیز حاضر به تـرک مـدینه نـیستند بـر سـرشان بـانگ مـی‌زند و **«لعن اللّه من تخلّف عن جیش اسامة»**(۱) می‌گوید.

۲. پس از جنجالی که در محضرش رخ داد (وکسانی، مانع آوردن قلم و دوات شدند و پیامبر نیز از خانه بیرونشان کرد)، به گواهی تاریخ، درحالیکه رنج بیماری سخت آزارش می‌داد، دستی بر شانهٔ علی و دستی بر کـتف هـمسرش، مـیمونه، گذارده آهنگ مسجد می‌کند و خود را به بالای منبر می‌کشاند و می‌فرماید:

ـ مردم، من میان شما دو چیزگرانبها به ارث می‌گذارم. و چون مردی برخاسته به میان حرف حضرت می‌دود و می‌پرسد: مقصود از دو چیزگرانبها چیست؟ نگران از تکرار جنجالی که در خانه‌اش رخ داده بود، سخت در خشم شده و می‌فرماید: خود خواهم گفت، و می‌افزاید:

---

۱. **الملل و النحل**، شهرستانی، تصحیح و تعلیق: احمد فهمی محمد (دار الکتب العلمیة، بیروت ۱۴۱۰ ـ ۱۹۹۰) مقدمهٔ چهارم، الخلاف الثانی، ۱۲/۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، همان، ۲۰/۲.

ـ آن دو، یکی قرآن و دیگری همان عترت من است.(۱)

۳. علامه حلّی، پس از نقل ماجرای قلم و دوات، روایتی را ذکر کرده است که از آن برمی‌آید یکی از منافقین مزبور، روزی سخن زشتی در باب نسب و خاندان پیامبر ﷺ بر زبان می‌راند و حضرت پس از اطلاع از این امر، شدیداً غضبناک شده و در برابر مردم، قاطعانه در مقام افشای بی اصل و نسبی خود او بر می‌آیند که به عذرخواهی و پوزش طلبی عاجزانهٔ فرد مذکور می‌انجامد و حضرت دیگر چیزی نمی‌گوید.(۲)

۴. نیز در یکی از روزهای بیماری، آن زمان که اطراف بستر پیامبر را اصحاب احاطه کرده‌اند، روی به آنان کرده و می فرماید:

ـ مردم، اجل من فرا رسیده و بزودی از میان شما خواهم رفت. آگاه باشید! در میان شما کتاب خدا، و عترت و اهل بیتم را به یادگار می‌گذارم.

سپس دست علی علیه‌السلام راگرفته بالا می‌برد و می‌گوید: **هذا علیٌ مع القرآن و القرآن مع علی لایفترقان**، آنها دو جانشین منند که یار و پشتیبان یکدیگرند. از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، و من از آنان خواهم پرسید که امتم با شما چه رفتاری را در پیش گرفتند؟(۳)

۵. نیز به فرمایش امام صادق علیه‌السلام، در بستر مرگ انصار را فرا می‌خواند و پس از

---

۱. بحار، همان، ۴۷۵/۲۲ ـ ۴۷۶.

۲. ر.ک، **فاطمة الزهراء علیهاالسلام بهجة قلب المصطفی** ﷺ احمد رحمانی همدانی (نشر کوکب تهران ۱۳۶۹ش ـ ۱۴۱۰ق) ص ۵۵۵. براستی چه چیز پیامبرِ صبر و رحمت را این گونه از دست برخی کسان غضبناک ساخته بود؟ امیرالمؤمنین بعدها فرمود: آنان اگر می توانستند، نسبت فاطمه علیهاالسلام را با پیامبر ﷺ منکر می‌شدند، ولی نتوانستند...

۳. الصواعق المحرقة، ابن حجر عسقلانی، تخریج احادیث و تعلیق و مقدمهٔ عبدالوهاب عبداللطیف، همان، باب ۹، فصل دوم، صص ۱۲۳ ـ ۱۲۴؛ بحار الانوار، همان، ۴۷۶/۲۲، به نقل از کشف الغمة.

اعلام نزدیکی مرگ خویش، و قدردانی از زحمات مخلصانهٔ آنان به اسلام، می‌فرماید: یک کار باقی مانده که با انجام دادن آن خدمات ارزندهٔ شما کامل خواهدشد و چون می‌پرسند آن کار چیست؟ می‌فرماید: کتاب خدا و اهل بیتم ... **واحفظونی معاشر الانصار فی اهل بیتی** ... و سپس بر اهمیت اطاعت از ائمهٔ اهل بیت تأکید فرموده و می‌افزاید: علی نسبت به من منزلت هارون نسبت به موسی را دارد و ... آگاه باشید که درب خانهٔ فاطمه، درب خانهٔ من و خانهٔ او خانهٔ من است و هرکس حرمت آن را زیر پا نهد حرمت الهی را زیر پا نهاده است ... همچنین به احضار مهاجرین می‌پردازد و در حالیکه از سؤال تعریض آمیز خلیفهٔ دوّم در خشم رفته است می‌گوید: ای مردم، سفارش مرا بشنوید: هرکس به من اطمینان داشته و نبوت مرا تصدیق می‌کند او را به ولایت علی بن ابی‌طالب و اطاعت و تصدیق وی سفارش می‌کنم، که ولایت او ولایت من و ولایت پروردگار من است ...[۱]

۶. نیز در یکی از روزها، که به علت ضعف شدید ناشی از بیماری، پس از شنیدن اذان صبح بلال، می‌فرماید یکی از خود مردم، بر مردم نماز بگذارد که من گرفتار خویشم؛ زمانی که می‌بینند عایشه و حفصه فرصت را مغتنم شمرده و در پی فرستادن منسوبین خویش به عنوان امام جماعت به مسجد پیامبرند، از توطئهٔ آنان و اینکه آن دو ـ برغم تأکیدات پیامبر مبنی بر پیوستن به جیش اسامه ـ هنوز در مدینه باقی مانده‌اند، سخت در غضب می‌شود و به عایشه و حفصه نهیب می‌زند که: دست از این کارها بردارید که شما به زنانی می‌مانید که می خواستند یوسف راگمراه کنند! سپس برمی‌خیزد و درحالیکه از شدت ضعف قادر به ایستادن نیست، دست در دست مولا علیه‌السلام و فضل بن عباس می‌نهد و با تکیه بر آنان درحالیکه پاهایش از ضعف بر زمین کشیده می‌شود، خود را به مسجد می‌رساند و با اشارهٔ دست، ابوبکر راکنار می‌زند و بی‌اعتنا به آنچه او خوانده، نماز جماعت را از سر شروع می‌کند![۲]

---

۱. بحار، همان، ۲۲/۴۷۷ ـ ۴۷۸.

۲. همان، صص ۴۶۷ ـ ۴۶۸.

۷. زمانی دیگر، درحالیکه سر در دامن علی علیه‌السلام دارد و خانه‌اش مالامال از مهاجرین و انصار است، با تمهیدات و تشریفات خاصی، زره و بیرق و عصا و استر خویش، و حتی دستاری را که در جنگها به کمر می‌بست، به علی می‌دهد و می‌گوید: یا علی، در حضور مهاجرین و انصار حاضر در مجلس، این اشیا را تحویل بگیر تا کسی پس از من بر سر آنها با تو ستیز نکند.[۱] در روایت دیگر آمده است که حضرت پس از این عمل فرمود: ای بنی‌هاشم و ای مسلمانان، با علی مخالفت نکنید که گمراه خواهید شد و به او حسد نورزید که کافر خواهید گشت ...[۲] و بر پایهٔ روایت امام باقر: به علی فرمود که مرا بنشان و چون مولا وی را نشاند و بر سینهٔ خویش تکیه داد، به صدای بلندی که اهل خانه شنیدند فریاد برآورد: برادر و وصی و وزیر و جانشین من در میان خاندانم علی بن ابی‌طالب است، دیون من را می‌پردازد و امور من را انجام می‌دهد. ای بنی‌هاشم، ای فرزندان عبدالمطلب، به علی کینه نورزید و از فرمانش سرنپیچید که گمراه خواهید شد و از او روی مگردانید و به او حسد نورزید که کافر خواهید گشت. سپس به احضار حسنین علیهما‌السلام فرمان داد و به اظهار ملاطفت در حق آنان پرداخت ...[۳]

۸. همراه و همزمان با این تمهیدات، می‌بینیم که بنا به روایت ابن‌عباس، در بستر بیماری اشک می‌ریزد، به گونه‌ای که محاسنش به اشک دیدگانش تر می‌شود و چون می‌پرسند که ای رسول خدا ﷺ چه چیز شما را به گریه انداخته است؟ می‌فرماید:

> اشک می‌ریزم برای فرزندانم و آنچه که از شرار امّتم پس از من بدانان خواهد رسید. گویا می‌بینم، دخترم فاطمه پس از من مورد ستم قرار گرفته پیوسته فریاد می‌زند یا ابتاه! ولی هیچیک از افراد امتم او را یاری نمی‌کنند ...[۴]

---

۱. همان، صص ۴۵۹ ـ ۴۶۰.

۲. همان، ص ۴۹۹.

۳. همان، صص ۵۰۰ ـ ۵۰۱.

۴. همان، ۱۵۶/۴۳؛ المنتخب، طریحی، همان، ۳۳/۱ ـ ۳۴. و نیز برای روضهٔ دیگر رسول خدا ﷺ در خانه بر اهل بیت ر.ک، المنتخب، همان، ۱۳۱/۱.

۹ . نیز به گفتهٔ ابن‌عباس: می‌فرماید زمانی که دخترم فاطمه را مشاهده می‌کنم، یاد مصائبی می‌افتم که پس از من بر او وارد خواهد شد. گویا می‌بینم در خانهٔ خویش مورد هتک حرمت قرار گرفته، حقش غصب شده، از ارث محروم گشته، پهلویش شکسته شده، کودکش سقط گشته، و دمادم فریاد می‌زند یا محمداه و کسی جوابش را نمی‌دهد، و استغاثه می‌کند ولی کسی به یاریش نمی‌شتابد. پس پیوسته پس از من محزون و غمگین و گریان است ...[۱]

۱۰ . همچنین، بنا به روایت دیگر، علی و فاطمه و حسنین علیهم‌السلام را فرا می‌خواند و به حاضرین در خانه می‌فرماید ما را تنها بگذارید و ام سلمه را بر در خانه می‌گمارد که کسی نزدیک نشود، سپس به علی می‌فرماید: نزدیک من آی. آنگاه با یک دست خویش دست فاطمه را گرفته بر سینه می‌گذارد و با دست دیگر نیز دست علی را می‌گیرد و آهنگ سخن می‌کند ولی گریه مجال سخن به او نمی‌دهد. فاطمه و علی و حسنین علیهم‌السلام از گریهٔ وی شدیداً به گریه می‌افتند و دخترش ناله را سر می‌دهد و همگی به روی رسول خدا افتاده، صورتش را غرق بوسه می‌کنند. حضرت سربرمی‌دارد، دست فاطمه را در دست علی می‌گذارد و می‌فرماید: یااباالحسن، فاطمه امانت خدا و رسول او نزد توست، امانت خدا و رسولش را حفظ کن، و تو حتماً چنین خواهی کرد. یا علی به خدا قسم، این سرور زنهای اهل بهشت ـ از اولین و آخرین ـ است، به خدا قسم، این مریم کبری است ... یا علی آنچه را که به تو گفتم انجام ده، که جبرئیل مرا به گفتن آن فرمان داده است. یا علی، بدان که من و همچنین پروردگار من، از هرکس که دخترم فاطمه از وی راضی باشد راضی خواهیم بود. یا علی، وای بر کسی که به او ظلم کند و حقش را برباید؛ وای بر کسی که حرمتش را زیر پا گذارد؛ وای بر کسی که درب خانه‌اش را آتش زند ... بار پروردگارا من از این گونه کسان بری و آنان نیز از من بری می‌باشند ...[۲]

---

۱ . بحار الانوار، همان، ۱۷۲/۴۳ ـ ۱۷۳، به نقل از: امالی صدوق.

۲ . همان، ۴۸۴/۲۲ ـ ۴۸۵، به نقل از طرف علی بن طاووس.

۱۱ . در کشف الغمه آمده است که در لحظات آخر عمر، زمانی که از شنیدن ناله‌های زار فاطمه علیها السلام چشم می‌گشاید به دخترش می‌فرماید:

ـ دختر عزیزم، تو پس از من مظلوم و مستضعف خواهی بود. پس هرکس تو را آزار رساند مرا آزرده است؛ هرکس به تو جفا کند به من جفا کرده است؛ هرکس رشتهٔ ارتباط و دوستی با تو را حفظ کند رشتهٔ دوستی با مرا حفظ کرده است و هرکس آن رشته را پاره سازد رشتهٔ پیوند با مرا گسسته است؛ و هرکس نسبت به تو انصاف ورزد، به من انصاف روا داشته است، چرا که تو از منی و من از توام، و تو پارهٔ تن و جان منی.

سپس می افزاید: من به خدا شکایت می‌کنم از آن دسته از امّتم که بر تو ستم می‌کنند ...[۱]

۱۲ . امام باقر علیه السلام از مولای متقیان علیه السلام نقل می‌کند که، پیامبر در دم مرگ خانه را از اغیار خالی ساخته و در حضور فاطمه و جبرئیل، با مولا عهد کرد که پس از وی خشم خویش را فرو خورده و بر از دست رفتن حق و غصب خمس و هتک حرمتش صبر کند. مولا می‌فرماید: به خدا قسم شنیدم که جبرئیل به پیامبر می‌فرمود: ای محمد، به علی بگو حرمت او ـ که حرمت خدا و رسول است ـ هتک خواهد شد و محاسنش به خون سر خضاب خواهد گشت. من گفتم (قضای الهی را) می‌پذیرم و به آن راضی هستم؛ هرچند حرمت من پایمال، سنت تعطیل، کتاب پاره پاره، کعبه منهدم، و محاسنم به خون سر رنگین گردد. برای خوشنودی خدا صبر کرده و بابت آن از خدا اجر می‌طلبم تا بر شما وارد شوم ...[۲]

۱۳ . نیز امام کاظم علیه السلام به نقل از پدر بزرگوارش آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در دم مرگ پس از سفارشات مربوط به کفن و دفن و ... ، خطاب به مولا فرمود:

---

۱ . ر.ک. **فاطمة الزهراء علیها السلام من المهد الی اللحد**، سید محمد کاظم قزوینی (نمایشگاه دائمی کتاب، تهران ۱۴۰۶ ق، افست طبع بیروت) صص ۳۰۱ ـ ۳۰۲.

۲ . بحار، همان، ۴۷۹/۲۲.

یا علی، چه خواهی کرد اگر این گروه (بزور) بر تو حاکمیت یابند و از تو پیش افتند و رهبر طاغیشان تو را به بیعت با خویش فرا خواند و گریبان تو را گرفته همچون شتر، خوار و اندوهگین و دردمند، نزد او بکشانند ...؟!

فاطمه با شنیدن این کلام از رسول الله صلی الله علیه و آله صیحه زد و گریست و رسول خدا نیز از گریهٔ وی به گریه افتاد و او را از گریه نهی کرد و مولا را نیز، در صورتی که یار و یاوری برای گرفتن حق خویش پس از پیامبر نیابد، امر به صبر فرمود.(۱)

۱۴. بنا به فرمایش امام سجاد علیه السلام جبرئیل ۳ روز پیش از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به خدمت آن حضرت رسید و گفت: خدای متعال می‌پرسد که ای محمد، خود را چگونه می‌یابی؟ حضرت پاسخ داد: غمناک و اندوهگین. سه روز بعد نیز که جبرئیل همراه ملک‌الموت و فرشته‌ای دیگر حضور حضرت رسید و همان سؤال را تکرار کرد، باز حضرت خود را محزون و غمگین خواند.(۲)

براستی حضرت از چه چیزی اندوهناک بود؟!

پیداست که حضرت از مرگ وحشتی نداشت؛ چرا که مرگ، ملازم با رهایی آن حضرت از مشکلات دنیا و وصول به قرب الهی بود و لقاء پروردگار چیزی نبود که حضرت از آن نگران و دلگیر باشد. لذا وقتی که جبرئیل از حضرت پرسید: آیا می‌خواهی به دنیا بازگردی؟ فرمود: **خیرا بل الرفیق الاعلی.**(۳) و یا زمانی که فاطمه بر بالین پدر گریست و فریاد برداشت که و **اکرباه لکربک یا ابتاه!** فرمود: **لا کرب علی ابیک بعد الیوم.**(۴) اندوه حضرت در حقیقت برای انحراف امت و مظلومیت خاندانش بود. چنانکه به علی فرمود: گریه و اندوه من تنها بر تو و این (فاطمه) است که پس از من حقتان ضایع شده و این گروه بر ظلم نسبت به شما هماهنگ

---

۱. همان، صص ۴۹۲ ـ ۴۹۳، و نیز ر.ک، صص ۴۷۹ ـ ۴۸۱.

۲. همان، ۲۲/۵۰۵.

۳. همان، ص ۵۲۲ و ۵۲۸ ـ ۵۲۹.

۴. همان، ص ۵۳۴.

و همدستان خواهند شد.(۱)

باری، در چنین فضایی سرشار از غم و اندوه، و اعتراض و اعلام خطر است که پیامبر در صبح روز رحلت خویش، در حالیکه لباس سیاه (لباسی که عرب آن را نشان حزن می‌شناسد) بر تن دارد، به مسجد می‌آید و به امر و نهی و موعظه و تذکّر خلق می‌پردازد ...

روایت امام صادق علیه‌السلام (مبنی بر اقدام پیامبر به اقامهٔ جماعت و ایراد خطابه «با پیراهن سیاه» در مسجد در صبح روز رحلت خویش) را قبلاً در فصل ششم (صص ۱۰۵-۱۰۶) آوردیم. در گزارش امام علیه‌السلام محتوای خطابهٔ پیامبر تفصیلاً ذکر نشده است و تنها خاطر نشان شده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در خطبهٔ مزبور، به امت «امر و نهی و موعظه و تذکر» فرمود. محتوای خطبه می‌تواند از سنخ همان چیزی باشد که در روایت ابن‌عباس آمده و از آن به عنوان سخنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در آخرین مجلسی که در مسجد مدینه برای مردم سخن گفت یاد شده است.

ابن‌عباس می‌گوید: علی علیه‌السلام و عباس و فضل بن عباس در مرض وفات رسول خدا بر او وارد شده و گفتند: یا رسول اللّٰه، انصار در مسجد نشسته و مردان و زنانشان به حال شما می‌گریند. حضرت فرمود: گریهٔ آنان برای چیست؟ گفتند می‌ترسند که شما از جهان درگذرید. فرمود دستتان را به من دهید. پس در حالیکه عصابه‌ای بر سر و ملحفه‌ای در برداشت به مسجد رفت و بر منبر نشست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

هان ای مردم، آیا مرگ پیامبر خویش را انکار می‌کنید (و عمر او را در این جهان جاودانه می‌پندارید)؟ ... اگر یکی از فرستادگان الهی قبل از من جاودان

---

۱ . همان، صص ۴۹۰ ـ ۴۹۱ . نیز در باب خبردادن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از کینه‌های نهفته در دل دشمنان علی علیه‌السلام که پس از مرگ پیامبر آشکار خواهد شد، و گریهٔ رسول خدا بر این فاجعه، ر.ک، الملاحم و الفتن فی ظهور الغائب المنتظر ، سید بن طاووس (منشورات رضی، همان) صص ۱۱۲ ـ ۱۱۳.

زیسته بود من نیز جاودانه می‌زیستم. آگاه باشید که من نزد پروردگارم خواهم رفت و در میان شما چیزی را به یادگار می‌گذارم که اگر بدان چنگ زنید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدای متعال، که در برابر شماست و صبح و شام آن را می‌خوانید ... و همانا عترت و اهل بیتم را نیز در میان شما به یادگار می‌گذارم و شما را به (دوستی با) آنان (و رعایت حالشان) سفارش می‌کنم ...(۱)

خطاب پیامبر (براساس روایت منقول از امام صادق) در خلال خطبه به دخترش فاطمه، و ذکر این کلام که: **یا فاطمة اعلمی أنّی لا أملک من الله شیئاً** (یعنی، فاطمه بدان که من مالک هیچ چیز در برابر خدا نیستم) نیز بغایت پرمعنی وتأمل برانگیز است. رسول خدا چندی پیش از این تاریخ، همین کلام را ـ با اشک و آه ـ خطاب به پسرش ابراهیم بر زبان آورد؛ زمانی که وی در حال جان دادن بود: **یا بنیّ اِنّی لا أملک من الله شیئاً ...**(۲)

می‌دانیم که ابراهیم، به تقدیر الهی، قربانی حسنین علیهماالسلام شد تا پیامبر اسلام جز از طریق علی و زهرا علیهماالسلام فرزندی نداشته باشد (که احتمالاً سقیفه چیان، برای مقاصد سیاسی خویش، وی را در برابر عترت طاهره عَلَم کنند) و پیامبر نیز به این امر ـ که سود و صلاح امت در آن بود ـ رضایت داد. حال می‌بینیم که در آخرین روز عمر، مشابه همین کلام را خطاب به دخترش فاطمه علیهاالسلام بر زبان می‌رانَد: **یا فاطمة اعلمی أنّی لا املک من الله شیئاً**. با توجه به این سابقه، مفهوم کلام پیامبر این خواهد بود که: ای فاطمه، بدان که ، آنچه در تقدیر الهی مقرّر شده است همان خواهد شد: من می‌روم و شما، با همسر و کودکانت، در میان امواج سهمگین بلاها و محنتهایی که اشرار امّت بر شما وارد می‌سازند دست و پا خواهید زد... خود را ـ برای خدا ـ

---

۱. بحار، همان، صص ۴۷۴ ـ ۴۷۵، به نقل از: مجالس مفید.

۲. همان، ۹۰/۸۲ : عن جابر بن عبدالله، قال اخذ رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بید عبدالرحمن بن عوف فأتی ابراهیم و هو یجود بنفسه فوضعه فی حجره فقال : یا بنیّ إنی لا املک من الله شیئاً و ذرفت عیناه...

آمادهٔ برخورد با مِحَن و صبر بر بلایا نماکه تقدیر الهی، تغییر ناپذیر است و من قادر به جلوگیری از وقوع آنها نیستم.

سوز و گداز شدید پیامبر را در روزهای آخر عمر دیدیم؛ آیا پوشیدن لباس سیاه (برخلاف رسم معمول) در چنین اوضاع و احوالی، امری تصادفی و فاقد هرگونه هدف و پیام بوده است؟! این عمل پیامبر، آشنایان با تاریخِ پردرد و آهِ اسلام را به یاد یک صحنهٔ شگفت دیگر می‌افکند: به گفتهٔ ارباب مقاتل، روز عاشورا زمانی که حضرت علی اکبر علیه‌السلام به شهادت رسید، امام حسین علیه‌السلام درحالیکه جبّهٔ خزی تیره رنگ (خزدکناء)[۱] پوشیده و عمامه‌ای سرخرنگ متمایل به زردی بر سر نهاده و دو سوی عمامه را نیز بازکرده و آویخته بود، به بالین جوان خویش شتافت و با قلبی پر از اندوه گفت: فرزند عزیزم! از غم و اندوه جهان راحت شدی و من نیز بزودی به تو خواهم پیوست.[۲] امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید درحالیکه جبّهٔ خز سیاه رنگی بر تن داشت و در آن ۶۳ مورد، اثر ضربهٔ شمشیر و نیزه و تیر یافت می‌شد.[۳] روایت تاریخی دیگری حاکی است که

---

۱ . دَکناء، رنگ مایل به سیاهی است. در روایتی که صدوق در فقیه من لایحضره الفقیه (همان، ۲۷۵/۱، باب ۴۵: وصف الصلوة من فاتحتها الی خاتمتها، حدیث ۳۲) پیرامون شکایت حضرت صدیقهٔ طاهره علیهاالسلام از سنگینی کار خانه نزد رسول خدا ﷺ و تعلیم دادن پیامبر تسبیحات حضرت زهرا را به دختر خویش، آورده می‌خوانیم: فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام «اوقدت تحت القدر حتی دکنت ثیابها» یعنی، آن قدر آتش زیر دیگ روشن کرد که لباسهایش سیاه شد.

۲ . نقل أنّه لمّا قتل علی بن الحسین فی طفّ کربلاء اقبل علیه الحسین و علیه جبّة خزّ دکناء و عمامة موردة و قد ارخی لها غرتین، فقال مخاطباً له: أما انت یا بنیّ فقد استرحت من کرب الدنیا و غمّها و ماالسرع اللحوق بک... (المنتخب، طریحی، همان، ۴۵۰/۲).

۳ . وسائل الشیعة، همان، ۲۶۴/۳ و نیز ۲۷۸، به نقل از فروع کافی. از امام صادق علیه‌السلام نیز روایت شده است که فرمود: ... قد اصیب الحسین و علیه جبّة خز (وسائل، همان، ۲۶۴/۳).

عمامهٔ آن حضرت نیز در آستانهٔ شهادت سیاه بوده است.(۱)

ضمناً به نظر می‌رسد که بازکردن و آویختن تحت‌الحنک، در چنین شرایطی، نشانگر اندوه و اضطرار شخص بوده است. شاهد این امر، آن است که امام مجتبی علیه‌السلام نیز پس از آنکه پیکر مطهر پدر خویش را با فرق شکافته در دل خاک کرد، در مسجد کوفه منبر رفت و درحالیکه عمامه‌ای مشکین با تحت الحنکِ آویخته بر سر وطیلسانی سیاه در تن داشت حمد و ثنای الهی را به جای آورد و سپس فرمود: به خدا قسم شخصیتی در این شب از جهان رفت که مقامی برتر از گذشتگان و آیندگان داشت.(۲)

*　　*

به هر روی، چنانچه رمز اقدامِ «غیرعادی و عجیبِ» پیامبر به عدول از سیرهٔ جاری سفیدپوشی خویش، و پوشیدن «پیراهن سیاه» در آخرین ساعات زندگی همان باشد که گفتیم (والله اعلم بالصواب، بل هوالعالم)، در آن صورت بایستی این عمل پیامبر را رفتاری دقیق و حسابشده از سنخ وصیّتِ مدبّرانه و معنی‌دارِ فرزندش زهرای مرضیّه علیهاالسلام مبنی بر اختفای مراسم تشییع و نماز بر جنازه و مکان تدفین خویش بشماریم و همچون اصرار و تأکید ائمهٔ اهل‌البیت علیهم‌السلام بر ذکر مصائب عترت طاهره علیهم‌السلام و بیان مظالم دشمنان آنان بدانیم که یکی از مهمترین اهداف آن، افشای ماهیّت مدّعیان خلافت، رسوایی عوامل انحراف و ارتجاع در تاریخ اسلام، و معرّفی پرچمداران راستین هدایت پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است. ضمناً می‌توان گفت نخستین شخصیتی که در سوگ شهدای معصوم اهل بیت علیهم‌السلام جامهٔ سیاه پوشیده، خود شخص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است.

---

۱. **کتاب المِحَن**، ابو العرب محمد بن احمد بن تمیم تمیمی، تحقیق: دکتر یحیی وهیب جبوری (دارالمغرب الاسلامی، ط ۲، بیروت ۱۴۰۸ ـ ۱۹۸۸ م) ص ۱۵۵: حدثنی محمد بن عبدالعزیز، قال حدثنا جعفر بن سلیمان النوفلی، قال حدثنا ابراهیم بن المنذر الحزامی، عن ابراهیم بن علی، قال حدثنی عمی ایوب بن حسین: أن حسین بن علی بن ابی طالب قتل و علیه جبّة خز دکناء و عمامة خز دکناء صابغ بسواد.

۲. اثبات الوصیة، مسعودی، همان، ص ۱۶۶.

ضمیمهٔ شمارهٔ دو، صص ۱۰۸ ـ ۱۱۰

سیاهپوشی زنان پیامبر ﷺ در سوگ آن حضرت

در فصل ششم، به قصیده‌ای از حسّان بن ثابت انصاری (شاعر مشهور عصر پیامبر) اشاره کردیم که در رثای پیامبر ﷺ سروده و در بخشی از آن خطاب به رسول گرامی اسلام می‌گوید:

أَمْسىٰ نساءُکَ عَطَّلْنَ البیوتَ فما
يَضْرِبْنَ فَوْقَ (خَلْفَ خ ل) قَفاسِترٍ بِأَوْتادٍ
مثل الرّواهب يَلْبَسْنَ الْمُسوحَ وَ قَدْ
أَيْقَنَّ بِالْبُؤْسِ بَعْدَالنّعمةِ البادی

ضمن ترجمهٔ ابیات فوق گفتیم که از تعبیر حسّان (مثل الرّواهب یلبسن المسوح) مبنی بر تشبیه زنان سوگوار پیامبر به راهبگان (سیاهپوش) مسیحی، برمی‌آید که نساءالنبی در سوگ آن حضرت سیاه پوشیده بوده‌اند. در این باب، شرح مختصری دادیم، و اینک تفصیل مطلب، که با چند توضیح خدمتتان تقدیم می‌شود:

توضیح ۱. «مُسوح»، جمع «مِسح» به معنی جامه (وگلیم) زبر و خشنی است که از موی حیواناتی چون بز و شتر می‌بافند و در فارسی بدان «پلاس» گویند که معرّب

آن بَلاس یا بِلاس است. کتب مختلف لغت، همگی به این معنی تصریح دارند. زبیدی، شارح «قاموس» می‌نویسد:

مِسح، همان بِلاس یا بَلاس (جمع آن: بُلُس) یعنی جامهٔ خشنی است که از موی می‌بافند ... گفته می‌شود که دجال را، از آن روی،مسیح می‌نامند که همچون مِسح [= گلیم موئینی] که کف خانه را بدان فرش می‌کنند، ذلیل و خوار و کم ارزش است. نیز گفته شده که فرزند مریم علیها‌السلام را از آن جهت مسیح می‌خوانند که، برای سختی دادن به تن و ریاضت نفس، پلاس سیاه در بر می‌کرد. این دو وجه را صاحب قاموس در کتاب بصائر ذکر کرده است...

جمع مِسح، مُسوح و اَمساح می‌شود. ابوذؤیب می‌گوید:

«**ثمّ شَرِبْنَ بِنَبْطٍ وَالجِمالُ کَأَنَّ الرَّشحَ مِنْهُنَّ بِالآباطِ أَمْساحُ**» [نبط، نام موضعی است. حاصل مضمون کلام ابوذؤیب چنین است: آنها در وادی نبط آب نوشیدند و زیر بغل اُشتُران که از آن عرق می‌چکید، گویی جامه‌های زبر موئین بود].

سکری گوید: «**تَسْوَدُّ جُلوُدُها عَلَی العرق کَأَنَّها مُسوُح**» [پوستهای بدن آنها سیاه گشته بود، چندانکه گویی مُسوح است].(۱)

ابوبکر محمد بن حسن بن دُرَید در کتاب جمهرة اللغة می‌نویسد:

جمع مِسح، مُسوح و اَمساح می‌شود. لُبَید می‌گوید: [**یخمشن حرّ اوجهٍ صحاحٍ**] **فِی السُّلُب السّودِ وَ فِی الأَمْساح** [یعنی: آن زنان، درحالیکه لباسهای سیاه ماتم و جامه‌های زبر مویین بر تن داشتند، گونه‌های خویش را با ناخن

---

۱. تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضی زبیدی، همان، ذیل لغت مِسح: المسح (بالکسر: البلاس) بکسر الموحّدة و تفتح ثوبٌ من الشعر الغلیظ، کذا فی التهذیب، و جمعه بُلُس... قیل: و به سمّی المسیح الدجال لذلّه و هوانه و ابتذاله کالمسح الذی یفرش فی البیت، قیل و به سمّی کلمة الله ایضاً للبسه البلاس الاسود تقشفاً ـ فهما وجهان ذکرهما المصنف فی البصائر ـ (و) المسح (الجادة) من الارض، قیل و به سمّی المسیح لانها سالکها قاله المصنف فی البصائر (ج : مُسوح)... قال السکری یقول : تسودّ جلودها علی العرق کأنها مسوح.

خراشیدند] و دیگری ـ ابونجم ـ در رجزی گوید:

جَـوْنٌ کَأَنَّ الْـعَرَقَ الْـمَسفُوحا　　　اَلْـبَسَهُ الْـقَطْرانَ وَ اَلْـمُسوُحا

[جَون، به اسب ـ یا شتر ـ ی گویند که رنگ آن بسیار تیره و سیاه باشد. قَطران (یا قِطران) نیز مادّه‌ای روغنی شکل و سیاهرنگ است که از برخی درختان نظیر صنوبر و عَرعَر می‌چکد (فرهنگ عمید، ذیل لغت قطران). شاعر در وصف اسب سیاهرنگ خویش ـ که ظاهراً بر اثر تکاپوی سخت در میدان جنگ، عرق از خلال موهای زیر بدن آن سرازیر شده بوده ـ می‌گوید: قطرات عرق، گویی لباسی از قطران و پلاس (سیاه) بر تن حیوان پوشانده بود].(۱)

توضیح ۲ . از لباس مُسوح، توسط افراد مختلف، با مقاصد گوناگون استفاده می‌شده است. چوپانان صحراگرد، چنانکه هنوز هم درگوشه و کنار ایران ـ همچون آذربایجان ـ مرسوم است، از موی بز چیزی شبیه عبا بافته و بر دوش می‌افکنند تا بدنشان را از سوز سرما محفوظ دارد. مورد دیگری که چوپانان، و کلاً صحرا نوردان و صحرانشینان، از بافته‌های موبین بهره می‌جویند، تهیه و تأمین پارچهٔ خیمه است که چون غالباً سیاهرنگ است «سیاه چادر» نامیده می‌شود.

ضمناً در زمانهای سابق، نوعی گلیم موبین نازک بافته می‌شد که، هم جنبهٔ فرش و زیرانداز داشت و هم در مواقع سرما یا خواب، به عنوان بالاپوش و رواندار از آن استفاده می‌شد.

از برخی احادیث مربوط به نزول آیهٔ تطهیر بر اصحاب کساء، برمی‌آید که کساء مزبور، بالاپوش و روانداری منقّش از موی سیاه (مِرْطٌ مُرَحَّلٌ من شَعرٍ اسود) بوده است.(۲)

---

۱ . **جمهرة اللغة** ، ابن درید، تحقیق و مقدمهٔ دکتر رمزی منیر بعلبکی (دار العلم للملایین، بیروت ۱۹۸۷، ۵۳۵/۱).

۲ . روی مسلم فی حدیثه (صحیح مسلم، باب فضائل اهل بیت النبی ﷺ، ۱۳۰/۷) و الحاکم ←

درویشان نیز، از سر تهیدستی و نیز به منظور سختی دادن به تن، دَلْق و خرقهٔ پشمین و تیره رنگ به تن می‌کرده‌اند، به گونه‌ای که خرقه و مرقّع کبود، از قدیم شعار آنان بوده است (در این باب، قبلاً در فصل چهارم توضیح داده‌ایم). استفاده از جامهٔ پشمین، چنانکه گفتیم، در اصل، به علت ریاضت دادن به نفس صورت می‌گرفته است (سوء استفادهٔ ریاکاران و دکّه‌داران، بحث دیگری است). ازینروی مشاهده می‌کنیم که پیشوایان پاک شیعه نیز، به منظور ریاضت نفس، بر گلیم مویین می‌نشسته و در زیر لباس، جامهٔ مویین سیاه می‌پوشیده‌اند. گفتنی است که آن بزرگواران در عین آنکه زیر جامهٔ خویش را پلاس زبر و خشن قرار می‌دادند، در ظاهر امر (همچون دیگران) جامه‌های نرم و سفید می‌پوشیدند تا ضمن پرهیز از ریا و یا لباس شهرت، صف خویش از زاهدان ریائی و صوفیان راهب مآب جدا کنند تا مرز «شریعت سهلهٔ سمحه» از «رهبانیّت مسیحی» مشخص باشد.

شیخ صدوق ـ رضوان الله تعالی علیه ـ از ابن عباد نقل می‌کند که می‌گوید:

کان جلوس الرّضا علیه‌السلام فی‌الصّیف علی حصیر و فی‌الشتاء علی مِسح، و لبسه الغلیظ من‌الثیاب حتی اذا برز للنّاس تزیّن لهم.[۱]

حضرت رضا علیه‌السلام در تابستان بر حصیر و بوریا می‌نشست و در زمستان

← فی مستدرکه (مستدرک الصحیحین، ۱۴۷/۳) و البیهقی فی سننه الکبری (السنن الکبری، باب بیان اهل‌بیته و الذین هم آله، ۱۴۹/۲) و کلّ من الطبری و ابن کثیر و السیوطی فی تفسیر الآیة (آیة التطهیر) بتفاسیرهم (تفسیر جامع البیان، طبری، ۵/۲۲؛ تفسیر ابن کثیر، ۴۸۵/۳؛ الدر المنثور، سیوطی، ۱۹۸/۵ ـ ۱۹۹) و اللفظ للأوّل عن عائشة، قالت:

خرج رسول الله غداة و علیه مِرطٌ مُرَحَّلٌ من شَعْرٍ أسود فجاء الحسن بن علی فأدخله، ثم جاء الحسین فدخل معه، ثم جاءت فاطمة فأدخلها، ثم جاء علی فأدخله، ثم قال: انّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل‌البیت و یطهرکم تطهیراً (نقل از : **حدیث کساء در کتب معتبرهٔ اهل سنت**، سید مرتضی عسکری، ترجمهٔ شیخ عزیز الله عطاردی. و نیز ر.ک، بحار الانوار، مجلسی، همان، ۲۸۱/۲۱ و ۲۲۵/۳۵ و ۲۵۹ که روایت فوق را از مآخذ گوناگون اهل سنت نقل کرده است).

۱. وسائل الشیعة، همان، ۳۷۶/۳، حدیث ۳.

برگلیم موبین. و جامه‌هایی نیز که بر تن می‌کرد، جامه‌های زبر و خشن بود، (منتها) زمانی که در انظار عمومی ظاهر می‌گشت لباسهای آراسته می‌پوشید.

شیخ طوسی ـ رحمة الله علیه ـ در کتاب غیبت به اسناد خویش از کامل بن ابراهیم نقل می‌کند که می‌گوید:

أنّه دخل علی ابی محمد علیه السلام فنظر الی ثیاب بیاض ناعمه. قال: فقلت فی نفسی: ولیّ اللّه و حجته یلبس النّاعم من الثیاب و یأمرنا نحن بمواساة الأخوانِ و ینهانا عن لبس مثله؟! فقال علیه السلام متبسماً: یا کامل ـ و حسر عن ذراعیه فاذاً مسح اسود خشن علی جلده فقال ـ هذا للّه و هذا لکم ...[۱]

یعنی به خدمت امام عسکری علیه السلام رسیدم و مشاهده کردم که حضرت جامه‌ای سپید و نرم بر تن دارند. با خود گفتم: [عجبا!] ولیّ خدا و حجّت او، خود، لباسهای نرم و لطیف می‌پوشد، آنگاه ما را به مواسات نسبت به برادران (دینی) خویش فرمان داده و از پوشیدن این گونه لباسها نهی می‌کند؟!

حضرت، تبسّمی کرده فرمودند: ای کامل! و (همزمان) آستینهای پیراهن را بالا زدند. ناگهان چشمم به **پلاس سیاه خشنی** افتاد که روی بدن پوشیده بودند. و فرمودند: هذا للّه و هذا لکم: این به خاطر خداست و آن به خاطر شماها.[۲]

توضیح ۳. جماعت دیگری که در طول تاریخ، جامه‌های زبر و خشن موبین ـ مُسوح ـ می‌پوشیدند تا تن را به رنج افکنند، راهبان و کشیشان تارک دنیا بوده‌اند. آنان رنگ این جامه‌ها را نیز **تیره و سیاه** می‌گرفتند تا ضمناً اندوه خویش را

---

۱ . همان، ۳۵۱/۳ ، حدیث ۲؛ بحار الانوار، همان ۲۵۳/۵۰ و ۵۰/۵۲ ـ ۵۱ و ۱۱۷/۷۰ و ۱۶۳/۷۲ و ۳۰۲/۷۹.

۲ . مراد حضرت، ظاهراً، این است که: این جامهٔ زبر و سیاه را از آن روی پوشیده‌ام که با به سختی افکندن نفس خویش رضایت الهی را جلب کنم و این لباس نرم و سفید را نیز از باب همراهی با شماها روی لباسها پوشیده‌ام.

(بر مصیبت عیسی ـ که به زعم آنان بر دار رفته است ـ یا نقیصت گناه فرزند آدم و بالاخره گناه خویش) به نمایش گذارند. به قول فرّخی سیستانی، شاعر مشهور عصر غزنوی:

دل ترسا همی داند کز او کیشش تبه گردد

لباس سوگواران زآن قِبَل پوشد همی ترسا

شواهد تاریخی و ادبی سیاهپوشی راهبان، در فصل چهارم این دفتر، گذشت و اینک به برخی دیگر از آنها اشاره می‌کنیم:

خاقانی، شاعر پراطلاع قرن ۶ هجری، که از سوی مادر نسب به مسیحیان نسطوری می‌رسانید، می‌گوید:

کیوان که **راهبی است سیه‌پوشِ** دیر هفتم

گفت از خواصِ مَلِک چو تو سروری ندارم

نیز در چکامهٔ مشهور خویش با مطلع «فلک کژروتر است از خط ترسا ...» گوید:

لباس راهبان پوشیده روزم   چو راهب زآن برآرم هر شب آوا

مختاری غزنوی، متوفی در نیمهٔ اول همان قرن، گوید:

انجیل آغاز کرد بلبل بر گل   چون ز بنفشه بدید حالت رُهبان

رابعهٔ غزداری (متعلق به قرن چهارم) می‌گوید:

چو رهبان شد اندر **لباس کبود**   بنفشه، مگر دین ترسا گرفت؟!

پیداست که تشبیه راهب به بنفشه از آن روست که بنفشه، گیاهی تیره و کبود رنگ است. حافظ گوید:

ز بنفشه تاب دادم که ز زلف او زند دم

تو **سیاه کم بها** بین که چه در دماغ دارد؟!

این بیت قبلاً از دیوان ادیب پیشاوری (شاعر مُفلِقِ قرن ۱۴ ق) گذشت که به سیاهپوشی راهبان و مناسبت آن با ماتمسرایی آنان اشارتی ملیح دارد:

چو دیدم چرخ را اندر کبودین جامه چون ترسا

بدانستم که جز **ماتمسرایی** نیست زنگاری

همو، در مثنوی «قیصرنامه»، آنجا که به مناسبت اشارتی به دیرنشینان مسیحی و کشیشان نسطوری دارد، می‌گوید:

سحر، چون ز ناقوس نسطوریان[۱] بر این هفت قندیل، بر شد فغان
برون رفت ترسا[۲] زمشکین دواج[۳] سراسیمه برجست از تخت ساج[۴]
چو سر برگرفت او ز بالین خواب سوی چشمهٔ آبش آمد شتاب
سوی چشمهٔ روشن آمد نخست سر و تن بدان آب صافی بشست
برون آمد از آب، پاکیزه‌تن به تن بر فکند آبچین[۵] ختن
تنش چون بخشکید از آن آبچین بزد شانه بر ریش و سر بهر چین
بپوشید بر خویش **جامهٔ کبود** مگر با بنفشه ز یک مام بود؟!
یکی مِطْرَفی[۶] تازه بر سر زده به رنگ همچو گوگرد آذر زده
صلیبی[۷] درآمد به کردار باد به دیر اندرون رفت و لب برگشاد
به دست اندر انجیل لوقا گرفت چو قمری که آهنگ عنقا گرفت
گشادش دو لب بهر تقدیس را به چشم اندرون کرده تندیس[۸] را

---

۱. نسطور، یا نستور، نام یکی از پیشوایان روحانی نصاری می‌باشد که اسقف قسطنطنیه بوده و در سال ۴۴۰ درگذشته است. نسطوریان، پیروان نسطورند (فرهنگ عمید، ذیل واژهٔ نسطور).

۲. ترسا: راهب مسیحی.

۳. دواج: بالاپوش، لحاف.

۴. ساج: درختی است شبیه به درخت چنار که برگهای پهن و میوه‌ای شبیه به پسته دارد و چوب آن برای ساختن بعضی اشیا (نظیر کرسی) به کار می‌رود.

۵. آبچین: حولهٔ حمّام.

۶. مطرف: چادر.

۷. صلیبی، مقصود راهب است.

۸. تندیس: مجسمه. مقصود، مجسمهٔ حضرت مریم علیهاالسلام است.

به تندیس مریم که روح الأمین ... بر او جلوه‌گر شد ز روی زمین ...
صلیبی، بر آهنگ شمّاسیان[۱] ... به افسون عیسی گشاده زبان
به نور قنادیل افروخته ... همی خواند انجیل آموخته ...[۲]

قاموس کتاب مقدس، به مناسبت پلاس سیاهی که راهبان می‌پوشند، می‌نویسد:

پلاس، پارچهٔ زبر و درشتی است که از موی بز یا شتر بافته می‌شود و در قدیم‌الأیام از برای جوال مستعمل بود و چون کسی را ماتم و حزن فوق‌العاده واقع می‌شد لباس از پلاس می‌کرد و گاهی عوض عبا استعمال می‌شد.[۳]

توضیح ۴ : اصولاً، در کلام ادبا و شاعران بزرگ تازی و دری، واژهٔ مِسح عربی و پلاس فارسی، فراوان با صفت **سیاه** آمده است.

پیشتر، ازکتاب تاج‌العروس و نیز جمهرة اللّغة خواندیم که سکری گوید: «**تسوّد جلودها علی‌العرق کأنّها مسوح**» (پوستهای بدن آنها سیاه گشته بود، چندانکه گویی **مُسوح** است). و ابونجم گوید: «**جَونٌ کأنّ العرق المسفوحا* ألبسه القطران و المُسوحا**» (عرق بدن اسب سیاهرنگ، گویی لباسی از مادهٔ **سیاهرنگ** قطران و **مسوح** بر تن وی پوشانده بود).

جز اینها، در شعر و ادب پارسی نیز اسم پلاس و وصف سیاه در بسیاری از اوقات همراه، بل هم‌آغوش آمده‌اند:[۴]

---

۱ . شمّاسیان، جمع شمّاس، به معنی خادم کلیساست که موی میانهٔ سرخود را تراشیده و ملازم کلیسا می‌باشد.

۲ . **قیصرنامه**، ادیب پیشاوری، خط : عبرت نائینی، نسخهٔ خطی شمارهٔ ۱۳۷۶۸ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی (بهارستان) ـ تهران ، صص ۲۲۲ ـ ۲۲۳.

۳ . ر.ک، لغتنامهٔ دهخدا، ذیل «پلاس».

۴ . شواهد ادبی ذیل، غالباً از لغتنامهٔ دهخدا، ذیل لغت «پلاس»، استخراج شده است.

حکیم فردوسی می‌گوید:

پـی مـورچـه بـر **پـلاس سـیاه** شب تـیره دیـدی دو فـرسنگ راه

حکیم ناصر خسرو گوید:

دو مـخالف امـام کشـتستند چـو **سپید** و سیاه، خزّ و **پـلاس**

و نیز:

چون‌گشته‌ای‌بسان **پلاس‌سیه‌**درشت نابسته هیچکس ره‌توسوی بَیرَمی[۱]

منوچهری گوید:

شـبی گـیسو فـروهشته بـه دامـن **پـلاسین مَـعجَر** و قـیرینه گَـرزَن[۲]

توجه شود به پلاسین مَعجَر، که در وصف شب تاریک آورده شده و عِدلِ قیرینه گرزن ـ تاج قیری رنگ ـ قرار داده شده است.

در این میان، خاصّه، پلاسی که در ایام حزن و مصیبت از آن استفاده می‌شده، تیره و سیاه رنگ بوده است.

خاقانی گوید:

بهر ولیّ تو ساخت، و ز پی خـصم تـو کـرد

صبح لباس عـروس، **شـام پـلاس مُـصاب**

توجه شود به تقابل صبح و شام که در سفیدی و سیاهی آن دو است، و نیز رنگ لباس عروس که سفید است در مقابل پلاس عزا که از موی سیاه می‌بافند.

و نیز (در مرثیهٔ یکی از شاهزادگان عصر خویش) گوید:

رفت آفـتاب و، صـبح ره غـیب درنـوشت

چون‌میغ[۳] و،شب **پلاس مصیبت** بگسترید

---

۱ . بَیرَم، به پارچهٔ نخی نازک گویند.

۲ . گرزن ، تاج مرصّعی است که در قدیم، روی تخت، بالای سر پادشاهان می آویختند.

۳ . میغ به معنای ابر است.

بیجهت نیست که ارباب لغت، **پلاس در گردن کردن** را به معنی **عزادار شدن** گرفته‌اند.(۱)

خلاصه کنیم: مُسوح یا اَمساح، جمع مِسح، به معنی جامه‌های زبر و خشنی است که از موی حیواناتی چون بُز می‌بافند و آن نوع آن که در ایام عزا استفاده می‌شده، و بویژه راهبان و راهبه‌های دیرنشین (به عنوان اندوه بر فقد عیسی یا نفس معیوب خویش) بر تن می‌کرده‌اند، **سیاهرنگ** بوده است؛ و حسّان در سوگچامهٔ خویش می‌نویسد: زنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در سوگ آن حضرت همچون زنان راهبه پلاس زبر و خشن پوشیدند (**مثل الرواهب یلبسن المسوح** ...) و با توجه به آنچه فوقاً در باب پلاس مصیبت، و جامهٔ راهبان، گذشت، و خصوصاً با ملاحظهٔ رسم رایج سیاهپوشی عرب در ایام عزا، می‌توان از شعر حسّان حدس زد که نساء النبی در عزای پیامبر **پلاس سیاه** پوشیده بوده‌اند. والعلم عندالله تبارک و تعالی.

تاریخ، خموشِ سخنگو و ساکتِ پر غوغایی است که قفل بستهٔ وی را باید با کلید هزار دندانهٔ تتبع و تحقیق (تتبعی وسیع و تحقیقی عمیق) گشود؛ وگرنه صدها راز آن، همچنان، در سینهٔ پررمزش از چشم و گوش نامحرمان مخفی خواهد ماند.

* **تکلمه** (دستار سیاه بر سر دختر سوگوار رسول خدا؟)

ارباب حدیث، گذشته از ذکر سوز و گداز شدید حضرت زهرا علیهاالسلام در سوگ

---

۱ . فرهنگ معین، ذیل «پلاس در گردن کردن».

ادیب پیشاوری نیز در قیصر نامه (همان، صص ۲۳۸ ـ ۲۴۱) ضمن توصیف خاموشی باغ از نوای مرغان در فصل خزان می‌گوید:

چرا فاخته بسته دارد زبان؟ | کنون بایدی تا بود نوحه خوان
چو قمری **پلاس سیاه** افکند | به گردن درون، تا که شیون کند
بر آن لاله رویان مشکین عذار | بگرید سپیده دمان زارزار

پیامبر رحمت ﷺ (که جالبتر از همه، روایت سوزناک فضّه، خادمهٔ باوفای آن حضرت است)[۱]، آورده‌اند که صدیقهٔ طاهره علیهاالسلام در ماتم پدر بزرگوار خویش عصابه بر سر بست و مادام که زنده بود آن را از سر نگشود:

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار[۲] به نقل ازکتاب سُلَیم بن قیس[۳] آورده است: زمانی که عمر با یاران خویش به در خانهٔ مولا علیه‌السلام آمد تا در صورت ادامهٔ امتناع حضرت از بیعت با خلیفهٔ اول، حضرت را بزور به مسجد بـرد ـ حضرت فاطمه علیهاالسلام پشت در نشسته بود و عصابه بر سر بسته بود ... متن عبارت کتاب سلیم، چنین است:

... ثم اقبل [عمر] حتی انتهی الی باب علی علیه‌السلام، و فاطمه علیهاالسلام قاعدة خلف‌الباب قد عصّبت رأسها و نحل جسمها فی وفات رسول اللّه ﷺ ...

مرحوم ابن شهر آشوب، عالم برجسته و پراطلاع شیعی، نیز درکتاب مناقب خویش می‌نویسد:

و روی أنّها مازالت بعد أبیها معصّبة الرأس، ناحلة الجسم، منهدّة الرکن، باکیة العین، محترقة القلب ...[۴]

یعنی: روایت شده که آن حضرت، پس از مرگ پدرش (پیامبر) پیوسته عصابه بر سر بسته بود، و بیمار و نزار، شکسته قامت، گریان، و سوخته دل بود.

کسانی که در میان اعراب زیسته و یا به هر حال با اوضاع و احوال زندگی آنان از نزدیک آشنایند، می‌دانند که در میان زنان عرب رسم است که در ایام عزا **عصابهٔ سیاه** بر سر می‌بندند و حتی برخی از آنان تا آنجا به این رسم پایبندند که اگر عزیزی

---

۱ . بحار، همان، ۱۷۴/۴۳ ـ ۱۸۰.

۲ . همان، ۱۹۷/۴۳ (و نیز: بحار، طبع کمپانی، ۵۶/۸).

۳ . **کتاب سلیم بن قیس الهلالی**، تحقیق : شیخ محمد باقر انصاری زنجانی (نشر الهادی، قم ۱۴۱۵ ق ـ ۱۳۷۳ ش) ۸۶۴/۲.

۴ . ر.ک، بحار، ۱۸۱/۴۳؛ مناقب آل ابی طالب، همان، ۲۶۲/۳.

را از دست داده باشند و در ایام مصیبت، فردی برای عرض تسلیت به خانهٔ آنان بیاید و زنگ در را به صدا درآورد، نخست با عجله عصابهٔ سیاه را بر سر می‌بندند و سپس در را به روی مهمان می‌گشایند. رسم بستن عصابهٔ سیاه در ایام عزا را، هم اینک نیز در میان زنهای عربی که به ایران رانده شده یا هجرت کرده‌اند می‌توان دید (انتخاب رنگ سیاه برای عصابه هم، طبعاً از باب تناسب این رنگ با ایام و مراسم عزاست).

دقت در سیاق عبارت سلیم بن قیس و ابن شهر آشوب (که در مقام بیان شدت سوگ و اندوه فاطمه علیهاالسلام در فقد پدرند) و مقارنت «عصابه بستنِ» بی‌بی با اموری همچون سوزش قلب و گریهٔ چشم آن حضرت در فراق رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و تقدّم ذکر عصابه بستن وی بر نِزاریِ جسم، می‌رساند که دستار مزبور نشانهٔ سوگ و اندوه بوده است.

رسمِ به سر بستن عصابهٔ سیاه در ایام عزا ـ توسط زنان عرب ـ هم اینک مرئی و مشهود ماست، در مباحث گذشته نیز دیدیم که برخی از اهل لغت سِلاب (لباس سیاه ماتم) را به معنی پارچه و دستار سیاهی گرفته‌اند که زنان عرب در مواقع عزا به سر می‌کردند و به مثابهٔ خِمار از آن بهره می‌جستند.[1] باتوجه به آنچه گفتیم، به نظر

---

۱ . السِّلاب ... خرقةٌ سوداء كانت المرأة تغطّى رأسها فى المأتم (المحيط فى اللغة، صاحب بن عبّاد، همان، ۳۲۷/۸). السلاب ثوبٌ اسود تغطّى به المحدّ رأسها (تاج العروس، زبیدی، همان، ۳/۷۲ـ۷۳، به نقل از تهذیب؛ لسان العرب، ابن منظور، همان، ۳۱۸/۶). السلاب هو سوادُ الُمحِدّ و قيل : خرقةٌ سوداء كانت تغطّى رأسها بها . قال ضمرة بن ضمرة : هل تَخْمِشَنْ ابلى علىّ وجوهها * او تعصبنّ رؤوسها بسلاب؟! (الفائق فى غريب الحديث، زمخشری، همان، ۱۹۲/۲).

قال السهيلى: السلاب هى الخرقة السوداء التى تختمر بها الثّكلى (سیرهٔ ابن هشام، تحقیق مصطفی سقّاء...، همان، ج ۳، حاشیهٔ ص ۴۲).

ابو جعفر محمد بن حبیب هاشمی نیز درکتاب المحبَّر (همان، ص ۳۲۳) می‌نویسد: در جاهلیّت رسم بود زمانی که مردی می‌مرد، به سراغ مرکبش رفته و آن را، در حالیکه سرش بـه سمت پایین خم شده

←

نمی رسد که دختر گرامی پیامبر نیز، در سوز و گداز شدید خویش بر فقد پدر ﷺ، از این رسم جاری و معمول در میان زنان عرب عدول کرده باشد؛ خاصّه آنکه آن پارهٔ تن و عزیز دل رسول اللّه ﷺ چنانکه دیدیم، به تصریح خویش، در فقد پدر زمین و زمان را تیره و تار می‌دید و جهان را عزاخانه‌ای غمبار:

«یا ابتاه، انقطعت بک‌الدنیا بأنوارها و زوت زهرتها، و کانت ببهجتک زاهرة فقد اسودّ نهارها فصار یحکی حنادسها رطبها و یابسها...».

→ و در «وَلِیَّة» (مفردِ «وَلایا» به معنی گلیمی که بر پشت حیوان می افکنند) پیچیده شده بود، بی آب و غذا برسر قبر میّت نگه می‌داشتند تا می‌مرد، و می‌گفتند اگر چنین نکنیم صاحبش در روز قیامت پیاده از خاک برخواهد خاست! شتر ماده‌ای راکه با وی چنین می‌کردند «بَلیّه» می‌گفتند که جمع آن «بَلایا» می‌شود.

صاحب المحبَّر سپس می‌افزاید: ابو زید طائی در توصیف زنانِ سلاب پوشیده در عزا، آنان را به شتران مادهٔ مزبور (بلایا) تشبیه کرده و می‌گوید:

کالبلایا رؤوسها فی الولایا — مانحات السموم حُرَّ الخُدود

یعنی، آن زنان عزادار، همچون بَلایا، سر خویش را در سلاب کرده و از گونه‌های خویش اشک جاری می‌ساختند.

ضمیمهٔ شمارهٔ سه، صص ۱۴۱ـ ۱۴۲

قصیدهٔ شیوا و سوزناک سیف بن عمیره
(صحابی بزرگ امام صادق و کاظم علیهما السلام) در سوگ سالار شهیدان علیه السلام
و ترغیب شیعیان به پوشیدن لباس سیاه در عزای آن حضرت

جلّ المصاب بمن أصبنا فاعذری — یا هذه، و عن الملامة فاقصری
أفما علمت بأن ما قد نالنا — رزء عظیم مثله لم یذکر
رزء عظیم لا یقاس بمثله — رزء فلم تسمع به أو تبصر
رزء به عرش الإله مصابه — والشمس کاسفة و لمّا تزهر
رزء النبی المصطفی و مصیبة — جلّت لدی الملک الجلیل الاکبر
رزء الحسین الطهر أکرم من بری — باری الوری من سوقة و مؤمر
من جده الهادی النبی المصطفی — وأبوه حیدرة عظیم المفخر
والبضعةالزهراء فاطم أمه — حوراء طاهرة و بنت الأطهر
وأخوه سبط المصطفی و حبیبه — هذاالشبیر وصنو ذاک الشبر
فأحق أن یرثی و أن نبکی له — بتفجع و توجع و تحسر
وأحق من ألف ناء أو دمنة — درست معالمها بسطح المجحر
هذا الحسین ملقی بشاطیء کربلاء — ظمآن دامی الخد ثم المنحر

عار بلا كفن و لا غسل سوى — مورالرياح ثلاثة لم يقبر
مقطوع رأس هشمت أضلاعه — و كسير ظهر كسره لم يجبر
ومباعد عن داره و حماته — و منازل بحجونها والمشعر
ويظام مضطهداً غريباً نازحاً — نائی المزار بذلة لم ينصر
ويداس بعد ركوبه خيرالورى — بحوافر وسنابک و بعسكر
ويدق ثغر كان أحمد لم يزل — عن لثمه فی الخد غير مفتر
وحريمه من حوله و حماته — ماتوا ضمأ فورودهم من كوثر
لم ينثنوا من نصره حتى غدوا — أيدى سبا فی سوء حال منكر
ما بين مضروب بأبيض صارم — أو بين مطعون بلون أسمر
أو بين مسحوب ليذبح بالعرى — أو بين مشهور و آخر موسر
أو بين من يكبو لثقل قيوده — أو بين مغلول اليدين معفّر
و رضيع حول بالحسام فطامه — وصغير سن عن أذى لم يكبر
هذا و زين العابدين مكتفاً — بالقيد بين عصابة لم تنظر
قد أثخنوه بضربهم و بقيدهم — قد أوثقوه فكان كالمتضور
فكأنّ مولای الحسين و قد غدا — متأهباً لقتالهم لم يحذر
ذو لبدة عزالمعين مجاهداً — ثبت الجنان أشد كل غضنفر
يغشى النزال و لايزال محامياً — حتى رماه سهم رجس أبتر
فهوى الصعيد مجدلاً و معفراً — يكبو فينهض قائماً لم يقدر
يدعو الإله و يستغيث بجده — فی حاله المستضعف المستنصر
يومی الی نحو الخيام و تارة — نحو العدو كخائف متحذر
فكأنما قد ألبسوه من الظبا — ثوبين بين معصفر و مزعفر
و أتاه أشقاها لقطع كريمه — و لحز أوداج و قطع الأبهر
لم يدر ذاک الرجس أیّ عظيمة — أم أیّ داهية أتی أم منكر
لمّا أبان الرأس بان به الهدى — و علا الظلام على الضياء الأزهر

و هوى الى السفل الحضيض مكرم | والظلم شاد و ساد كل مغشمر
والجن ناحت شجوة فى أرضها | و الغيث غاض ماء الأبحر
و عليه أمطرت السماء و قبله | يحيى دماً و سواهما لم تمطر
و هوى يدور الأفق فى افلاكها | فكأنها من قبله لم تبدر
و كأنها أفلاكها فى كربلاء | أو كربلاء صارت فريق المنبر
يا كربلاء حويت ما لم تحوه | أرض السواک من الضياء النير
غيبت بطن الأرض منک معظماً | و غدوت تفتخرى بكل غضنفر
كنت مجازاً ثم صرت حقيقة | بين البلاء والكرب للمتبصر
ومن العجائب بعد قتل المجتبى | بدع و أحداث لنسل الأطهر
نسل النبى المصطفى و حريمه | تسبى كما تسبى بنات الأصفر
ويشهرون و يسلبون مدارعاً | ومقانعاً من بعد سلب المعجر
و يسيرون على المطايا كالإماء | بين الملأ و بكل واد مقفر
شعثاً مثاكيل عطاشى جوعاً | أسرى كأنهم لأسرة قيصر
ويصغرون و يشتمون عداوة | بأوامر من كافر متجبر
لم أنس زينب و هى حسرى حائر | فى نسوة متبرجات حسر
تمشى الى نحو الحسين و تشتكى | ما نالها من ظلم ذاک المعشر
تدعو و تندب يا ثمال أرامل | وربيع أيتام أطفال صغر
يابن النبى المصطفى خيرالورى | وابن البتولة و الامام الأطهر
قد جل رزؤک يا أخى و جل ما | ألقاه من ثكل و طول تضرر
أأخى رزؤک ملبسى ثوب الضنا | ومغيراً جسمى بلون أصفر
أأخى مذ فارقت فارقنى العرا | وعلى علىّ تحسرى و تزفرى
أأخى واصلنى العزاء و هجرتنى | ولقد عهدتک واصلاً لم تهجر
أأخى حالى بعد بعدک ما صفا | وحلاوتى ممزوجة بتمرمر
أأخى بعد البعد منک تقربت | منى المصائب فى‌الزمان الأعسر

أأخـــى دار أمـــية مـــعمورة   وديـــار فـاطم عـاطل لم تـعمر
أأخـــى شـمل أمية مسـتجمع   و بـنات أحـمد شـملهم يـتكدر
أأخـــــى أولاد لآل أمـــــية   مـــخفورة و بـــناتنا لم تـــخفر
يـا سيدى يـا واحدى و موئلى   يـا مـن اليه شكـايتى و تـجأرى
يـا غـايتى يـا بـغيتى يا منيتى   يـا مـن يـقينى نـائبات الأعـصر
كـم مـن أسى متهضم قـدمسنا   مـــن ظـــالم بـاغ عـلينا مـفتر
كـــنا نـعدك للـحوادث مـلجأ   فـــاذا فـقدت فكسـرنا لم يـجبر
ظـــفر العـدو بـنا و نـال مـراده   لمـا مـضيت و قـبل ذا لم يـظفر
فـى ربـع جـدك آمنون و غـفل   أخـــرجـتنا لمـصائب لم تشـعر
فـاذا ارعـوت أهـوت اليـه تـضمه   وقـــناعها ســـلب ولم تـــتخمر
وسكـينة عـنها السكـينة فـارقت   لمـــا ابـــتديت بـفرقة و تـغير
و رقـــية رق الحســـود لضـعفها   وغـــدا ليـعذرها الذى لم يـعذر
ولأم كـــلثوم يـــجد جـــديدها   لثـم عـقيب دمـوعها لم يكـرر
لم أنســـها و سكـــينة و رقـــية   يـــبكينه بـــتحسر و تـــزفر
يـــدعون أُمـهم البـتولة فـاطماً   دعـــوى الحـزين الواله المـتحير
يـا أُمـنا هـذا الحسين مـجدلا   مـلقى عـفيراً مـثل بـدر مـزهر
فـــى تـربها مـتعفراً و مـضخماً   جـــثمانه بـنجيع دم أحـــمر
ظـــمآن فـــارق رأســه جـثمانه   عـــريان مسـلوب الردا والمـئزر
يـا أُمـنا نـوحى عـليه و عـولى   فـى قـبرك المسـتور بين الأقبر
يـــا أُمـــنا لو تـــعلمين بـحالنا   لرأيت ذا حـــال قـــبيح المـنظر
أمـــا الرجـــال فـموسر و مـعفر   والمحصنات فـفى سبى و تشـهر
هـــذا و كـــيف يـحمل والعـزا   مـــنا عـــقيب مـصابنا بـالمنذر
أم كيف تسلوالنفس عن تطلابه   بـــل بـــالبكاء عـــليهم بـتحسر
يـــا مـــؤمناً مـــتشيعاً بـــولائه   يرجو النجا و الفـوز يـوم المـحشر

ابک الحسين بلوعة و بعبرة — ان لم تجدها ذب فؤادک و اکثر
وامزج دموعک بالدماء و قل ما — فى حقه حقاً اذا لم تنصر
والبس ثياب الحزن يوم مصابه — ما بين أسود حالک أو أخضر
فعساک تحظى فى المعاد بشربة — من حوضهم ماء لذيذ سكر
ويزيدنى حزناً بأن رؤوسهم — تهدى الى الطاغى يزيد المفتر
فكأنها فوق العوالى أنجم — زهرت بأنوار الهدى للمنظر
لما رأى الملعون أحوال النساء — والرأس ظل بحاله المستبشر
فعلى أُمية كلها و عتيقها — ودلامها لعن أبى لم يحصر
هذا مصاب للنبى و آله — يوم الطفوف جرى بصحة مخبر
ما فى الرزايا الهائلات رزية — بأجل منها فى الأمور و أكبر
كل المصائب لو تعاظم شأنها — هى دون ذلک فى المحل الأکبر
عدت على أفعال عاد واعتدت — ما عقر ناقة صالح من أحمر
واليكم يا سادتى و أحبتى — شعر كنظم الدر أو كالجوهر
حبرت ألفاظاً فجاءت درة — هذبتها بجوانحى و تفكرى
ألبستها حلل المعانى فاغتدت — تسبى العقول بمسمع و بمنظر
أبهى و أسنى من عروس تجتلى — و أرق من صهباء تروق بمحضر
سادات اذا قرئت على أمثالها — نظم يعيب لجرول و لحبتر
أرثى الحسين بها و ارجو منكم — يوم المعاد كرامتى و توفرى
والعفو عما قد جنيت من الخطا — وجرائم لولاكم لاتغفر
وعبيدكم سيف فتى ابن عميرة — عبد لعبد عبيد حيدر قنبر
وعليكم صلى المهيمن ما سرى — أو سار ركب فى دجى أو مقمر(١)

---

١ ـ المنتخب، طريحى، همان، ٢/٤٣٣ ـ ٤٣٧.

ضمیمهٔ شمارهٔ چهار، ص ۱۶۸ـ ۱۷۰

آل بویه؛ اعتقاد به تشیع اثنی عشری، ترویج شعائر شیعی، و ارتباط قوی با فقهای امامیّه

چنانکه در فصل هفتم گفتیم، سلاطین و وزرای آل بویه با علمای نامدار شیعهٔ عصر خویش ارتباطی قوی و پیگیر داشتند و فقهای بزرگ آن روزگار (همچون صدوق و مفید و سیدین رضی و مرتضی) در فعالیتهای علمی ـ مذهبی خویش از حمایت جدّی این سلسله برخوردار بودند. هدف از طرح این مسئله آن بود که بدانیم رسم عزاداری (و از آن جمله: سیاهپوشی) شیعیان بغداد در عاشورای ۳۵۲ بغداد و عاشوراهای بعد از آن، با همدلی و همراهی فقهای شیعه صورت گرفته است.

ذیلاً به شواهد متعدد تاریخی، که حاکی از شدّت ارتباط بویهیان با فقهای شیعه و حسن نظر کلّی فقهای مزبور نسبت به آن سلسله است، اشاره می‌کنیم (و صد البته، که این بحث، هرگز به معنی «عصمت» آل بویه و تأیید «تمامی» افکار و اعمال آنان از سوی عالمان بزرگ شیعهٔ وقت نیست):

۱. رکن الدولهٔ دیلمی و وزیرش ابن‌عمید ← شیخ صدوق

شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، در تاریخ شیعه نامی بس آشنا و مستغنی

از تعریف است. کتاب «من لایحضره الفقیه» او، یکی از جوامع مهم و معتبر حدیثی شیعه است. وی در اوایل عهد بویهیان می‌زیست و با آنان ارتباطی بسیار قوی داشت.

شیخ صدوق (متوفی ۳۸۱ قمری در ری) بنا به دعوت رکن‌الدوله (برادر بزرگتر معزالدوله) و درخواست وزیر دانشور وی، ابن‌العمید، از قم به ری رفت و در آنجا اقامت گزید و او را با رکن‌الدوله مکالماتی است که در کتب رجال آمده است.(۱) استاد علی اصغر فقیهی می‌نویسد:

«در سال ۳۸۱ [قمری] رئیس المحدثین ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی ملقب به صدوق، در ری از جهان رفت و در همانجا در محلّی که اکنون زیارتگاه اوست به خاک سپرده شد. خاندان بابویه از خاندانهای علمی قم بود که جمعی از علمای بزرگ شیعه، چه قبل از شیخ صدوق و چه بعد از او، از آن برخاستند. اما مقام وی از تمام افراد آن خاندان والاتر است و از بزرگترین علمای شیعه به حساب می‌آید.

شیخ صدوق در حدود سیصد کتاب تألیف کرده و یکی از کتابهای او [من لایحضره الفقیه] جزو کتب اربعهٔ عالم تشیع است.

آوازهٔ فضایل و کمالات صدوق به گوش رکن‌الدوله رسید، از وی دعوت کرد از قم به ری برود، او پذیرفت و رهسپار ری شد. هنگام نزدیک شدن به ری، رکن‌الدوله وی را با تعظیم و احترام وارد شهر کرد و چون شیخ وارد مجلس او شد رکن‌الدوله وی را پهلوی خود نشانید و از او سؤالهایی در موضوع نبوت و امامت نمود. از این پس رکن‌الدوله مجالس متعددی برای بحثهای مذهبی تشکیل داد و صدوق در آن مجالس مباحثات طولانی با پیروان ادیان و مذاهب مختلف کرد و خود او در کتاب اکمال‌الدین (یاکمال الدین) قسمتی از این مباحثات را که در مجلس رکن‌الدوله (و با حضور او) جریان یافته، شرح داده است.

---

۱. **گنجینهٔ آثار قم**، عباس فیض (قم ۱۳۴۹ ش) ۲۳۱/۱.

ورود صدوق به ری در سال ۳۵۰ و در سنین جوانی بود. در سال ۳۵۲، همان طور که خود در کتاب عیون اخبار الرضا علیه‌السلام گفته است: از رکن‌الدوله خواست که با رفتن او به مشهد علی بن موسی‌الرضا علیهماالسلام در خراسان موافقت کند. رکن الدوله اظهار داشت که آن، مشهد مبارکی است و من به زیارت آنجا رفته‌ام و حوائجی از آن مرقد شریف خواسته‌ام که برآورده شده است؛ تو در آنجا مرا از دعا فراموش مکن. چون رکن‌الدوله پرسید به من دعا کردی و از طرف من زیارت نمودی؟ گفت: آری. رکن‌الدوله گفت: خوب کردی، به من ثابت شده که دعا در آن مکان شریف مستجاب است».[۱]

صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا علیه‌السلام بارها رکن‌الدوله را به نیکی یاد کرده است.[۲] نیز در کتاب کمال‌الدین یا اکمال‌الدین، ضمن شرح جریان مناظره و مباحثهٔ وی با یکی از ملحدان در حضور رکن‌الدوله، به دوازده امامی بودن رکن‌الدوله و اعتقاد وی به امام غائب تصریح شده است.[۳]

---

۱. آل بویه نخستین سلسلهٔ قدرتمند شیعه، علی اصغر فقیهی، همان، صص ۴۸۰ ـ ۴۸۱.

۲. از جمله درعیون اخبار الرضا علیه‌السلام، تصحیح و تذییل: سید مهدی حسینی لاجوردی، همان، ۲۷۹/۲.

۳. خلاصهٔ سخن صدوق در این باره چنین است:

در مجلس امیر سعید رکن الدوله، که خدا از او خشنود باد، یکی از ملحدان با من، سخن گفت و اظهار داشت که بر امام شما (مقصود حضرت ولی عصر، امام دوازدهم است) واجب است ظهور کند زیرا نزدیک آمده است که رومیان بر مسلمانان چیره شوند، من پاسخ او را دادم، آنگاه آن ملحد به رکن الدوله رو کرد و گفت ای امیر، ببین این شیخ چه می‌گوید؟! می‌گوید که چون خداوند دیده نمی‌شود، امام ما هم دیده نمی‌شود!

رکن الدوله به او گفت که تو سخن شیخ را به جای خود ننهادی و به او دروغ بستی که این نشانهٔ ناتوانی تو در بحث است، و مثل این است که به عجز خود اعتراف کرده‌ای، و این روش تمام کسانی است که در بارهٔ امام زمان ما جدل می‌کنند (کمال الدین و تمام النعمة، صدوق، چاپ دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم، همان۱، ۸۸/).

پیشتر گفتیم که مرحوم صدوق، به دعوت رکن‌الدوله و وزیر دانشورش، ابن‌عمید، به ری آمد و پایگاه اصلی خود را در آنجا قرار داد. اینک می‌افزاییم که مورخانْ ابوالفتح بن استاد، فرزند ابن‌عمید، را از دستپروردگان صدوق شمرده‌اند.(۱) از ارتباط و ارادت صاحب بن عباد به صدوق نیز در صفحات آینده سخن خواهیم گفت.

۲. عضدالدوله ← شیخ مفید

دیگر از علمای بزرگ شیعهٔ آن روزگار که با بویهیان مرتبط بوده‌اند مرحوم شیخ مفید است که زعیم دینی شیعیان عصر خویش شمرده می‌شد. استاد فقیهی، با اشاره به مقام علمی و اجتماعی و والای شیخ می‌نویسد: «وی با پیروان مذاهب مختلف مناظراتی داشت که بسیار حائز اهمیت است. یکی از این مناظرات که میان مفید و قاضی عبدالجبار معتزلی رخ داد، به سمع عضدالدوله (سلطان مشهور دیلمی) رسید. او را طلب کرد و از چگونگی مناظره جویا شد. شیخ مطلب را شرح داد. عضدالدوله بغایت وی را گرامی داشت و جوائز بزرگی برای او مقرّر داشت.(۲)

---

۱. گنجینهٔ آثار قم، عباس فیض، همان، ۳۴۵/۱.

۲. صاحب «حدیقة الشیعه» مشابه این مطلب را به سلطان عزالدولهٔ دیلمی نسبت داده است. وی می‌نویسد:

روزی شیخ [مفید] قدس سره در مجلس قاضی عبدالجبار معتزلی حاضر شد و اتفاقاً جمعی از علمای چهار مذهب حاضر بودند، و قاضی نام شیخ را شنیده بود اما به خدمتش نرسیده، و شیخ در صف نعال نشسته بود. بعد از لمحه‌ای گفت: ای حضرت قاضی، اگر رخصت باشد سؤال نمایم. قاضی گفت: بپرس. گفت: خبر «**من کنت مولاه فعلی مولاه**» آیا صحت دارد یا علمای شیعی در هم بافته‌اند؟ قاضی گفت: البته صحیح است. گفت: مراد از مولی چه باشد؟ گفت: اَولی. شیخ گفت: پس این همه خلافت و خصومت در میان چراست؟ قاضی گفت:

←

عضدالدوله ... بسا (اوقات) ... در خانهٔ شیخ مفید به دیدن او می‌رفت و چون مریض می‌شد از وی عیادت می‌کرد».(۱)

عباس فیض می‌نویسد: شیخ مفید به درخواست شیخ صدوق و پادشاهان دیلمی به جانب بغداد عزیمت فرمود ... و محضر وی ملجأ مشایخ علما و ارکان دارالأماره و دارالخلافهٔ بغداد بود و عضدالدولهٔ دیلمی بارها خدمت وی شرفیاب گشته از پند و اندرزهای او مستفید و از انفاس قدسیه‌اش برخوردار می‌گردید

← ـ ای برادر، آن خبر روایت است، و خلافت ابوبکر درایت؛ و مردم عاقل ترک درایت از بهر روایت نکنند!

شیخ آن مسئله را واگذاشت و پرسید که در آن خبر که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام گفته است: «**یا علی حربک حربی و سلمک سلمی**» چه می‌فرمایی؟ قاضی گفت: لابد این حدیث است. شیخ گفت: پس بنا بر قول شما، اصحاب جمل کافر بوده باشند. قاضی گفت: ای برادر نشنیده‌ای که ایشان توبه کردند؟ شیخ گفت:

ـ ایها القاضی، خبر حرب درایت است، و حدیث توبه روایت؛ و شما در حدیث فرمودید که عقلا درایت را به روایت از دست نمی‌دهند!

قاضی ساعتی سر در پیش افکنده و بعد از آن سر برآورده پرسید که شما چه کسید و نزد که درس می‌خوانید؟ گفت: من محمد بن نعمان الحارثی. قاضی برخاست دست شیخ را گرفته به جای خود نشانید و عذر خواست وگفت:

ـ **انت المفید حقاً** (افاده کننده در حقیقت تویی یا شیخ).

علمای مجلس در همهمه و سرگوشی افتادند و همگی از قاضی برنجیدند. قاضی گفت: ای علمای دین، این مرد مرا مُلزَم ساخت و من در جواب او فروماندم. اگر شما را جوابی هست بفرمایید تا برخیزد و به جای خود رود.

و بعد از آن خبر به سلطان عزالدولهٔ دیلمی رسیده او التماس قدوم شیخ نموده ماجرا را از او بی‌واسطه شنیده مرکب خاص با قلاده و سرافسار زرین و سراپا خلعت خاص و صد دینار زر خلیفتی، که هردیناری ده دینار باشد، با غلامی و کنیزی، انعام فرموده هر روز مبلغی از گوشت و برنج و نان مقرر داشت که در مجلس او صرف شود، و ازآن روز به لقب مفید ملقب شد (**حدیقة الشیعه**، مقدس اردبیلی، از انتشارات کتابخانهٔ شمس، تهران، بی‌تا، صص ۳۶۱ ـ ۳۶۲).

۱ . آل بویه... ، علی اصغر فقیهی، ص ۳۰۶.

و خلیفه هم حشمت وی را پاس می‌داشت.[۱]

۳. بهاءالدوله (فرزند عضدالدوله) و وزیرش فخرالملک ← سید رضی و سید مرتضی

مرحومَین سید رضی (جامع و گردآورندهٔ نهج‌البلاغه) و سید مرتضی (صاحب الذریعه در علم اصول فقه) دو تن از علمای بنام شیعه در عصر بویهیانند. این دو بزرگوار، از سوی مادر، نوادهٔ حسن اطروش ملقب به ناصر کبیر از سران سلسلهٔ علویان طبرستان بوده‌اند که آل بویه از دامن آن سلسله برخاستند (علی بن بویه، مؤسس سلطنت آل بویه، از سرداران «داعی صغیر» بود که یکی از سران علویان طبرستان می‌باشد. نیز هنگام حملهٔ معزالدوله به عراق، فرزند ناصر کبیر ـ محمد ـ در سپاه وی بود).[۲] محقق بزرگ معاصر، استاد سید جعفر مرتضی عاملی، در باب تشیع سید رضی و نیز نیای مادری وی (حسن اطروش)، و تنزیه ساحت آن دو از اتهام گرایش به زیدی‌گری بحث جالبی دارد که طالبین می‌توانند بدان مراجعه کنند.[۳]

سید رضی و برادرش سید مرتضی، صرفنظر از نسبت خانوادگی با مخدومین سابق آل بویه، با خود بویهیان نیز ارتباطی وثیق داشتند. بهاءالدولهٔ دیلمی، فرزند عضدالدوله، در سال ۳۹۶ق، نقابت علویان عراق را به شریف رضی تفویض کرد و به او لقب ذوالحَسَبین و به برادرش شریف مرتضی، لقب ذوالمجدین داد. قصایدی

---

۱. گنجینهٔ آثار قم، عباس فیض، همان، ۱/۲۶۵ ـ ۲۶۷.

۲. تجارب الأمم، احمد بن محمد بن یعقوب معروف به مسکویه، تصحیح هـ. ف. آمد روز، همان، ۶/۷۸.

۳. ر.ک، یادنامهٔ علامه شریف رضی، به اهتمام سید ابراهیم سید علوی، همان، صص ۳۳۲ ـ ۳۳۴؛ **گلچرخ** (ضمیمهٔ روزنامهٔ اطلاعات)، زیر نظر سید علی موسوی گرمارودی، سه شنبه ۳۰ اردیبهشت ۱۳۶۵ ش، ص ۷.

که سید رضی دربارهٔ بهاءالدوله گفته، بیشتر به پاداش این عواطف و محبتها بوده و به تعبیر استاد دوانی «حکم پاسخ سلام او را داشته است».(۱)

همچنین نوشته‌اند که: شاپور بن اردشیر، وزیر شیعی بهاءالدولهٔ دیلمی، صاحب کتابخانه‌ای مهم با تعداد ده هزار جلد کتاب نفیس و بعضاً منحصر بفرد بوده و سید رضی در تدوین «نهج‌البلاغه»، از جمله، ازکتابخانهٔ وی سود جسته است.(۲)

نیز آورده‌اند: زمانی که شریف رضی در سال ۴۰۶ قمری از دنیا رفت «فخرالملک وزیر [وزیر بهاءالدوله] و تمام اشراف و قضات و شهود (شهود محضر قاضی) و اعیان در هنگام دفن او حضور یافتند و در خانهٔ خود به خاک سپرده شد. شریف مرتضی، حضور نیافت و به مشهد در مقابر قریش (مقصود، مشهد امام موسی بن جعفر و امام محمد تقی علیهما السلام درکاظمین یاکاظمیهٔ فعلی است که در آن زمان مقابر

---

۱ . استاد علی دوانی در شرح ماجرا می‌نویسد:

«بهاء الدولهٔ دیلمی پسر عضد الدوله حکمران مقتدر عصر که دربار آل عباس بازیچهٔ دست آنها بوده، چنان شیفتهٔ فضایل و شخصیت سید رضی بود که او را بر همهٔ رجال دولت مقدم می‌داشت. بهاء الدوله گاهی در بغداد، مرکز خلافت، و زمانی در اهواز و شیراز و واسط، واقع در بین بصره و کوفه، به سر می‌برد. در سال ۳۸۸ از واسط سید رضی را به نیابت خود در بغداد منصوب داشت، آنهم با وجود آن همه وزاری ایرانی که پیرامون او را گرفته بودند. در همین سال است که بهاء الدوله او را به لقب «الشریف الاجل» ملقب نمود، لقبی که تا آن روز کسی را به آن نخوانده بودند. در سال ۳۹۲ هـ طیّ فرمانی او را به لقب «ذوالمَنقبتین» ملقب، و در سنهٔ ۳۹۸ که در بصره بود به «رضی ذوالحَسَبین» ملقب داشت. و در سال ۴۰۱ دستور داد که از رضی، هنگام خطاب و در نگارش فرمانهای رسمی، به «الشریف الاجل» یاد کنند. قصایدی که سید رضی در بارهٔ بهاء الدوله گفته، بیشتر به پاداش این عواطف و محبّتها بوده و حکم پاسخ سلام او را داشته است» (یادنامهٔ علامه شریف رضی، به اهتمام سید ابراهیم سید علوی، همان، صص ۲۸ ـ ۲۹).

در باب روابط شریف رضی با حکام و امرای آل بویه، همچنین ر.ک. مجلهٔ **تراثنا**، سال ۱ ، عدد ۵، ۱۴۰۶ ق.

۲ . ر.ک، **سید رضی مؤلف نهج البلاغه**، علی دوانی (بنیاد نهج البلاغه، تهران، آبان ۱۳۵۹ش) ص ۶۲-۶۳.

قریش نامیده می‌شد) رفت زیرا نمی‌توانست تابوت و به خاک سپردن برادرش را ببیند. ابوعبدالله بن المهلوس علوی بر جنازه نماز خواند و فخر الملک و جمعی دیگر به او اقتدا کردند. سپس مردم دسته دسته می‌آمدند و بر او نماز می‌خواندند. در پایان روز فخرالملک (به مشهد کاظمیه) رفت و به شریف مرتضی تسلیت گفت و او را به خانه‌اش برگردانید».(۱)

۴. صاحب بن عَبّاد ← شیخ صدوق و سیدین رضی و مرتضی

ابوالقاسم اسماعیل بن عبّاد، معروف به «صاحب بن عبّاد» یا «صاحب»،که مرقد باشکوهش در شهر اصفهان مطاف شیعیان است،گذشته از شخصیت والای علمی و ادبی خویش، از نظر سیاسی نیز در دستگاه آل بویه مقامی کم‌نظیر بل بی‌نظیر داشته و می‌توان گفت که چشم و چراغ آن سلسله بوده است.

مؤیدالدوله، مخدوم صاحب، وی را کافی الکفاة یعنی با کفایت ترین وزیران می‌خواند و مفضّل بن سعد بن حسین مافرّوخی گوید: عضدالدوله بارها اظهار می‌داشت که من به تمام آمال خود نائل شدم و هیچگاه بر هیچ پادشاهی رشک نمی‌برم جز به برادرم، مؤیدالدوله، که سه نفر «ابوالقاسم» نام، مصاحب و مشاور اویند: ۱. ابوالقاسم اسماعیل بن عباد؛ ۲. ابوالقاسم فضل بن سهل؛ و ۳. ابوالقاسم

---

۱. آل بویه... ، علی اصغر فقیهی، همان، ص ۲۹۹. ابن عماد حنبلی در باب فخر الملک چنین می‌نویسد:

او بعد از حسن بن عمید و صاحب بن عبّاد، بزرگترین وزیر آل بویه بود. مردی دانشمند و دارای فضایل و اوصاف برجستهٔ فراوان، دستی دهنده و طبعی بخشنده داشت» (سید رضی مؤلف نهج البلاغه، همان، ص ۶۴).

قاضی نورالله شوشتری نیز در مجالس المؤمنین آورده است که، فخر الملک بغایت کریم وجواد و باذل و نیکو نهاد و کثیر الصلات و الصدقات بود. تا آنکه هر روز هزار فقیر را جامه می‌پوشانید و او اولین کسی است که در شب نیمهٔ ماه شعبان حلوا بین فقرا تقسیم نمود و مایل به تشیع بود (**مجالس المؤمنین**، قاضی نورالله شوشتری، کتابفروشی اسلامیه، تهران ۱۳۷۶، ۲/۴۵۶).

ابن جعفر القاضی معروف به یزدی، که هرکدام یگانهٔ دهر و بیمانند می‌باشند.[۱]

عظمت مقام صاحب تا آنجا بود که پس از وی، وزیران را نوعاً به عنوان «صاحب» می‌خواندند، گویی راه و رسم وی در عرصهٔ حکومت، مسطوره‌ای است که تکلیف دولتمردان عالیرتبه، رونویسی از آن می‌باشد! آنگاه، چنین شخصیتی که در میان وزرای آل بویه، یک سر و گردن از همگان برتر و بالاتر است، شیعهٔ اثنی‌عشری بود، با علمای بزرگ این فرقه حسن ارتباط داشت و بسیاری از چهره‌های برجستهٔ روحانیت شیعه به تشیع او تصریح کرده‌اند.

میان صاحب و سید رضی روابطی قوی وجود داشت؛ و سید، در مدح صاحب قصاید مختلفی سروده «که یکی از آنها ۷۳ بیت و دیگری ۸۴ بیت می‌باشد که در آن اشعار مکرراً تصریح به تشیع صاحب نموده» است.[۲] نیز مرثیه‌ای ۱۱۲ بیتی در سوگ صاحب بن عباد دارد که در مآخذ مربوط به شرح حال صاحب آمده است.

از قصاید سید رضی در مدح و رثای صاحب که بگذریم، به سخن مرحوم شیخ صدوق ـ پیشوای شیعه در عصر خویش ـ در مقدمهٔ کتاب عیون اخبار الرضا علیه‌السلام می‌رسیم که آن کتاب شریف را به رسم تحفه تقدیم محضر صاحب کرده است تا شکرانهٔ قصاید بلندی باشد که صاحب در مدح سلطان سریر ارتضا علی بن موسی الرضا (علیه آلاف التحیة والثناء) گفته بود:

دو قصیده از قصاید صاحب والا مقام، کافی الکفاة ابوالقاسم اسماعیل بن عبّاد ـ اطال الله بقائه، و ادام دولته و نعمائه ـ در هدیهٔ سلام به آستانهٔ مقدس حضرت «علی بن موسی‌الرضا» ـ علیه آلاف التحیة والثناء ـ به من رسید؛ لذا در مقابل این علاقهٔ آن مرحوم به عالم تشیع، و آستانهٔ مقدس، این کتاب را به رسم هدیه‌ای برای خزانهٔ معموره، تصنیف و تألیف نمودم؛ و خدمت آن جناب ارسال داشتم؛ زیرا از جهت کمال دلبستگی او به علوم اهل‌بیت و محبت

---

۱. هدیة العباد ... ، حاج شیخ عباسعلی ادیب، همان، ص ۱۰.

۲. همان، ص ۳۹.

و ولایت او به این خانواده، و اعتماد او به أئمهٔ اثنی عشر علیهم‌السلام ، و اکرام او به ذراری و فرزندان ایشان، و احسان او به شیعیان، تحفه‌ای بهتر و هدیه‌ای بالاتر از این کتاب برای ادای حق آن جناب نیافتم.(۱)

از ابوالفتوح رازی، مفسّر معروف شیعی، نقل شده که صاحب، دو انگشتر داشته است که نقش نگین یکی از آنها چنین بوده:

علی الله توکّلت — وبالخمس توسّلت

یعنی، بر خدای تعالی توکل می‌کنم و به پنج تن آل عبا توسل می‌جویم. و نقش دیگری چنین:

شفیعُ اسماعیل فی‌الآخرة — محمدٌ والعترة الطاهرة

یعنی، شفیع اسماعیل [= صاحب] در آن سرای، محمد و عترت پاک اویند.

ثعالبی گوید: از ابونصر سهل بن مرزبان شنیدم که صاحب، هرگاه آب با یخ می‌نوشید می‌گفت: **اللّهم جَدّدِ اللعن علی یزید**. خدایا لعن بر یزید را تجدید فرما.(۲)

صاحب، گذشته از دو قصیدهٔ پر شورش در مدح ثامن الحجج علیه‌السلام که فوقاً بدان اشاره شد، در مدح اهل بیت عصمت علیهم‌السلام و تبرّی از اعدای ایشان، قصاید بسیاری دارد که به گفتهٔ کامل بهائی، شمار آنان به حدود ده هزار بیت می‌رسد. در پاره‌ای از این قصاید، صاحب صریحاً از یکایک ائمهٔ اثنی‌عشر (سلام الله علیهم اجمعین) با اسم و عنوان یاد کرده است، که از آن میان تنها به قصیدهٔ کوتاه و گزیدهٔ زیر اکتفا می‌کنیم:

بِمُحمّدٍ و وَصیّه وَ ابنَیهما — و بِعابِدٍ وَ بِباقِرَین و کاظِمٍ علیه‌السلام
ثُمَّ الرّضا وَ مُحمَّدٍ ثُمَّ ابْنِهِ — وَالعَسْکَریِّ المُتَّقي وَالقائِمِ
اَرْجوُالنَّجاةَ مِنَ الْمَواقِفِ کُلِّها — حَتّیٰ اَصیرَ اِلیٰ نَعیمٍ دائمٍ

۱ . در باب دو قصیدهٔ مزبور وترجمهٔ آنها، ر.ک، هدیة العباد... ، همان، صص ۴۰ ـ ۴۸.

۲ . **یتیمة الدهر فی اهل العصر**، ثعالبی (مطبعهٔ حنفیّه، دمشق ۱۲۸۲ ق) ۳/۳۸.

به واسطهٔ پیغمبر و وصی او و دو فرزندشان، و زین العابدین علیه‌السلام و باقر علیه‌السلام و صادق علیه‌السلام و کاظم علیه‌السلام و رضا علیه‌السلام و محمد تقی و پسرش علیهماالسلام و عسکری علیه‌السلام پرهیزگار و حضرت قائم علیه‌السلام، امید دارم از همهٔ مواقف (آخرت) نجات یافته و به نعمتهای جاودانی (بهشت) برسم.(۱)

---

۱. در قصیدهٔ دیگر می‌خوانیم:

۱ - یـــازائـــراً قَـدْ قَـصَدَ المَشـاهدا	وَ قَـــطَعَ الجِـــبْالَ والفَـــدافِـــدا
۲ - فَـــأَبلِغِ **النّـــبیَّ** مِـــنْ سَـلامی	مـــا لا یَـــبیدُ مُـــدَّةَ الأَیّـــام
۳ - حـتی اِذا عُـدْتَ لِأَرْضِ الکُـوفَةِ	اَلْـــبَلْدَةِ الطّـــاهِرَةِ الْـمَعروفة
۴ - وَصِرتَ فِیالغَریِّ فـی خَیر وَطَـن	سـلِّم عـلی خَـیْرِ الوَرْی **اَبـی‌الحسـن**
۵ - ثـمَّةَ سِـرْ نَـحوَ البـقیعِ الغَـرقد	مُسَـــلِّماً عَـــلی **اَبـــی مـــحمّد**
۶ - وَعُـــد اِلَـــی الطَّـفِ بِکـربلاءِ	اَهْـدِ سَـلامی اَحْسَـنَ الأَهْـداءِ
۷ - لِـخَیرِ مَـنْ قَـدْ ضَـمَّهُ الصَّـعیدُ	ذاکَ **الحســینُ** السَّـیدُ الشـهید
۸ - وَاجْـنُبْ اِلَـی الصَّـحراءِ بِالْبَقیعِ	فَـــثَمَّ اَرْضُ الشَّـــرَفِ الرَّفـــیع
۹ - هُـناکَ **زَیـنُ الـعابدینِ** الأَزْهَـرُ	وَ بـــاقِرُ **العـــلمِ** و ثَـــمَّ **جَـعْفَرٌ**
۱۰ - اَبْـــلِغْهُمْ عَـنّی السَّـلامَ زاهِـنا	قَـــدْ مَـــلَاءَ البِـــلاْدَ وَ الْـمَواطِـنا
۱۱ - وَاجْـنُبْ اِلی بَـغْداد بَـعدَ الْـعَیسا	مُسَـــلِّماً عَـــلَی الزَّکـــیِّ **مـوسیٰ**
۱۲ - وَاعْجَلْ الی طُوسٍ علی اَهْدٰی سَکَنْ	مُـــبَلِّغًا تَـــحِیَّتی **اَبَـــا الحســـن**
۱۳ - وَعُـــدْ لِـــبَغْداد بِـطَیْرٍ اَسْـعَد	سَـــلِّمْ عَـــلی کَـنْزِ التُّـقی **مـحمّد**
۱۴ - وَ اَرْضِ سٰـامَّراءَ اَرْضَ الْـعَسْکَرِ	سَـــلِّمْ عَـــلی **عَـــلِیٍّ** الْـمُطَهَّرِ
۱۵ - وَ**الحسـنِ** الرضـیِّ فـی اَحْوالِـهِ	مَـــنْ مَـــنْبَعُ الْـــعُلُومِ فـی اقـواله
۱۶ فَـــاِنَّهُمْ دونَ الْأَنـــامِ مَـــفزَعی	وَ مَـنْ اِلَـیْهِم کـلَّ یـومٍ مَـرجَـعی

یعنی:

۱ و ۲ - ای زایری که قصد تشرّف به مشاهد ائمه را داری و بدین منظور، کوهها و صحراها را در می‌نوردی، سلام مرا به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برسان؛ سلامی که هیچگاه نیست و نابود نگردد.

۳ و ۴ - و چون به سرزمین کوفه (نجف)، آن شهر پاک و معروف، رسیده و گام در غریّ، که بهترین ←

برادر صدوق، حسین بن علی بن بابویه، نیز کتابی به نام صاحب تصنیف کرده است.(۱)

بیجهت نیست که بزرگانی چون ابن شهر آشوب در معالم العلماء، علامه مجلسی در بحار، شیخ حرّ عاملی در امل‌الآمل، میرزا محمد باقر خوانساری در روضات الجنات، سید حسن صدر در تأسیس الشیعه، محدث قمی در تتمة ـ المنتهی، حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعه، علامه امینی در الغدیر، و کسان دیگر در دیگر آثار، به تشیع صاحب تصریح کرده‌اند و حتی شخصیتی چون مجلسی اول پایهٔ مدح صاحب را بدانجا رسانیده است که می‌گوید: صاحب، افقه

← جایهاست، گذاردی بر بهترین مردم ـ ابوالحسن علی بن ابی طالب علیه‌السلام درود فرست.

۵ و ۶ و ۷ ـ سپس به سوی بقیع رو و به ابو محمد حسن بن علی علیه‌السلام درود فرست، و به سرزمین طف ـ کربلا ـ بر گرد و سلام مرا به نیکوترین وجه، هدیهٔ بهترین مردی کن که خاک پیکر او را در بر گرفته است: حسین، سرور شهید.

۸ و ۹ و ۱۰ ـ آنگاه به بیابان بقیع ـ آن سرزمین والا و شریف ـ برو که در آن زین العابدین و باقر العلم و جعفر (الصادق) روی در نقاب خاک کشیده‌اند و سلام مرا به ایشان ابلاغ کن...

۱۱ ـ سپس سوار بر اشتران به سمت بغداد رو و بر امام پاک و زکیّ، موسی بن جعفر علیه‌السلام سلام کن.

۱۲ ـ زآن پس، به سوی طوس شتاب گیر و تحیّت مرا بر رهیافته‌ترین ساکنان آن دیار ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه‌السلام، ابلاغ کن.

۱۳ ـ آنگاه به بغداد بازگرد، با پرندهٔ خوشبختی، و برگنجینهٔ تقوا ـ امام محمد تقی علیه‌السلام ـ درود فرست.

۱۴ ـ و در سرزمین سامرا، محلهٔ عسکر، بر امام مطهر علی النقی سلام برسان.

۱۵ ـ و بر امام حسن عسکری، که در همهٔ احوال پسندیده بوده و گفتار وی سرچشمهٔ علوم و معارف است، درود فرست.

۱۶ ـ اینان پناه و ملجأ و مرجع هرروزهٔ منند، نه‌دیگر مردمان (ر.ک، هدیة العباد...، همان، صص ۷۳ ـ ۷۷).

۱. همان، ص ۱۸۹. چنانکه حسن بن محمد قمی نیز تاریخ قم را به اشارهٔ صاحب نگاشته و در مقدمهٔ آن از وی تعریف بسیار کرده است (**تاریخ قم**، تصحیح و تحشیه: سید جلال الدین تهرانی، مطبعهٔ مجلس، تهران ۱۳۱۳ ش، صص ۴ ـ ۱۰).

فقهای متقدمین و متأخرین از شیعه است و آنچه از علم و فضل و دانش به وی نسبت می‌دهند قدر و منزلتش از آن برتر است. و یا شیخ بهائی در رسالهٔ وجوب مسح رِجْلَیْن، در مدح صاحب می‌گوید: او در شأن و مقام، برابری دارد با محمد بن مسلم ثقفی و هشام بن حکم و زرارة بن اَعیَن و جمیل بن درّاج و اشباه ایشان که از بزرگان دین و مروّجین مذهب شیعه به شمار می‌روند.(۱)

حضور پر قدرت و مؤثر چنین شخصیتی ـ که عالمان شیعه، وی را در ترویج و تبلیغ حقانیت مذهب خویش، تالی بلکه ثانی هشام بن حکم شمرده‌اند ـ در دستگاه آل بویه، خود بالاترین دلیل بر علایق و عقاید شیعی آن سلسله است. خاصّه آنکه خود آن سلاطین نیز، از ترویج فرهنگ و رسوم تشیع دریغ نداشتند و برخی از آنان، همچون معزّالدوله، چنانکه دیدیم در حمایت از عالمان شیعه (آن هم در مهد خلافت: بغداد) تا آنجا پیش می‌رفتند که خلیفهٔ عباسی را، به جرم فعالیت بر ضد تشیع و حبس و زجر یکی از شخصیتهای بزرگ شیعه در بغداد، از تخت قدرت به زیر کشیده کور و نابینا می‌ساختند؛ و این‌گونه حمایت از شیعه، خاصّه در آن روزگار که مرام تشیع از سوی دستگاههای قدرت بشدت مورد حمله، و حتّی متهم به کفر و زندقه!! بود، سخت مفید و مغتنم بود.

استاد علی اصغر فقیهی، با اشاره به اقدامات تند و کینه توزانهٔ «بَربْهاری» (رئیس حنبلیان متعصب بغداد در اوایل قرن ۴ هجری) بر ضد شیعه و شعائر مذهبی آنان، می‌نویسد:

> در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم، حنبلیان در بغداد نفوذ بسیاری داشتند و پی در پی به فتنه‌انگیزی برمی‌خاستند. یکی از اعمال آنها حمله به محمد بن جریر طبری، صاحب تاریخ [طبری]، بود؛ به این علت که طبری گفته بود که نشستن خداوند بر روی عرش (به طور حقیقی) امری محال است!! (تفصیل مطلب در: ارشاد یاقوت، ج ۶، ص ۴۳۶).

---

۱ . هدیة العباد ... ، همان، ص ۴۰.

یکی از علمای حنبلی به نام ابومحمد حسن بن علی بَربْهاری که ریاست حنبلیان بغداد را عهده‌دار بود، آرا و عقاید مخصوصی ابراز می‌داشت و هرکس با عقاید او مخالفت می‌ورزید، به آزار او می‌پرداخت، اتباع خود را وادار می‌کرد با سختی و خشونت با مردم رفتار کنند، خانه‌ها را غارت کنند و مزاحم مردم شوند و هر که سخنانشان را نپذیرد، او را بترسانند. یکی از کارهای بَربْهاری این بود که نوحه‌گری و مرثیه‌خوانی بر امام حسین علیه‌السلام و در کربلا به زیارت قبر آن حضرت رفتن را منع می‌کرد و به کشتن نوحه‌گران دستور می‌داد. از جمله، دستور قتل نوحه‌گری به نام خِلْب (به کسر خا و سکون لام) را صادر کرد. اصحاب بَربْهاری در بغداد، مسجدی بنا کردند که مرکز فتنه و رنج بود و از همین جهت، مردم آن را مسجد ضرار نامیدند و به علی بن عیسی وزیر شکایت کردند، او دستور ویران کردن آن را داد (**نشوار المحاضرة**، قاضی ابو علی محسن بن علی تنوخی، تحقیق: عبود شالچی، بیروت ۱۳۹۱ ق، ۱۳۴/۲).[۱]

در چنین فضای تیره و گردآلود و سرشار از تهمت و تهدید و دشنام به شیعه است که آل بویه ـ به رهبری معزالدوله ـ بر بغداد، مهد خلافت عباسی، سلطه می‌یابند و در دوران حکومت خویش، به ترویج رسمی و آشکار شعائر شیعه می‌پردازند و عالمان زمان آگاه شیعه نیز ضمن طرح مستدلّ و پختهٔ معارف اهل‌البیت علیهم‌السلام، با چهره‌های شاخص این سلسله تماس می‌گیرند و به هدایت و حمایت آنان می‌پردازند. آقای فقیهی، می‌نویسد:

«پس از برطرف شدن فتنهٔ بربهاری، بسیاری از مشکلاتی که در راه زیارت وجود داشت از میان رفت، بخصوص از هنگام چیره شدن سلاطین آل بویه بر عراق. چون خود آنان هم، مرتّب به زیارت نجف و کربلا می‌رفتند، کار زیارت آسانتر شد، معهذا در این مواقع نیز، گاهی اشکالات و خطراتی پیش می‌آمد که به پاره‌ای از آنها، بعداً

---

۱. آل بویه...، علی اصغر فقیهی، همان، صص ۴۴۸ ـ ۴۴۹.

اشاره خواهد شد. عضدالدوله به زیارت نجف و کربلا می‌رفت. ابواسحاق صابی، به مناسبت سفری که وی به زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در کوفه (نجف) رفته بود، قصیده‌ای انشاد کرده و به احسانی که او در این گونه سفرها به مردم می‌کرده، اشاره نموده است (یتیمة الدهر فی محاسن اهل العصر، مطبعة حنفیه، دمشق ۱۲۸۲ ق، ۷۱/۲). صابی بار دیگر به مناسبت بازگشت عضدالدوله از سفر زیارتی، قصیده‌ای سروده است (یتیمة الدهر، همان، ۵۲/۲).

در سال ۳۶۱ ق عزالدولهٔ بختیار به قصد زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام رهسپار کوفه شد (مسکویه، ۳۰۴/۶). وی همچنین در سال ۳۶۴ همراه حسین بن موسی نقیب و محمد بن عمر علوی برای زیارت به نجف رفت (**تجارب الأمم**، مسکویه، تصحیح هـ. ف. آمد روز، مصر ۱۳۳۲ - ۱۳۳۴، ۳۵۵/۶) و در سال ۳۶۶ شریف ابوالحسن محمد بن عمر را به نیابت خود در بغداد معیّن کرد و خود با محمد بن بقیهٔ وزیر، به قصد زیارت، رهسپار کربلا گردید (تکلمة تاریخ الطبری، همدانی، ص ۲۳۱).

در سال ۴۱۸ ابوکالیجار (نوادهٔ عضدالدوله) پس از آنکه وارد بغداد گردید تا زمام امور را در دست گیرد ... قبل از رفتن به سراهای سلطنتی، به زیارت مشهد موسی بن جعفر (در مقابر قریش ـ کاظمین فعلی) رفت (ابن اثیر، ۳۲۹//۷).

در سال ۴۳۱ جلال الدوله (نوادهٔ دیگر عضدالدوله) با فرزندان و جمعی از یاران خود برای زیارت رهسپار کربلا و کوفه (نجف) شد. در کربلا از جلو قبرستان، پابرهنه شد و در کوفه از خندق شهر تا مشهد امیرالمؤمنین ـ که یک فرسنگ فاصله بود ـ پیاده گردید و با پای برهنه این فاصله را پیمود (ابن جوزی، ۱۰۵/۸).

از آغاز قدرت و نفوذ آل بویه، نسبت به زوار کربلا توجه می‌شد: در سال ۳۲۹ در بغداد در محلهٔ رُصافَه (رُصافَه به ضمّ راء، از محله‌های بزرگ و قدیمی بغداد که امروز هم به همین نام است) و باب الطاق، خیمه‌های بزرگ برپا داشتند تا زوّار کربلا که از اطراف می‌آمدند در آنها به استراحت بپردازند (تکلمة تاریخ الطبری، ص ۱۲۱). در آن عصر، زیارت نیمهٔ شعبان معمول بود. در نیمهٔ شعبان سال ۳۳۵، جمع

کثیری برای زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام از بغداد بیرون رفتند و در محلهٔ باب الطاق از جهت استراحت آنان خیمه‌های بزرگی برپا شد (تکلمه، ص ۱۵۹).

در ماه جمادی‌الاولی سال ۳۷۱ عضدالدوله عازم زیارت کربلا و نجف گردید، پس از ورود به کربلا و زیارت مرقد امام حسین علیه‌السلام جوائز و عطاهای فراوانی میان تمام طبقات مردم پخش کرد و مبالغ هنگفتی در صندوق مطهر آن حضرت قرار داد تا بین علویان قسمت شود. شمارهٔ علویان در کربلا در آن وقت دو هزار و دویست نفر بود که به هر یک سی و دو درهم رسید، ده هزار درهم به مجاورین حرم اختصاص داد و یکصد هزار رطل خرما و آرد و پانصد طاقهٔ جامه در میان مردم قسمت کرد. وی در بیست و پنجم آن ماه به کوفه و نجف رفت و مرقد مطهر امیرالمؤمنین علیه‌السلام را زیارت نمود و باز مبالغی در صندوق آن حضرت قرار داد تا میان علویان تقسیم گردد، شمارهٔ علویان مقیم نجف یکهزار و هفتصد تن بود که به هریک بیست و یک درهم رسید، پانصد هزار درهم میان مجاوران حرم پخش کرد، به طبقات دیگر هم فراخور حالشان جوایزی عطا نمود (**فرحة‌الغریّ**، عبدالکریم بن احمد بن طاووس، المطبعة الحیدریة، نجف، ص ۱۳۲ و ۱۳۳)».[۱]

نیز می‌نویسد: آل بویه: «وصیت می‌کردند اجسادشان در جوار یکی از مراقد ائمه دفن شود یا فرزندانشان اجساد آنها را در یکی از مشاهد دفن می‌کردند».[۲] به عنوان نمونه:

> عضدالدوله وصیت کرده بود او را در نجف اشرف در جوار مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام دفن کنند، پس از آنکه در روز عاشورای سال ۳۷۳، همان طور که گفته شد، مرگ او آشکار گردید، جنازه‌اش به نجف حمل گردید و در محلی که قبلاً آماده شده بود، به خاک سپرده شد. متصدّی حمل جنازهٔ او از بغداد به نجف و انجام مراسم دفن، نقیب السادات، ابوالحسن علی بن

---

۱. آل بویه...، همان صص ۴۶۲ ـ ۴۶۴.

۲. همان، ص ۴۸۲.

احمد بن اسحاق علوی بود. در روی قبر او بر روی تخته‌ای صاف و محکم، این جمله‌ها را نوشتند: **هٰذا قَبْرُ عَضُدِالدَّوْلَة و تاجِ المِلَّة ابی شُجاعِ بْنِ رُکْنِ الدَّوْلَة، أَحَبَّ مُجاوَرَةَ هٰذَاالإمامِ التَّقیّ لِطَمَعِهِ فِي الْخَلاص (یَوْمَ تَأْتي کُلُّ نَفْسٍ تُجادِلُ عَنْ نَفْسِها)** (آیهٔ ۱۱۱ از سورهٔ ۱۶: نحل) **والحمدلله و صلّی الله علی محمد و عترته الطّاهرة** (المنتظم، ۱۲۰/۷).

عضدالدوله، نخستین کس از آل بویه بود که در نجف دفن شد و بعد از او دو پسرش، شرف‌الدوله و بهاءالدوله، در جنب قبر او آرمیدند. قبور دیگری نیز از آل بویه در اطراف مرقد مطهر امیرالمؤمنین علیه‌السلام و در قبرستان بیرون شهر (وادی‌السّلام) وجود داشته است. قبور مزبور بنا بر نوشتهٔ سید تاج‌الدین نقیب از علمای نسابهٔ قرن هشتم، در سال ۷۵۳ سالم باقی بوده است (غایة الاختصار، ص ۱۶۱). علامه سید محمد علی هبة الدین در مجلهٔ اعتدال (ج ۵، ص ۲۵۰) هنگام ذکر عضدالدوله گفته است که قبر او در زمان ما، حوالی سال ۱۳۲۵ هجری قمری آشکار شد که در روی آن سنگی بود و آیهٔ **وَ کَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَیْهِ بِالوَصید** (آیهٔ ۱۸ از سورهٔ کهف) و نام فنا خسرو عضدالدوله بر روی آن نقش شده و به دفن او در آن مکان و دفن جمعی دیگر از آل بویه در حوالی آن، تصریح گردیده بود. محل قبر عضدالدوله بنا بر نوشتهٔ مؤلف معارف‌الرجال از نویسندگان معاصر، اهل نجف، در زاویهٔ سمت چپ کسی است که از ایوان طلا، جنب باب‌الرحمه، به قصد تشرف به حرم داخل می‌شود و در فاصلهٔ میان درگاه اول، همانجا که اذن دخول می‌خوانند، و درگاه دوم واقع است (**معارف الرجال**، شیخ محمد حرزالدین، مکتبهٔ آیة الله نجفی مرعشی، قم ۱۴۰۵ ق، ۷/۲).[1]

۱. همان، صص ۲۴۸ - ۲۴۹.

ضمیمهٔ شمارهٔ پنج، ص ۱۸۰ـ۱۸۱

بنی عباس؛ تمسک به شعارها و شعائر شیعه برای دستیابی به حکومت

در فصل هشتم آوردیم که، چنانچه در ریشه و روند تاریخی نهضت عباسیان تأمّلی بسزا رود، معلوم می‌شود که تمامی شعارها و مدّعیات آنان، تقلیدی و مقتبس از آل علی علیه‌السلام و دوستان و پیروان آنان بوده است. بلکه اساساً حرکت بنی‌عباس، یک نوع ادعای (دروغین) مهدویّت، و پیش از آن، ادعای طلایه‌داریِ قیام مهدی موعود (عج)، بود که بر تطبیق با برخی از اخبار و ملاحم مربوط به ظهور حضرت ولی عصر (عج) بنا شده بود. اینک تفصیل ماجرا:

۱. بیعت مکرّر بنی‌عباس با علویان، در اوایل امر

قاطبهٔ عباسیان، حتی ابراهیم امام و سفّاح و منصور، در اوایل قیام چندین بار به مناسبتهای گوناگون با علویان بیعت کردند. منصور و سفّاح، در مجلسی که در حدود سال ۱۲۶ ق (پس از قتل ولید، خلیفهٔ اموی قاتل یحیی بن زید) در ناحیهٔ ابواء، واقع در اطراف مکّه، تشکیل شده بود، به محمد بن عبداللّه بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (مشهور به نفس زکیّه) دست بیعت دادند: آل عباس و آل علی علیه‌السلام در راه عزیمت به مکه در این محل گرد آمدند. صالح بن علی، عموی سفاح و منصور،

روی به حضار مجلس کرده و گفت: «شما گروهی هستید که چشم مردم به سویتان دوخته شده و خداوند شما را در این مکان با یکدیگر جمع کرده است. اینک بر بیعت یک تن از میان خویش اتفاق کنید و آنگاه در سراسر زمین پراکنده شوید و خدای را بخوانید. باشد که گشایشی نصیبتان سازد و شما را یاری دهد و پیروز گرداند».

در پی این سخن، ابوجعفر دوانقی، اشاره به محمد پسر عبدالله محض (= نفس زکیه) کرده و خطاب به جمع حاضر در جلسه گفت: «خویشتن را به چه چیزی می‌فریبید؟! به خدا سوگند همه می‌دانید که مردم به کسی بیش از این جوان (=نفس زکیه) گردن نمی‌نهند و به هیچکس بدین سرعت پاسخ مثبت نمی‌گویند». حاضران گفتند: «به خدا سوگند راست گفتی، که ما این را دریافته‌ایم». آنگاه ابراهیم امام و سفاح و منصور و صالح بن علی و دیگر حضّار، بجز امام صادق علیه‌السلام، با محمد بن عبدالله محض بیعت کردند.(۱) منصور دوانقی ـ که در ایام خلافت خویش محمد بن عبدالله را با جمعی از سادات به قتل رساند ـ افزون بر مجلس مزبور دوبار دیگر با محمد بن عبداللّٰه بیعت کرد؛ یک بار در مدینه و یک بار در مسجد الحرام.(۲) نوشته‌اند که: منصور، یک بار در حالیکه رکاب محمد بن عبداللّٰه را در دست گرفته و لباس وی را بر تنش مرتب می‌کرد، در پاسخ به کسی که دربارهٔ محمد از منصور پرسیده بود، گفت: «این محمد بن عبداللّٰه بن حسن بن حسن، مهدی ما اهل بیت است»!(۳)

با اینهمه، گفتنی است که همین منصور، زمانی که در ایام خلافت خویش با

---

۱. مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی، همان، ص ۲۰۶؛ و نیز ر.ک. تاریخ ابن خلدون، همان، ۲۳۵/۳ ـ ۲۳۶.

۲. زندگانی سیاسی امام رضا علیه‌السلام، جعفر مرتضی عاملی، همان، ص ۳۲.

۳. مقاتل الطالبیین، همان، صص ۲۳۹ ـ ۲۴۰؛ تتمة المنتهی، حاج شیخ عباس قمی، همان، صص ۱۳۵ ـ ۱۳۶.

محمد درافتاد و یکی از سردارانش سر بریدهٔ محمد را از مدینه نزد وی فرستاد، به مطیر بن عبداللّه گفت: «آیا شهادت نمی‌دهی که محمد با من بیعت کرد؟». و چون مطیر به وی گفت: «به خدا سوگند شهادت می‌دهم که تو به من گفتی محمد بهترین فرد بنی‌هاشم است و تو با او بیعت کرده‌ای»؛ منصور گفت: «ای زنا زاده»! و دستور داد در چشمان وی میخ کوفتند و دیگر سخنی نگفت!(۱)

فرد دیگری از خاندان بنی‌هاشم که آل عباس ـ و از آن جمله سفاح و منصور ـ در اوایل دوران تحرک خویش به زیر بیرق وی درآمدند، عبداللّه بن معاویة بن عبداللّه بن جعفر بن ابی‌طالب بود. عبداللّه نیز ـ که در سال ۱۲۷ق یعنی پس از قتل یحیی بن زید و دو سال پیش از قیام ابومسلم خراسانی دست به قیام زده و مردم را به الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله می‌خواند ـ در مبادی قیام بنی‌عباس به دست ابومسلم حبس و سپس مسموم یا مقتول گشت.(۲)

در همین زمینه قابل ذکر است که ابوسَلَمهٔ خلاّل ـ رکن سیاسی نهضت عباسی، و اولین وزیر (مقتول) خلفای بنی‌عباس ـ در بحبوحهٔ قیام طی نامه‌ای از امام صادق علیه السلام و عبداللّه محض درخواست کرد که رهبری قیام را بپذیرند که البته حضرت ـ به شرحی که در تواریخ آمده ـ از پذیرش این دعوت مشکوک سرباز زد. ابوسلمه، بعدها بابت نگارش این نامه از سفّاح پوزش خواست و چنین عذر آورد که: «به فکر

---

۱ . المحاسن و المساوی، بیهقی، (چاپ صادر، همان) ص ۴۸۲. نیز بـه نـوشتهٔ ابـن اثـیر (الکـامل، دارالصادر، بیروت ۱۳۹۹ ق، ۵۵۳/۵): زمانی که عثمان بن محمد بن خالد بن زبیر، از یاران محمد نـفس زکیه، را پس از قتل نفس زکیه به نزد منصور آوردند، منصور بدو گفت: هان تو با محمد همدست شده و بر من می‌شوری؟ گفت: من و تو ـ هردو ـ با اودر مکه بیعت کردیم؛ من به این بیعت وفادار ماندم و تو غدر ورزیدی. منصور بدو دشنام داده و وی را کشت.

۲ . مقاتل الطالبیین، همان، ص ۱۶۸؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، همان، ۳۷۲/۵ ـ ۳۷۳؛ تاریخ ابـن خلدون، همان، ۱۴۳/۳ ـ ۱۴۴ و ۱۵۱ ـ ۱۵۲. دو مأخذ اخیر، پناهندگی عبداللّه بن معاویه به ابومسلم (پس از شکست از بنی‌امیه) را ناشی از این می‌دانند که ابو مسلم، کان یدعو الی الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله.

قوام یافتن و پاگرفتن موقعیت (برای بنی‌عباس) بوده است».[۱]

اقدام مأمون به آوردن امام هشتم علیه‌السلام به مرو و واگذاری مقام ولایتعهدی ـ بزور ـ به امام و ضرب سکّه به عنوان «الرضا امام المسلمین» و در نهایت مسموم ساختن امام، آخرین نمونه از این گونه برخوردهای مزوّرانه با آل علی علیه‌السلام بود که به هدف پیشبرد مطامع سیاسی انجام می‌گرفت.

۲. داعیهٔ خونخواهی شهدای اهل بیت علیهم‌السلام

دعات و مبلّغین بنی‌عباس در تبلیغات خویش نخست شرحی مبسوط از فضائل و مناقب آل پیمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و جنایات فجیع بنی‌امیه در حق آنان بیان می‌کردند و سپس سخن را به لزوم قیام بر ضد امویان و گرفتن انتقام شهدای اهل‌البیت علیهم‌السلام از آنان می‌کشاندند. ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد:

کان اوّل ما یُظهرونه فضلَ علیِ بنِ ابی طالب و وُلْدِهِ و ما لَحِقَهُم مِنَ القتل والخوف والتشرید.[۲]

یعنی: نخستین چیزی کـه دُعـات بـنی‌هاشم در تبلیغات خـویش مـطرح می‌کردند، فضایل علی بن ابی طالب و اولاد وی علیهم‌السلام و شرح جنایاتی بود که [از سوی امویان] بدانها رسیده بود.

ولهوزن در «تاریخ الدولة العربیة» آورده است: «بنی‌عباس کوشش می‌کردند که ارادهٔ [خویش مبنی بر] دورکردن بنی‌فاطمه از حکومت خراسان را مـخفی کـنند. بلکه می‌گفتند: ما به نفع بنی‌فاطمه پیکار مـی‌کنیم؛ و در خـراسـان و سـایر نـقاط می‌گفتند: ما برای خونخواهی شـهدای بـنی فـاطمه علیهم‌السلام قـیام کـرده‌ایـم ...». نـیز می‌گوید: «بنی‌عباس به نام علویین و مـبارزات از جـان گـذشتهٔ پـیروان آنـان اوج گرفتند، ولی پس از تثبیت مقام خود، به آنان بی‌اعتنایی نموده و قساوت و ظلم خود

---

۱. زندگانی سیاسی امام رضا علیه‌السلام، همان، ۲۹.

۲. مقاتل الطالبیین، همان، ص ۲۳۳.

را آشکار ساختند».(۱)

محمد بن علی - پدر سفاح و منصور، و بنیانگذار نهضت عباسی - به بکیر بن ماهان (از دعات بنی‌عباس) گفت که «ما انتقام خون آنان [= علویان] را خواهیم گرفت».(۲) قحطبة بن شبیب، سردار مشهور عباسی، درکوران قیام بنی‌عباس بر ضد امویان، طی خطبه‌ای که برای تحریض مردم خراسان به جنگ با قشون بنی‌امیه ایراد کرد، چنین آورد:

ای مردم خراسان، آیا می‌دانید به سوی چه مردمی لشگر می‌کشید و نبرد می‌کنید؟ شما به سوی بازماندگان قومی می‌روید که کعبه را آتش زدند ... آنان خاندان پیامبر ﷺ راکه پرهیزگار و نیکوکار بودند دچار رنج و بیم کردند و خداوند شما را بر آنها مسلّط فرمود تا از آنها انتقام بکشید و آنها راکیفر دهید، زیرا شما خونخواه مظلومانید.(۳)

نیز از قحطبه نقل کرده‌اند که می‌گفت:

ای مردم خراسان، حکومت این سرزمین، نخست از آنِ پدران شما بود و آنان به خاطر عدل و داد و حسن رفتار خویش بر دشمنان خود غالب بودند. تا آنکه از راه عدالت منحرف شدند و به ظلم و ستم بر زیردستان پرداختند. خدای متعال نیز به کیفر اعمال سوء آنان، سلطنت را از کف آنان بیرون برد و عرب را - که خوارترین ملّت نزد آنان بود - بر ایشان مسلّط ساخت. اعراب بر شهرهای ایران استیلا یافتند و (در حکومت خویش چندی) به راه عدل و داد رفتند. سپس اعراب نیز در رفتار خویش با زیردستان به ظلم و جور پرداختند و پاکان پرهیزگار از خاندان پیامبر ﷺ را به وحشت افکندند، خداوند نیز (مجدداً) شما را بر آنها

---

۱. **تاریخ الدولة العربیة**، جولیوس ولهوزن (چاپ ۱۹۵۸) ص ۴۸۹. نقل از : **الشیعة و الحاکمون**، شیخ محمد جواد مغنیه (دار و مکتبة الهلال للطباعة و النشر، ط ۶، بیروت ۱۴۰۴ - ۱۹۸۴) ص ۱۳۵.

۲. اخبار الدولة العباسیة، همان، ص ۲۰۰، سخن محمد بن علی به بکیر بن ماهان: و سندرک بثأرهم.

۳. الکامل، ابن اثیر، همان، ۳۸۷/۵.

سلطه و سیطره بخشید تا به دست شما از آنان انتقام گیرد، چراکه شما طالبین ثار و خونخواه شهدای اهل بیتید.(۱)

گفتنی است که چنانکه در فصل هشتم دیدیم، اقدام بنی عباس به آشکار ساختن قیام خویش، متعاقب قتل فجیع زید و یحیی، و در اوج هیجان افکار و احساسات عمومی مردم خراسان بر ضد امویان، انجام گرفت، و این در حالی بود که فردی چون بکیر بن ماهان ـ داعی بزرگ عباسی ـ در زمان حیات یحیی شیعیان خراسان را از همراهی با وی بازداشته بود(۲) و سالها پیش از وی نیز، ابوهاشم (فرزند محمد بن حنفیه) که محمد بن علی (پدر سفاح و منصور عباسی، و بنیانگذار نهضت عباسی) مرید و محرم راز و وصیّ وی محسوب می‌شد(۳)، ضمن اِخبار از قتل و صَلب زید، پیروان خویش (یعنی یاران محمد بن علی) را از همکاری با زید تحذیر کرده بود.(۴) اما همین بنی‌عباس، زمانی که یحیی به قتل رسید و احساسات جریحه‌دار شدهٔ عمومی در صفحات خراسان مستمسک خوبی به دست مخالفین سیاسی دولت اموی داد، با داعیهٔ خونخواهی او! بپاخاستند و ابومسلم خراسانی از این ماجرا بیشترین بهره را برد. بدینگونه که: سیه جامگان عباسی ـ خالد بن ابراهیم، ابوداود بکری، حازم بن خریمه، و عیسی بن ماهان ـ پیکر یحیی را از دار به زیر آورده غسل دادند و کفن کردند و به خاک سپردند و سپس ابومسلم در پی دستگیری قاتلان یحیی برآمد و بدین منظور دفاتر دولتی را در برابر خویش نهاده و اسامی تک تک افرادی راکه در قتل یحیی دستی داشتند از آن دفاتر بیرون کشید و هیچکدام از آنان

---

۱. همان، ۳۸۷/۵ ـ ۳۸۸؛ تاریخ الطبری (چاپ لیدن، همان) ۲۰۰۵/۹.

۲. اخبار الدولة العباسیة، همان، ص ۲۴۲.

۳. همان، ص ۱۷۳ به بعد؛ و نیز: تاریخ الخلفاء سیوطی، همان، ص ۲۵۶؛ الکامل، همان، ۵۳/۵؛ تاریخ ابن خلدون، همان، ۱۲۵/۳ و ۲۱۷؛ **شذرات الذهب فی اخبار من ذهب**، ابن عماد حنبلی (دارالکتب العلمیة، بیروت، بی‌تا) ۱۶۶/۱.

۴. اخبار الدولة العباسیة، همان، صص ۲۳۰ ـ ۲۳۲.

را باقی نگذاشت.(۱)

به موردی دیگر از تمسک به شعارها و شعائر شیعی توجه کنید:

در جریان درگیری شدید بنی‌عباس با سپاه اموی، قبل از آنکه نیروهای حسن بن قحطبه (از سرداران ابومسلم خراسانی) به کوفه برسند، محمد بن خالد بن عبداللّه قَسری (بزرگ اعراب جنوبی) در شب عاشورا جامهٔ سیاه پوشیده و بر حاکم کوفه (زیاد بن صالح حارثی) شورید و به تصرف کاخ دارالأماره اقدام کرد و شامیان کاخ را خالی کرده و بیرون رفتند.(۲)

انتخاب شب عاشورا برای تصرف کاخ امیر کوفه، دقیقاً جنبهٔ انتقام از سلسله‌ای را داشت که لشگرکشی بر ضد فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله - یعنی سالار شهیدان علیه السلام - را، از کوفه و توسط امیر وقت آن - ابن زیاد - آغاز و هدایت کرده بود. نیز هدف تطبیق با روایاتی در نظر بود که قیام مهدی موعود (عج) را در روز عاشورا، و تحویل قدرت از سوی پیشتازان ظهور به آن حضرت را در شهر کوفه می‌داند.

عبداللّه بن علی - عموی سفّاح - که کار تعقیب و نابودی رجال اموی را در شامات به عهده داشت، پس از دستیابی به مناطق مزبور، هشتاد تن از مردان بنی‌امیه را در فلسطین به وعدهٔ پرداخت صله و انعام گرد آورد و سپس با یادآوری شهادت امام حسین و اهل بیت آن حضرت دست برهم زد و مردانی از سیاه - جامگان، که با نقشهٔ قبلی در پس پرده پنهان شده بودند، همه را از دم تیغ گذراندند.(۳)

مقدّسی، کشتار این گروه را به ابوالعباس سفّاح نسبت داده و بیانی در خور ذکر دارد که دریغ است از نقل آن صرفنظر کنیم. وی می‌نویسد:

---

۱. مقاتل الطالبیین، همان، ص ۱۵۸.

۲. الکامل، ابن اثیر، همان، ۴۰۴/۵ - ۴۰۵؛ تاریخ الطبری، همان، ۱۸/۱۰ - ۱۹.

۳. تاریخ الیعقوبی، همان، ۳۵۵/۲.

سران بنی‌امیه ۸۲ مرد بودند، نزد عبداللّه [سفاح] آمدند و از وی اجازه خواستند و پوزش طلبیدند. عبدالله ایشان را اجازه داد و مردانی از سیاه جامگان را نیز درکمین ایشان قرار داد باکافرکوبها در دست و گفت: هرگاه قلنسوهٔ خویش را بر زمین زدم بدر آیید. بنی‌امیّه بر او وارد شدند و به خلافت بر او سلام دادند و او آواز داد که ای حسن بن علی، ای حسین بن علی، ای زید بن علی، ای یحیی بن زید، چرا پاسخ نمی‌دهید و بنی‌امیه پاسخ می‌دهند؟! آن گروه مرگ خویش را فراروی دیدند و عبدالله گفت:

حسبت أُميّةُ أن استرخـى هـاشم عنها و يذهب زيدها و حسـينها

كَـلاّ وَ رَبِّ مـحمّدٍ و كـتابِهِ حتى يُشار كفورُها و خوونها

یعنی: امیه می‌پنداشت که هاشم او را رها خواهد کرد و زید او و حسین او خواهند رفت، نه چنین است؛ به خدای محمد وکتاب او قسم، تا آنگاه که کافر و خائن آشکار شود.

سفّاح پس از بیان شعر فوق و با گفتن آه از خون حسین! دستور قتل آنها را صادر کرده و بر روی اجساد نیمه جان آنها سفره انداخت و به صرف غذا پرداخت و گفت: «از وقتی که خبر شهادت حسین علیه‌السلام را شنیده‌ام غذایی از این خوشتر نخورده‌ام».(۱)

محدث قمی در تتمة المنتهی، پس از اشاره به مأموریت صالح بن علی ـ عموی دیگر سفّاح و منصور عباسی ـ و عامر بن اسماعیل مذحجی مبنی بر جنگ با مروان حمار (واپسین خلیفهٔ اموی) و ذکر قتل مروان به دستور عامر در ۲۸ ذی‌حجه ۱۳۲ ق، می‌نویسد:

عامر، زنان و دختران و جَواری مروان را با آنچه اسیر کرده بود برای صالح بن علی فرستاد. چون ایشان به نزد صالح رسیدند، دختر بزرگ مروان با صالح گفت

---

۱ . آفرینش و تاریخ «البدء و التاریخ»، مطهّر بن طاهر مقدسی، ترجمهٔ محمد رضا شفیعی کدکنی، همان، ۶/۷۴ ـ ۷۵.

که ای عمّ امیرالمؤمنین، حقتعالی تو را در دنیا و آخرت حافظ باشد. ما دختران تو و دختران برادر تو می‌باشیم، عفو خود را شامل حال ما گردان و از کشتن ما چشم بپوشان. صالح گفت یک تن از شما را زنده نخواهم گذاشت، آیا پدرت فرزند برادرم، ابراهیم، را در حرّان نکشت؟ آیا هشام بن عبدالملک زید را مقتول نساخت و در کُناسهٔ کوفه او را به دار نکشید؟ آیا یوسف بن عمر از جانب هشام زوجهٔ زید را در حیره نکشت؟ آیا ولید بن یزید، یحیی بن زید را شهید نکرد؟ آیا ابن زیاد پسر زنازاده، مسلم بن عقیل را شهید نساخت؟ آیا یزید، امام حسین علیه‌السلام را با اهل بیتش شهید ننمود؟ آیا زنان و حرم آن جناب را اسیر ننمود؟ آیا سر امام را بر نیزه نکرد و در شهرها نگردانید؟ آیا زنان اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را مثل اسیران در مجلس خود در محضر اهل شام حاضر نکرد؟ دیگر استخفافی از این بالاتر به حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله چه می‌شود؟! چه با ما نکردید که جای این توقعات باشد؟!

دختر مروان گفت: با اینهمه، چه شود ما را معفو داری و کرم خود را شامل ما گردانی؟ گفت از شما عفو کردم، الحال اگر خواهی تو را به حبالهٔ پسرم، فضل، درآورم و خواهرت را به برادر او، عبداللّٰه، تزویج نمایم. گفت الحال که ما در مصیبت می‌باشیم چه جای عروسی است، پس ما را به حرّان برسان، آنگاه هرچه رأیت بدان تعلق گیرد عمل کن. گفت: چنین کنم.

پس به جانب حرّان رفتند. اهل بیت مروان چون به حرّان رسیدند صدا به گریه و شیون بلند کردند و گریبان چاک زدند و بر مروان گریهٔ سختی نمودند و چنان در عزای مروان گریستند که لشگر عباسیین نیز به گریه درآمدند.

و چون سر مروان را برای سفّاح بردند و در نزد او نهادند، سفاح سجدهٔ طولانی به جای آورد، آنگاه سر بلند کرد و گفت: الحمدللّٰه که مطالبهٔ خون خود را از تو و رَهط [=گروه] تو نمودم و در مقابل شهادت امام حسین علیه‌السلام و اهل بیت او دویست تن از بنی‌امیه بکشتم و در ازای زید بن علی بن الحسین علیهماالسلام استخوانهای هشام را سوزانیدم و در عوض برادرم، ابراهیم، مروان را بکشتم،

دیگر باکی از مردن ندارم.(۱)

شبل بن عبدالله، شاعر معاصر سفّاح، با تذکار داستان کربلا و دیگر شهدای اهل‌بیت علیهم‌السلام، سفاح را به کشتن بنی‌امیه تحریک کرده و می‌گفت:

اصبح الملک ثابت الاساس   بالبهالیل من بنی‌العباس
واذکُروُا مصرع الحسین و زید   و قتیلاً بجانب المهراس(۲)

۳. بیعت ستاندن از مردم برای «الرضا من آل محمد» صلی‌الله‌علیه‌وآله

دعات بنی‌عباس از مردم به عنوان «الرضا من آل محمد» یعنی پیشوای پسندیده از خاندان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بیعت می‌ستاندند؛ بی‌آنکه به نام و مشخصات وی تصریح کنند.(۳) احیاناً اگر از هویّت وی سؤال می‌شد می‌گفتند اگر نام وی فاش شود جانش به خطر افتاده و نهضت، با مرگ صاحب دعوت، شکست خواهد خورد! آنان دستور داشتند نام پیشوای مورد نظر عباسیان را تنها برای معدودْ کسانی فاش سازند

---

۱. تتمة المنتهی، حاج شیخ عباس قمی، همان، ۱۰۴ ـ ۱۰۵. و نیز: مروج الذهب، ۲۴۶/۳ ـ ۲۴۸ و ۲۵۷ و شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۳۱/۷. قرشی در حیاة الامام موسی بن جعفر علیهماالسلام (۳۳۷/۱) به نقل از مختصر اخبار الخلفاء، چنین آورده است: ... من برای قتل حسین علیه‌السلام هزار تن از بنی امیه را کشتم... تا آنجا که می‌گوید: و دیگر افراد بنی امیه را در برابر قتل حسین علیه‌السلام و دیگرکسان از عموزادگانمان فرزندان ابوطالب، که با او وپس از او کشته شده بودند، کشتیم.

۲. الکامل، همان، ص ۴۳۰؛ تاریخ فخری...، ابن طقطقا، ترجمهٔ محمد وحید گلپایگانی، همان، صص ۲۰۳ ـ ۲۰۴. مقصود از «قتیلاً بجانب المهراس»، حضرت حمزه است که در اُحد به شهادت رسید.

۳. سیوطی در تاریخ الخلفاء (تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید، همان، ۲۵۷) به نقل از مدائنی می‌نویسد: محمد بن علی فردی را به خراسان فرستاد و به وی فرمان داد که مردم را به الرضا من آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله دعوت کند و نام کسی را نبرد (ونیز: تاریخ الطبری، همان، ۲۴/۱۰؛ الکامل، ابن اثیر، همان، ۴۰۸/۵).

دعات ابراهیم امام نیز مردم را به «امام هادی از آل محمد» فرا می‌خواندند (الانباء فی تاریخ الخلفاء، تصحیح تقی بینش، همان، ص ۱۹).

که کاملاً مورد وثوق و اطمینان بودند و بنی‌فاطمه را بر آل عباس ترجیح نمی‌دادند.(۱)

ابوحنیفهٔ دینوری می‌نویسد: «... امام محمد بن علی [پدر سفاح و منصور] پنج تن از شیعیان خود را به خراسان فرستاد ... به آنان دستور داد کار خود را پوشیده دارند و آن را برای هیچکس فاش نسازند مگر پس از آنکه پیمانهای استوار از او برای رازداری بگیرند. آنان حرکت کردند و به خراسان رفتند. در خراسان از منطقه‌ای به منطقهٔ دیگر رفته و پنهان و پوشیده، مردم را به بیعت با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت کردند و چون ستم و سرکشی بنی‌امیّه و کارهای زشت ایشان آشکار شده بود مردم را به دشمنی با ایشان برانگیختند و چنان شد که گروه بسیاری در تمام نواحی خراسان دعوت ایشان را پذیرفتند».(۲)

مؤلف «اخبارالدولة العباسية» می‌نویسد: «سال ۱۰۰ هجری به پایان رسید و تعداد پیروان محمد بن علی درکوفه به ۳۰ نفر نرسید، اسم و نسب محمد را جز معدود خواص اصحاب وی نمی‌شناختند و دعوت آنان به سوی الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله بود و زمانی که مردم از اسم پیشوای مورد نظر می‌پرسیدند می‌گفتند ما دستور داریم که نام وی را ـ تا زمان ظهور او ـ به کسی نگوییم».(۳) نیز همان کتاب، سفارش محمد بن علی به ابوهاشم بکیر بن ماهان ـ از ارکان اولیهٔ نهضت عباسی ـ را

---

۱ . اخبار الدولة العباسية، ص ۲۰۴، سخن محمد بن علی به ابو عکرمه: باید مردم را به پیروی الرضا من آل محمد دعوت کنی. پس زمانی که از میزان عقل و بصیرت شخصی اطمینان یافتی آنگاه قضیه را برای او تشریح کن... ، و باید نام من از همه کس، جز شخصی که ـ همچون خودت ـ به او اطمینان داشته و ازوی بیعت ستانده باشی، پوشیده بماند. عین همین مطالب را به فرستادگانت نیز بگوی. هرگاه از اسم من پرسیدند بگویید: ما در حال تقیّه به سر می‌بریم، و مأمور به کتمان نام امام خویش هستیم.

۲ . الاخبار الطوال، دینوری، همان، ص ۳۳۵.

۳ . اخبار الدولة العباسية، همان، ص ۱۹۴ : كانت دعوتهم الى الرضا من آل محمد، فاذا سئلوا عن اسمه قالوا أمرنا بكتمان اسمه حتى يظهر.

اینچنین آورده است که: «**ولتکن دعوتکم و ما تلقی به العامّة أن تدعوهم الی الرضا من آل محمد، و تذکر جور بنی‌امیّه، و أن آل محمد اولی بالأمر منهم ... و حذّر شیعتنا التحرک فی شیء ممّا تتحرک فیه بنوعمّنا من آل ابی‌طالب ...**».(۱)

استاد سید جعفر مرتضی، محقق بزرگ معاصر، رمز دعوت عباسیان به الرضا من آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را منصرف ساختن اذهان بنی‌امیه از خویش، جلب اعتماد و پشتیبانی مردم، و بالاخره استفاده از عنوان و موقعیت علویان و نیز خام ساختن آنان دانسته است.(۲) کارنامهٔ سران و سرداران عباسی تا زمان استقرارکامل پایه‌های قدرت آنان، پر از دعوت مردم به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام پسندیده از آل رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله است:

در اوایل قیام، زمانی که فرستادگان نصر بن سیار - حاکم بزرگ اموی در خراسان - به حضور ابومسلم آمده و از وی پرسیدند: دعوت تو به چیست؟ گفت: **الی کتاب اللّه و سنة نبیّه صلّی اللّه علیه [و آله] و سلّم و الی الرّضا من آل رسوله.**(۳) زمانی که فرستادگان ابومسلم نزد نصر بن سیّار آمدند، ابوالحکم عیسی بن اعین، داعی عباسی، پس از حمد و ثنای خدا و رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: **امّا بعد فأنّا قومٌ اللّهُ ربّنا و محمدٌ صلی اللّه علیه و [آله و] سلّم نبیّنا و الکعبة البیتُ الحرام قبلتُنا والرضا من آل محمد امامنا. ندعوکم الی کتاب اللّه و سنة نبیه صلی اللّه علیه و [آله و] سلّم و احیاء ما احیاالقرآن و اماتة ما امات القرآن و الرضا من آل محمد.**(۴) هنگامی که نصر بن سیّار، ابومسلم و یاران وی را تکفیر کرده و برای جنگ با آنان آماده شد، ابومسلم

---

۱ . همان، ص ۲۰۰. ابن اثیر (در الکامل، همان، ۳۸۰/۵) و ابن خلدون (در تاریخ ابن خلدون، همان، ۱۵۳/۳) متن بیعتی را که نقبای بنی عباس از مردم می‌ستاندند چنین نقل کرده‌اند:

ابایعکم علی کتاب الله و سنة رسوله صلی الله علیه [وآله] وسلم و الطاعة للرضا من آل رسول الله...

۲ . زندگانی سیاسی امام رضا علیه‌السلام، همان، صص ۲۸ - ۲۹.

۳ . اخبارالدولة العباسیة، صص ۲۸۲ - ۲۸۳.

۴ . همان، صص ۲۸۶ - ۲۸۷.

به اسلم بن ابی سلام گفت: فردا یارانت را جمع می‌کنی سپس به آنان خبر می‌دهی که من جمیع مردم را به کتاب خداوند عزوجل، سنّت پیامبر وی صلّی اللّه علیه و [آله و] سلّم، الرضا من آل رسول اللّه، و عمل به حق و عدل دعوت می‌کنم ...[۱] در جنگی که میان سیه جامگان عباسی به رهبری قحطبة بن شبیب با قشون بنی‌امیه در طوس خراسان رخ داد، زمانی که دو لشگر روبرو شدند، قحطبه کسی را نزد آنان فرستاد که‌آن جماعت را به کتاب خدا و سنت پیامبر و الرضا من آل الرسول دعوت کند.[۲] قحطبه به هنگام رویارویی با سپاه اموی در جرجان نیز چنین کرد.[۳] زمانی هم که جرجان را فتح کرد، ندا درداد که هرکس مایل است در راه حاکمیت آل محمد صلی الله علیه و آله بجنگد با ما همراه شود و پس از این اعلام، مردم جرجان به سوی او شتافتند.[۴] در ابهر و اصفهان نیز، سران نهضت عباسی مردم را به الرضا من آل محمد فرا خواندند[۵] و ...

اقدام مأمون به آوردن امام هشتم علیه السلام به مرو و زدن سکهٔ ولایتعهدی ـ با عنوان الرّضا امام المسلمین ـ به نام وی، در ادامهٔ همان سیاست، و به این معنی بود که وی همان «الرضا من آل محمد»ی است که ایرانیان در اواخر خلافت بنی‌امیه و در طول

---

۱ . همان، ص ۲۹۱.

نیز زمانی که ابو مسلم مالک بن هیثم را به جنگ یزید (فرمانده سپاه نصر بن سیّار) فرستاد مالک وی را به «الرضا من آل رسول الله» فراخواند (الکامل، همان، ۵/ ۳۶۰؛ تاریخ ابن خلدون، همان، ۳/ ۱۴۷). در آن جنگ یزید شکست خورده و اسیر گردید ولی ابو مسلم وی را آزاد ساخت. زمانی که یزید به حضور نصر بن سیّار رسید گفت: اینان (یعنی سیه جامگان عباسی)... یدعون الی ولایة آل رسول الله (الکامل، ۵/ ۳۶۱؛ تاریخ ابن خلدون، ۳/ ۱۴۷).

۲ . اخبار الدولة العباسیة، ص ۳۲۳.

۳ . همان، ص ۳۲۹.

۴ . همان، ص ۳۳۰.

۵ . همان، ص ۳۳۵ و ۳۴۰. برای نمونه‌های دیگر تاریخی، ر.ک، تاریخ الطبری، همان، ۹/ ۱۹۸۹ و ۱۹۹۳ و ۲۰۰۳.

دوران خلافت بنی‌عباس، به امید تحقق حکومت وی تلاش و تکاپو داشته‌اند. چنانکه با شهادت امام هشتم علیه‌السلام به دست عباسیان، این علاقه و اعتقاد از بین نرفت و نامیده شدن فرزند، نواده و نبیرهٔ امام هشتم به «ابن‌الرضا» جلوه‌ای از همین امر بود.

گفتنی است که، دعوت مردم به «الرضا من آل محمد»، شعاری بود که سالها پیش از خروج ابومسلم و آشکار شدن قیام عباسیان، در نوع قیامهای ضد اموی نظیر قیام حارث بن سریج اَزْدی، حاکم معزول بنی‌امیّه (۱۱۶ق)، قیام زید بن علی علیه‌السلام (مقتول در ۱۲۲ق)، قیام یحیی بن زید (مقتول در ۱۲۷ق) و بالأخره قیام عبدالله بن معاویة بن عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب (قیام در ۱۲۷ق، و مقتول به دست ابومسلم) مطرح شده بود و به کارگیری این شعار از سوی عباسیان، جنبهٔ تقلیدی داشت. ابن‌خلدون می‌نویسد: «حارث، سرور قوم اَزْد در خراسان بود. او در سال ۱۱۶ عزل شد، پس جامهٔ سیاه پوشید و مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبر وی و بیعت با «الرضا» دعوت نمود».[۱] در باب زید بن علی، در روایتی از امام رضا علیه‌السلام خطاب به مأمون آمده است که: «زید بن علی، ادعای امامت ـ که شأن او نبود ـ نداشت، او پرهیزگارتر از آن بود که مدّعی چنین مقامی باشد. او به مردم می‌گفت که من شما را به الرضا من آل محمد دعوت می‌کنم».[۲] در روایت دیگر از زبان یحیی فرزند زید می‌خوانیم که: «همانا پدرم ... می‌گفت من شما را به الرضا من آل محمد دعوت می‌کنم و مقصودش از آن عمویم جعفر بن محمد علیه‌السلام بود».[۳] در باب عبدالله بن معاویه نیز «مقاتل الطالبیین» تصریح دارد که «دعا الناس الی بیعته علی

---

۱. تاریخ ابن خلدون، همان ۱۱۵/۳ (العبر، ابن خلدون، ترجمهٔ عبد المحمد آیتی، همان، ۵۰/۲).

۲. بحار، ۱۷۴/۴۶ ـ ۱۷۵؛ الوافی، فیض کاشانی، همان، ۲۲۶/۲: إنّ زید بن علی علیه‌السلام لم یدّع ما لیس له بحق و إنّه کان أتقی الله من ذلک؛ إنّه قال ادعوکم الی الرضا من آل محمد... (ونیز ر.ک، فرمایشی مشابه از امام صادق علیه‌السلام در بارهٔ زید: الوافی، همان، ۲۲۲/۲).

۳. بحار، ۱۹۹/۴۶: إنّ أبی... انّما قال ادعوکم الی الرضا من آل محمد، عنی بذلک عمی جعفراً.

الرّضا من آل محمد».[۱] چنانکه، پس از استقرار خلافت عباسیان و تجدید و تشدید بنیان ستم نیز، ساداتی که بر ضد بنی‌عباس قیام می‌کردند نوعاً مردم را به بیعت با الرضا من آل محمد فرا می‌خواندند. فی‌المثل، شعار حسین بن علی (معروف به شهید فخ)، که در زمان موسی هادی عباسی قیام و کشته شد، ادعوکم الی الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله بود[۲] و محمد بن ابراهیم نیزکه با ابوالسرایا در زمان مأمون قیام کرد همین شعار را سر می‌داد.[۳]

۴. ادعای تشکیل دولت آل محمّد صلی الله علیه و آله

آل عباس، همان‌گونه که دیدیم، در طول دوران نهضت خویش مردم را به بیعت با الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله فرا می‌خواندند و به دُعات و مبلغین خویش دستور داده بودند که جز افراد صددرصد مطیع و مطمئن، کسی را از ماهیّت و مشخصات پیشوای مورد نظر آنان ـ که از آل عباس بود ـ مطلع نسازند. امّا، بویژه زمانی که در عرصهٔ سیاست، خود را بر حریف اموی فائق و مسلّط دیدند، پرده از آن راز سر به مُهر برداشتند و صریحاً مدعی شدند که خود مصداق اهل بیت پیامبرند، دولت آنان دولت آل محمد صلی الله علیه و آله است و حتی، با وجود آنان ـ که بنی‌اعمام پیامبرند ـ ارث خلافت به آل علی نمی‌رسد!![۴] آنان با تبلیغات وسیع خویش، فضائل و مناقبی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در باب عترت طاهره علیهم السلام فرموده و در افواه شایع بود به حساب خویش واریز کردند!

---

۱. مقاتل الطالبیین، همان، ص ۱۶۵.

۲. همان، ص ۴۵۰.

۳. همان، ص ۵۲۳.

۴. تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ۴۶۴/۲ ـ ۴۶۵. استاد جعفر مرتضی نیز در زندگانی سیاسی امام رضا (صص ۴۴ ـ ۵۳ و ص ۶۶ به بعد، بویژه پاورقی صفحات ۴۶ ـ ۵۱) بحث جالبی در باب بی‌پایگی ادعای خلافت عباسیان از راه ارث دارند، که مطالعهٔ آن مفید و مغتنم است.

قبلاً دیدیم که ابوسلمهٔ خلاّل، نخستین وزیر بنی‌عباس، را «وزیر آل محمد» می‌خواندند و ابومسلم، سردار مشهور عباسی، را «امین» یا «امیر آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله».(۱)

ابومسلم، زمانی که در روزگار خلافت سفّاح به حج رفته بود، برای توجیه خلافت عباسیان، در مدینه خطاب به مردم چنین گفت:

شما پس از پیامبر، یک بار شخصی تیمی [= ابوبکر که از قبیلهٔ تیم بود]، دیگر بار عدوی [= عمر]، یک مرتبه اسدی، دیگر مرتبه سفیانی، و یک نوبت مروانی را به حکومت اختیار کردید. تا آنکه کسی بر شما تاخت که نه اسم او را می‌دانید و نه خانه‌اش را می‌شناسید که با شمشیرش شما را می‌زند، پس به جبر و اکراه و با ذلّت و خواری کار را به او سپردید. هان بدانید که آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیشوایان هدایت و روشنگران راه تقوایند؛ رهبران دین، مدافعان حق، و سروران مردم ...(۲)

و ابوداود خالد بن ابراهیم، یکی دیگر از دُعات و مبلّغین بزرگ عباسی، به نقبا گفت: «آیا گمان می‌کنید که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علم خود را به کسی جز خاندان رسالت و اهل بیت خویش ـ به ترتیب هرچه نزدیکتر، اَولی‌تر ـ سپرده باشد؟ ... آیا شک دارید که اینان معدن علم و صاحبان میراث رسول خدایند؟».(۳) همهٔ این سخنان در توجیه خلافت آل عباس گفته می‌شد و مفهوم ضمنی آن این بود که خلفای بنی‌عباس، مصداق اهل بیت پیامبر و وارثان علم و قدرت آن حضرتند!

نظیر این سخنان، توسّط سفّاح ـ نخستین خلیفهٔ عبّاسی ـ نیز در نخستین

---

۱ . تاریخ الطبری، همان، ۶۰/۱۰؛ تاریخ الیعقوبی، همان، ۳۵۲/۲ ـ ۳۵۳؛ الکامل، همان، ۴۰۶/۵ و ۴۳۶؛ الاخبار الطوال، دینوری، همان، ص ۳۷۰؛ مروج الذهب، مسعودی، همان، ۲۷۱/۳؛ تاریخ فخری...، ابن طقطقا، ترجمهٔ محمد وحید گلپایگانی، همان، ص ۲۰۹ و ۲۱۱؛ شذرات الذهب، همان، ۱۹۱/۱.

۲ . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، همان، ۱۶۱/۷ ـ ۱۶۲.

۳ . تاریخ الطبری، همان، ۱۹۶۱/۹؛ الکامل، ابن اثیر، همان، ۳۶۲/۵.

خطبه‌ای که پس از بیعت مردم کوفه با وی ایراد کرد، مطرح گشت. وی که بر فراز منبر مسجد کوفه سخن می‌گفت خویشتن را جزو اهل بیت پیامبر شمرده و از مصادیق آیهٔ تطهیر و مودّت و خمس و فیء دانست وگفت که: مردم، پس از پیامبر، سراغ فلان و فلان از قبیلهٔ تیم و عدی (اشاره به ابوبکر و عمر) رفتند. آنها باید بدانند که آل محمد صلی الله علیه و آله ائمهٔ هدایت و چراغ راه تقوایند.(۱) عمویش، داود بن علی، نیز که بر پلّهٔ فروتر همان منبر ایستاده بود، پس از ختم کلام سفاح، در همین زمینه سخنانی گفت و افزود که اینک، حق به جایگاه حقیقی خویش در میان اهل بیت پیامبرتان بازگشت و ... پس از رسول خدا، هیچکس شایسته‌تر از امیرالمؤمنین علی ابن ابی‌طالب، و این شخص ـ اشاره به سفاح ـ بر مسند خلافت تکیه نزده است!(۲)

و اگر در خطبه‌های سفّاح، روی مصالح سیاسی، حرمتی به مولای متقیان علی علیه السلام گذاشته می‌شد، جانشین وی منصور ـ زمانی که موجودیّت رژیم عباسی را از سوی شورشیان علوی (نظیر نفس زکیّه، نوهٔ امام مجتبی علیه السلام) سخت در خطر دید ـ از تحقیر و توهین به ساحَت مولا علیه السلام و فرزندان معصوم وی علیهم السلام دریغ نداشت(۳) و فرزند منصور (مهدی عباسی) هنگامی که وصیّتنامهٔ «قاسم بن مجاشع تمیمی» را قرائت می‌کرد تا آن را توشیح کند، همین که به جمله‌ای رسید که قاسم ضمن بیان عقاید اسلامی خود، پس از اقرار به یگانگی خدا و نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به عنوان امام و جانشین پیامبر معرفی کرده بود، وصیّتنامه را پرت کرد و آن را تا آخر نخواند!(۴)

---

۱. تاریخ الطبری، همان، ۲۹/۱۰ ـ ۳۰؛ شرح نهج البلاغه، همان، ۱۶۲/۷؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، همان، ص ۲۵۷؛ الکامل، ابن اثیر، همان، ۴۱۱/۵ ـ ۴۱۳.

۲. تاریخ الطبری، همان، ۳۱/۱۰ ـ ۳۳؛ تاریخ الیعقوبی، همان، ۳۵۰/۲ ـ ۳۵۱؛ الکامل، همان، ۴۱۳/۵ ـ ۴۱۷؛ و نیز: تاریخ ابن خلدون، همان، ۲۱۸/۳.

۳. ر.ک، نامهٔ منصور به نفس زکیه (تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ۴۶۵/۲ ـ ۴۶۶).

۴. الکامل همان، ۸۴/۶.

در باب منصور، همچنین نوشته‌اند که وی نخستین کسی بود که ویران کردن قبر امام حسین علیه‌السلام در کربلا را بدعت نهاد[۱] و همین امر سابقه‌ای شد که نوهٔ وی، هارون، مرقد آن امام همام را ویران سازد، زمین کربلا را شخم زند و درخت سدری را که زائران آن بارگاه خجسته در سایه‌اش می‌غنودند، به دست کارگزار خویش در کوفه (موسی بن عیسی بن موسی عباسی) قطع کند.[۲]

۵. ادعای مهدویت، و اخبار «رایات سود»

در مآخذ شیعه و سنّی، روایات زیادی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه علیهم‌السلام وجود دارد که در آن، اهتزازِ «رایات سود» (پرچمهای سیاه) از مشرق (= خراسان) یکی از علائم ظهور حضرت ولی عصر (عج) ذکر شده و صاحبان این رایات از پیشقراولان و طلایه‌داران پیروز قیام آن حضرت قلمداد گشته‌اند. بر پایهٔ روایات مزبور، صاحبان رایات سود از خراسان قیام می‌کنند، با بنی‌امیّه می‌جنگند و قدرت را به صاحب حقیقی آن، حضرت مهدی (عج)، تحویل می‌دهند.

این روایات را مرحوم سید بن طاووس در «الملاحم و الفتن» (و در عصر ما، امثال مرحوم میرجهانی در کتاب «نوائب الدهور») گرد آورده‌اند و در تأیید مضامین آنها می‌توان احادیث متعددی را در کتب تاریخی و کلامی و روایی شیعه و سنی سراغ گرفت (نظیر اخبارالدولة العباسیة، تاریخ الفخری ابن طقطقا، تجارب السلف هندوشاه صاحبی، ارشاد مفید، غیبت نعمانی و بحار مجلسی).[۳]

---

۱. **تاریخ کربلا و حائر حسین علیه‌السلام**، عبدالجواد کلیددار، ترجمهٔ محمد صدر هاشمی (اصفهان ۱۳۳۷ش) ص ۱۳۷.

۲. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، همان، ۱۹/۲.

۳. ر.ک. اخبار الدولة العباسیة، ص ۱۹۸ به بعد و ۲۰۸ ـ ۲۰۹؛ تاریخ فخری...، همان، ص ۱۹۳؛ تجارب السلف، هندوشاه صاحبی، مقدمه و ملحقات به اهتمام امیر سید حسن روضاتی، ص ۷۷؛ الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد (چاپ کنگرهٔ شیخ مفید) ۳۶۸/۲؛ بحار الانوار، همان، ۵۹/۴۲ به بعد.

مرحوم مفید در ارشاد، تحت عنوان «ذکر علامات قیام القائم علیه‌السلام ...» می‌نویسد: اخبار (مختلفی) در ذکر علائم زمان قیام حضرت مهدی (عج)، و حوادثی که در آستانهٔ ظهور آن حضرت رخ خواهد داد، وارد شده است. برخی از این علائم و نشانه‌ها از قرار زیر است: خروج سفیانی، قتل حسنی، اختلاف بنی‌عباس در حکومت دنیوی، ... **آمدن رایات سیاه از جانب خراسان**، و ...[1]

به پاره‌ای از این روایات، ذیلاً اشاره می‌کنیم:

نعیم بن حماد خزاعی، در کتاب الفتن، به سند خویش از حسن روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بلاهایی را که اهل بیتش خواهند دید ذکر کرد تا آنکه (فرمود) خدای متعال از مشرق، بیرق سیاهی را برخواهد انگیخت که هرکس آن را یاری کند خدا او را نصرت می‌دهد و هرکس به خواری آن کوشد خدا او را خوار می‌سازد، تا آنکه مردی می‌آید که همنام من است و آنان زمام امر خویش را به دست او می‌دهند، پس خدای متعال او را تأیید می‌کند و نصرت می‌دهد.[2]

سعید بن مسیّب از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده است که فرمود: بیرقهای سیاهی از طرف مشرق خروج می‌کند و تا آن موقعی که خدا بخواهد خواهند بود. بعد از آن، بیرقهای کوچک سیاهی از طرف مشرق خروج می‌کنند و با مردی از فرزندان ابوسفیان و یارانش جنگ می‌کنند و مطیع مهدی علیه‌السلام می‌شوند.[3]

غیبت نعمانی به سند خود از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که فرمود: راجع به آیهٔ «**فاختلف الأحزاب من بینهم**» (مریم:۳۷) از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام پرسیدند، فرمود: از (وقوع) سه چیز انتظار فرج را داشته باشید. گفته شد که آن سه کدامند؟ فرمود: اختلاف در میان اهل شام، بیرقهای سیاه

---

۱ . الارشاد فی معرفة... ، همان، همانجا.

۲ . الملاحم و الفتن فی ظهور الغائب المنتظر (عج)، سید بن طاووس، ص ۵۴.

۳ . همان، ص ۵۵.

از خراسان، و فزعه در ماه رمضان. گفتند: فزعه در ماه رمضان چیست؟ فرمود: آیا کلام خداوند عزوجل را نشنیده‌اید که می‌فرماید: «**اِن نشأ ننزّل علیهم ...**» (شعراء: ۴). دختران جوان را از سراپرده‌شان بیرون آورد و خفته را بیدار سازد و بیدار را به فَزَع افکند.(۱)

جابر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: بیرقهای سیاه از خراسان خروج می‌کنند و وارد کوفه می‌شوند. وقتی که مهدی علیه السلام خروج کرد، برای بیعت نزد آنان خواهد فرستاد.(۲)

نیز جابر از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود: سپس مهدی علیه السلام در مکه موقع (نماز) عشاء ظهور می‌کند و بیرق و پیراهن و شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و علامت و نور و بیان با اوست. پس زمانی که نماز عشا را می‌خواند، با صدای بلند فریاد می‌زند: ای مردم، من شما را به یاد خدا می‌اندازم و آن زمانی را که در برابر او قرار می‌گیرید خاطرنشان شما می‌سازم. همانا خداوند متعال حجت خویش را بر شما تمام ساخته، انبیا و کتاب فرستاده، تا به شما فرمان دهد هیچ چیز را شریک او قرار ندهید و بر اطاعت از فرمان او و پیامبرش پایدار باشید و آنچه را که قرآن زنده کرده زنده نگه دارید و آنچه را که میرانده نابود سازید و (طریق) هدایت را یاری کنید و یار و مددکار تقوا و پرهیزگاری باشید، زیرا که فنای دنیا نزدیک است ... من شما را به سوی خدا و رسول او دعوت می‌کنم تا به کتاب خدا عمل کنید و باطل را نابود کرده سنت و شریعت را احیا نمایید.

پس با ۱۳۳ تن (که تعدادشان مساوی اصحاب بدر بوده، راهبان شب و شیران روزند، و بی‌آنکه وعده‌ای با یکدیگر گذاشته باشند چونان پاره‌های ابر پاییزه گرد می‌آیند) ظاهر می‌شود و خداوند (به وسیلهٔ او) سرزمین حجاز را می‌گشاید و افرادی را که از بنی‌هاشم در زندان‌اند نجات می‌دهد و بیرقهای سیاه

---

۱. **نوائب الدهور فی علائم الظهور**، حاج سید حسن میر جهانی (مکتبة الصدر، تهران) جزء ۱۰۳/۲ ـ ۱۰۴. آیهٔ اخیر چنین است: ان نشأ ننزّل علیهم من السماء آیة فظلّت اعناقهم لها خاضعین.

۲. الملاحم و الفتن... ، همان، صص ۵۵ ـ ۵۶.

وارد کوفه می‌شوند و لشگرهایی برای بیعت با مهدی علیه‌السلام به اطراف عالم می‌فرستد، و جور و اهل جور را از بین می‌برد و شهرها رام و تسلیم او می‌گردند و خداوند قسطنطنیه را به دست او می‌گشاید.(۱)

در پاره‌ای از روایات، بر لزوم همراهی و همگامی مسلمین با این جماعت تأکید شده است: نعیم به سند خود از عبداللّه روایت کرده که گفت: نزد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بودیم که جوانانی از بنی‌هاشم آمدند، پس رنگ پیغمبر تغییر کرد. عرض کردند یا رسول اللّه چه روی داد بر شما؟ می‌بینیم در روی شما تغییری پیدا شد که دل ما را به درد آورد. فرمود: **إنّا اهل بیت اختاراللّه لنا الآخرة علی الدنیا، و انّ اهل بیتی هؤلاء یلقون بعدی بلاءً و تطریداً و تشریداً حتی یأتی قومٌ مِنْ هٰهُنا نحوالمشرق اصحابُ راياتٍ سود يَسئلون الحق فلايُعطَوْنَه مرّتين او ثلاثاً فيقاتلون فينصرون فَيُعْطَوْنَ ما سَئَلوا فلايَقْبِلونَها حتی يَدفعونَها الی رجلٍ من اهل بيتی فيملأ الأرض عَدلاً كما مَلَئوها ظلماً، فمن أدرک ذلک منكُم فليأتهم و لو حَبْواً علی الثَّلْج، فأنّه المهدیّ.**

یعنی، ما خاندانی هستیم که خدای متعال برای ما آخرت را بر دنیا برگزیده است. و بدرستی که اهل بیتم پس از من بلا خواهند دید و رنج تبعید و آوارگی خواهند چشید، تا آنکه قومی از جانب مشرق بپا می‌خیزند که بیرقهای سیاه دارند. آنان حق را طلب می‌کنند و به ایشان داده نمی‌شود، دوباره و سه باره طلب می‌کنند و باز به آنان داده می‌شود. پس می جنگند و پیروز می‌شوند آنگاه آنچه خواسته‌اند به آنان داده می‌شود ولی آن را نمی‌پذیرند تا آنکه آن را به مردی از خاندان من تقدیم می‌کنند و در نتیجه جهان از عدل و داد پر می‌شود همان‌گونه که آن را از ظلم و ستم پر ساخته بودند. پس هرکس از شما، آن زمان را درک کند باید به سوی آنان رود هرچند لازم باشد سینه خیز بر روی برف حرکت کند، زیرا که اوست مهدی.(۲)

حافظ ابوبکر بن ابی شیبه در جلد ۱۲ کتاب «المصنف»، حافظ ابن ماجه

---

۱. همان، ص ۶۴. و نیز ر.ک، ص ۵۴ (باب ۹۹) و صص ۵۵ ـ ۵۶ (باب ۱۰۴) از همان کتاب.

۲. همان، صص ۵۲ ـ ۵۳. و نیز ر.ک، ص ۱۶۱ (باب ۱۴) از همان کتاب.

در «السنن الصحیح» (۵۱۸/۲، باب خروج المهدی)، حافظ ابوجعفر عقیلی در ترجمهٔ یزید بن ابی‌زیاد از محمد بن اسماعیل ...، حاکم در «مستدرک» (۴۶۴/۴) و حافظ طبرانی در «المعجم الکبیر» (ج۳)، به نقل از عبداللّه بن مسعود، روایت فوق را با اندکی تفاوت در الفاظ روایت کرده‌اند.[1]

در پاره‌ای از اخبار ملاحم، از شعیب بن صالح تمیمی، به عنوان سردار (یا یکی از سرداران) این گروه یاد شده است:

ابوصالح سلیلی بن احمد بن عیسی بن شیخ الحسانی به سند خود از معاذ بن جبل روایت کرده که گفت: من و ابوعبیدهٔ جرّاح و سلمان در انتظار آمدن پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته بودیم که ناگاه آن حضرت بر ما وارد شد در هجیر، در حالتیکه وحشت زده می‌نمود و رنگ او متغیّر بود. پس فرمود کیست اینجا، ابوعبیده، معاذ، سلمان؟ گفتیم: آری یا رسول اللّه. پس یاد کرد فتنه‌ها را و فرمود:

تدخل مدینة الزّوراء فکم من قتیل و قتیلة و مال منتهب و فرج مستهل. رحم اللّه من آویٰ نساء بنی‌هاشم یومئذ و هنّ حرمتی... [تا آنکه فرمود:] **ثم یقبل الرجل التمیمی شعیب بن صالح سقی اللّه بلاد شعیب بالرّایة السوداء المهدیة بنصر اللّه و کلمته حتی یبایع المهدی بین الرکن و المقام.**

یعنی، داخل می‌شود در شهر بغداد، پس چه بسیار مرد و زن کشته و مال غارت شده و ناموس بر باد رفته خواهد بود. رحمت خدای بر کسی که زنان بنی‌هاشم را ـ که حرم من اند ـ در آن روز پناه دهد... سپس مرد تمیمی، شعیب بن صالح، که خدا بلاد وی را سیراب کند، بیرون می‌آید با بیرق سیاه مهدوی، به یاری خدا و کلمهٔ او، تا اینکه در میان رکن و مقام با مهدی (عج) بیعت می‌کند.[2]

نعیم به سند خویش از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: زمانی که

---

۱. ر.ک، سیرتنا و سنتنا ... ، علامه امینی، همان، صص ۱۱۲ ـ ۱۱۳.

۲. الملاحم و الفتن...، همان، صص ۱۳۷ ـ ۱۳۸ (باب ۶۰).

پرچمهای سیاه ـ که در میان آنها شعیب بن صالح تمیمی قرار دارد ـ قشون سفیانی را فراری می‌دهد، مردم تمنا می‌کنند که مهدی خروج کند. پس آن حضرت، در حالیکه رایت پیامبر ﷺ با اوست، از مکه خروج می‌کند و دو رکعت نماز می‌گزارد بعد از آنکه مردم، به علت طول دوران بلا، از قیام او مأیوس گشته‌اند. پس چون از نماز فارغ شود گوید: ای مردم بر امت محمد ﷺ، و بویژه بر خاندان او، پیوسته بلا بارید، ما مقهور شدیم و بر ما ستمها رفت.(۱)

احادیث «رایات سود» در اواخر حکومت بنی‌امیه، بر سر زبانها افتاده بود و عباسیان ـ خاصّه، با اخباری که از طریق نیای بزرگشان (عبداللّه بن عباس)(۲) و نیز «صحیفهٔ صفراء» (کتاب زردِ) محمد بن حنفیه(۳) به آنان رسیده و در آن از حکومت و سلطنت آنان در قرن دوم هجری یاد شده بود ـ به این امر وقوف تام داشتند و از آن خبر می‌دادند.(۴) هندوشاه صاحبی می‌نویسد: پس از مرگ محمد بن علی «پسران او، ابراهیم امام و عبداللّه سفاح و عبداللّه منصور بدان مصلحت قیام نمودند و داعیان را به اطراف ممالک فرستادند خاصّه به خراسان، زیرا کی اعتماد بر اهل خراسان بیشتر داشتند و در زبانها افتاده بود که علمهاء سیاه کی اهل بیت را

---

۱ . همان، صص ۶۳ ـ ۶۴. و نیز ر.ک، ص ۵۲ (باب ۹۲) و ص ۵۳ (باب ۹۵ و ۹۶ و ۹۷) و ص ۵۵ (باب ۱۰۳) از همان کتاب. و نیز ر.ک، صص ۳۴ ـ ۳۶ (روایت جابر از امام باقر علیه‌السلام و نیز گزارش محمد بن حنفیه از شکست اصحاب سفیانی به دست شعیب بن صالح).

۲ . ر.ک، الملاحم و الفتن، همان، ص ۱۲۴ (باب ۳۸) و صص ۳۳ ـ ۳۴(باب ۳۰)؛ کتاب سلیم بن قیس الهلالی، تصحیح شیخ محمد باقر انصاری زنجانی، همان، ۹۱۵/۲ ـ ۹۱۶؛ اخبار الدولة العباسیة، همان، صص ۱۳۰ ـ ۱۳۱ و ۱۵۰ ـ ۱۵۱؛ تاریخ فخری...، همان، ص ۱۹۱.

۳ . ر.ک، اخبار الدولة العباسیة، همان، صص ۱۸۴ ـ ۱۸۵ (تحت عنوان «خبر الصحیفة الصفراء»).

۴ . برای نمونه ر.ک، سخن محمد بن علی به مبلغین خویش مبنی بر ظهور رایات سود از خراسان و دادن آنان کار را به دست مهدی (عج) به نقل از پدر وجد خویش از پیامبر (اخبار الدولة العباسیة، صص ۲۰۷ ـ ۲۰۸ و نیز سخن محمد به ابوهاشم در ص ۱۹۹) و نیز ر.ک، تاریخ الخلفاء، سیوطی، همان، صص ۲۵۶ ـ ۲۵۷؛ الکامل، ابن اثیر، همان، ۴۰۸/۵.

یاری دهد، از خراسان بدید آید».[۱] حتی از خلال تواریخ برمی‌آید که یکی از علل انتخاب خراسان (به عنوان مرکز و مبدأ قیام) از سوی عباسیان، همین قصهٔ پیروزی رایات سود برخاسته از آن دیار بود. محمد بن علی عباسی، پدر سفاح و منصور، هنگام اعزام دُعات و مبلغان خویش به خراسان، به آنان گفت: زمانی که دیدید بیرقهای سیاه از خراسان بیرون می‌آیند و صاحبان آن هر دژی را در سر راه خود می‌گشایند و درفش دشمنان خویش را درهم می‌شکنند ... تا به مصر می‌روند و فرعون بنی‌امیه را به قتل می‌رسانند (بدانید) که در چنین وقتی خداوند جبّاران بنی‌امیه را نابود ساخته و حکومت به دست خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خواهد افتاد ... و سپس با نقل حدیثی از پیامبر در این زمینه، افزود: پس خراسان را محل هجرت و مسکن دعوتگران خویش قرار دهید...[۲]

اتخاذ رایات سیاه از سوی عباسیان، عمدتاً، با نظر به همین روایات صورت گرفت و هدف از آن این بود که در ذهن عامّه، خود را مصداق «صاحبان رایات سود» و «طلایه داران قیام مهدی(عج)» قلمداد کنند (همان‌گونه که در بادی امر، بارها، دست نوادهٔ امام مجتبی علیه‌السلام ـ نفس زکیّه ـ را به عنوان «مهدی موعود» فشردند). امّا از آنجاکه خلوص و صداقتی در کار آن گروه نبود، به این امر ـ عنوان طلایه‌داری ـ پایبند نمانده و پس از صعود به تخت قدرت و مزمزهٔ شیرینی آن، به جای تحویل حکومت به فرد شایستهٔ آن: امام صادق علیه‌السلام، خود را امیرالمؤمنین واقعی و مهدی حقیقی خواندند!

---

۱ . تجارب السلف، هندوشاه صاحبی، همان، ص ۷۷ و نیز ر.ک، تاریخ فخری...، همان، صص ۱۹۲ ـ ۱۹۳. عبدالحسین زرین کوب نیز در «**تاریخ ایران بعد از اسلام**» (مؤسسهٔ انتشارات امیر کبیر، ط ۳، تهران ۱۳۶۲ ش) ص ۳۸۹، با اشاره به قیام دشمنان بنی‌امیه در خراسان و سیاهی پرچم آنان می‌نویسد: «مقارن آن روزگاران، از تأثیر اخبار ملاحم، ظهور مهدی موعود و بیرون آمدن عَلَم سیاه از جانب شرق در غالب افواه جاری بود».

۲ . اخبار الدولة العباسیة، صص ۲۰۷ ـ ۲۰۹.

آری، سران و خلفای نخستین عباسی را بایستی از جملهٔ اشخاص و گروههایی دانست که در طول تاریخ اسلام، بدروغ داعیهٔ مهدویت داشته‌اند؛ و ما این امر را به انحاء گوناگون در زندگی ابراهیم امام (برادر بزرگ سفاح و منصور، که در مبادی نهضت بنی‌عباس به دست امویان به قتل رسید)، سفاح، و منصور و جانشینانش: مهدی و هادی عباسی مشاهده می‌کنیم.

در مورد **ابراهیم امام**، می‌توان به نامهٔ او خطاب به پیروانش در خراسان اشاره کرد که در آن، نویدها و وعده‌های الهی (در قرآن و روایات) مربوط به قیام حضرت ولی عصر (عج) را به خود و یارانش تطبیق داده است: «**بسم‌اللّه الرحمن الرحیم، صدق وعداللّه لأولیائه، و حقّت کلمة اللّه علی اعدائه، و لا تبدیل لکلمات اللّه و لن یخلف اللّه المیعاد، إن تستفتحوا فقد جاءکم الفتح، فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمدللّه رب‌العالمین.** اما بعد ... **و عاهدوا اللّه علی الطاعة و کونوا بحبله معتصمین: وعداللّه الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنّهم فی‌الأرض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکّننَّ لهم دینهم الذی ارتضی لهم ...**».[۱]

در باب **سفّاح**، که نخستین لقب وی «مهدی» بود،[۲] نامهٔ ابومسلم به منصور ـ زمانی که بین آن دو نقار و اختلاف پیش آمده بود ـ جالب توجه است، آنجا که می‌نویسد: برادرت (= سفّاح) خود را بدروغ، عوض مهدی جا زد.[۳]

---

۱. همان، صص ۲۶۹ ـ ۲۷۰.

۲. التنبیه و الأشراف، مسعودی (تصحیح: عبدالله اسماعیل صاوی، همان) ص ۲۹۲.

۳. زندگانی سیاسی امام رضا علیه‌السلام، همان، ص ۴۱ و ۱۱۷. به نوشتهٔ اخبار الدولة العباسیة (ص ۳۲۸) زمانی که ابوالعباس سفّاح کوچک بود، پدرش محمد بن علی به بکیر (داعی بزرگ عباسی) گفت: «قائم مهدی این است، نه آنکه عبداللّه محض در باب پسرش (نفس زکیّه) می‌گوید». شذرات الذهب (همان، ۱۷۹/۱ ـ ۱۸۰) نیز آورده است: پس از دستگیری و قتل ابراهیم امام، سفاح گریخته و در کوفه پنهان شد تا آنکه سپاهیان ابو مسلم ازخراسان، پس از جنگهای عظیم با امویان، به کوفه آمدند و باسفاح بیعت کردند و وی را مهدی وارث امامت نامیدند.

عبداللّه بن علی، مشهور به **منصور دوانقی**، دومین خلیفهٔ عباسی نیز (به رغم بیعتهای مکررش در بَدوِ امر، به عنوان مهدی، با نفس زکیّه) از مدعیان مهدویت بود. نخستین شاهد این امر، عنوانی است که وی برای خود برگزیده بود: «منصور». چه، می‌دانیم که در فرهنگ تشیع، منصور (به معنی پیروز و شکست ناپذیر) از جمله القاب حضرت مهدی (عج) است. در زیارت عاشوراکه در طول سال خوانده می‌شود، شیعه (با تعلیم امام باقر علیه‌السلام) از خداوند درخواست می‌کند که وی را در رکاب امام منصور از خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به انتقام گرفتن از قاتلان ابی عبداللّه الحسین علیه‌السلام موفق گرداند: **یا اباعبداللّه ... بأبی أنت و أمّی ... فأسئل اللّه الذی اکرم مقامک واکرمنی بک أن یرزقنی طلب ثارک مع امام منصور من اهل‌بیت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ...**

شاهد دیگر این امر، شعر ابودلامه خطاب به ابومسلم خراسانی است که منصور وی را کشت:

ای ابومجرم، خداوند نعمتهای خود را بر بنده‌ای تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آن بنده خود، آن را تغییر داده باشد.

آیا در دولت مهدی قصد خیانت کردی؟ آگاه! که پدران کُرد تو اهل خیانتند.(۱)

این نکته نیز درخور ذکر است که منصور، وقتی دید مردم (به استثنای امام صادق علیه‌السلام) در سطحی وسیع پذیرفته‌اند که محمد بن عبداللّه علوی (نفس زکیّه) همان «مهدی» موعود است، برای مشتبه کردن امر بر مردم، فرزند و جانشین خود (محمد) را ملقب به «مهدی» ساخت تا مردم را از محمد بن عبداللّه برگرداند. استاد جعفر مرتضی، با اشاره به این مطلب، نوشته است(۲): منصور،

یکی از غلامان خود را به مجلس محمد بن عبداللّه فرستاد و به او گفت

---

۱ . **الکنی و الألقاب**، محدث قمی (المطبعة الحیدریة، نجف ۱۳۷۶ ـ ۱۹۵۶) ۱۵۴/۱. البته محتمل است که منظور از «مهدی» در اینجا سفاح باشد (زندگانی سیاسی امام رضا علیه‌السلام، همان، صص ۱۰۴ ـ ۱۰۵).

۲ . زندگانی سیاسی امام رضا علیه‌السلام، همان، صص ۷۴ ـ ۷۶.

«نزدیک منبر بنشین و آنچه محمد می‌گوید بشنو». غلام گوید: شنیدم که محمد می‌گوید: «شما شک ندارید که من همان مهدی موعود هستم، و من اویم». پس این سخن را به ابوجعفر (منصور) بازگفتم. او گفت «دشمن خدا، دروغ گفت. این پسر من است که مهدی است» (مقاتل الطالبیین، ص ۲۴۰، والمهدیة فی‌الأسلام، ص ۱۱۷).

سپس برای قانع ساختن مردم به این ادعا، منصور کسانی را یافت که برایش به ساختن حدیث پرداختند و به پیامبر ﷺ دروغ بستند و جاعلان آن احادیث دروغین «مهدی امت» را بر پسر خلیفه «المهدی» منطبق ساختند (بعضی از این احادیث را در الصواعق المحرقه، صص ۹۸ ـ ۹۹ و تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۷۲ والبدایة والنهایة، ۶/۲۴۶ـ۲۴۷ و کتب دیگر می‌یابید).

قاضی نعمان اسماعیلی در قصیدهٔ خود گوید: «از انتظار او، بسا کسان که بدین نامها خوانده شدند، از آنجا که با قهر و غلبه خواستند که آن را حجّت قرار دهند پس از دلیل اقامه شدهٔ روشن منحرف گشتند. آنگاه که گوهر را با گوهرنما برابر شمردند، و از آن جمله محمد پسر عبداللّه پسر علی، از بنی‌عباس را که مجموعه‌ای از تجاوز و پلیدیهایند (مهدی شمردند).

و آنگاه که چون اسم کسی با نام مهدی مطابق آمد او را مهدی خواندند و این نزد من سیاست بازی و رندی است» (الأرجوزه المختارة، ص ۳۱).

احمد امین مصری به دروغ بودن و جعلی بودن این حدیثها اقرار کرده و غیر او نیز چنین اقراری کرده است (ضحی‌الأسلام، ۲۴۰/۳). بلکه خود منصور که به مهدویت محمد بن عبداللّه علوی [نفس زکیّه] اعتراف نموده و شادباش گفته و به آن افتخار کرده بود (مقاتل الطالبیین، ص ۲۳۹،۲۴۰ و المهدیة فی‌الأسلام، ص ۱۱۶ و جعفر بن محمد نوشتهٔ عبدالعزیز سیدالأهل، ص ۱۱۶)، گفتهٔ خود را در این باب تکذیب کرد و نیز اظهار خود را بر مهدویت پسر خویش دروغ شمرد. مسلم بن قتیبه می‌گوید: «ابوجعفر (منصور) به دنبال من کس فرستاد. چون بر او

وارد شدم گفت: محمد بن عبدالله قیام کرد و خود را مهدی خواند. به خدا سوگند که او مهدی نیست، امّا نکتهٔ دیگری بگویم که به هیچ کس نگفته‌ام و بعد از تو نیز به کسی نخواهم گفت، و آن اینکه به خدا قسم، پسر من هم آن «مهدی» که روایت دربارهٔ او آمده است نمی‌باشد. بلکه من از باب میمنت و مبارکی او را چنین نامیدم و آن را به فال نیک گرفتم (مقاتل الطالبیین، ص ۲۴۷ و المهدیّة فی‌الاسلام، ص ۱۱۷). و خلیفهٔ «المهدی» خود اقرار می‌نماید که فقط پدرش نقل می‌کند که او بعد از وی در میانهٔ مردم مهدی است (و کس دیگری چنین روایتی نکرده) ← الوزراء والکتّاب، ص ۱۲۷.

برخی حدس زده‌اند اقداماتی که مهدی عباسی ـ جانشین منصور ـ در اوایل خلافت خود انجام داد (بذل و بخشش پولی که پدرش منصور ـ با غارت خلق و امساک شدید در مصرف آن ـ در خزانهٔ بغداد گرد آورده بود، آزادی زندانیان، و تظاهر گذرا و موقت به قدس و تقوی)[1]، در اصل، تمهیدی برای معتقد ساختن مردم به مهدویت، و ایجاد اغتشاش در عقاید آنان، بوده است.

شگفت آنکه، فرزند و جانشین مهدی عباسی (موسی بن مهدی) چهارمین خلیفهٔ عباسی هم «هادی» لقب داشت که باز از القاب مشهور حضرت (عج) است. اقدام بیسابقه و عجیب مأمون عباسی نیز به آوردن امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام از مدینه به مرو و تکلیف خلافت و تحمیل ولایتعهدی به آن حضرت ـ چنانکه در نامهٔ مأمون به بنی‌عباس تصریح شده[2] ـ بی‌ارتباط با مسئلهٔ مهدویت نبود، و در اینجا اسرار تاریخی بسیاری وجود دارد که جای طرح آن در این مجال نیست (در

---

۱. ر.ک، **سیرهٔ پیشوایان**، مهدی پیشوایی، بامقدمهٔ استاد حاج شیخ جعفر سبحانی (مؤسسهٔ تعلیماتی و تحقیقاتی امام صادق علیه‌السلام، قم، زمستان ۱۳۷۲ ش) صص ۴۱۶ ـ ۴۱۸. در باب جنایات و بی‌بندوباریهای بعدی مهدی عباسی، ر.ک، مأخذ فوق و نیز: زندگانی سیاسی امام رضا علیه‌السلام، صص ۸۱ ـ ۸۳ و ۱۱۰ و پاورقی صص ۱۴۶ ـ ۱۴۷.

۲. در باب نامهٔ مأمون به بنی عباس، ر.ک، زندگانی سیاسی امام رضا علیه‌السلام، همان صص ۴۳۱ ـ ۴۳۹.

حقیقت، عباسیان، قیام رهایی بخشی را که قرار بود به رهبری امام صادق علیه‌السلام در سال ۱۴۰ ق صورت گیرد و دولت حقهٔ آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را بنیاد نهد[۱]، و خبر آن، در کلام معصومین علیهم‌السلام کراراً آمده بود، با استفاده از حربهٔ تزویر و به زور شمشیر، قاپیدند و ... برخی از نوادگان امام مجتبی و امام سجاد علیهماالسلام نیز ـ بی‌خبر از «بَدا»یی که حاصل شده و به علت «افشای اسرار قیام توسط برخی کم ظرفان»، قیام تا مدتی نامعلوم به تأخیر افتاده است ـ بیهوده خود را به آب و آتش می‌زدند و حتی گاه جانب ادب را نسبت به امام عصر خویش ـ امام صادق علیه‌السلام ـ نگه نمی‌داشتند؛ و در نتیجه، بر اثر سادگی و شتابزدگی خودیها و طرّاری دشمن، شد آنچه که نباید بشود).

سخن آخر آنکه، تمسک بنی‌عباس به اخبار «رایات سود»، همچون کارهای دیگرشان، حرکتی تقلیدی بود و فی‌المثل، پیش از آنان، حارث بن سریج (مقتول در ۱۲۸ق) نیز در شورش بر ضد امویان اظهار داشته بود که وی صاحب رایات سود است.[۲]

* *

بدینگونه، بروشنی می‌بینیم که شعارها، داعیه‌ها و اقدامات بنی‌عباس، تماماً شعارهای تقلیدی و اقدامات سابقه‌داری بود که از سیره و روش اهل بیت علیهم‌السلام و پیروان آنان «کپیه برداری شده بود» و رمز تمسک بنی‌عباس به این گونه شعارها نیز ـ چنانکه گفتیم ـ آن بود که قلوب دوستان اهل بیت علیهم‌السلام را در ممالک اسلامی آن روز، بویژه شمال شرقی ایران، به سوی خود جلب کرده و از نیروی عظیم آنان برای پیشبرد مقاصد سیاسی خویش و بیرون راندن حریف اموی از صحنه (و احیاناً نیز خام کردن علویّین) سود جویند. بیجهت نیست که محمد بن عبداللّه محض (مشهور به نفس زکیّه)، که منصور دوانقی در ابتدای امر ۳ بار به عنوان مهدی با وی

---

۱ . ر.ک، اصول کافی، کتاب الحجة، باب کراهیّة التوقیت، حدیث ۱، روایت ابوحمزهٔ ثمالی از امام باقر و صادق علیهماالسلام ؛ غیبت طوسی، باب نهی از توقیت، روایت امام صادق علیه‌السلام.

۲ . تاریخ الطبری، همان، ۱۹۱۹/۹؛ الکامل، همان، ۳۴۲/۵.

بیعت کرد ولی در فرجام وی را به وضعی فجیع به قتل رساند، در نامهٔ معترضانه‌اش به منصور چنین نوشت:

فأن الحق حقنا، و انّما ادّعیتم هذاالأمر بنا و خرجتم له بشیعتنا و حظیتم بفضلنا.

یعنی، خلافت رسول خدا و حکومت بر جامعهٔ اسلامی حق ما بود. شما این امر را به توسط ما مدّعی شدید و با استفاده از نیروی ما بر بنی‌امیه شوریدید و به فضل ما بر مسند حکومت دست یافتید.[۱]

گفتهٔ ابوعون نیز در این باب، شاهد گویایی است: ابوعون، از مبلغان و سرداران بزرگ عباسی است که ابومسلم وی را به سرداری ۳۰ هزار تن، به جستجوی مروان بن محمد فرستاد و به نوشتهٔ «الأمامة والسیاسة»[۲] همو بود که به‌کار مروان ـ آخرین خلیفهٔ عباسی ـ در مصر پایان داد. باری نوشته‌اند زمانی که در جریان بیماری ابوعون، مهدی عباسی ـ پسر و جانشین منصور ـ به عیادت او رفت و ابوعون از وی درخواست کرد که از فرزندش ـ که رأی شیعه را در مورد خلافت قبول داشت ـ درگذرد و راضی شود، مهدی پاسخ داد: او به راه درست نمی‌رود و رأیش برخلاف رأی ماست. ابوعون گفت: ای امیرالمؤمنین، به خدا سوگند او بر همان راهی است که ما خود بر اساس آن قیام کردیم و مردم را به همان ترتیب دعوت کردیم. اگر اینک برای شما انصرافی از آن رأی حاصل شده، به ما هم امر کنید تا اطاعت کنیم...[۳]

سخن گزندهٔ ابومسلم به منصور دوانقی را هم قبلاً خواندیم که در نامه به وی

---

۱ . تاریخ الطبری، همان، ۲۰۹/۱۰؛ الکامل، ابن اثیر، همان، ۵۳۶/۵؛ تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ۴۶۲/۲. البته پر روشن است که امثال نفس زکیّه نیز در این زمینه حقی نداشتند و حق رهبری و امامت بر امّت، تماماً، از آنِ امام معصوم وقت، امام صادق علیه‌السلام، بود.

۲ . الامامة و السیاسة، ابن قتیبهٔ دینوری، همان، ۱۲۹ ـ ۱۳۱.

۳ . **الامام الصادق و المذاهب الأربعة**، اسد حیدر (دار الکتاب العربی، ط ۲ ، بیروت ۱۳۹۰ ق ـ ۱۹۶۹م) ج ۱، جزء ۲، ص ۵۶۹؛ قاموس الرجال،حاج شیخ محمد تقی شوشتری، همان، ۳۷۳/۵.

نوشت: برادرت (=سفاح) خود را بدروغ عوض کسی جا زد که ما در انتظار ظهور وی بودیم![۱]

اگر خلفای عباسی، پس از قبضهٔ قدرت سیاسی، دست به آن همه کشتارها و تصفیه‌های خونین زدند وکسانی چون نفس زکیّه را از دم تیغ گذرانیدند و در این راه، حتی بر برخی از مهمترین یاران خویش نظیر ابوسلمه و ابومسلم نیز (که خلافت عباسیان، مرهون زحمات و خدمات آنان بود) رحم نکردند، همه و همه به علت همان حرفها، عهدها و پیمانهای دروغین و مصلحتی نخستین بود. ابوالفرج اصفهانی، اختفای نفس زکیه و تعقیب شدید وی از سوی سفاح و منصور را معلول این امر می‌داند که گردن آن دو زیر بار بیعتی بود که در آغاز امر با نفس زکیه کرده بودند.[۲]

* *

نتیجه‌ای که از مباحث فوق می‌گیریم، همان نکته‌ای است که در فصل هشتم کراراً بر آن تأکید کردیم: سیاهپوشی عباسیان (همچون دیگر شعارها و داعیه‌های آنان) نه پدیده‌ای بدیع و تازه در تاریخ اسلام، بلکه تکرار و تقلید حسابشده از یک سنت شیعی (سیاهپوشی در سوگ شهیدان آل اللّه) بود که قدمت آن به بیش از یک قرن قبل از ظهور سیاه جامگان عباسی، یعنی به عصر پیامبر و پیشوایان نخستینِ شیعه، باز می‌گشت.

بنابراین، بر خلاف کسانی که سیاهپوشی عباسیان را دلیلی بر عدمِ مشروعیتِ «سیاهپوشی در سوگ ائمهٔ نورعلیهم‌السلام» می‌پندارند، باید گفت که این پدیدهٔ گذرای تاریخی (سیاهپوشی بنی‌عباس) ـ با توجه به ریشه‌ها و علل پیدایش آن ـ خود یکی از دلایلِ وجود این سیره (سیاهپوشی در عزای شهدای آل اللـه) در میان اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌باشد.

---

۱ . زندگانی سیاسی امام رضاعلیه‌السلام، ص ۴۱ و ۱۱۷.

۲ . مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، همان، صص ۲۳۳ ـ ۲۳۴.

کتابنامه

آ

۱ . آفرینش و تاریخ (البدء و التاریخ)، مطهر بن طاهر مقدسی، ترجمهٔ محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران ۱۳۵۲ ش.

۲. آل بویه؛ نخستین سلسلهٔ قدرتمند شیعه...، علی اصغر فقیهی، بی‌نا، طبع ۳، ۱۳۶۶ ش.

۳ . الآیات البیّنات فی قمع البدع و الضلالات... ؛ من افاضات... الشیخ محمد الحسین آل‌کاشف الغطاء النجفی، دار المرتضی، بیروت، الغبیری، بی‌تا.

۴ . آینه دار طلعت یار؛ سیری در زندگانی و افکار ادیب پیشاوری، علی ابوالحسنی (منذر)، چاپ و نشر بنیاد مستضعفان، تهران ۱۳۷۳ شمسی.

الف

۵ . ابومسلم سردار خراسان، دکتر غلامحسین یوسفی، شرکت سهامی کتابهای جیبی ـ با همکاری مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین، طبع ۲، تهران ۱۳۵۶ ش.

۶ . اتعاظ الحنفاء، مقریزی، قاهره ۱۹۶۷ و ۱۹۷۱ و ۱۹۷۳ م.

۷ . اثبات الوصیة للامام علی بن ابی طالب علیه‌السلام ، ابوالحسن مسعودی، دار الاضواء، طبع ۲، بیروت ۱۴۰۹ ـ ۱۹۸۸م.

۸ . الاحتجاج، ابو منصور احمد بن علی طبرسی، تعلیقات و ملاحظات: سید محمد باقر خرسان، دار النعمان، نجف ۱۳۸۶ ق ـ ۱۹۶۶م.

۹ . احسن الجزاء فی اقامة العزاء علی سید الشهداء علیه‌السلام، حاج سید محمد رضا حسینی حائری «اعرجی فحّام»، کتابفروشی داوری، قم ۱۳۹۹ ق.

۱۰ . اخبار الدولة العباسية (وفيه اخبار العباس و ولده)، مؤلف؟ (ظاهراً از نویسندگان قرن ۳ هجری)، تحقیق: دکتر عبدالعزیز دوری و دکتر عبدالجبار مطلّبی، دار الطليعة للطباعة و النشر، بیروت ۱۹۷۱.

۱۱ . الاخبار الطوال، ابن قتيبهٔ دينوری، تحقيق: عبد المنعم عامر، افست منشورات شريف رضی، قم ۱۴۰۹ ق ـ ۱۳۶۸م.

۱۲ . اخبار غیبیه از مولی امیرالمؤمنین علیه‌السلام، شیخ ذبیح الله محلاتی، کتابفروشی بوذرجمهری «مصطفوی»، تهران ۱۳۳۵ ش.

۱۳ . ادب الطّفّ او شعراء الحسين، شهيد سيد جواد شبّر، مؤسسة البلاغ ـ دار المرتضى، بيروت ۱۴۰۹ ق ـ ۱۹۸۸م.

۱۴ . اربعین حسینیه یا چهل حدیث حسینی، حاج میرزا محمد ارباب، انتشارات اسوه (وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه)، قم ۱۳۷۲ شمسی.

۱۵ . ارشاد الساری لشرح صحيح البخاری، احمد بن محمد قسطلانی، دار احياء التراث العربی، بيروت، بی تا.

۱۶ . ارشاد العباد الی استحباب لبس السواد علی سيد الشهداء و الائمة الامجاد علیهم‌السلام، سید محمد جعفر طباطبائی حائری، تصحیح و تعلیق: حاج سید محمد رضا حسینی اعرجی (فحّام)، مطبعهٔ علميّه، قم ۱۴۰۴ ق.

۱۷ . الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، شیخ مفید، دو جلد در یک مجلد، از سری: مصنفات الشيخ المفيد، چاپ کنگرهٔ جهانی هزارهٔ شیخ مفید، قم ۱۴۱۳ق، ج ۱۱.

۱۸ . ارشادالقلوب، شیخ ابومحمد حسن‌بن‌محمد دیلمی،منشورات شریف رضی، قم، بی‌تا.

۱۹ . اسرار التوحيد فی مقامات الشيخ ابی سعيد، تصحيح: ذبيح الله صفا، تهران ۱۳۳۲ ش.

۲۰ . اسرار الشهادة (اکسیرالعبادات فی اسرار الشهادات)، فاضل در بندی، تهران ۱۲۶۴ ق.

۲۱ . اعلام الأعلام فيمن بويع بالخلافة قبل الاعلام، لسان الدين بن خطيب، نسخهٔ خطی در دانشگاه قرويين، شهر فاس (مراکش).

۲۲. اعيان الشيعة، سيد محسن امين، تحقيق و اخراج : سيد حسن امين، قطع رحلی، دارالتعارف للمطبوعات، بيروت ۱۴۰۳ ق ـ ۱۹۸۳م.

۲۳ . اقبال الاعمال، رضی الدين سيد بن طاووس، دار الكتب الاسلامية، طبع ۲، تهران ۱۳۹۰ ق ـ ۱۳۴۹ ش.

۲۴ . اقناع اللائم علی اقامة المآتم، سید محسن امین، مطبعة العرفان، صیدا ۱۳۴۴ ق.

۲۵ . الامام الصادق و المذاهب الاربعة،اسد حیدر، دار الکتاب العربی، طبع ۲، بیروت ۱۳۹۰ق - ۱۹۶۹م.

۲۶ . الامامة و السیاسة، ابن قتیبهٔ دینوری، مطبعهٔ مصطفی محمد، مصر.

۲۷ . امالی، شیخ صدوق، با مقدمهٔ شیخ حسین اعلمی، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، طبع ۵، بیروت ۱۴۱۰ ق - ۱۹۹۰م.

۲۸ . امالی، شیخ طوسی، با مقدمهٔ سید محمد صادق بحر العلوم، مؤسسة الوفاء، بیروت ۱۴۰۱ق.

۲۹ . الأنباء فی تاریخ الخلفاء، محمد بن علی بن محمد بن عمرانی، به اهتمام تقی بینش، دفتر نشر کتاب، مشهد۱۳۶۳ش.

۳۰ . انساب الأشراف، بلاذری، تحقیق: دکتر محمد حمید اللّه، دارالمعارف، طبع ۳، قاهره.

۳۱. اهل قلم (مجلّه)، صاحب امتیاز: عباسعلی مهدی اسفریزی، شمارهٔ ۳ (خرداد و تیر ۱۳۷۴ شمسی) و ۴ (مرداد ۱۳۷۴ ش).

۳۲. ایضاح الفوائد فی شرح القواعد، طبع آیة اللّه سید محمود شاهرودی.

ب

۳۳ . بحار الانوار، علامه مجلسی، تصحیح محمد باقر بهبودی، المکتبة الأسلامية، تهران، صفر ۱۳۸۵ ق.

* بحار الانوار، طبع کمپانی، قطع رحلی نیز مورد مراجعه و استفاده بوده است.

۳۴ . البدایة و النهایة، ابن کثیر دمشقی، تدقیق اصول و تحقیق: دکتر احمد ابو ملحم و دکتر علی نجیب عطوی، دار الکتب العلمیة، بیروت، ج ۴ (طبع ۱: ۱۴۰۵ ق - ۱۹۸۵) و ۱۱ (ط ۳: ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷).

۳۵ . بر ستیغ نور؛ گوشه‌هایی از زندگی و وصیتنامهٔ الهی - اخلاقی حضرت آیة اللّه العظمی مرعشی نجفی(ره)، علی رفیعی (علاء مرودشتی)، کتابخانهٔ عمومی حضرت آیة اللّه العظمی مرعشی نجفی، قم ۱۳۷۳ ش.

۳۶ . البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، مؤسسهٔ مطبوعاتی اسماعیلیان، طبع سوم، قم، بی‌تا.

۳۷ . برهان قاطع، محمد حسین تبریزی متخلص به برهان، تصحیح و اهتمام: محمد عباسی، مؤسسهٔ مطبوعاتی امیر کبیر، تهران ۱۳۳۶ ش.

۳۸ . بشارة المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله لشیعة المرتضی علیه‌السلام، عماد الدین طبری آملی، نجف ۱۳۸۳ ق.

۳۹ . بصائر الدرجات «الکبری» فی فضائل آل محمد ؛ ابو جعفر محمد بن حسن صفّار، مقدمه و تعلیق و تصحیح: حاج میرزا محسن کوچه باغی، تبریز، رجب ۱۳۸۰ ق.

۴۰ . بیت الأحزان، حاج شیخ عباس قمی، مقدمهٔ محمد صادق حمیدیا، مطبعة سیدالشهداء علیه‌السلام ، قم ، جمادی الأولی ۱۴۰۴ ق.

ت

۴۱ . تاج العروس من جواهر القاموس، سید محمد مرتضی حسینی زبیدی، تحقیق: عبدالکریم غرباوی، دار الهدایة، بیروت ۱۳۸۶ ق ـ ۱۹۸۶م.

۴۲ . تاج المصادر، ابو جعفر احمد مقرّی بیهقی.

۴۳ . تاریخ ابن خلدون، ضبط متن و وضع حواشی و فهارس: خلیل شحاده، دارالفکر للطباعة والنشر و التوزیع، طبع ۲، ۱۴۰۸ ق ـ ۱۹۸۸م.

* ترجمهٔ فارسی این کتاب (العبر، ابن خلدون، ترجمهٔ عبدالمحمد آیتی، جلد اول و دوم و سوم، تهران ۱۳۶۳ ـ ۱۳۶۶ ش) نیز مورد مراجعه و استفاده بوده است.

۴۴ . تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، ج ۶، بخش اول: نشر ناشر، تهران ۱۳۶۳ ش.

۴۵ . تاریخ الأسلام، دکترحسن ابراهیم حسن، مکتبة النهضة المصریة، طبع۷، قاهره ۱۹۶۴م.

۴۶ . تاریخ التمدن الأسلامی، جرجی زیدان، مطبعة الهلال، طبع۳، مصر ۱۹۲۴م.

۴۷ . تاریخ الخلفاء، سیوطی، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید، مطبعة المدنی، طبع ۳، قاهره۱۳۸۳ ق ـ ۱۹۶۴ م.

۴۸ . تاریخ الدولة العربیة، جولیوس ولهوزن، ۱۹۵۸ م (به واسطهٔ: الشیعة والحاکمون، شیخ محمد جواد مغنیه).

۴۹ . تاریخ الطبری، چاپ لیدن ۱۸۹۷م، افست شرکت انتشارات جهان، تهران، بی‌تا.

۵۰ . تاریخ النیاحة علی الأمام الشهید الحسین بن علی علیهما‌السلام ، سید صالح شهرستانی، مطبعهٔ اتحاد، تهران ۱۳۹۳ق.

۵۱. تاریخ ایران بعد از اسلام، عبدالحسین زرین کوب، مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر، طبع ۳، تهران ۱۳۶۲ ش.

۵۲ . تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، دارا الکتاب العربی، بیروت.

۵۳ . تاریخ بلعمی، تصحیح محمد تقی بهار، انتشارات ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ، تهران ۱۳۴۱ ش.

۵۴. تاریخ تصوف در اسلام، دکتر قاسم غنی، انتشارات زوّار، طبع دوم، تهران ۱۳۵۶ ش.

۵۵. تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ترجمهٔ علی جواهرکلام، تهران ۱۳۳۳ ش.

۵۶ . تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، به کوشش عباس اقبال، تهران ۱۳۲۰ ش.

۵۷ . تاریخ فخری ـ در آداب مُلکداری و دولتهای اسلامی، محمد بن علی بن طباطبا (ابن طقطقا)، ترجمهٔ محمد وحید گلپایگانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، طبع دوم، تهران ۱۳۶۰ش.

* متن عربی این کتاب (الفخری، دار صادر، بیروت ۱۳۸۶ ق) نیز مورد مراجعه و استفاده بوده است.

۵۸ . تاریخ قم، حسن بن محمد قمی، تصحیح و تحشیه: سید جلال الدین تهرانی، مطبعهٔ مجلس، تهران ۱۳۱۳ ش.

۵۹ . تاریخ کربلا و حائر حسین(ع)، دکتر عبدالجواد کلیددار، ترجمهٔ محمد صدر هاشمی، اصفهان ۱۳۳۷ ش.

۶۰ . تاریخ گیلان و دیلمستان، میر سید ظهیرالدین مرعشی، تصحیح: دکتر ستوده، بنیاد فرهنگ ایران ـ تهران.

۶۱ . تاریخنامهٔ هرات یا تاریخنامهٔ سیفی، سیف بن محمد یعقوب هروی، تصحیح: محمد زبیر صدیقی، کلکته ۱۹۴۳ م.

۶۲ . تاریخ الیعقوبی، دار صادر و دار بیروت للطباعة و النشر، بیروت ۱۳۷۹ق ـ ۱۹۶۰ م.

۶۳. تتمة المنتهی، حاج شیخ عباس قمی، تصحیح: علی محدث زاده، کتابفروشی مرکزی، طبع ۲، تهران ۱۳۳۳ ش.

۶۴. تجارب الأمم، مسکویه، تصحیح: ه . ف . آمد روز، مصر ۱۳۳۲ـ ۱۳۳۴ ق.

۶۵ . تجارب السلف، هندوشاه صاحبی نخجوانی، با مقدمه و ملحقات: به اهتمام امیر سید حسن روضاتی، نشر نفائس مخطوطات اصفهان، ۱۴۰۲ ق ـ ۱۳۶۱ ش.

۶۶. التحصین فی صفات العارفین من العزلة و الخمول...، ابن فهد حلی، تحقیق و نشر: مؤسسة الأمام المهدی (عج)، قم ۱۴۰۶ ق.

* این کتاب، همراه مثیرالأحزان ابن نما (که مشخصات آن خواهد آمد) چاپ شده است.

۶۷. تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی، مؤسسة اهل البیت علیهم السلام، بیروت ۱۴۰۱ق.

۶۸. ترتیب کتاب العین للخلیل، إعداد و تقدیم و تعلیق: شیخ محمد حسن بکائی، موسسهٔ انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم، قم، محرم ۱۴۱۴ق.

۶۹. تراثنا (فصلنامه)، اعداد ونشر: مؤسسة آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث، سال ۱، عدد ۵، ۱۴۰۶ ق.

۷۰. تراجم رجال القرنین السادس و السابع المعروف بالذّیل علی الرّوضتین، حافظ ابوشامهٔ مقدسی دمشقی، قاهره.

۷۱. ترجمة الأمام الحسن علیه السلام من تاریخ مدینة دمشق لأبن عساکر، تحقیق: شیخ محمد باقر محمودی، موسسة المحمودی للطباعة و النشر، بیروت ۱۴۰۰ ق - ۱۹۸۰ م.

۷۲. تعزیه؛ هنربومی پیشرو ایران، گرد آورنده: پتر چلکووسکی، ترجمهٔ داود حاتمی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۷ ش.

۷۳. تکملة تاریخ الطبری، همدانی، مطبعهٔ کاتولیکیه، بیروت ۱۹۶۱م.

۷۴. تکملهٔ نجوم السماء فی احوال العلماء، میرزا محمد مهدی لکهنوی کشمیری، با مقدمهٔ آیة اللّه مرعشی نجفی، بصیرتی. قم، بی‌تا.

۷۵. تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، آدم متز، ترجمهٔ علیرضا ذکاوتی قراگزلو، مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲ ش.

۷۶. التنبیه و الأشراف، مسعودی، تصحیح: عبداللّه اسماعیل صاوی، المکتبة التاریخیة، قاهره ۱۳۵۷ ق - ۱۹۳۸م.

۷۷. تنقیح المقال فی علم الرجال، حاج شیخ عبداللّه مامقانی، قطع رحلی در ۳ مجلد.

۷۸. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، دارالکتب الأسلامیة، تهران ۱۳۹۰ ق.

ج

۷۹. جامع احادیث الشیعة، تحت اشراف آیة اللّه بروجردی، مطبعهٔ علمیه، قم ۱۳۹۷ ق.

۸۰. الجعفریات، محمد بن محمد اشعث، دو جلد در یک مجلد، ۱۳۷۰ ق.

۸۱. جمهرة اللغة، ابن درید، تحقیق و مقدمهٔ دکتر رمزی منیر بعلبکی، دارالعلم للملایین، طبع ۱، بیروت ۱۹۸۷م.

۸۲ . جواهر الکلام، شیخ محمد حسن اصفهانی، دار احیاء التراث العربی، طبع ۷، بیروت ۱۹۸۱ م.

۸۳ . الجوهر الثمین فی سیر الملوک و السلاطین، ابن دُقماق، تحقیق: محمد کمال الدین عزالدین علی، عالم الکتب، بیروت ۱۴۰۵ ق.

چ

۸۴ . چند مرثیه از شاعران پارسیگوی، به کوشش دکتر ابوالقاسم رادفر، مؤسسهٔ انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۵ ش.

۸۵ . چهرهٔ درخشان قمر بنی هاشم علیه‌السلام، علی ربانی خلخالی، مؤسسهٔ فرهنگی ثقلین، ط ۱، قم ۱۳۷۴ ش.

ح

۸۶ . الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، شیخ یوسف بحرانی، تحقیق و تعلیق و اشراف بر طبع: محمد تقی ایروانی، دار الکتب الأسلامیة، نجف ۱۳۷۹ق.

۸۷ . حدیث کساء در کتب معتبرهٔ اهل سنت، سید مرتضی عسکری، ترجمهٔ شیخ عزیز اللّه عطاردی.

۸۸ . حدیقة الشیعة، مقدس اردبیلی، از انتشارات کتابخانهٔ شمس، تهران، بی تا.

۸۹ . حیاة الأمام الرضا علیه‌السلام، جعفر مرتضی عاملی، دار التبلیغ اسلامی، قم ۱۳۹۸ق.

خ

۹۰ . خدنگ سخن از کمان خرد؛ بحثی در باب حکیم فردوسی و جایگاه تاریخی شاهنامهٔ او، علی ابوالحسنی، مخطوط.

۹۱ . الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، تحقیق و نشر: مؤسسة الأمام المهدی علیه‌السلام، مطبعهٔ علمیه، قم، ذی حجهٔ ۱۴۰۹ ق.

۹۲ . خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام، تحقیق: شیخ محمد باقر محمودی، بیروت.

د

۹۳ . دائرة المعارف؛ قاموس علم لکلّ فنّ و مطلب، پطرس بستانی، دارالمعرفة، بیروت.

۹۴ . دارالسلام فیما یتعلّق بالرؤیا و المنام، محدث نوری، تصحیح و تعلیق: سید مهدی لاجوردی و حاج سیدهاشم رسولی و میرزا محمد حسین دانش، انتشارات المعارف الاسلامیة، طبع ۳، قم، بی‌تا.

۹۵ . الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة، سید علی خان مدنی، مقدمهٔ سید محمد صادق بحرالعلوم، المکتبة الحیدریة، نجف ۱۳۸۱ ق.

۹۶ . دستور الوزراء، خوند میر، با تصحیح و مقدمهٔ سعید نفیسی، انتشارات اقبال، طبع ۲، تهران ۱۳۵۵ ش.

۹۷ . دعائم الاسلام، قاضی ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی مغربی، تحقیق: آصف بن علی اصغر فیضی، دارالأضواء، بیروت ۱۴۱۱ ق - ۱۹۹۱م.

۹۸ . الدعاة الحسینیة تألیف آیة الله حاج شیخ محمد علی نخجوانی قدس سره ؛ به ضمیمهٔ فتاوای مراجع عالیقدر پیرامون عزاداری سیدالشهداءعلیه السلام، ناشر: هیئت قمر بنی هاشم علیه السلام، قم، محرم ۱۴۰۶ ق.

۹۹ . دوقرن سکوت، عبدالحسین زرین کوب، طبع ۶، تهران ۱۳۵۵ ش.

۱۰۰ . دول الاسلام، حافظ شمس الدین ذهبی، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت ۱۴۰۵ ق.

۱۰۱ . دیوان الادب، ابوابراهیم اسحاق بن ابراهیم فارابی.

۱۰۲ . دیوان حسّان بن ثابت، شرح و مقدمهٔ استاد عبد ا. مهنّا، دارالکتب العلمیة، بیروت ۱۴۰۶ق - ۱۹۸۶م.

۱۰۳ . دیوان حضرت امیرعلیه السلام، قطع جیبی، چاپ سنگی، بی‌تا.

ذ

۱۰۴ . الذریعة الی تصانیف الشیعة، شیخ آقا بزرگ تهرانی، دارالأضواء، بیروت.

ر

۱۰۵ . ربیع الأبرار و نصوص الأخبار،زمخشری، تحقیق : دکتر سلیم نعیمی، منشورات شریف رضی، قم ۱۴۱۰ ق.

۱۰۶ . رجال السید بحرالعلوم المعروف بالفوائد الرجالیة، سید محمد مهدی بحرالعلوم، تحقیق و تعلیق: محمد صادق بحرالعلوم و حسین بحرالعلوم، منشورات مکتبة الصدوق، تهران ۱۳۶۳ ش.

۱۰۷ . رجال الطوسی، تحقیق و تعلیق و مقدمه : سید محمد صادق بحرالعلوم، المکتبة الحیدریة، نجف ۱۳۸۱ ق.

۱۰۸ . رجال النجاشی، مکتبة الداوری، قم.

۱۰۹ . رجعت از نظر شیعه، نجم الدین طبسی، قطع جیبی، بی نا، ۱۴۰۰ ق.

۱۱۰ . الرجعة بین العقل و القرآن، حسن طارمی، تعریب: عبدالکریم محمود، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران ۱۴۰۷ ق ـ ۱۹۸۶ م.

۱۱۱ . رجعت یا دولت کریمهٔ خاندان وحی علیهم السلام، محمد خادمی شیرازی، ویرایش: علی اکبر مهدی پور، مؤسسهٔ نشر و تبلیغ، ۱۴۰۶ ق ـ ۱۳۶۵ ش.

۱۱۲ . رحلة ابن بطوطة، شرح و هوامش : طلال حرب، دارالکتب العلمیة، بیروت ۱۴۰۷ ق ـ ۱۹۸۷م.

۱۱۳ . رسائل الهمدانی، بیروت ۱۸۹۰ م.

۱۱۴ . رسالهٔ شرح احوال و آثار ابن عمید، دکتر سیدضیاء الدین سجادی، شرکت انتشاراتی پاژنگ، تهران، زمستان ۱۳۶۶ ش.

۱۱۵ . روح الأسلام، سید امیرعلی هندی (به واسطهٔ : زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام، جعفر مرتضی عاملی).

۱۱۶ الروضة المختارة؛ شرح القصائد الهاشمیات لکمیت بن زید الاسدی، صالح علی صالح، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت ۱۳۹۲ ق ـ ۱۹۷۲م.

۱۱۷ . الروضة من الکافی، کلینی، تصحیح و مقابله و تعلیق : علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیة، طبع ۲، تهران ۱۳۸۹ ق ـ ۱۳۴۸ ش.

۱۱۸ . ریاحین‌الشریعة. شیخ ذبیح اللّه محلاتی،دارالکتاب الاسلامیة، ط ۴، تهران ۱۳۶۴ ش.

ز

۱۱۹ . زاد المعاد، علامه مجلسی، چاپ سنگی ۱۳۲۱ ق، خط: مصطفی نجم آبادی.

۱۲۰ . زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام، جعفر مرتضی عاملی، ترجمهٔ دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم، ناشر: کنگرهٔ جهانی حضرت رضا علیه الصلوة و السلام، تیر ۱۳۶۵ ش.

۱۲۱ . زندگانی و شخصیت شیخ انصاری قدّس سرّه، مرتضی انصاری، ناشر: حسینعلی نوبان، طبع سوم، تهران ۱۳۶۹ ش.

۱۲۲ . زندگانی مسلمانان در قرون وسطا، دکتر علی مظاهری، ترجمهٔ مرتضی راوندی، سپهر، تهران.

۱۲۳ . زید شهید انتقامگر، محمد محمدی اشتهاردی، انتشارات علامه، طبع ۲، قم ۱۳۵۳ش.

۱۲۴ . زین الأخبار، عبدالحی گردیزی، تصحیح و تحشیه: عبدالحی حبیبی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.

س

۱۲۵ . السرائر، ابن ادریس، مؤسسهٔ انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم، ۱۴۱۰ ق.

۱۲۶ . سروش (مجله)، وابسته به سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، شمارهٔ ۱۶۶، سال ۴، شنبه ۸ آبان ۱۳۶۱ ش.

۱۲۷ . سفرنامهٔ تاورنیه، ترجمهٔ ابوتراب نوری (نظم الدوله)، با تجدید نظر کلی و تصحیح: دکتر حمید شیرانی، کتابفروشی تأیید اصفهان، طبع دوم، اصفهان ۱۳۶۶ ش.

۱۲۸ . سفینة البحار و مدینة الحکم و الآثار، حاج شیخ عباس قمی، انتشارات اسوه (وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه)، قم ۱۴۱۴ق.

۱۲۹ . السیادة العربیة والشیعیة و الأسرائیلیات فی عهد بنی امیة، فان فلوتن، تعریب: دکتر حسن ابراهیم حسن و محمد زکی ابراهیم.

۱۳۰ . سید رضی مؤلف نهج البلاغه، علی دوانی، بنیاد نهج البلاغه، تهران، آبان ۱۳۵۹ ش.

۱۳۱ . سیرتنا و سنّتنا سیرة نبیّنا و سنّته صلی‌الله‌علیه‌وآله، علامه امینی، مطبعة الآداب، نجف ۱۳۸۴ق.

۱۳۲ . السیرة النبویة، ابن هشام، تحقیق و ضبط و شرح: مصطفی سقّا و...، دار إحیاء التراث العربی، بیروت.

۱۳۳ . سیرهٔ پیشوایان؛ نگرشی بر زندگانی اجتماعی ـ سیاسی و فرهنگی امامان معصوم علیهم‌السلام، مهدی پیشوایی، با مقدمهٔ حاج شیخ جعفر سبحانی، مؤسسهٔ تعلیماتی و تحقیقاتی امام صادق علیه‌السلام، قم، زمستان ۱۳۷۲ ش.

ش

۱۳۴ . شذرات‌الذهب فی اخبار من ذهب، ابن عماد حنبلی، دارالکتب العملیة،بیروت، بی‌تا.

۱۳۵ . شرایع الأسلام فی مسائل الحلال و الحرام، محقق حلّی، تحقیق و اخراج و تعلیق: عبدالحسین محمد علی، دارالأضواء، طبع ۲، بیروت ۱۴۰۳ ق ـ ۱۹۸۳ م.

۱۳۶ . شرح مقامات حریری، شرشی، کتابخانهٔ کشوری فرانسه مخطوط عربی، بـه نشـانهٔ ۳۹۴۲، ج ۱، ظهر ورقهٔ ۴۷ م.

۱۳۷ . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، داراحیاء التراث العربی، طبع ۲، بیروت ۱۳۸۷ ق ـ ۱۹۶۷م.

۱۳۸ . شرعة التسمیة حول حرمة تسمیة صاحب الأمر (عج) بـاسمه الاصـلی فـی زمـان الغیبة، إعداد: رضا استادی، مؤسسهٔ مهدیهٔ میرداماد، اصفهان ۱۴۰۹ ق.

۱۳۹ . شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور، میرزا ابوالفضل تهرانی، بمبئی ۱۳۰۹ ق.

۱۴۰ . شهاب شریعت؛ درنگی در زندگی حضرت آیة اللّه العظمی مرعشی نجفی ره، علی رفیعی «علاء مرودشتی»، طبع کتابخانهٔ عمومی حضرت آیة اللّه العظمی مرعشی، قم ۱۳۷۳ ش.

۱۴۱ . الشیعة و الحاکمون، شیخ محمد جواد مغنیه، دار و مکتبة الهلال للطباعة و النشر، طبع ۶، بیروت ۱۴۰۴ ق ـ ۱۹۸۴ م.

ص

۱۴۲ . صبح الأعشی فی صناعة الأنشاء، احمد بن علی قَلْقَشَندی، شرح و تعلیق و مقابله: محمد حسین شمس الدین، دار الکتب العملیة، بیروت ۱۴۰۷ ق ـ ۱۹۸۷ م.

۱۴۳ . الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة، اسماعیل بن حماد جـوهری، تـحقیق: احـمد عبدالغفور عطار، درالعلم للملایین، طبع ۴، بیروت ۱۹۹۰م.

۱۴۴ . صحنه‌های خونینی از تاریخ تشیع در افغانستان از ۱۲۵۰ تـا ۱۳۲۰ ق، حسـینعلی یزدانی «حاج کاظم»، ناشر: مؤلف، مشهد، پاییز ۱۳۷۰ ش.

۱۴۵ . صحیح البخاری، مقدمهٔ احمد محمد شاکر، درالجیل، بیروت، بی تا.

۱۴۶ . صحیح مسلم، مکتبة و مطبعة محمد علی صبیح و اولاده، مصر، ربیع الآخر ۱۳۳۴ ق.

۱۴۷ . الصـواعـق المـحرقة، ابـن حـجر عسـقلانی، تـخریج احـادیث و تـعلیق و مـقدمه: عبدالوهاب عبداللطیف، مکتبة القاهرة، طبع ۲، قاهره ۱۳۸۵ ق ـ ۱۹۶۵ م.

ط

۱۴۸ . طبقات اعلام‌الشیعة،شیخ آقا بزرگ تهرانی، دارالمرتضی للنشر،طبع ۲،مشهد ۱۴۰۴ ق.

۱۴۹ . الطبقات الکبری، محمد بن سعد واقدی، دار بیروت للطباعة و النشر، بیروت ۱۳۷۶ ق ـ ۱۹۵۷ م.

* ترجمهٔ فارسی این کتاب نیز به قلم محمود مهدوی دامغانی (تهران ۱۳۶۵ ش) مورد مراجعه و استفاده بوده است.

۱۵۰ . طلایه؛ ماهنامهٔ فرهنگی ـ ادبی ـ سیاسی ـ اجتماعی، صاحب امتیاز: بنیاد پانزده خرداد، سال اول، خرداد ۱۳۷۴ ش.

ع

۱۵۱ . العباس بن الأمام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما‌السلام، عبد الرّزاق موسوی مقرّم، بی‌نا، بی‌تا.

۱۵۲ . العبقریّ الحسان فی احوال مولینا صاحب الزمان علیه صلوات اللّه الملک السبحان، حاج شیخ علی اکبر نهاوندی، قطع رحلی، طبع سنگی، خط محمد علی حائری خراسانی، ۱۳۶۵ق.

۱۵۳ . عجائب المقدور فی نوائب تیمور، ابوالعباس احمد بن عبداللّه معروف به ابن عربشاه (به واسطهٔ: تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، ج ۶، بخش اول).

۱۵۴ . العقد الفرید، ابن عبد ربه، شرح و ضبط و تصحیح: احمد امین و احمدزین و ابراهیم ابیاری، دارالکتب العربی، بیروت ۱۴۰۳ ق.

* طبع دیگر این کتاب (مصر ۱۲۸۳ق) نیز مورد استفاده و مراجعه بوده است.

۱۵۵ . علل الشرایع، صدوق، مقدمهٔ سید محمد صادق بحر العلوم، المکتبة الحیدریة، طبع ۲، نجف ۱۳۸۵ ق ـ ۱۹۶۶ م.

۱۵۶ . علماء معاصرین، واعظ خیابانی، کتابفروشی اسلامیه، تهران، رمضان ۱۳۶۶ ق.

۱۵۷ . عوالم العلوم و المعارف و الأحوال...، الامام علی بن ابی طالب علیه‌السلام، شیخ عبداللّه بحرانی اصفهانی، مستدرکات از: سید محمد باقر موحد ابطحی، تحقیق و نشر: مؤسسة الأمام المهدی ـ عج ـ قم ، رمضان ۱۴۱۳ ق.

۱۵۸ . عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، شیخ صدوق، تصحیح و تذییل: سید مهدی حسینی لاجوردی، ناشر: رضا مشهدی.

۱۵۹ . عیون الأخبار و فنون الآثار، عماد الدین ادریس قرشی، بیروت.

غ

۱۶۰ . الغدیر فی الکتاب و السّنة و الأدب، علامه امینی، دارا الکتاب العربی، بیروت ۱۳۸۷ ق ـ ۱۹۶۷ م.

۱۶۱ . غریب الحدیث، ابو جعفر ابن جوزی، اخراج و تعلیق: دکتر عبدالمعطی امین قلعجی، دارالکتب العلمیة، بیروت ۱۴۰۵ ق ـ ۱۹۸۵ م.

۱۶۲ . غنچه‌ها می‌گریند، تهیه و تنظیم از خانهٔ کودک - مشهد، ناشر: دفتر نشر الهادی، قم، بهار ۱۳۷۳ ش.

۱۶۳ . الغیبة، شیخ طوسی، تحقیق: شیخ عباد اللّه تهرانی و شیخ علی احمد ناصح، مؤسسة المعارف الأسلامیة، قم، شعبان ۱۴۱۱ ق.

ف

۱۶۴ . الفائق فی غریب الحدیث، جار اللّه زمخشری، تحقیق: علی محمد بجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، طبع ۳، ۱۳۹۹ ق ـ ۱۹۷۹م.

۱۶۵ . فاطمة الزهراء علیهاالسلام بهجة قلب المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، احمد رحمانی همدانی، نشر کوکب، تهران ۱۴۱۰ ق ـ ۱۳۶۹ ش.

۱۶۶ . فاطمة الزهرا علیهاالسلام من المهد الی اللحد، سید محمد کاظم قزوینی، نمایشگاه دائمی کتاب، تهران ۱۴۰۶ ق (افست طبع بیروت).

۱۶۷ . الفتوح، ابن اعثم کوفی، دائرة المعارف العثمانیة، حیدر آباد دکن ۱۳۹۵ ق ـ ۱۹۷۵ م.

۱۶۸. فرائد اللغة، لامنس یسوعی، بیروت ۱۸۸۹ م.

۱۶۹ . فرحة الغریّ، عبدالکریم بن احمد بن طاووس، المطبعة الحیدریة، نجف.

۱۷۰ . الفروع من الکافی، کلینی، تصحیح و مقابله و تعلیق: علی اکبر غفاری، افست دارصعب و دار التعارف للمطبوعات، طبع ۳، بیروت ۱۴۰۱ ق.

۱۷۱ . فروغ ابدیّت، جعفر سبحانی، با تجدید نظر، اضافات و ویرایش، نشر دانش اسلامی، قم، بی‌تا، ج ۲.

۱۷۲ . فرهنگ اشعار حافظ، دکتر احمد علی رجائی بخارایی، انتشارات علمی، طبع دوم با اضافات، تهران، زمستان ۱۳۶۴ ش.

۱۷۳. فرهنگ البسهٔ مسلمانان، دُزی، ترجمهٔ دکتر حسینعلی هروی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵ ش ـ ۱۹۶۶م. با مشخصات اصلی زیر:

Dozy.R.P.A: Dictionnaire détaillé des noms des vêtements chez les Arabes

۱۷۴. فصلنامهٔ مطالعات تاریخی، صاحب امتیاز و مدیر مسئول: دکتر محمد کاظم خواجویان، معاونت فرهنگی آستان قدس (رضوی)، سال ۱، ش ۱ ، مقالهٔ دکتر مریم میراحمدی: «رنگ در تاریخ ایران».

۱۷۵ . الفصول المهمة فی معرفة احوال الأئمة علیهم السلام، ابن صباغ مالکی، با مقدمهٔ استاد توفیق الفکیکی، مطبعة العدل فی النجف، افست منشورات الأعلمی، تهران، بی تا.

۱۷۶ . فضائل الأشراف، طبع نجف.

۱۷۷ . فقه اللغة و سرّ العربیة، ابو منصور اسماعیل ثعالبی نیشابوری، توزیع: دارالباز للنشر و التوزیع، عباس احمد الباز، مکه.

۱۷۸. فقیه من لایحضره الفقیه (از سری : موسوعة الکتب الأربعة فی احادیث النبی و العترة)، شیخ طوسی، مقدمه و تصحیح و تعلیق: محمد جعفر شمس الدین، دار التعارف للمطبوعات، بیروت ۱۴۱۱ ق.

۱۷۹. فوات الوفیات و الذّیل علیها، محمد بن شاکر کتبی، تحقیق: دکتر احسان عباس، دارصادر، بیروت ۱۹۷۳م.

ق

۱۸۰ . قاموس الرجال فی تحقیق رواة الشیعة و محدثیهم، حاج شیخ محمد تقی شوشتری، مرکز نشر کتاب، تهران ۱۳۴۰ ش.

۱۸۱ . قرة العین فی اخذ ثار الحسین علیه السلام، ابو عبدالله عبدالله بن محمد.

* این کتاب در پایان کتاب «نور العین فی مشهد الحسین» (ابو اسحاق اسفراینی، مصر ۱۳۰۰ق) چاپ شده است.

۱۸۲ . قیصر نامه، ادیب پیشاوری، خط: عبرت نائینی، نسخهٔ خطی شمارهٔ ۱۳۷۶۸ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی (بهارستان) ـ تهران.

۱۸۳ . قیام و انقلاب مهدی(عج) از دیدگاه فلسفهٔ تاریخ، به ضمیمهٔ شهید، مرتضی مطهری، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم، قم، تابستان ۱۳۶۳ ش.

ک

۱۸۴ . کامل الزیارات، جعفر بن قولویه، تصحیح و تعلیق: علامه امینی، مطبعهٔ مرتضویه، نجف ۱۳۵۶ ق.

۱۸۵ . الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، دارالصادر، بیروت ۱۳۹۹ ق.

۱۸۶ . الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ترجمهٔ عباس خلیلی، تهران، بی تا.

۱۸۷ . کتاب العین، ابو عبدالرحمن خلیل بن احمد فراهیدی، تحقیق: دکتر مهدی مخزومی و دکتر ابراهیم سامرائی، افست منشورات دار الهجرة، قم ۱۴۰۵ ق.

۱۸۸ . کتاب المحبّر، ابو جعفر محمد بن حبیب بن امیة بن عمرو هاشمی بغدادی ، روایت ابوسعید حسن بن حسین شکری، تصحیح دکتوره ایلزه لیختن شتیتر، دار الآفاق الجدیدة، بیروت، بی‌تا.

۱۸۹ . کتاب المحن، ابو العرب محمد بن احمد بن تمیم تمیمی، تحقیق: دکتر یحیی وهیب جبوری، دارالمغرب الأسلامی، طبع ۲، بیروت ۱۴۰۸ ق ـ ۱۹۸۸م.

۱۹۰ . کتاب الوزراء، هلال صابی، تصحیح: احمد فراح، قاهره ۱۹۵۸ م.

۱۹۱ . کتاب سلیم بن قیس الهلالی، تحقیق : شیخ محمد باقر انصاری زنجانی، نشر الهادی، قم ۱۴۱۵ ق ـ ۱۳۷۳ ش.

۱۹۲ . کشف المحجّة لثمرة المهجة، سید رضی الدین علی بن طاووس، دار المرتضی، بیروت ۱۴۱۲ق ـ ۱۹۹۱م.

۱۹۳ . کشف المحجوب، هجویری، تصحیح: و. ژوکوفسکی، با مقدمهٔ قاسم انصاری، کتابخانهٔ طهوری، طبع۲، تهران ۱۳۷۱ ش.

۱۹۴ . کرامات صالحین، حاج شیخ محمد شریف رازی، مؤسسهٔ نشر و مطبوعات حاذق، قم، اردیبهشت ۱۳۷۴ ش.

۱۹۵ . کلیات تاریخ...، هـ . ج. ولز، با تجدیدنظر ریموند پوستگیت، ترجمهٔ مسعود رجب نیا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۱ ش.

۱۹۶ . کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم،قم،محرّم ۱۴۰۵ق ـ مهر۱۳۶۳ ش.

۱۹۷ . الکنی والألقاب، حاج شیخ عباس قمی، المطبعة الحیدریة، نجف ۱۳۷۶ ق ـ ۱۹۵۶م.

گ

۱۹۸ . گزیدهٔ مقالات تحقیقی، و. و. بارتولد، ترجمهٔ کریم کشاورز، تهران ۱۳۵۸ ش.

۱۹۹ . گلچرخ (ضمیمهٔ روزنامهٔ اطلاعات)، زیر نظر سید علی موسوی گرمارودی، سه شنبه ۳۰ اردیبهشت ۱۳۶۵ ش.

۲۰۰ . گنجینهٔ آثار قم، عباس فیض، قم ۱۳۴۹ ش، ج ۱.

۲۰۱ . گنجینهٔ دانشمندان، حاج شیخ محمد شریف رازی، قم، بهار ۱۳۵۴ ش.

ل

۲۰۲ . لسان العرب، ابن منظور، نسقه و علق علیه و وضع فهارسه: علی شیری، دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۰۸ ق ـ ۱۹۸۸م.

۲۰۳ . لغتنامۀ دهخدا، زیر نظر دکتر معین، تهران ۱۳۳۰ ش.

م

۲۰۴ . المآثر و الآثار، به کوشش ایرج افشار، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۶۳ ش.

۲۰۵ . المبسوط فی فقه الامامیة، شیخ طوسی، تصحیح و تعلیق: محمد باقر محمودی، المکتبة المرتضویة، بی‌تا.

۲۰۶ . مُثیرالاحزان، ابن نما، تحقیق و نشر: مؤسسة الامام المهدی(عج)، قم ۱۴۰۶ ق.

۲۰۷ . المجالس الفاخرة فی مآتم العترة الطاهرة، عبدالحسین شرف الدین موسوی، مقدمۀ سید محمد بحرالعلوم، مطبعة النعمان، نجف ۱۳۸۶ ق.

۲۰۸ . مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، کتابفروشی اسلامیه، تهران، ۱۳۷۶ ق.

۲۰۹ . مجمع البحرین، طریحی، اعاد بناءه علی الحرف الأول من الکلمة و مابعده...: محمود عادل، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۶۷ ش.

۲۱۰ . مجمع الزوائد و منبع الفوائد، حافظ نورالدین علی بن ابی‌بکر هیثمی، تحریر: عراقی و ابن حجر، دار الکتاب العربی، طبع ۲ ، بیروت ۱۴۰۲.

۲۱۱ . مجمع الفرس، محمد قاسم کاشانی متخلص به سُروری، به کوشش دبیر سیاقی، کتابفروشی علی اکبر علمی، تهران ۱۳۴۰ ش.

۲۱۲ . مجمل التواریخ و القصص، تصحیح: محمد تقی بهار، تهران ۱۳۱۸ ش.

۲۱۳ . المحاسن، برقی، تصحیح و تعلیق: محدث ارموی، ناشر: دارالکتب الاسلامیة، طبع ۲، قم ـ صفائیه ـ بیگدلی.

۲۱۴ . المحاسن و المساوی، بیهقی، چاپ صادر، مصر.

۲۱۵ . محاضرات الأدباء، راغب اصفهانی، بیروت.

۲۱۶ . المحیط فی اللغة، صاحب بن عبّاد، تحقیق: شیخ محمد حسن آل یاسین، عالم الکتب، بیروت ۱۴۱۴ ق ـ ۱۹۹۴ م.

۲۱۷ . مختار الصّحاح، محمد بن ابی بکر بن عبدالقادر رازی، دارالکتاب العربی، بیروت ۱۹۶۷.

۲۱۸ . مدینة المعاجز، سیدهاشم بحرانی، قطع رحلی، چاپ سنگی، افست مکتبة المحمودی، تهران، بی‌تا.

۲۱۹ . مرآة الجنان، عبد الله بن اسعد یافعی، حیدرآباد دکن ۱۳۳۸ ق.

۲۲۰ ـ مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول علیهم السلام، علامه مجلسی، دارالکتب الاسلامیة، تهران ۱۴۰۷ ق ـ ۱۳۶۶ ش.

۲۲۱ . مروج الذهب و معادن الجوهر، مسعودی، دارالاندلس، بیروت.

۲۲۲ . المستدرک علی الصحیحین للحاکم النیسابوری وبذیله: التلخیص للحافظ الذهبی، دارالمعرفة، بیروت.

۲۲۳ . مستدرک الوسائل، محدث نوری، تحقیق: مؤسسة آل البیت علیهم السلام لأحیاء التراث ، طبع۳، بیروت ۱۴۱۱ ق ـ ۱۹۹۱م.

۲۲۴ . مسند الأمام رضا علیه السلام، جمعه و رتّبه: الشیخ عزیز اللّه العطاردی، المؤتمر العالمی للأمام الرضا علیه السلام، الجزء الأول.

۲۲۵ . مسند احمد بن حنبل، طبع جدید مصحّح، مؤسسة التاریخ العربی، دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۱۲ ق ـ ۱۹۹۱م.

۲۲۶ . مصباح المتهجّد، شیخ طوسی، نشر و تصحیح و مقابلهٔ ... اسماعیل انصاری زنجانی، بی‌نا، بی‌تا.

۲۲۷ . مصیبتنامهٔ منسوب به علامه مجلسی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای بهارستان (ایران، تهران)، شمارهٔ ۳۰۵۹(۸).

۲۲۸ . المعارف ، ابن قتیبهٔ دینوری، مصر ۱۳۰۰ ق.

۲۲۹ . معارف الرجال، شیخ محمد حرزالدین، افست کتابخانهٔ آیة اللـه العـظمی مـرعشی نجفی، قم ۱۴۰۵ق.

۲۳۰ . معانی الأخبار، شیخ صدوق، تصحیح: علی اکبر غفاری، دارالمعرفة، بیروت ۱۳۹۹ق.

۲۳۱ . مُعجَم البُلدان، یاقوت حُمَوی، چاپ لایپزیک آلمان ۱۸۷۳م.

۲۳۲ . معجم رجال الحدیث، حاج سید ابوالقاسم خوئی، منشورات مدینة العلم ـ آیة الله العظمی خوئی، طبع ۳، قم، بی تا.

۲۳۳ . معجم الشعراء، ابوعبیدالله مرزبانی، دار احیاء الکتب العربیة، مصر ۱۹۶۰م.

۲۳۴ . المعجم الکبیر، طبرانی، تحقیق و تخریج احادیث: حمدی عبدالمجید سلفی، داراحیاء التراث العربی.

۲۳۵ . معجم مقائیس اللغة، ابوحسین احمد بن فارس بن زکریا، تحقیق و ضبط: عبدالسلام محمد هارون، دار احیاء الکتب العربیة، قاهره ۱۳۶۸ ق.

۲۳۶ . مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی، بخش مربوط به زیارت عاشورا.

۲۳۷ . مفاتیح العلوم، خوارزمی، ترجمهٔ حسین خدیو جم، تهران ۱۳۶۳ ش.

۲۳۸ ـ مقاتل الطالبیّین، ابوالفرج اصفهانی، شرح و تحقیق: سید احمد صقر، دارالمعرفة، بیروت.

۲۳۹ . مقتل الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام، ابوبکر عبدالله بن محمد بن عبید معروف به ابن ابی الدنیا، مقدمه و تحقیق: شیخ محمد باقر محمودی، چاپ وزارت ارشاد اسلامی ایران، تهران ۱۴۱۱ ق ـ ۱۹۹۰م.

۲۴۰ . مقتل الحسین ومصرع اهل بیته و اصحابه فی کربلا، المشهور بمقتل ابی‌مخنف، منشورات شریف رضی، طبع ۲، قم ۱۳۶۲ ش.

۲۴۱ . مقدمهٔ تاریخ ابن خلدون، ضبط متن و وضع حواشی و فهارس: خلیل شحاده، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، طبع۲، بیروت ۱۴۰۸ ق ـ ۱۹۸۸م.

۲۴۲ . مکارم الاخلاق، رضی الدین ابونصر حسن بن فضل طبرسی، منشورات شریف رضی، طبع دوم، قم ۱۴۰۸ ق.

۲۴۳ . الملاحم والفتن فی ظهور الغائب المنتظر عجل الله فرجه، سیدبن طاووس، منشورات الرضی، طبع ۵، قم ۱۳۹۸ ق ـ ۱۹۷۸م.

۲۴۴ . الملاحم والفتن...، سید بن طاووس، ترجمهٔ محمدجواد نجفی، کتابفروشی اسلامیه، تهران، بی‌تا.

۲۴۵ . الملل و النحل، عبدالکریم شهرستانی، تصحیح و تعلیق: احمد فهمی محمد، دارالکتب العلمیة، بیروت ۱۴۱۰ ق ـ ۱۹۹۰م.

۲۴۶ . الملهوف علی قتلی الطفوف (مشهور به لهوف)، سید بن طاووس، مطبعة العرفان، صیدا ۱۳۲۹ ق.

۲۴۷ . مناقب آل ابی‌طالب علیهم‌السلام، ابن شهرآشوب، دارالأضواء، بیروت، بی‌تا.

۲۴۸ . المنتخب للطریحی فی جمع المراثی و الخطب المشتهر بالفخری، شیخ فخرالدین طریحی نجفی، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، طبع مصحّح، بیروت ۱۴۱۲ ق ـ ۱۹۹۲م.

۲۴۹ . المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، ابن جوزی، ۷ جلد، دائرة المعارف العثمانیة، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۷ ـ ۱۳۷۹ق/۱۹۳۸ ـ ۱۹۴۱م.

۲۵۰ . المنجد فی اللغة، دارالمشرق (المطبعة الکاثولیکیة)، بیروت، ط ۲۰، ۱۹۸۶.

۲۵۱ . المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الآثار المعروف بالخطط المقریزیة، مقریزی، مکتبة الثقافة الدّینیّة، طبع دوم، قاهره ۱۹۸۷م.

ن

۲۵۲ . ناسخ التواریخ؛ زندگانی امام سجاد علیه السلام، مؤسسهٔ چاپ و انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۴۱ش.

۲۵۳ . نجاة الأمة فی اقامة العزاء علی الحسین و الأئمة علیهم السلام ، حاج سید محمد رضا حسینی حائری «اعرجی فحّام»، قم ۱۴۱۳ ق ـ ۱۳۷۱ ش.

۲۵۴ . النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و قاهرة، ابو المحاسن بردی اتابکی، افست دار الکتب مصر.

۲۵۵ . نخبةالحکایات، حاج میرزا سید مهدی خان مفاخر الدوله، کتابفروشی علمی، قم ۱۳۴۶ ش.

۲۵۶ . نشر دانش (مجله)، نشریهٔ مرکز نشردانشگاهی، مدیر مسئول و سردبیر: نصرالله پورجوادی، سال ۱۳، ش ۵ ، مرداد ـ شهریور ۱۳۷۲ش.

۲۵۷ . نشوار المحاضرة، قاضی ابوعلی محسن بن علی تنوخی، تحقیق: عبودشالچی، بیروت ۱۳۹۱ق.

۲۵۸ . نَفَس المهموم، حاج شیخ عباس قمی، ترجمهٔ حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، کتابفروشی علمیهٔ اسلامیه، تهران، محرم ۱۳۷۳ق.

۲۵۹ . نقض؛ معروف به بعض مثالب النواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض»، شیخ عبدالجلیل قزوینی رازی، تصحیح: محدث ارموی، انجمن آثار ملی، تهران، اسفند ۱۳۵۸ ش.

۲۶۰ . نکت الهمیان، صفدی (به واسطهٔ: آل بویه...، علی اصغر فقیهی).

۲۶۱ . نوائب الدهور فی علائم الظهور، حاج سید حسن میرجهانی، مکتبة الصدر، تهران.

۲۶۲ . نورالعین فی مشهد الحسین علیه السلام، ابو اسحاق اسفراینی، مصر ۱۳۰۰ ق.

۲۶۳ . النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ابن اثیر، تحقیق : محمود محمد طناخی و طاهر احمد زاوی، افست مؤسسهٔ مطبوعاتی اسماعیلیان، طبع ۴، قم ۱۳۶۴ ش.

۲۶۴ . نهج البلاغة، چاپ دکتر صبحی صالح، بیروت ۱۳۸۷ ق.

و

۲۶۵ . الوافی، فیض کاشانی، منشورات مکتبة الامام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام العامّة، اصفهان ۱۴۰۶ق.

۲۶۶ . وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، شیخ حرّ عاملی، تحقیق: شیخ عبدالرحیم ربّانی شیرازی، دار احیاء التراث العربی، طبع پنجم، بیروت ۱۴۰۳ ـ ۱۹۸۳م.

۲۶۷ . وسیلة المعاد فی شرح نجاة العباد، حاج سید اسماعیل عقیلی نوری، تهران ۱۳۲۴ ق.

۲۶۸ . وسیلة المعصومیة...، بیوک آقا واعظ تبریزی، قطع جیبی، بی‌نا، ۱۳۷۱ق.

۲۶۹ . الفخری، ابن طقطقا، دار صادر، بیروت ۱۳۸۶ ق.

۲۷۰ . وقعة صفّین، نصر بن مزاحم منقری، تحقیق و شرح: عبدالسلام محمد هارون، مطبعة المدنی، طبع ۲، مصر ۱۳۸۲ق.

هـ

۲۷۱ . هدایة الأنام فی شرح شرایع الاسلام، شیخ محمد حسین کاظمینی (محقق کاظمی)، نجف ۱۳۳۰ق.

۲۷۲ . هدیة العباد در شرح حال صاحب بن عبّاد، شیخ عباسعلی ادیب اصفهانی، بی‌نا، اصفهان ۱۳۸۵ ـ ۱۳۸۶ ق.

ی

۲۷۳ . یادداشتهایی در زمینهٔ فرهنگ و تاریخ، دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۷۱ ش.

۲۷۴ . یادنامهٔ علامه شریف رضی (هزارهٔ شریف رضی)، به اهتمام سید ابراهیم سید علوی، مجموعهٔ مقالات، بنیاد نهج البلاغه، تهران، تیر ۱۳۶۶ ش.

۲۷۵ . یتیمة الدهر فی محاسن اهل العصر، ثعالبی، مطبعهٔ حنفیه، دمشق ۱۲۸۲ ق.

* چاپ دیگر این کتاب (تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، طبع ۲، ۱۳۹۲ ـ ۱۹۷۳م) نیز مورد مراجعه و استفاده بوده است.